



This text may appear in English. The file has been auto-translated. Accuracy is not guaranteed. For more information, please contact the support team.



This field may contain sensitive information. The file has been scanned, uploaded or otherwise made available online and may be visible to other users.









































# مجلس شصت و هفتم: أعراف و أهل آن



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ  
كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ  
لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ.<sup>١</sup>

«و میان بهشتیان و دوزخیان حجابی است، و

بر اعراف مردانی هستند که هر یک از بهشتیان و

دوزخیان را از علائم چهره و سیمایشان می شناسند،

---

<sup>١</sup>سوره أعراف: ٧، آیه ٤٦.

و هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی  
امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند؛ به بهشتیان  
ندا می‌کند که: سلام باد بر شما.»

این آیه شریفه، محلّ و موقف اعراف و اهل  
آن را نشان می‌دهد، که در عَرَصَات قیامت، و در بین  
بهشت و دوزخ و مُهیمَن بر هر دو، و



فاصله بین سعادت‌مندان و اشقیاء می‌باشد. و چون در بین آیاتی واقع است که حال و خصوصیات برخورد و ملاقات و گفتگوی بهشتیان با جهنمیان را بیان میکند، و موقعیت و منزلت اهل اعراف را نشان می‌دهد؛ اولاً لازم است که تمام این آیات را بیاوریم، و سپس در اطراف و جوانب آن به بحث پردازیم

## آیات اعراف در قرآن کریم

اما آیات:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ \* وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ \* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ.

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ \* وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ.

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ  
بِسِيمَاهُمْ قَالُوا

مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ \* أ  
هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا  
الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ  
أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ  
حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ \* الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ  
لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا  
لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ.<sup>۱</sup>

## ترجمه آیات أعراف

«و کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام

دهند - و البته ما بیش از وسع کسی به او تکلیف  
نمی‌کنیم - آنان اهل بهشتند، و پیوسته و بطور  
جاودان در آن زیست می‌کنند.

و ما از دلها و سینه‌های آنان هر گونه غلّ و

آلودگی را بیرون کشیدیم. و در بهشت در زیر

قصرهایشان نهرهایی جاری است. و میگویند:

سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را

بدین منزل و مقام رهبری کرد؛ و اگر هر آینه خداوند

ما را بدینجا هدایت نمی‌فرمود، ما هیچگاه خود به

---

<sup>۱</sup> آیات ۴۲ تا ۵۱، از سوره ۷: الاعراف

خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم؛ همانا رسولان خدا ما را بحق هدایت کردند و برای ما حق را نشان دادند. و آنگاه بر آنان ندائی رسد که: اینست آن بهشتی که در پاداش اعمالی که شما در دنیا بجای می آورده‌اید، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است.

و آنگاه بهشتیان به جهنمیان ندا می‌کنند که:

آنچه را که پروردگار

ما به ما وعده داده بود، همه را حقّ و استوار یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود، حقّ و استوار یافتید؟! در جواب میگویند: آری! و در این وقت اعلان کننده ای در میان آنها اعلان میکند که: لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمکاران باد!

ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بر مردم می بندند، و آن راه را کج و مُعوج می جویند، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند.

و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابی است. و بر قسمت های بالای آن حجاب، که اعراف آن باشد، مردانی هستند که تمام افراد را یکایک (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می شناسند.

و افرادی که (بر قسمت های پائین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند، به بهشتیان ندا می کنند که: سلام باد بر شما!

و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان

برگردانند گویند: بار پروردگارا! ما را با قوم ستمگر،

یکجا قرار مده، و با معیت آنان ما را مگذار!

و صاحبان و ملازمان اعراف، مردانی را که از

سیما و علائمشان می شناسند ندا میدهند که: آنچه را

که شما اندوختید و جمع کردید،

و آنچه را به مباحات و سرافرازی و بلند پروازی  
و استکبار بدان اتکاء داشتید، به هیچگونه دستی از  
شما نگرفت، و سودی نبخشید و شما را در امروز بی  
نیاز ننمود!

آیا نمی بینید این بهشتیان را که شما در دنیا  
سوگند یاد میکردید که خداوند آنان را مشمول  
رحمت خود نمی گرداند و در بهشت داخل نمی کند  
(چگونه همگی مشمول رحمت شده و در بهشتها  
مسکن گزیده اند! و این اصحاب اعراف به این  
بهشتیان خطاب می کنند که) داخل شوید در بهشت  
بدون هیچگونه خوف و اندیشه، و بدون هیچگونه  
حزن و غصّه ای که در شما راه نخواهد یافت!

و اهل جهنّم در این حال اهل بهشت را ندا  
دهند که: از آب و طعامی که خداوند شما را روزی  
فرموده است قدری هم بر ما افاضه کنید و ما را  
بهرمند سازید! اهل بهشت در جواب گویند: آب و  
طعام بهشت را خداوند بر کافران و منکران حرام  
فرموده است.

بر آن کسانی که دین خود را لهو و لعب

پنداشتند، و باطل و بازیچه گرفتند، و حیات و زندگی دنیا آنان را فریفت. پس به پاداش آنکه آنان چنین روزی را که روز لقاء و دیدار ماست فراموش کردند و به خاطر نیاوردند، و آنکه آیات ما را انکار میکردند؛ ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمیدهیم، و در بوته نسیان و فراموشی می اندازیم!»

این مجموع آیاتی بود که در آن، أعراف به کار رفته بود، و دیدیم که فقط لفظ اعراف در دو جا آمده،

و اهل اعراف و رجال اعراف که



به عنوان ضمیر نیز چند جا آمده بود فقط در همین آیات بود.

## تفسیر اجمالی آیه اعراف

آنچه با دقت تامّ و توجّه کامل به دقائق این آیات بدست می‌آید، آنستکه: اعراف فاصله و حجابی است بین بهشتیان و جهنّمیان؛ این حجاب دارای درجات و مراتبی است.

در درجات اعلاّی آن نفوس قدسیه که حاکم و مسیطر بر بهشت و دوزخند و هر یک از آنان را از علائم و سیمایشان می‌شناسند، قرار دارند.

آنان به قدری قویّ و در مراتب خلوص و قرب، پا در افق عالی نهاده‌اند که مُهیمَن و مسلّط بر هر دو گروه از بهشتیان و جهنّمیان هستند، و بهشت و جهنّم در زیر نظر و در حیظه نفوذ و اراده آنهاست. آنانند که به بهشتیان می‌گویند: **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ**، داخل در بهشت شوید!

و آنانند که **يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ**، همه را از علائم و سیمایشان می‌شناسند.

و آنانند که **فَأَذِّنَ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ**، در میان مردم

محشر اعلان می کنند که: دوری از رحمت خدا فقط برای ستمکاران است.

و آناند که در خطاب مجهول: **وَ نُودُوا أَنْ**

**تِلْكُمْ الْجَنَّةُ**، فاعل آن ندا هستند، و به اهل بهشت خیر مقدم میگویند و بشارت به خلود و دوام میدهند.

و آناند که جهنمیان را مورد مؤاخذه و بازپرسی

قرار میدهند و میگویند: **مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا**

**كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ**. و نیز به

آنها میگویند: ببینید این بهشتیان هستند که شما سوگند میخوردید که خداوند آنان را به بهشت وارد نمی‌کند.

و در درجات پائین اعراف، جماعتی از مردم هستند که به آن نفوس قدسیه و مُخْلِصَه مرتبط، و پیرو و شیعه آنان بوده و جزء گروه آنان محسوب می‌شده‌اند - همچون لشگریان حاکم و سلطان که جزء دستگاه حکومت‌اند - ولی بواسطه گناه و خطائی که انجام داده‌اند، یکسره به بهشت نرفته و در انتظار فیض رحمت و شفاعت و اخذ ورقه عبور از صراط هستند. آنان هنوز داخل در بهشت نشده‌اند، و در بین بهشت و دوزخ واقعند، ولی امید رحمت و نزول فیض و ورود در بهشت را دارند.

و آنانند که به بهشتیانی که قبل از آنها داخل در بهشت شده‌اند و آرمیده‌اند، سلام میفرستند و میگویند:

**سَلَامٌ عَلَیْكُمْ.**

و آنانند که چون صورتشان به جانب ظالمان و دوزخیان منعطف شود، گویند: بار پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده، **رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ**

و ما در موارد عدیده از این دوره علوم و معارف اسلام، چه در «امام‌شناسی» و چه در «معادشناسی» به اثبات رسانیده‌ایم که بندگان مُخْلِصِينَ حضرت حقّ، در محشر برای سؤال و کتاب حضور ندارند؛ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ\* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ<sup>۱</sup>، و مقام آنها اعلی و اشرف است، و حساب و کتاب امت‌ها به دست آنان است.

پس آنها که به مقام بقاء بالله فائز گردیده‌اند، و دارای مقام بقاء بعد از فناء و منزلت جَمْعُ الْجَمْعَى هستند از بهشت و دوزخ بالاتر، و در حجاب اقرب، مهیمن و مسیطر بر دو گروه بوده و از آن افق اعلی به همه می‌نگرند! و همه را می‌شناسند، و مقام و درجه هر یک را معین و مشخص می‌سازند.

### تفسیر تفصیلی آیه أعراف

این اجمال استفاده ای بود که از آیات اعراف نمودیم. حال پردازیم به بحث دقیق قرآنی از راه تفسیر آیه به آیه، و در ضمن از روایات وارده از اهل

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸، از سوره ۳۷: الصّافات

بیت عصمت که همگی مؤید و شاهد بر این حقیقت  
است نمونه‌هایی ذکر کنیم، بِحَوْلِ اللَّهِ و قُوَّتِهِ؛ و لَا  
حَوْلَ و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ:

و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ  
كُلًّا بِسِيمَاهُمْ.

اعرافِ حجاب و پرده، قسمت‌های بالای آن  
را گویند. و نیز اعراف، نام برای تپه‌ها و تل‌های  
بلندی است که از رمل‌های بیابان تشکیل شده است،  
و غالباً بواسطه وزش بادهای تند این تل‌های رملی  
بوجود می‌آید.

و چون در این آیه، اعراف به دنبال حجاب  
ذکر شده است، محتمل است که معنای اوّل از آن  
مراد باشد. و بودن مردانی بر روی اعراف، معنای دوّم  
را تقویت میکند. و لیکن بین این دو معنی در آیه  
مبارکه، منافات و مغایرتی نیست، زیرا که معنای  
حجاب: مَا يَحْجُبُ شَيْئًا عَنِ شَيْءٍ (چیزی که چیزی  
را از چیز دیگری مستور

کند) می‌باشد، و بنابراین میتوان گفت که: این مردانی که بر روی اعراف قرار دارند، در مقام و محل مرتفع و بلندی هستند که بر هر دو جمعیت، از گروه بهشتیان و گروه جهنمیان سیطره و اشراف دارند، و بر هر دو منزل و درجه از بهشت و دوزخ واقف می‌باشند. و به همین جهت كانوا عَلَى الْأَعْرَافِ، روی اعراف هستند، تا آنکه همه طبقات و اصناف را به سیما و علائمشان بشناسند. چون ماده لغوی اعراف از عَرَفَ يَعْرِفُ مَعْرِفَةً و عَرَفَانًا به معنای شناختن و دانستن است.

خداوند تعالی در قرآن کریم در سوره حدید، وصف اعراف را با تعبیر «سُور» که به معنای دیوار است، و گفتگوی بین بهشتیان و دوزخیان را که در اینجا آمده است، در آنجا به عنوان گفتگوی بین منافقین و منافقات با مؤمنین و مؤمنات بیان میکند؛ و چنانکه می‌بینیم در هر دو جا بیان یک امر و حقیقت را به دو عنوان و تعبیر می‌نماید:

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا  
 انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ  
 فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ

## الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ<sup>۱</sup>.

«روز قیامت روزی است که مردان منافق و

زنان منافق، به کسانی که ایمان آورده‌اند میگویند:

شما به ما نظری کنید! و نگاهی بیندازید! تا

بدین وسیله ما از نور چهره شما، مقداری برای خود

بهره

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۳، از سوره ۵۷: الحديد

برداشته و اقتباس کنیم!

به آنها در پاسخ گفته می‌شود: شما به عقب و قهقرا برگردید! و از آنجا طلب نور کنید! در این حال بین این دو دسته، دیواری زده می‌شود که دری دارد؛ و آن در، ظاهری دارد و باطنی؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است.»

و در ذیل آیه اعراف داشتیم:

وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ  
أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ  
حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ.

«و جهنمیان به بهشتیان ندا می‌کنند: قدری از آب و یا طعامی که خداوند به شما روزی کرده است، بر ما رحمت آورده و إفاضه کنید! در جواب آنها اهل بهشت می‌گویند: خداوند آن آب و طعام را بر کافران حرام کرده است.»

در قیاس این دو آیه واقع در سوره اعراف و سوره حدید، می‌بینیم که: گفتار منافقین به مؤمنین که به ما نظری کنید تا از نور شما توشه ای بگیریم، و آنچه در جواب می‌شنوند که به عقب و پشت برگردید و از آنجا التماس نور کنید (انظرونا نقتبس)



مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا) بعينه

همان گفتار اهل جهنم است به اهل بهشت که: بر ما

از آب و طعامی که خدا به شما داده است بدهید! و

جواب می شنوند که: خداوند آنها را بر کافران حرام

نموده است (أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ

اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ).

## حجاب بین بنده بهشتی و دوزخی، امر واحدی

است

پس بنابراین، سور و دیوار کشیده شده بین منافقین و مؤمنین، همان حجاب و اعراف فاصل بین بهشتیان و دوزخیان است. و در آیه سوره حدید که فقط منافقین را بر روی در این سور قرار داده است، به جهت آنستکه آنان با مؤمنین در ظاهر امرشان اشتراک دارند، چون بنا به فرض منافق هستند. پس در این دیوار که باطنش و حقیقتش ایمان و واقع است، رحمت؛ و ظاهرش از جلوی در، عذاب است؛ و منافقان چون از حقیقت خبری ندارند، از باطن که رحمت است سودی نمی‌برند، و فقط از ظاهر اسلام و ایمان در دنیا استفاده کرده‌اند که آنهم در محشر به صورت عذاب جلوه‌گر می‌گردد.

و حاصل معنی آنستکه حجاب و دیوار چیز واحدی هستند ولی دارای دو وجهه و دو جهت: ظاهری و باطنی، ظاهرش عذاب است و باطنش رحمت. کسانی که به باطنش رسیده‌اند، از فوز و کامیابی ایمان و حقیقت بهر مند شده‌اند؛ و کسانی که به ظاهرش اکتفا کرده و از باطن خبری ندارند همان

دسته ای هستند که از حقیقت ایمان و عقیده پاک بی بهره‌اند، و فقط برای حفظ مصالح شخصیه ایمان آورده‌اند، و همان دسته ای هستند که از ظاهر در برابر این دیوار در عذابند.

و گویا این دیوار چنین است که اگر هر آینه انظارشان از ظاهر تجاوز میکرد و به باطن میرسید، به نعیم الهی میرسیدند و رحمت حقّ آنرا فرا میگرفت؛ ولی چون به ظاهر قناعت کردند، از درون آن بی بهره‌اند.

راه خدا یکی است؛ یکی به استقامت و دیگری

به انحراف می پیماید

پس دیوار و حجاب یکی است؛ ظاهری دارد و باطنی. و مؤمنان و کافران، در مقابل خود فقط یک راه به سوی خدا دارند که باید پیمایند، و این راه واحد است، همچنانکه دیوار و حجاب واحد است. و اختلاف فقط از ناحیه ادراک و فهم آنهاست؛ عیناً مانند حالی که در دنیا دارند، که بین مؤمنان و کافران فرقی نیست در اینکه هر دو باید راهی را که به سوی خدا دارند طی کنند؛ این راه را مؤمنان بطور استقامت طی می کنند و گام در صراط مستقیم می نهند، و کافران منحرف می شوند و بطور اعوجاج و کجی می پیمایند.

پس همه با هم هستند، و اختلاف از جهت استقامت و انحراف نفوس است، و از جهت اراده و انتخاب خوب و یا اراده و انتخاب زشت.

و لذا می بینیم در ذیل آیه سوره حدید وارد

است که:

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ  
فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْآمَانِيُّ حَتَّىٰ

## جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ.<sup>۱</sup>

(چون بین منافقان و مؤمنان دیوار زده می شود،  
و سور کشیده می شود) منافقان به مؤمنان میگویند:  
مگر ما با شما در دنیا نبوده ایم و معیت نداشته ایم؟!  
مؤمنان در پاسخ میگویند: آری! و لیکن شما خود را  
به فتنه و فساد انداختید! و پیوسته انتظار کشیدید!

---

<sup>۱</sup> ! آیه ۱۴، از سوره ۵۷: الحديد

و در شک و تردید بسر بردید! و آرزوهای  
دراز شما را فریفت، تا آنکه امر خدا نازل شد و مرگ  
گریبانان را گرفت، و آن غرور و شیطان و نفس گول  
زننده و فریب دهنده شما را گول زد (و با خدعه و  
مکر شما را در غفلت نگاه داشت، تا ناگهان امر خدا  
آمد و کار از کار گذشت).»

و این همان امر واحد ذو وجهین را می‌رساند،  
که منافقان با مؤمنان از هر جهت از جهات طبیعی و  
مزایای مادی در دنیا با هم بودند، در یک زمین، و  
یک عشیره، و یک غذا، و یک کسب و کار، و یک  
پدر و مادر، و یک مقدار عمر، و بالاخره چنانکه  
می‌بینیم در این جهات طبیعی میزی و فرقی ندارند،  
و لیکن نیت و هدف و اخلاق و گرایش معنوی  
تفاوت داشت، و همین موجب شد که آنان را به  
دوزخ بکشاند و مؤمنان را به بهشت رهبری کند.

پس صراط واحد است، و آن راهی است که  
باید انسان بسوی خداوند تعالی طی کند؛ مؤمنان از  
راه مستقیم، و کافران و منافقان و بدکاران از راه  
اعوجاج و انحراف طی می‌کنند.

و قبل از آیه اعراف آمده است:

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ  
وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ  
حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى  
الظَّالِمِينَ \* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا  
عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ.

«اهل بهشت به اهل جهنم گویند: حقا آنچه

را که پروردگار ما به

ما وعده داده بود، حقّ و محکم و ثابت یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما وعده داده بود (از پاداش سخت) حقّ و محکم و ثابت یافتید؟!!

در پاسخ گویند: آری! و در این حال اعلان کننده‌ای اعلام میدارد که: لعنت خداوند بر ظالمان است؛ آن کسانی که مردم را از راه خدا بازداشتند، و راه را به روی آنها بستند، و آن را کج و مُعوج پنداشتند، و به آخرت کافر شدند.»

### راه بسوی خدا ظاهری دارد و باطنی

پس راه، راه واحد است، و آن راه برای خداست و بسوی خداست؛ یکی به استقامت و درستی و راستی طی میکند، و دیگری به انحراف و کجی می‌پیماید. و این همان حقیقت واحد سور و حجاب و اعراف است، که یکی به باطن توجّه دارد، و یکی به ظاهر؛ باطنش رحمت، و ظاهرش نعمت و نکبت است.

و این مطلب در قرآن کریم تصریحاً و تلویحاً بسیار آمده است؛ مثلاً خداوند می‌فرماید:

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ



«از حیات و زندگی دنیا ظاهری را میدانند و

بس، و ایشان از زندگی و حیات آخرت غافل

هستند.»

در اینجا روشن است که به قرینه مقابله که

آخرت را در مقابل ظاهر حیات دنیا قرار داده است،

منظور و مقصود از آخرت، باطن

---

<sup>۱</sup> آیه ۷، از سوره ۳۰: الرّوم

حیات دنیاست. پس یک حیات است و بس؛  
ظاهری دارد و باطنی: ظاهرش همین زندگی بهیمنیت  
و شهوت و وهم و غفلت از سرای جاودانی و حیات  
انسانی ابدی و معنوی است، و باطنش حیات انسانی  
و معنوی و روحی و عقلی است که مستلزم و ملازم  
با بیداری و هشیاری است، که هر کدام از این دو  
صورت که دو وجهه این حیات واحد را تشکیل  
داده‌اند، پس از مرگ بطور بروز و ظهور نمایان شده  
و تجلی می‌نمایند.

و می‌فرماید:

أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ  
مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ.<sup>۱</sup>

«آیا این مردم با خود فکر نمی‌کنند که  
پروردگار، آسمانها و زمین و ما بینهما را نیافریده  
است مگر به حقّ و اجلّ مُسَمًّى؟! و حقّاً که بسیاری  
از مردم، به زیارت و لقاء پروردگارشان کافرند.»

یعنی خلقت آسمانها و زمین، اگر به دیده حق  
نگریسته شود و با حقّ و اجلّ مُسَمًّى ملاحظه گردد،

---

<sup>۱</sup> آیه ۸، از سوره ۳۰: الرّوم

راه مستقیم و استوار فکری است؛ و اگر به دیده باطل  
نگریسته شود و با انکار لقاء خداوند توأم باشد، راه  
کج و انحراف فکری است.

و می فرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ  
الظَّمَانُ مَاءً

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ  
فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ.<sup>۱</sup>

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، کردار آنان همچون سرابی است که در زمین خشک و لم یزرعی واقع است. شخص تشنه آن را آب می‌پندارد و به دنبالش می‌رود، تا همینکه بدان رسید، ابدأً آبی را نمی‌یابد، بلکه آنجا خداوند را می‌یابد که حساب او را بطور تامّ و تمام میکند، و در حساب استیفا می‌نماید.»

راه بسوی خدا واحد است؛ شخص کافر سراب را به صورت آب می‌بیند، و مؤمن آب را به صورت آب. و هر دو با هم می‌روند؛ اولی تشنه کام می‌ماند و به سزای غفلت و خیال باطلش می‌رسد، و دوّمی سیراب می‌گردد.

**عمر و زندگی با امید لقاء خداوند سعادت، و بدون آن آتش است**

و می‌فرماید:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا  
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۳۹، از سوره ۲۴: النور

أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى<sup>۱</sup>

«پس ای پیغمبر! روی گردان از کسی که از

یاد ما روی گردانیده است، و غیر از زندگی و حیات

دنیا چیزی را نمی خواهد! این نهایت درجه بلوغ علم

و پایه دانش آنانست. بدرسیتیکه پروردگار تو داناتر

است به کسی که از راه او گمراه شده، و به کسی که

در راه او راهنمایی شده و راه را یافته است!»

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۹ و ۳۰، از سوره ۵۳: النجم

این آیه روشن است در اینکه زندگی کردن در دنیا، و غیر از بهیمیت و مراتب نازله از عیش و عشرت چیزی را نفهمیدن و نخواستن، عین گمراهی و إعراض از یاد خداست؛ و زندگی کردن در این دنیا و مقصد را لقای خدا قرار دادن و غیر از این مراتب نازله چیزی را عالی تر و بهتر خواستن، عین اهتداء و راه یافتگی است.

و می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
وَاطْمَأْنَنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ \* أُولَئِكَ  
مَأْوَاهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.<sup>۱</sup>

«و حَقّاً آن کسانی که امید دیدار و ملاقات با ما را ندارند، و به زندگی پست دنیوی قناعت کرده‌اند، و بدان دل داده و اعتماد نموده و سکون و آرامش خود را در آن قرار داده‌اند، و آن کسانی که از آیات ما در غفلت هستند؛ حَقّاً محلّ و مأوای آنان در پاداش چنین کرداری که نموده‌اند، آتش است.»

این آیه می‌رساند که اطمینان و دل بستگی به این ظاهر زندگی دنیوی، و اکتفا به آن، و عدم امید لقای

---

<sup>۱</sup> آیه ۷ و ۸، از سوره ۱۰: یونس

خدا، آتش است. و به عکس، همین زندگی چنانچه توأم با امید لقای پروردگار، و عدم اتّکاء و اعتماد به امور زوال پذیر دنیا باشد، و با توجّه و درایت به آیات خدا بوده باشد، سعادت و بهشت است.

و آیات وارده در این سبکِ بیان بسیار است،

و از همه بلیغ تر و

رساتر این آیه است که:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ \* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئسَ الْقَرَارُ.<sup>۱</sup>

«آیا نظری نیفکندی بسوی کسانی که نعمت

خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به دیار

هلاکت و نابودی کشاندند؟ آنان در جهنم

می‌سوزند، و جهنم بد قرارگاهی است!»

سابقاً ذکر کردیم که مراد از نعمت در این آیه،

ولایت است.<sup>۲</sup> و ولایت، سبیل و راه بسوی خداست؛

و در مقابلش کفر است، یعنی بستن راه و مسدود

شدن طریق عبودیت.

**ظاهر، فانی و از بین رونده؛ و باطن ثابت و**

**پابرجاست**

پس غایت و نهایت سیر چنین افرادی که بر

ظاهر جمود دارند و از باطن إعراض می‌کنند، بوار و

هلاک و نابودی است. و ظاهر، از بین رونده، و

خراب شونده، و نابود است؛ و باطن، پایدار، و ثابت،

و بادوام، و پابرجا؛ همچنان که خداوند می‌فرماید:

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۸ و ۲۹، از سوره ۱۴: ابراهیم

<sup>۲</sup> «معادشناسی» ج ۸، اواخر مجلس ۵۸



وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ

رَبِّهِمْ.<sup>۱</sup>

«و ای پیامبر! به کسانی که ایمان آورده‌اند

بشارت بده که از برای آنان در نزد پروردگارشان

گامی متین و قدمی راستین است.»

و نیز می‌فرماید: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ**

**مُقْتَدِرٍ.**<sup>۲</sup>

«در نشیمنگاه راست و درستی، در نزد

خداوند مالک و مقتدر، نشست دارند.»

و نیز می‌فرماید:

**لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيْمًا.**<sup>۳</sup>

«در بهشت خداوندی، سابقون که مقربان

درگاه او هستند هیچگاه سخن لغو و بیهوده، و

سخنی که آنان را به گناه اندازد نمی‌شنوند.»

و نیز می‌فرماید:

**لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كِذَّابًا.**

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۲، از سوره ۱۰: یونس

<sup>۲</sup> آیه ۵۵، از سوره ۵۴: القمر

<sup>۳</sup> آیه ۲۵، از سوره ۵۶: الواقعة

<sup>۴</sup> آیه ۳۵، از سوره ۷۸: النبأ

«متقیان در بهشت، هیچوقت سخن لغو و

بیهوده، و سخن دروغ نمی‌شنوند.»

و علیهذا نهایت و غایت مؤمنان، محلّ صدق

و حقّ است، که در آنجا ابدأً دروغ و لغو و باطل

نیست، به خلاف غیر مؤمنان.

## صفات و خصوصیات نفسانیه اهل اعراف

و بالجمله، اصحاب اعلی و مقامات مرتفع

اعراف، کسانی هستند که بر هر دو مکان از بهشت و

آتش تسلّط و هیمنه و اشراف دارند، و بر هر دو گروه

از سعادت‌مندان و شقاوت‌پیشگان سیطره و استیلا

دارند.

چون میدانیم که آن تل‌ها و فاصله‌های بین

آنها مانند تلّ رمل و شن از رمل مادّی طبیعی نیست،

چون در آن روز، زمین به گونه فعلی

نیست، و در آن پست و بلندی و اعوجاج و کژی نیست.

و يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي  
نَسْفًا\* فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا\* لَا تَبْقَى فِيهَا غِوَجًا وَلَا  
أَمْتًا.<sup>۱</sup>

«و ای پیامبر! چون از تو درباره کوه‌ها در روز

قیامت پرسند، پس بگو: خداوند چنان آنها را از جا برکند و خرد کند و خاک‌شده آنرا بر باد دهد که هیچ از آن اثری نماند. و بنابراین، آن کوه‌ها به صورت زمین مستوی و همواری درآید که ابداً در آن هیچگونه کجی و بلندی را نمی‌بینی!»

پس مراد از اهل اعراف، ارتفاع مقام و منزلت آنهاست نسبت به اهل محشر که اهل جمعند.

و آنانند که از مُحَضَّرِينَ نیستند، چون از مُخْلِصِينَ هستند که خداوند آنان را از صَعَقَه و نفخ صور، و از فزع و دهشت آن روز، در حفظ و مصونیت داشته است. و مقام و محلّ آنان حِجَاب است که در آن رحمتی است که هر چیزی را فرا

---

<sup>۱</sup> آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷، از سوره ۲۰: طه

گرفته، و مسلط بر آتش است که بر اهلش استیلا دارد.

و میتوان این معنی را از این گفتار خدای تعالی استشعار نمود که فرموده است: **فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** «مؤذنی و اعلان کننده‌ای اعلام کرد در بین بهشتیان و دوزخیان.» و نفرمود: **فَأَذِّنْ بَيْنَهُمْ مُؤَذِّنٌ** «مؤذنی و اعلان کننده‌ای که بین آنها بود اعلام کرد.» زیرا در صورت اول ظاهر اینست که مؤذّن و اعلان کننده از خود

آنها نیست بلکه مسیطر بر آنهاست، به خلاف صورت دوّم که ظاهر اینست که مؤذّن و اعلان کننده ای که از آنها بود چنین گفت.

و آنانند که در روز قیامت حاکمند، هم حاکم بر بهشت و هم حاکم بر جهنّم. از جهنّمیان بازپرسی و مؤاخذه می کنند و آنان را مورد عتاب و ملامت قرار میدهند. و آیه اعراف صریح در این مطلب است:

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ\* أ هُوَ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ.

«و اهل اعراف، مردانی را که از روی سیما و علائمشان می شناسند ندا می کنند که: آنچه را که شما جمع کردید و آنچه را که موجب استکبار خود قرار دادید، شما را بی نیاز ننمود و دستی از شما نگرفت! آیا این بهشتیان نیستند که شما سوگند میخوردید که خداوند آنان را داخل در بهشت نمی کند؟!»

و سپس خود اهل اعراف به بهشتیان امر می کنند که:

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

«داخل در بهشت شوید، بدون آنکه هیچ

خوف و ترسی برای شما باشد، و بدون آنکه هیچ

غصه و اندوهی داشته باشید!»

و آنانند اصحاب روح که فقط در معیت

فرشتگان، در روز قیامت حق سخن گفتن را دارند،

و سخن آنها صواب است.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا

مَنْ أَدِنَ لَهُ

## الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً.<sup>۱</sup>

«روز قیامت روزی است که روح و فرشتگان بطور صفوف منظم در پیشگاه خداوند قیام می‌کنند، و کسی سخن نمی‌گوید مگر آن کسی که خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و سخن به راستی بگوید.»

زیرا که با وحی روح، علم به کتاب و ایمان پیدا می‌شود، و روح مقام و موجودی است افضل از همه ملائکه.

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ<sup>۲</sup>

«و همچنین اینطور است که ما روحی را از امرمان به تو وحی کردیم، که قبل از این وحی نمیدانستی که کتاب چیست، و نمیدانستی که ایمان چیست!»

حکم و قضاوت اهل اعراف بر خاسران و مجرمان

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۸، از سوره ۷۸: النبأ

<sup>۲</sup> نیمه اول از آیه ۵۲، از سوره ۴۲: الشوری

و آناند که در روز قیامت حکم به خسران و  
زیان کسانی می‌کند که در جان و نفس‌های خود و  
اهلشان دچار خسران و زیان شده‌اند:

و تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدُّلِّ  
يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ  
الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ.<sup>۱</sup>

(و ای پیامبر!) می‌بینی که ستمکاران را بر آتش

عرضه میدارند،

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۴۵، از سوره ۴۲: الشوری



و آنان از شدت ذلت و سرافکنندگی، ترسناک و دل تهی شده، و با نگاه ضعیف از گوشه چشم به آن مینگرند. و کسانی که ایمان آورده‌اند میگویند: زیانکاران کسانی هستند که درباره نفوس خود و اهل خود در روز قیامت دچار خسران شده‌اند!»

ظاهراً این ایمان‌آوردگان، به عنوان قضاوت و حکومت چنین حکمی را می‌کنند؛ و این، اختصاص به متصفان به صفات اهل اعراف دارد و این حکم از وظائف اهل آن است.

**سوگند مجرمان در قیامت، که ما غیر از ساعتی**

**درنگ نکرده‌ایم**

و آنانند که به آنها علم و ایمان داده شده، و در پاسخ سوگند مجرمان که ما غیر از ساعتی درنگ نکردیم میگویند: شما در کتاب خدا تا روز بعث درنگ کرده‌اید!

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا  
غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ\* وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا  
الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ

فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لِكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.<sup>۱</sup>

«و در روزی که ساعت قیامت بر پا شود،

مجرمان سوگند یاد می‌کنند که غیر از یک ساعت در

دنیا درنگ نکرده‌اند؛ اینچنین دأب و روش آنها بود

که به دروغ و بهتان سخن می‌گفتند. و کسانی که به

آنها علم و ایمان داده شده است میگویند: شما در

کتاب خدا تا روز بازپسین و حشر درنگ کرده‌اید! و

اینست روز بازپسین، و لیکن شما چنین بودید که

نمیدانستید.»

---

<sup>۱</sup> آیه ۵۵ و ۵۶، از سوره ۳۰: الرّوم

## پاسخ اهل اعراف از ادّعی مجرمان

این گمان غلط و پندار نادرست آنان، به جهت آنست که در دنیا خود را مقید ساخته بودند، و انظار خود را به نگاه کردن و توجّه به همان ساعتی که در آن سرگرم افکار شیطانی، و هواجس نفسانی، و ملتذّات حیوانی بودند منعطف داشته بودند، و بیشتر از این مقدار انظار و افکار خود را وسعت نبخشیده بودند که زمانهای خود را قبل از دنیا، و امور واقعه خود را بعد از دنیا بنگرند، و به حسب سیطره زمان، این امدّ طویل و مدّت طولانی و دراز را ادراک کنند!

آنان فقط ساعت فعلی و زودگذر را میدیدند که پیوسته به وجود می آید و از بین می رود، یک ساعت ظاهر می شود و آن ساعت مختفی می شود؛ و بنابراین سوگند یاد می کنند در روز حشر که ما غیر از یک ساعت در دنیا توقّف نداشته ایم!

آری اگر تمام مدّت زندگی و حیات دنیوی را نسبت به عمر زمان و دهر اندازه بگیریم، بسیار کم است و حقّاً میتوان گفت: ساعتی بیش نیست؛ ولی

آنان چنین منظوری از تقلیل را نداشته‌اند، و گرنه حرف صحیحی بود. و چون این مقصودشان نبوده است، از آنها مؤاخذه می‌شود، و این قول به درنگ یک ساعت را به عنوان اِفک و دروغ از آنان می‌شنوند.

و لیکن همان طور که گفته شد، بنا بر اصل قیاس عمر انسان به سعه زمان و عالم طویل و دهرِ سرمد، بیش از یک ساعت نیست؛ همچنان که خدا فرماید:

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً

مِنْ نَهَارٍ<sup>۱</sup>.

«گویا آنها در روزی که آنچه از آن بیم داده

شده‌اند را ببینند، بیش از یک ساعت از روز درنگ

نکرده‌اند.»

و نیز فرماید:

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ \* قَالُوا لَبِثْنَا

يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ \* قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا

قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ<sup>۲</sup>.

«خداوند در روز قیامت به کافران میگوید:

چند سال شما در روی زمین توقّف کردید؟ آنان

میگویند: ما یک روز یا مقداری از یک روز را توقّف

کرده‌ایم! و تو ای پروردگار! از حسابگران بپرس (که

ما در این سخن راست میگوئیم).

خداوند میگوید: شما اگر از زندگانی ابدی

خود مطلع بودید، میدانستید که مدّت توقّفان در

دنیا، با آنکه چندین سال بوده است، بسیار اندک و

کم بوده است!»

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۳۵، از سوره ۴۶: الاحقاف

<sup>۲</sup> آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴، از سوره ۲۳: المؤمنون

باری، شاید گفتار اهل علم و ایمان به مجرمان

که: شما در کتاب خدا تا یوم بعث درنگ کردید! و

اینست روز بعث (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ

لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ

الْبَعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) اشاره باشد به گفتار

خداوند متعال در آیه:

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ.<sup>۱</sup>

«و اگر گفتاری از پروردگار تو ای پیغمبر

سبقت نگرفته بود که: آنان را تا اجل مسمی نگاه

میداریم، هر آینه بین آنها حکم می شد.»

و همچنین اشاره باشد به آیه:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ

مُسَمًّى عِنْدَهُ.<sup>۲</sup>

«اوست آن کسی که شما را از گل آفرید و

اجل را معین کرد، و اجل مسمی در نزد اوست.»

و در صدر بحث «معادشناسی» در جلد اول،

مجلس دوّم، بحثی راجع به اجل و اجل مسمی در

پیرامون آیه کریمه:

مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا

بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى.<sup>۳</sup>

«خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست

را نیافرید مگر به حقّ و اجل مسمی.»

آوردیم و روشن شد که: اجل مسمی ثابت

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۴، از سوره ۴۲: الشّوری

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۲، از سوره ۶: الانعام

<sup>۳</sup> قسمتی از آیه ۸، از سوره ۳۰: الرّوم

است و در نزد خداست، و وجهه ملکوتی و ثابت این  
اجل است.

و علیهذا گفتار اهل علم و ایمان که اصحاب  
اعرافند - به مجرمان، از آن جنبه ملکوتی و تعیین  
اجل مسمی است، به اینکه



چون درنگ شما و انتهاء آن هر دو مسلّم بوده است، بنابراین اینست روز بعث! و لیکن شما بر این تحدید و انتهاء ملکوتی علم نداشتید! و اجل مسمی را حاکم و محیط بر اجل نمی دیدید! و نمیدانستید که: **إِنَّ السَّاعَةَ كَلِمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ**. «ساعت قیامت و روز بعث مانند چشم بر هم گذاردن است بلکه نزدیکتر.» و نمیدانستید که: **وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**. «روز جهنّم به کافران احاطه دارد.»

و بنابراین در غفلت و جهل بسر بردید! و اینک دانستید که اینست روز بعث و یوم الحشر و القیامة.

یک نکته ناگفته نماند: این ادّعی غیر صحیح از مجرمین که ما غیر از یک ساعت توقّف نکرده ایم، و پس از آن ظهور بطلان این ادّعا، و أمثال این اختلافاتی که در مخاصمات بین ضعیفاء و مستکبران واقع می شود، و ردّ و بدلهائی را که قرآن بین تابعین و متبوعین بیان میکند، و در روز قیامت با یکدیگر مشاجرات و منازعاتی در پیرامون مسائل دنیویه دارند که هر کدام میخواهند جرم و جریمه را به

گردن دیگری اندازند؛ منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گذشت که: روز قیامت، روزی است که حقائق ظهور و بروز میکند، و حجاب‌ها و پرده‌ها کنار می‌رود، و سرائر و بواطن آشکارا می‌شود. زیرا این کشف حقائق و آشکارا شدن و غیر قابل انکار گشتن، دارای مراتب و درجاتی است: در نزد بعضی تامّ و تمام و به کمال مرتبه، و در نزد بعضی دیگر فی الجمله و مقدار کمی؛ و این تفاوت مراتب در تمام شئون قیامت موجود است.

# روایات دالّه بر اینکه اعراف، موقف اهل عرفان

است

روایات وارده در این باب از جهت مفاد و

موضوع به چند بخش قسمت می‌شوند:

اوّل:

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه در ماده اعراف،

عرفان و معرفت به کار رفته است. و شاید ریشه این

نوع تعبیر، از آیه قرآن گرفته شده باشد که: **وَ عَلٰی**

**الْاَعْرَافِ رِجَالٌ يَّعْرِفُوْنَ كُلًّا بِسِيْمَاهُمْ.**

چون در این آیه، وقوف بر اعراف را از آن کسانی

قرار داده است که معرفت دارند بواسطه علامت و

نشانه‌هایی که در سیمای مردم است، اگر ضمیر **هُمَّ** به

**كُلًّا** بر گردد؛ و یا به نشانه‌هایی که در سیمای خودشان

است اگر ضمیر **هُمَّ** به **رِجَالٌ** بر گردد.

و ممکنست بگوئیم به هر دو یعنی به **رِجَالٌ** و **كُلًّا**

بر گردد، و از نقطه نظر ادبیت اشکالی ندارد. و عنوان

ارجاع ضمیر به جامع بین دو چیز مذکور در عبارت،

خالی از لطف نیست.

در تفسیر «مجمع البیان» آورده است که:

«بکر بن عبد الله مُزْنِي به حسن گفت: به من

چنین رسیده است که: اهل اعراف، گروهی هستند

که نیکی‌ها و بدی‌های آنان به قدر هم است، و لذا

بین بهشت و دوزخ وقوف دارند.

حسن دست خود را بر ران خود زد و گفت:

اهل اعراف کسانی هستند که خداوند آنان را برای

معرفت و شناسائی اهل بهشت و جهنم در آن محلّ

وقوف داده است؛ تا بعضی را از بعضی دیگر تمیز

دهند. و سوگند به خدا که چه بگویم؟ شاید بعضی

از آنان، با ما در

این خانه باشند!

و ثعلبی با اسناد خود در تفسیر از ضحاک، از ابن عباس آورده است که: اعراف مکان بالا و مرتفعی است بر روی صراط، و بر آن حمزه و عباس و علی و جعفر قرار دارند. و آنان محبان خود را به سفیدی چهره، و دشمنان خود را به سیاهی چهره می‌شناسند.»

و سپس گفته است:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُمْ ءَالَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ.

«حضرت باقر علیه السلام گفتند: اهل اعراف

آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت

نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را

بشناسند، و داخل آتش نمی‌گردد مگر کسی که آنها

را ناشناخته بگیرد و آنان او را ناشناخته بگیرند.»<sup>۱</sup>

و در «تفسیر عیاشی» از هلقام از حضرت باقر

علیه السلام آورده است که در جواب اینکه پرسیده

---

<sup>۱</sup> «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۲، ص ۴۲۳

بود: مراد از **وَ عَلٰی الْأَعْرَافِ رِجَالٌ** در آیه شریفه: **وَ**

**عَلٰی الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيْمَاهُمْ** چیست؟

فرمودند: آیا شما در بین خودتان، اهل خبره و

شناسائی ندارید؟! آیا بر قبائل خود کسانی را که

خوبان را از بدان بشناسند ندارید!؟

هَلِقَامٌ گوید: عرض کردم: آری.

حضرت فرمود: ما هستیم آن مردانی که تمام

خلائق را از روی

سیما و علائم می شناسیم!<sup>۱</sup>

## روایات داله بر اینکه اهل اعراف، عارفان به

### خلائق اند

و نیز عیاشی از زاذان، از سلمان آورده است  
که گفت: شنیدم بیش از ده بار رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم به علی میفرمود:

يا عَلِيُّ! إِنَّكَ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِكَ أَعْرَافٌ بَيْنَ  
الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ  
عَرَفْتُمُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ.<sup>۲</sup>  
«ای علی! تو و اوصیاء بعد از تو، اعراف

هستید بین بهشت و آتش؛ داخل در بهشت نمی شود  
مگر کسی که شما را بشناسد و شما هم او را  
بشناسید، و داخل آتش نمی شود مگر کسی که شما  
را ناشناخته گیرد و شما هم او را ناشناخته گیرید!»

و نیز عیاشی از سعد بن طریف از حضرت  
باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آورده است که  
فرمودند:

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۱۸

<sup>۲</sup> همان

ای سعد! ایشان آل محمد علیهم السّلام هستند؛ داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که آنان را ناشناخته گیرد و آنان او را ناشناخته گیرند.<sup>۱</sup>

و نیز عیاشی از ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام آورده است که در پاسخ کسی که از گفتار خداوند تعالی: **وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ** سؤال کرده بود فرموده‌اند:

نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبَبِ مَعْرِفَتِنَا. و

---

<sup>۱</sup> همان



نَحْنُ الْاَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا  
وَعَرَفْنَاهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَأَنْكَرْتَاهُ.  
وَذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ أَنْ يَعْرِفَ النَّاسَ نَفْسَهُ  
لَعَرَفَهُمْ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَنَا سَبَبَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتَى  
مِنْهُ.<sup>۱</sup>

«ما هستیم اعراف! آن کسانی که خداوند  
شناخته نمی شود مگر بوسیله شناخت ما. و ما هستیم  
اعراف! آن کسانی که داخل بهشت نمی شود مگر آن  
که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، و داخل آتش  
نمی شود مگر آن که ما را انکار کند و ما او را انکار  
کنیم.»

و این بجهت آنست که خداوند اگر اراده  
میفرمود و میخواست خود را بدون واسطه به مردم  
بشناساند البته می شناسانید، و لیکن او ما را سبب و  
وسیله و دری قرار داده است که باید از آن داخل  
شد.»

و در «بصائر الدرّجات» از محمّد بن الحسین  
از موسی بن سعّدان از عبد الله بن قاسم از بعضی

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۱۹

اصحابش از سعد إسكاف - پس از سؤال او از حضرت باقر علیه السّلام از تفسیر این آیه، و پس از جواب آن حضرت بر همین نهجی که اخیراً از «تفسیر عیاشی» ذکر شد - آورده است که حضرت به دنبال آن اضافه میکنند که:

فَلَا سِوَاءَ مَا اعْتَصَمْتَ بِهِ الْمُعْتَصِمَةُ وَمَنْ ذَهَبَ  
مَذْهَبَ النَّاسِ؛ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيْنِ كَدْرَةٍ يَفْرُغُ  
بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَمَنْ أَتَى آلَ مُحَمَّدٍ أَتَى عَيْنًا صَافِيَةً  
تَجْرِي بِعِلْمِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَفَادٌ وَلَا انْقِطَاعٌ.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَرَأَاهُمْ شَخْصَهُ حَتَّى يَأْتُوهُ  
 مِنْ بَابِهِ، لَكِنَّ جَعَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْبُيُوتَ  
 الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَذَلِكَ قَوْلُهُ: **وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا  
 الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ  
 مِنْ أَبْوَابِهَا.**

«و بنابراین مساوی نیستند آنچه که معتصمین

بدان تمسک میجویند با آنچه که مردم به هر سو راهی  
 را انتخاب نموده و میروند؛ مردم پیوسته برای آب  
 خوردن به سوی چشمه‌های آلوده و کدر میروند که  
 بعضی از آنها در بعضی دیگر ریخته شده و آمیخته  
 می‌گردد، ولی کسی که به سوی آل محمد بیاید به  
 سوی چشمه صاف و پاکی آمده است که به علم خدا  
 جاری است و هیچگاه انقطاع و نابودی ندارد.

و این حقیقت به جهت آنستکه اگر خداوند  
 اراده فرموده بود که خودش را بشخصه به مردم  
 شناساند تا بدون هیچ واسطه از در خدا وارد شده و  
 او را ببینند، البته چنین کاری را میکرد، ولیکن محمد  
 و آل محمد را درهائی برای شناسائی خود قرار داده

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۸۹، از سوره ۲: البقرة

است که باید از آن درها وارد شوند؛ و اینست معنای  
گفتار خدا که: نیکوئی و خوبی به این نیست که شما  
در خانه‌ها از پشت آنها وارد شوید! ولیکن خوبی  
برای کسی است که تقوی پیشه ساخته است! و شما  
به خانه‌ها از درهای آنها وارد شوید!»

باری، و نظیر مفاد این روایت را درباره اهل

اعراف، فرات بن

إبراهيم در تفسیر خود، از أصْبَغ بن نباته و از حَبَّة  
عُرْنَى از أميرالمؤمنین علیه السّلام،<sup>۱</sup> و شیخ صدوق  
«در معانی الاخبار» از حضرت باقر از حضرت أمير  
المؤمنین علیهم السّلام،<sup>۲</sup> و علی بن إبراهيم در تفسیر  
خود،<sup>۳</sup> و کلینی از حضرت صادق علیه السّلام در  
گفتگوی ابن کوّاء با أميرالمؤمنین علیه السّلام،<sup>۴</sup>  
آورده‌اند.

**مؤذّن و إعلان کننده لعنت خدا بر ظالمین، أمير**

**المؤمنین است**

دوم:

روایاتی که دلالت دارند بر آنکه اعلان کننده  
بین بهشتیان و دوزخیان که: لعنت خدا بر ظالمان  
است، أميرالمؤمنین علیه السّلام هستند.

طبرسی از أبو القاسم حَسْكَانِی با اسناد خود از  
محمد بن حنفیه از أميرالمؤمنین علیه السّلام آورده  
است که إِنَّهُ قَالَ: أَنَا ذَلِكُ الْمُؤَذِّنُ! «من آن مؤذّن

---

<sup>۱</sup> «تفسیر فرات» ص ۴۶

<sup>۲</sup> «معانی الاخبار» طبع مطبعه حیدری، ص ۵۹

<sup>۳</sup> «تفسیر قمی» ص ۶۹۴

<sup>۴</sup> «اصول کافی» طبع حروفی، ج ۱، ص ۱۸۴

هستم!»

و نیز حسکانی با اسناد خود از ابو صالح از

ابن عباس روایت کرده است که:

إِنَّ لِعَلِيٍّ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءً لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ؛

قَوْلُهُ: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ، فَهُوَ الْمُؤَذِّنُ بَيْنَهُمْ؛ يَقُولُ: أَلَا

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ كَذَّبُوا بِوِلَايَتِي وَ

اسْتَخَفُّوا بِحَقِّي<sup>۱</sup>.

از برای علیّ علیه السلام در کتاب خدا

اسم‌هایی هست که مردم آنها را نمیدانند؛ مثل گفتار

خدا که می‌فرماید: «مؤذنی بین بهشتیان و جهنمیان

اعلان کرد.» که اوست همان مؤذّن بین ایشان؛ ندا

میده‌د: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.

ستمکاران کسانی هستند که ولایت مرا تکذیب

کرده‌اند و حقّ مرا سبک شمرده‌اند.»

و عیاشی از محمد بن فضیل از حضرت امام

رضا علیه السلام در گفتار خداوند: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ

أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ روایت کرده است که:

<sup>۱</sup> «مجمع البیان» مجلد ۲، ص ۴۲۲؛ و «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۱

قَالَ: الْمُؤَدِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

«حضرت فرمودند: مؤذن و اعلام دارنده امیر

المؤمنين عليه السلام است.»

و کلینی، از حسین بن محمد از مُعَلَّى بن

محمد از وِشَاء از أحمد بن عمر حَلَّال<sup>۲</sup> آورده است

که از حضرت أبو الحسن عليه السلام درباره تفسیر

گفتار خدای تعالی: **فَأَذِّنْ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ**

**عَلَى الظَّالِمِينَ** سؤال کردم، حضرت فرمودند: مؤذن

أمیر المؤمنین

عليه السلام است.<sup>۳</sup>

رجال أعراف، أئمة أهل بيت عليهم السلام

هستند

سوّم:

روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه رجال

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۱۷؛ و این روایت را در تفسیر «برهان» طبع حروفی رحلی، ج ۲، ص ۱۷ (و از طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۵)؛ و تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۵۷۸ آورده است.

<sup>۲</sup> احمد بن عمر حَلَّال، از اصحاب امامین همامین موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا علیهم السلام می باشد، که هر دو بزرگوار مکنی به أبو الحسن هستند. (م)

<sup>۳</sup> «اصول کافی» ج ۱، ص ۴۲۶

واقفین بر اعراف، ائمه آل محمد هستند:

در «بصائر الدرجات» از احمد بن محمد از

ابن محبوب از ابو ایوب از بُرید عَجَلی روایت کرده  
است که:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: **وَعَلَى**

**الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ**، قَالَ: **أُنزِلَتْ فِي**

**هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَالرِّجَالُ هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ.**

قُلْتُ: **فَمَا الْأَعْرَافُ؟** قَالَ: **صِرَاطٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ**

**النَّارِ؛ فَمَنْ شَفَعَ لَهُ الْأَئِمَّةُ مِنْ أُمَّةٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُدْنِيِّينَ نَجَا،**

**وَمَنْ لَمْ يَشْفَعْوا لَهُ هَوَى.**<sup>۱</sup>

«بُرید گوید: از حضرت باقر علیه السلام

درباره این آیه پرسیدم، فرمود: درباره این امت نازل  
شده است، و رجال اعراف، امامان آل محمد  
هستند.

من گفتم: پس خود اعراف چیست؟!

حضرت فرمود: راهی است بین بهشت و جهنم؛ و  
هر کس را که از مؤمنان گناهکار، امامان ما شفاعت

<sup>۱</sup> «۶۲۴ بصائر الدرجات» الجزء العاشر، باب ۱۶، حدیث ۵؛ طبع حروفی ص

۴۹۶، و از طبع سنگی ص ۱۴۵



کند نجات پیدا میکند، و هر کس را که شفاعت

نکند سقوط میکند.»

و نیز در «بصائر الدرّجات» از بعض اصحاب، از محمّد بن حسین از صفوان از ابن مُسکان از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در گفتار خدای تعالی: **وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ** آورده است که: **قَالَ: الْإِئِمَّةُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي بَابٍ مِنْ يَاقُوتِ أَحْمَرَ عَلَى سُورِ الْجَنَّةِ، يَعْرِفُ كُلُّ إِمَامٍ مِنَّا مَا يَلِيهِ.**

**قَالَ رَجُلٌ: مَا مَعْنَى مَا يَلِيهِ؟ قَالَ: مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ إِلَى الْقَرْنِ الَّذِي كَانَ.**<sup>۱</sup>

«حضرت فرمودند: مراد از رجال، امامان از ما اهل بیت هستند که در دری از یاقوت سرخ بر دیوار بهشت وقوف دارند، و هر یک از امامان ما می شناسد آنچه را که نزدیک به اوست. مردی گفت: مقصود از آنچه نزدیک به اوست چیست؟ حضرت فرمودند: از آن زمانی که او در آن زیست میکند تا زمانی که بوده است.»

و عیاشی در تفسیر آورده است از مسعده بن

<sup>۱</sup> «بصائر الدرّجات» الجزء العاشر، باب ۱۶، حدیث ۱۹؛ طبع حروفی ص ۵۰۰، و از طبع سنگی ص ۱۴۶

صَدَقَةَ از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از امیر  
المؤمنین علیه السلام که:

قَالَ: أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوَّلُ السَّابِقِينَ،  
وَخَلِيفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَأَنَا قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ،  
وَأَنَا صَاحِبُ الْأَعْرَافِ.<sup>۱</sup>

«فرمود: من پیشوا و رئیس و زعیم مؤمنین  
هستم، و من اوّل سبقت گیرنده در اسلام هستم، و  
من خلیفه رسول پروردگار جهانیان

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۱۷ و ۱۸

هستم، و من قسمت کننده بهشت و آتش هستم،

و من صاحب اعراف هستم.»

این سه دسته از روایات متفقاً دلالت دارند بر

آنکه رجال و اهل اعراف فقط ائمه و پیشوایان اهل

بیت و آل محمد علیهم السّلام هستند.

**وقوف ائمه علیهم السّلام و شیعیان گنهکار، بر**

**أعراف**

چهارم:

روایاتی است که دلالت دارند بر آنکه بر

اعراف، امامان و پیشوایان آل محمد با تابعین خود از

گناهکارانی که امید عفو و شفاعت و انتظار رحمت

درباره آنان است، وقوف دارند.

مانند روایت وارده در «تفسیر علی بن

إبراهیم» از پدرش از ابن محبوب از ابو ایوب از بُرید،

از ابي عبد الله عليه السّلام که:

«اعراف تل هائی است بین بهشت و آتش. و

رجال اعراف، ائمه صلوات الله عليهم أجمعين

هستند که با شیعیان خود بر اعراف وقوف دارند.

و این در حالی است که مؤمنین بدون حساب

همگی روانه بهشت شده‌اند.

أئمة عليهم السلام به شیعیان خود که  
گناهکارند و بر اعراف وقوف دارند میگویند: ببینید  
برادرانتان را که بدون حساب روانه بهشت گردیده  
اند! و اینست گفتار خداوند تبارک و تعالی:

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ.<sup>۱</sup>

«سلام خداوند بر شما باد! در حالی که هنوز

آنها داخل در بهشت

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۴۶، از سوره ۷: الاعراف

نشده‌اند، ولی امید دخول در آن را دارند.»

و سپس به آنان گفته می‌شود: حالا نظری

ببندازید بسوی دشمنانتان که در آتشند! و اینست

معنای گفتار خداوند تعالی:

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا  
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ\* وَ نَادَى أَصْحَابُ  
الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ (فِي النَّارِ) قَالُوا مَا  
أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ (فِي الدُّنْيَا) وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ.<sup>۱</sup>

«و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان

برگردانند گویند: بار پروردگارا! ما را با قوم ستمگر

یکجا قرار مده!

و صاحبان و ملازمان اعراف مردانی را که (در

آتشند و) از سیما و علائمشان می‌شناسند، ندا

میدهند که: آنچه را شما (در دنیا) اندوختید و جمع

کردید، و آنچه را به مباحات و سرافرازی و

بلندپروازی و استکبار بدان اتکاء داشتید، به هیچ

وجه دستی از شما نگرفت و سودی نبخشید و شما

را در امروز بی‌نیاز نمود.»

و سپس ائمه علیهم السّلام به دشمنان خود که

---

<sup>۱</sup> آیه ۴۷ و ۴۸، از سوره ۷: الاعراف

در آتش هستند میگویند: اینان شیعیان ما و برادران ما هستند که شما در دنیا سوگند میخوردید که خداوند آنها را مشمول رحمت خود نمی‌کند. و در این حال ائمه به شیعیان میگویند:

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.<sup>۱</sup>

«همگی داخل بهشت گردید! بدون آنکه هیچ ترسی و یا آنکه هیچ غصّه ای برای شما بوده باشد.»  
و در این حال دوزخیان به بهشتیان میگویند:  
قدری از آب و یا از طعامی که خدا به شما روزی کرده است به ما بدهید!<sup>۲</sup>»

## کلام مرحوم صدوق و شیخ مفید درباره اعراف

و مرحوم صدوق در کتاب «عقائد» فرموده است:

«اعتقاد ما در اعراف آنستکه آن، سور و دیواری است بین بهشت و آتش، و بر آن مردانی هستند که تمام افراد را (چه از بهشتیان و چه از

<sup>۱</sup> نیمه دوّم از آیه ۴۹، از سوره ۷: الاعراف

<sup>۲</sup> «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۲۱۶ و ۲۱۷

دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می‌شناسند. و آنان پیامبر و اوصیاء او علیهم السّلام می‌باشند.

(شیخ مفید در شرح این کلام فرموده است:

گفته شده است که: اعراف کوهی است بین بهشت و آتش. و نیز گفته شده است که: آن، سور و دیواری است بین بهشت و آتش. و محصل کلام آنکه: مکانی است که نه از بهشت است و نه از آتش. و بر طبق آنچه گفتیم روایت وارد شده است؛ و بر اینکه چون روز قیامت شود، بر آن سور رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از ذریه امیر المؤمنین صلواتُ الله علیهم قرار دارند. و مراد از رجال در آیه اعراف آنانند ...)

داخل در بهشت نمی‌گردد مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل در آتش نمی‌گردد مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار کنند.

و در کنار اعراف کسانی هستند که حکم آنها

تأخیر افتاده است تا



امر خدا صادر شود؛ یا آنان را عذاب کند و یا از گناه آنان درگذرد.<sup>۱</sup>»

پنجم:

روایاتی هستند که دلالت دارند بر آنکه بر اعراف، گناهکاران و خطاپیشگانی وقوف دارند که حَسَنَات و سَيِّئَات آنان مساوی است، و هنوز حکم آنان قطعی نشده است.

عیاشی از طیار از حضرت صادق علیه السلام آورده است که قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَيُّ شَيْءٍ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ؟

قَالَ: اسْتَوَتْ الْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ؛ فَإِنْ أَدْخَلَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ فَبِرَحْمَتِهِ، وَإِنْ عَذَّبَهُمْ لَمْ يَظْلِمَهُمْ.<sup>۲</sup>

«به آن حضرت گفتم: اصحاب اعراف کیانند؟ فرمود: آنان که حسنات و سیئات آنها برابر است؛ حال اگر خداوند آنان را به بهشت برد از روی رحمت اوست، و اگر عذابشان کند به آنها ستم نکرده است.»

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۴۰، به نقل از «عقائد صدوق» ص ۸۷

<sup>۲</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۱۸؛ و «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۷

و علی بن ابراهیم آورده است که:

سُئِلَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُؤْمِنِي الْجِنِّ أ

يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ؟

فَقَالَ: لَا، وَ لَكِنَّ لِلَّهِ حَظَائِرَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ

يَكُونُ فِيهَا مُؤْمِنُو الْجِنِّ وَ فَسَاقُ الشَّيْعَةِ<sup>۱</sup>.

«از عالم آل محمد علیهم السلام پرسیدند که:

آیا مؤمنان از

---

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» ص ۶۲۴

طائفه جنّ در بهشت میروند؟

فرمود: نه، و لیکن خداوند حظیره‌هایی در بین بهشت و آتش دارد که در آن مکانهای معین شده مؤمنان از جنّ و فاسقان از شیعه سکونت دارند.»  
درباره این گروه سعدی شیرازی گفته است:

### محصلّ مجموع روایات أعراف و اهل آن

باری، این مجموع روایاتی بود که در این زمینه آمده بود، و ما از هر طبقه از روایات چند نمونه آوردیم.

و محصلّ مجموع با ملاحظه جمع دلّالی بین آنها این می‌شود که:

اعراف مکانی و حاجبی است بین بهشت و جهنّم که دارای درجات بالا و پائین است؛ و در درجات بالای آن ائمه علیهم السّلام وقوف دارند، و در دامنه و درجات پائین شیعیان و افرادی از بزهکاران که هنوز حساب آنها یکسره نشده و حکم آنها صادر نشده است. هر بزرگی با امتّ تکلیف

معین نشده خود، بر روی اعراف است.

البته مقام بالای اعراف، مقامی است بسیار

رفیع و بسیار منیع، که دست کسی بدان نرسد، و

شاهپر بال بلند پرواز هیچ طائری قصد عبور از آن را

نکند، زیرا آن مقام اختصاص به کسانی دارد که هم

بر

بهشت و هم بر دوزخ حاکمند، و هم بر بهشتیان و هم بر جهنمیان مُسیطر و مسلط هستند. آنان در چنین افق مبین و مقام ارجمندی وقوف دارند، همه را با علائم و نشانه‌ها می‌شناسند، و درجه و مقام هر یک از بهشتی‌ها را در مراتب هشتگانه آن معین می‌کنند، و درکات و مراتب هفتگانه دوزخ را میدانند و دوزخیان را در آن محل‌ها توزیع می‌نمایند.

و این روایات همگی تطابق دارد با مفاد آیاتی که ذکر شد، زیرا در آیات هم رجال اعراف را با مشخصاتی بیان فرموده است که غیر از مقرَّبان درگاه حضرت احدیت و پیشوایان اهل بیت کسی چنین مقامی را ندارد.

و نیز در آیات همان طور که دیدیم، حال دسته‌ای را بیان میکند که هنوز داخل بهشت نشده و امید دخول در آن را دارند.

## مقام حضرت زهرا علیها السّلام در اعراف

ولی در اینجا یک نکته باید ذکر شود، و آن اینست که: مقام حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها کجاست؟ آیا آنهم بر اعراف است، و

یا در مراتب و درجات پائین تر؟

هیچ شکی نیست که آن مقام مقدّس نیز در

طراز مقام فرزندان از پیشوایان و ائمه اهل بیت

است، و علّت آنکه در این روایات تصریح به وقوف

آن حضرت بر اعراف نشده است، به جهت آنست

که ضعفاء عقول حقیقتاً اعراف را کوهی مثلاً به مثابه

جبال دنیا تخیل می کنند، و بنابراین صعود آن مخدّره

بر فراز کوه و تلّ، منافی مقام حیا و عصمت است.

کما اینکه در بعضی از روایات سابقاً داشتیم که با آنکه حال آن بی بی در محشر و سائر مشاهد با ائمه یکسان است، و با آنکه آن مخدره نیز بر بالین هر شخص محتضر هنگام مرگ حاضر می شود، ولی در روایات احتراماً لِجَلَالِهَا نامشان را نبرده اند، و مخصوصاً در روایات ذکر شده که برده نشدن نام به علت قصور ادراک و فهم عامه است.

زیرا آنان نمیدانند که در مقام عالی اعراف که از بهشت عالی تر است و حجاب اقرب است، عنوان انوئیت در مقابل ذکوریت نیست؛ همه این عناوین برداشته می شود، این عناوین متعلق به پائین اعراف و متعلق به بهشت و دوزخ است، و لذا نام مقدس آن بی بی منطوی در عنوان رجال آمده است در این آیه مبارکه:

**وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ.**

همچنان که بدون شبهه نام آن بی بی منطوی در عنوان رجال است در آیه مبارکه نور:

**فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ**

يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ.<sup>۱</sup>

«در خانه‌هایی که خدا رخصت داده است که

رفعت یابد و نام او در آنجاها برده شود، تسبیح خدا

را می‌نمایند در صبحگاه و شبانگاه

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۲۴: النور



مردانی که هیچ کسب و تجارتي آنان را غافل  
نمیدارد از یاد خدا، و نه از إقامة نماز و نه از دادن  
زکوة. و از روزی که دل‌ها و چشم‌ها از آن روز در  
وحشت و اضطراب است در واهمه و دهشت  
هستند.»

باری، مجال ضیق است که در این باره قدری  
بیان و قلم را گسترده داریم، تا اخلاء روحانی و  
برادران ایمانی بدانند که مقام و درجه این زن که  
افتخار هزاران پیغمبر و امام، و شفیعہ صدیقان و  
شہیدان و پیامبران أولوا العزم است، تا چه حد و چه  
غایت است! او سرّ رسول الله است، او جوهره و  
سلاله نبوت است، که رسول خدا دست او را  
می‌بوسید، و بر جای خودش می‌نشاند، و پیوسته در  
بیتش میرفت، و هر وقت از سفر و غزوه مراجعت  
میکرد، اول به دیدن او در خانه او میرفت.

**صلوات محیی الدین بر حضرت صدیقہ کبری**

**سلام الله علیها**

وَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ  
خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ) عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسِيَّةِ فِي تَعْيِنِ

صَوْرَةَ النَّفْسِ الْكَلْبِيَّةِ، جَوَادِ الْعَالَمِ الْعَقْلِيَّةِ، بَضْعَةَ

الْحَقِيقَةَ النَّبَوِيَّةِ، مَطَّلَعِ الْأَنْوَارِ الْعَلَوِيَّةِ، عَيْنِ عُيُونِ

الْأَسْرَارِ الْفَاطِمِيَّةِ.

النَّاجِيَةِ الْمُنْجِيَةِ لِمُحِبِّيهَا عَنِ النَّارِ. ثَمَرَةَ شَجَرَةِ

الْيَقِينِ، سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. الْمَعْرُوفَةَ بِالْقَدْرِ،

الْمَجْهُولَةَ بِالْقَبْرِ. قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ، الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ؛

عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.<sup>١</sup>

«درود و تحیات بی شائبه خداوند، و

فرشتگان او، و حاملین عرش او، و جمیع عالم

آفرینش او، از زمینی او و آسمانی او، بر آن پاکیزه

گوهر قدس باد، که با تجرّد قدسیه در هیئت انسیه،

عالم بشریت را زینت داده است.

آن حقیقت طاهره، خود صورت نفس کلی و

بخشنده و نیروآورنده عالم عقلی است. پاره ای از

حقیقت احمدی، و مَطَّلَعِ و مَشْرِقِ انوار علوی است.

<sup>١</sup> جزو صلوات معروفه محیی الدین عربی است که ملّا محمد صالح موسوی خلخالی آن را ترجمه و شرح کرده، و در قطع جیبی بنام «شرح مناقب» به طبع رسیده است؛ ص ۱۷۱ و ۱۷۲

و اصل و منبع سرچشمه‌های اسرار مکنونه فاطمی است.

رستگار و آزاد کننده محبین خود از آتش است، و جوهره ثمره درخت معرفت و یقین، و بزرگ بانوی بانوان عالمین. قدرش معلوم و معروف، و قبرش پنهان و مجهول است. نور دیده رسول الله، و نام گرامی و لقب سامی‌اش فاطمه زهراء، و بتول عذراء است؛ که درود و سلام خدا بر او باد.»

**أشعار مرحوم کمپانی درباره آن حضرت**

«او مادر امامان عقول روشن و درخشان

است، بلکه مادر پدر خودش است، درحالی که آن پدر علة العلل است.

او در ارزندگی مقام، روح پیامبر است. و در همسری و همتائی همتای کسی است که همتا ندارد. او در ظرائف و رقائق وجود، متمثل گردیده است، و لطیفه ای است که از مقام شهود و ادراک بسی بالاتر است.

او در با فضیلت‌ترین اطوار، صورت گرفته است، و نتیجه و خلاصه ادوار و اکوار است. حقیقت کمال در بی سابقه‌ترین صورت زیبای خود شکل گرفته است.

او در عالم نزول، حوراء است و در مراتب صعود، محور عقل‌ها و اندیشه‌ها. او با واقع و عیان خود، به احسن بیان و بینه، عالمِ وجوب را در عالم امکان تمثیل کرده است.

او قطب آسیای عالم وجود است، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود.

آری! در محیط این دایره نزول و صعود، مدار اعظم و اوسعی غیر از فاطمه طاهره نیست.»

مجلس شصت و هشتم: بهشت و تعیین  
محل آن



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا  
جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ  
طِبِّتُمْ فَأَدْخَلُوهَا خَالِدِينَ\* وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ  
نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ\* وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ  
حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ  
بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.<sup>١</sup>

<sup>١</sup> سورة زمر: ٣٩، آيات ٧٣ تا ٧٥.

«و مردم پرهیزکار و با تقوا را که در مصونیت

خدا درآمده‌اند، دسته دسته بسوی بهشت برند، تا

هنگامی که بدانجا رسند و درهای بهشت را به

رویشان بکشایند، و پاسداران و نگهبانان بهشتی به

آنها



سلام کند بدین گونه که سلام باد بر شما! پاک  
و پاکیزه و طیب هستید! اینک در بهشت وارد شوید  
و بطور جاودان زیست کنید!

مؤمنان با تقوا گویند: سپاس و ستایش از آن  
خداوند است، که وعده خود را با ما بر اساس صدق  
و راستی استوار ساخت، و ما را وارث زمین گردانید،  
تا هر کجای از بهشت را که بخواهیم منزل بگیریم؛  
پس چقدر مزد و پاداش عاملین به امر خدا خوب و  
عالی است.

و ای پیغمبر! در آن روز مشاهده میکنی که  
فرشتگان خدا، گرداگرد عرش خدا اجتماع کرده، و  
با حمد پروردگارشان او را تسبیح و تقدیس می کنند؛  
و در میان آنان به حقّ حکم می شود. و همه زبان به  
حمد می گشایند و می گویند: حمد و ستایش  
اختصاص به خداوند دارد، که او پروردگار عالمیان  
است.»

### خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در آثار تقوی

امیر المؤمنین علیه السلام در نتیجه و اثر تقوا  
می فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ  
الْفِتَنِ وَنُورًا مِنَ الظُّلُمِ، وَيَخْلُدُهُ فِي مَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ، وَ  
يَنْزِلُهُ مَنْزِلَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ؛ فِي دَارٍ اصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ، ظِلُّهَا  
عَرْشُهُ وَنُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَزُورُهَا مَلَائِكَتُهُ، وَرُفَقَاؤُهَا  
رُسُلُهُ.

و خطبه را ادامه ميدهد تا آنکه مي فرمايد:

فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ اللَّهِ فِي  
دَارِهِ؛ رَافِقَ بِهِمْ رُسُلُهُ، وَ أَزَارَهُمْ مَلَائِكَتُهُ، وَ أَكْرَمَ  
أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ أَبَدًا، وَ صَانَ  
أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوبًا وَ نَصَبًا؛ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ

## يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.<sup>۱</sup>

«وای بندگان خدا! بدانید که هر کس تقوای خدا را پیشه سازد، خداوند برای او راه خلاصی و رهایی از فتنه‌ها قرار میدهد، و نوری را برای روشنگری از تاریکی‌ها و ظلمت‌ها. و او را در آنچه نفس او بدان مائل است و اشتها دارد مَخَلَّد و جاودان میکند، و او را در نزد خودش در منزلگاه کرامت و تکریم منزل میدهد؛ در خانه‌ای که خداوند برای خودش تهیه کرده است که سایه آن خانه عرش اوست، و نور آن خانه بهجت اوست، و واردین و زائرین آن خانه فرشتگان او هستند، و مصاحبان و رفیقان آن خانه پیامبران و فرستادگان او می‌باشند... بنابراین با انجام دادن اعمال صالحه سبقت بگیرید و مبادرت کنید تا با همسایگان خدا در خانه خدا باشید؛ همانها که خداوند پیامبران و رسولانش را رفیق آنها قرار داده، و فرشتگانش را زائر و ملاقات کننده آنان نموده، و گوش‌های آنها را رفیع‌تر و منیع‌تر قرار داده از آنکه حتی لحظه‌ای صدای

---

<sup>۱</sup> «نهج البلاغة» خطبه ۱۸۱، طبع عبده مصر، ص ۳۴۷ و ص ۳۴۹

ضعیف و خفیّ آتشی را بشنوند، و بدن‌های آنها را در حفظ و مصونیت قرار داده از آنکه سختی و تعب را حس کنند؛ و این فضل و رحمت خداست که به هر که بخواهد می‌دهد، و خداوند دارای فضل عظیمی است.»

لله الحمد و له المنة که خداوند تبارک و تعالی ما را موفق گردانید تا بحث در مسائل معاد را بدین منزل که منزل بهشت است برسانیم. و

این بحث بسیار نفیس و دقیق و لطیف است، زیرا بحث از منزلگاه حقیقی و مأمّن انسان و ملجأ و موطن اصلی اوست. و لذا همانطور که استاد ما حضرت آیه الله علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی فرموده‌اند، آن قدر در آیات و روایات آمده است که قلم از استقصاء و تحریر آن خسته می‌شود. و در قرآن کریم در وصف بهشت قریب سیصد آیه آمده است که در تمام سوره‌های قرآن مطّرد و شایع است، مگر بیست سوره که سوره ممتحنه و منافقین و هجده سوره از سوره‌های کوچک است.<sup>۱</sup> و لیکن ما این شاء الله به حول و قوه او به حسب مقدر، در پیرامون آن به بحث می‌پردازیم.

## بهشت کجاست؟

و اینک باید ببینیم: مکان و محلّ بهشت

کجاست؟

از این آیه که در مطلع گفتار ذکر شد، از زبان

بهشتیان که در هنگام ورود در بهشت، در مقام حمد

و ستایش حضرت حق می‌گویند:

---

<sup>۱</sup> رساله «الإنسان بعد الدنیا» خطّی، ص ۶۸

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ  
نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ.

«حمد اختصاص به خدا دارد، آن کسی که  
وعده خود را به ما براستی انجام داد، و ما را وارث  
زمین گردانید تا هر کجای از بهشت را که بخواهیم  
مسکن گزینیم.»

به روشنی میتوان استفاده نمود که در آنجا  
ارتباط مخصوصی بین زمین و بهشت است. و شاید  
گفتار آنان که **صَدَقْنَا وَعَدَهُ** «وعددهاش را به ما براستی  
انجام داد.» اشاره باشد به این آیه مبارکه:

## وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.<sup>۱</sup>

«و حَقّاً ما بعد از تورات در کتاب زبور داود نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما به ارث می‌برند.»

و معنای وراثت آنست که انسان مالک چیزی گردد پس از آنکه دیگری مالک بود، و از او به انسان منتقل گردد؛ انتقال سلف به خلف. پس در مفاد میراث، باید چیزی ثابت باشد و کسی بعد از تصرف دیگری آن را تصرف کند، و آن خَلْف در تصرف آن، قائم مقام و جانشین سلف گردد.

### آیا بهشت در زمین است؟

و مقتضای سیاق این آیه، در مقام بیان راستی وعده، این بود که بگوید: أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَبَّوْا مِنْهَا «زمین را به ما ارث داد تا در آن زمین مسکن گیریم.» و یا آنکه بگوید: أَوْرَثْنَا الْجَنَّةَ نَتَبَّوْا مِنْهَا «بهشت را به ما ارث داد تا در آن مسکن گزینیم.» و چون این طور بیان فرموده است، و سیاق عبارت را بدین گونه ریخته

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۰۵، از سوره ۲۱: الانبیاء

است که: **أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ** «زمین را به ما ارث داد تا در بهشت مسکن بگیریم.» استفاده می‌شود که در اینجا حتماً باید ربط و ارتباط خاصی بین زمین و بهشت بوده باشد.

## مسأله «وراثت» درباره بهشت و دوزخ

همچنان که در بقیه آیاتی که زمین به عنوان وراثت داده شده است، مطلب از همین قرار است؛  
مثل آیه:

**أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا  
أَنْ لَوْ نَشَاءُ**



## أَصَبْنَاَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ.<sup>۱</sup>

«آیا کسانی که زمین را بعد از ساکنان آن ارث بردند، ندانستند که اگر ما بخواهیم، آنان را به گناهانشان میگیریم و مأخوذ میداریم؟»  
و مانند آیه:

وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا.<sup>۲</sup>

«و ما به کسانی که چنین بودند که مورد استضعاف قرار میگرفتند، مشارق زمین و مغارب آن را که در آنها خیر و برکت خود را قرار داده بودیم، به عنوان ارث دادیم.»

باری، بسیاری از آیات دیگر بر همین نهج ایماء و یا صراحة دلالت دارند بر آنکه بهشت در روی همین زمین است؛ مانند آیه:

و سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ.<sup>۳</sup>

«و بزودی کافران خواهند دانست که عاقبت این خانه از آن کیست؟»

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۰۰، از سوره ۷: الاعراف

<sup>۲</sup> صدر آیه ۱۳۷، از سوره ۷: الاعراف

<sup>۳</sup> ذیل آیه ۴۲، از سوره ۱۳: الرعد

و صريح تر، آيه:

وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا  
الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرُونَ  
بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ \* جَنَّاتُ عَدْنٍ  
يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ

أَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ  
كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.<sup>۱</sup>

«و آن کسانی که به جهت جستجوی رضا و طلب وجه پروردگارشان شکیبائی و استقامت می‌ورزند، و اقامه نماز می‌کنند، و از آنچه ما به آنها روزی داده‌ایم، در پنهان و آشکارا انفاق می‌نمایند، و با حسنات و نیکوئی‌ها سیئات و زشتی‌ها را دفع و طرد می‌کنند و از خود دور می‌سازند؛ عاقبت این خانه از آن آنهاست.

عاقبت این خانه، بهشت‌های عَدْنی است که خودشان در آن داخل می‌شوند و از پدرانشان و جفت‌هایشان و فرزندانشان هر کدام که صلاحیت داشته باشند داخل در بهشت عَدْن می‌شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند و سلام خدا را بر آنان می‌دهند، بدینگونه که: سلام بر شما باشد، در پاداش آن استقامت‌ها و شکیبائی‌ها که نمودید! پس چه خوب است عاقبت این خانه!»

در این آیه ملاحظه می‌شود که جَنَّتْ عَدْنٍ را در

---

<sup>۱</sup> آیات ۲۲ تا ۲۴، از سوره ۱۳: الرعد

توصیف عُقْبَى الدَّارِ آورده است، که بَدَل و یا عطف  
بیان برای آن است. و در هر صورت مفادش آن  
می‌شود که عُقْبَى الدَّارِ، عاقبت این خانه، همان  
بهشت‌های عدن است.

و چون میدانیم که تحقق معنای دخول،  
مستلزم خروج فی الجملة ای می‌باشد، بنابراین مَثَل  
این کسانی که داخل در بهشت

می‌شوند مثل کسانی است که در زمینی سکونت داشته باشند، و سپس در آنجا یک خانه برای سکونت خود بنا کنند، و پس از آن یک اطاق از اطاق‌های آن را زینت کنند و داخل آن شوند. در این صورت می‌گویند: داخل در این اطاق شدند؛ اطاقی که در این خانه، و خانه‌ای که در این زمین است. پس دخول در بهشت، دخول در اوج بعد از حضيض، و ارتقاء بعد از کمالات است.

و بر این مثابه آیاتی دیگر در قرآن کریم وارد است، مانند:

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>.

«موسی به قوم خود گفت: به خداوند استعانت جوئید و شکیبائی کنید! زیرا که حقاً زمین اختصاص به خدا دارد، که به هر یک از بندگانش بخواهد به عنوان ارث می‌دهد؛ و عاقبت از آن متقیان و پرهیزکاران است!»

---

<sup>۱</sup>: آیه ۱۲۸، از سوره ۷: الاعراف

و مانند:

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا.<sup>۱</sup>

«اینست آن بهشتی که ما به هر یک از بندگان

خود که متقی و پرهیزکار باشد، به ارث می‌دهیم.»

و مانند:

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۳، از سوره ۱۹: مریم

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.<sup>۱</sup>

«و اینست آن بهشتی که به شما در پاداش و

مزد کرداری که انجام داده‌اید، به عنوان وراثت  
میرسد!»

در اینجا دو روایت وارد است که وراثت را به

گونه ای دیگر تفسیر میکند، ولی هیچیک از آنها  
منافاتی با وراثت زمین ندارد.

اوّل: در تفسیر «مجمع البیان» از رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که:

مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ مَنْزِلٌ فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْزِلٌ فِي

النَّارِ؛ فَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنْزِلَهُ مِنَ النَّارِ، وَ

الْمُؤْمِنُ يَرِثُ الْكَافِرَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ:

أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.<sup>۲</sup>

«هیچکس نیست مگر آنکه برای او منزلی در

بهشت است و منزلی در جهنم؛ پس شخص کافر،

منزل جهنمی مؤمن را از او به ارث می‌برد و شخص

---

<sup>۱</sup> آیه ۷۲، از سوره ۴۳: الزّخرف

<sup>۲</sup> «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۲، ص ۴۲۰، ذیل آیه ۴۳، از سوره ۷:

الاعراف؛ و رساله «الإنسان بعد الدنیا» خطّی، ص ۶۹

مؤمن، منزل بهشتی کافر را از او به ارث می‌برد. و اینست معنای گفتار خداوند: شما بهشت را در ازاء اعمالی که بجای آورده‌اید، به عنوان ارث می‌برید.»

دوّم: در کتاب «ثواب الاعمال» صدوق، از پدرش از سعد از احمد بن حسین از عثمان بن عیسی از بعضی از اصحاب خود، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: خداوند هیچیک



از خلائق را نیافریده است مگر آنکه برای او  
منزلی در بهشت و منزلی در آتش خلق کرده است.  
و چون اهل بهشت در بهشت سُکنی گیرند و  
اهل آتش در آتش مسکن گزینند، یک منادی ندا  
میکند که: ای اهل بهشت! برخیزید و به جهنّم نظر  
کنید. بر می خیزند و مُشرفِ بر آتش میگردند، در این  
حال منزل‌های آنان را در آتش به قدری بالا می‌آورند  
که همه ببینند، و سپس به آنها گفته می‌شود: این  
منزل‌های شما در آتش بود که اگر هر آینه گناه خدا  
را می‌نمودید در آنها داخل می‌شدید!

و اگر فرض کنیم که کسی از شدّت سرور و  
خوشحالی بمیرد، اهل بهشت از شدّت سرور و  
خوشحالی در آن روز باید بمیرند، چون خداوند  
چنین عذابی را از آنان برداشته است.

و سپس ندا می‌کند: ای جماعت اهل آتش!  
سرهای خود را بلند کنید و به منزل‌های خود در  
بهشت نظر افکنید! آنان سرهای خود را بلند می‌کنند  
و به منزل‌های خود در بهشت نظر می‌اندازند و آن  
نعمت‌ها را در آنجا می‌بینند. و در این حال به آنان

گفته می‌شود: اینست منازل شما در بهشت، که اگر اطاعت خدا را میکردید داخل می‌شدید.

و در این صورت اگر فرض شود که کسی از شدت غصه و اندوه بمیرد، باید در آن روز اهل جهنم از شدت غصه و اندوه بمیرند.

**زمین بصورت بهشت به متقیان می‌رسد**

پس بهشتیان منزل‌های بهشتی جهنمیان را ارث می‌برند، و جهنمیان منزل‌های جهنمی بهشتیان را ارث می‌برند؛ و اینست مفاد

گفتار خداوند عزّ و جلّ:

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ \* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ  
هُم فِيهَا خَالِدُونَ.<sup>۱</sup>

«ایشانند ارث برندگان، آن کسانی که بهشت  
فردوس را به ارث می‌برند، و در آن جاودان  
می‌مانند.»<sup>۲</sup>

باری، این نحوه توارث منازل بهشت و دوزخ  
به جای خود محفوظ است، ولی هیچ منافاتی ندارد  
با آنکه این بهشت در زمین باشد و این نحوه توارث  
در آنجا صورت گیرد.

و البته باید دانست که آن زمین دیگر مثل این  
زمین نیست؛ زمینی پاک و نورانی، و زمین دیگری  
خواهد شد:

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ.<sup>۳</sup>

«روزی است که زمین بصورت غیر این زمین  
تبدیل می‌شود.»

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۲۳: المؤمنون

<sup>۲</sup> «ثواب الاعمال» ص ۲۴۹ و ۲۵۰

<sup>۳</sup> صدر آیه ۴۸، از سوره ۱۴: ابراهیم

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا.<sup>۱</sup>

«و زمین به نور پروردگارش روشن و منور

میگردد.»

وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۲</sup>

«و زمین در قیامت یکسره در دست و قبضه

خدا خواهد بود.»

و شاهد بر گفتار ما اینست که در روز قیامت

هر روزی ای که به

---

<sup>۱</sup> صدر آیه ۶۹، از سوره ۳۹: الزمر

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۶۷، از سوره ۳۹: الزمر

بهشتیان داده میشود میگویند: این همان روزی ای

است که قبلاً به ما داده شده است، و به آنان روزی هائی

داده شده است که بعضی شبیه به بعض دیگرند: **كُلَّمَا**

**رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ  
وَآتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا.**<sup>۱</sup>

باری، در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه

شریفه:

**وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى.**<sup>۲</sup>

«و هر آینه به تحقیق که رسول ما، جبرائیل را

یکبار دیگر در سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى دید.»

علی بن ابراهیم گفته است: مراد، آسمان هفتم

است. و امّا ردّ بر آن کسانی که منکر شده‌اند که بهشت

و آتش هم اکنون آفریده شده‌اند گفتار خداوند است

که: **عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى.**<sup>۳</sup> **أَيُّ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى.**

**فَسِدْرَةُ الْمُنْتَهَى فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى عِنْدَهَا.**

«در نزد آن، یعنی در نزد سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، جَنَّةُ الْمَأْوَى

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۲۵، از سوره ۲: البقرة

<sup>۲</sup> آیات ۱۳ تا ۱۵، از سوره ۵۳: النجم

<sup>۳</sup> همان

است. پس سِدْرَةُ الْمُتَهَيِّی در آسمان هفتم است و جَنَّةُ  
الْمَأْوٰی هم در جنب آنست.<sup>۱</sup> پس معلوم می‌شود که  
جَنَّةُ الْمَأْوٰی فعلاً موجود است.

## بهشت و دوزخ در ملکوت زمین است

از اینجا استفاده می‌شود که بهشت در آسمان

هفتم است. و

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۳۳، به نقل از «تفسیر قمی» ص

عَلَّامَهُ مَجْلِسِي رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ دَرْبَارَهُ مَكَانِ  
بِهَشْتِ فَرْمُودَهُ اسْتِ كِه: أَخْبَارِ دَلَالَتِ دَارِنْدِ بَرِ آنَكِه  
بِهَشْتِ مَا فَوْقِ آسْمَانِ هَايِ هَفْتِگَانِه اسْتِ، وَ بِهِ اَيْنِ  
عَقِيدَه اَكْثَرِ مُسْلِمَانَانِ مَعْتَقَدِنْدِ.<sup>۱</sup>

وَ اَيْنِ مَطَالِبِ مَنَافَاتِ نِدَارْدِ بَا آنَكِه مَحَلِّ  
بِهَشْتِ زَمِينِ بُوْدَه بَاشْدِ، زِيْرَا مَرَادِ اَزِ آسْمَانِ هَايِ  
هَفْتِگَانِه مَعْلُومِ نِيْسْتِ كِه اَيْنِ آسْمَانِ هَايِ طَبِيعِي بَاشْدِ،  
بِهِ عِلَّتِ آنَكِه تَمَامِ اَيْنِ آسْمَانِ هَا بَا سِتَارِگَانِ اَزِ كَوَاكِبِ  
وَ سِيَارَاتِ وَ خُورْشِيْدِ وَ مَنظُومَه هَا وَ كِهْكِشَانِ هَا هَمِه  
وَ هَمِه آسْمَانِ دُنْيَا اسْتِ، طَبَقِ آيَه شَرِيْفَه:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ.<sup>۲</sup>

«مَا آسْمَانِ دُنْيَا رَا بَا جَلُوه هَايِ سِتَارِگَانِ زِينَتِ

بَخْشِيْدِيْمِ.»

وَ بِنَابِرَايِنِ آسْمَانِ هَفْتَمِ وَ يَا مَا فَوْقِ آسْمَانِ  
هَفْتَمِ كِه دَرِ بَطُونِ وَ طَبَقَاتِ مَخْفِيَه وَ پَنِهَانِ عَالَمِ مُلْكِ  
اسْتِ، مَنَافَاتِ نِدَارْدِ كِه دَرِ مَلْكُوتِ زَمِينِ بَاشْدِ. پَسِ  
مَلْكُوتِ وَ بَاطِنِ زَمِينِ مَمْكِنِ اسْتِ آسْمَانِ هَفْتَمِ بُوْدَه

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۲۰۵

<sup>۲</sup> آیه ۶، از سوره ۳۷: الصّافات

باشد، و آنجا بهشت باشد. و شاهد بر این مطلب  
آنستکه زمین در آنوقت زمین هست و زمین نیست؛  
زمین هست به اعتبار آنکه همین زمین است، و زمین  
نیست به جهت آنکه مُشرق و نورانی شده و به زمین  
دگری مبدل گشته، و در قبضه خداوند قرار گرفته  
است.

شاهد بر این گفتار دو آیه در قرآن کریم است  
که دلالت دارد بر آنکه عرض بهشت به اندازه  
آسمانها و زمین است:



اول: آیه: وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ

عَرْضَهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.<sup>۱</sup>

«و سرعت کنید بسوی مغفرتی از جانب

پروردگارتان و بهشتی که عرضش به اندازه آسمانها

و زمین است؛ آن را برای پرهیزکاران مهیا نموده‌اند.»

دوم: آیه: سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ

عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا  
بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ.<sup>۲</sup>

«پیشی بگیرید بسوی مغفرتی از جانب

پروردگارتان و بهشتی که عرضش به اندازه آسمان و

زمین است؛ آن را برای کسانی که ایمان به خدا و

فرستادگان خدا آورده‌اند مهیا کرده‌اند.»

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

می‌پرسند:

إِذَا كَانَتِ الْجَنَّةُ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ

الْأَرْضِ فَأَيْنَ تَكُونُ النَّارُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَ سَلَّمَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! إِذَا جَاءَ النَّهَارُ فَأَيْنَ اللَّيْلُ؟!<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> آیه ۱۳۳، از سوره ۳: آل عمران

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۲۱، از سوره ۵۷: الحديد

<sup>۳</sup> «مجمع البيان» مجلد ۱، ص ۵۰۴

«اگر عرض بهشت بقدر آسمان و زمین باشد

پس آتش کجاست؟ حضرت فرمود: سبحان الله!

زمانی که روز بیاید پس شب کجاست؟!»

از این گفتار دُرّبار حضرت میتوان استخراج

ابوابی از علم و

معرفت نمود، و به حقیقت بهشت و دوزخ پی برد. حضرت می‌خواهد این را برساند که همان طور که روز و شب، دو امر عارض بر روی زمین هستند و با یکدیگر بهیچوجه جمع نمی‌شوند، چون شب آید جهان را تاریکی فرا می‌گیرد و نقطه‌ای از نور نیست، و چون روز آید روشنائی عالم را فرا می‌گیرد و شب را پس می‌زنند و دیگر شبی نیست؛ همینطور بهشت و جهنم دو امر عارضی بر روی آسمان و زمین هستند. بهشت باطن و ملکوت است، و در عالم قرب است؛ و دوزخ در عالم ظاهر و ملک است، و در عالم بُعد است، و این دو ابداً با یکدیگر تزاخم و تصادمی ندارند. موطن بهشت، عالم معنی و حقیقت است، و عالم علم و عرفان و رفع حجاب و کشف مجهولات است؛ و موطن دوزخ عالم باطل و مجاز است، و عالم جهل و نابینائی و حجاب و تراکم مجهولات است؛ و اینها با هم نمی‌توانند اجتماع کنند.

**بهشت و دوزخ با هم تزاخمی ندارند، و**

**اجتماعی هم ندارند**

علم چون بیاید جهل را کنار میزند، و حقّ  
چون درآید باطل را می‌زداید، و حجاب چون پس  
رود غطاء و پرده را از چهره محبوب برمیدارد.  
بهشت چون بیاید جهنّم را کنار میزند، روز چون  
بیاید شب را از بین می‌برد. پس هم بهشت در  
آسمانها و زمین است و عرضش و وسعتش به اندازه  
آنهاست، و هم جهنّم؛ لیکن در آن وقتی که بهشت  
است، و در آن مرتبه ای که بهشت است، و در آن  
رتبه از قرب و ملکوتی که بهشت هست، جهنّم  
نیست.

جهنّم در وقت دیگر، و در مرتبه دیگر، و در

رتبه بُعد ملکوتی

است؛ پس هیچگاه با هم تزاخم و تصادم ندارند،  
 کما آنکه هیچگاه با هم جمع نمی‌شوند. و در مرحله  
 نفوس بشری، طلوع علم و عرفان و کشف حُجُب  
 نورانی و ظلمانی چون تحقق پذیرد، دیگر در آن  
 صُقع و ناحیه از نفوس، جهل و عَماء و پرده و غِطاء  
 نیست. و در مرحله ظهور نور علم و تابش آن بر  
 هیَاکِلِ عالم کثرت و موجودات ارضی و سمائی،  
 تجلّی بهشت و جنّت است؛ و در مرحله خفاء و عماء  
 که هر یک از موجودات ارضی و سمائی به نظر  
 استقلالی نگریسته می‌شوند ظهور جهنّم و دوزخ  
 است.

و محصّل مطلب آنکه: همان بهشتی که عرضش  
 به اندازه آسمانها و زمین است، همان عالم واقع و ملکوت  
 است که با دوزخ تزاخمی ندارد؛ و همان ملکوت زمین  
 است که **وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَ يَوْمَ تُبَدَّلُ  
 الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ  
 الْقِيَامَةِ** درباره آن صدق میکند.

و از همین بیان روشن می‌شود جواب إشکال  
 دیگری که: اگر بهشت در آسمان است، پس چگونه

عرضش به اندازه آسمانها و زمین است؟ و نیز سخافت و بی پایگی جوابهائی را که در «مجمع البیان» از انس بن مالک، و از قتاده، و از ابوبکر أحمد بن علی و دیگران نقل کرده است.<sup>۱</sup>

حال باید ببینیم که آیا بهشت و جهنم الآن آفریده شده‌اند، یا آنکه بعداً آفریده می‌شوند؟

---

<sup>۱</sup> «مجمع البیان» مجلد ۱، ص ۵۰۴

# بهشت و جهنم در حال حاضر آفریده شده

هستند

از بسیاری از مباحث قبل، چون مسأله تجسم اعمال، و عدم از بین رفتن چیزی در عالم تکوین، و مسأله معاد جسمانی دانستیم که آنها فعلاً موجودند؛ و آیه مبارکه در سوره یس:

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ\*  
بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ.<sup>۱</sup>

و آیه مبارکه در سوره نوح:

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا.<sup>۲</sup>

صراحت بر این مطلب داشت. و اینک فقط

به ذکر چند روایت اکتفا می‌کنیم:

## روایات وارده بر اینکه بهشت و جهنم در حال

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۶ و ۲۷، از سوره ۳۶: یس؛ این آیه راجع به مؤمن به عیسی بن مریم است که چون به حمایت از رسولان او برخاست او را کشتند. و خداوند داستان او را بیان میکند که: «به او گفته شد: در بهشت داخل شو! او گفت: ای کاش طائفه من میدانستند که پروردگار من مرا آمرزید و مورد کرامت خود قرار داد.»

<sup>۲</sup> صدر آیه ۲۵، از سوره ۷۱: نوح؛ این آیه راجع به قوم نوح است که بواسطه گناهان، خداوند آنان را دستخوش غرقه ساخت و خداوند بدینگونه بیان میکند که: «به علت گناهانشان غرق شدند، پس بلافاصله داخل در آتش شدند.»

در «عیون أخبار الرضا» و «أمالی» و «توحید»

شیخ صدوق روایت میکند از علی بن ابراهیم، از

پدرش، از هرّوی؛ و در «احتجاج» شیخ طبرسی

مرسلّا از هرّوی روایت کرده است که:

قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ!

أَخْبَرَنِي عَنِ



الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، أَهْمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ؟!

فَقَالَ: نَعَمْ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
ءَالِهِ وَسَلَّمَ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ  
إِلَى السَّمَاءِ.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّهُمَا الْيَوْمَ  
مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ!

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ.  
مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَأَلِيهِ وَسَلَّمَ وَكَذَّبَنَا، وَ لَيْسَ مِنْ وَوَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ، وَ  
خُلِدَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ! قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: **هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي  
يُكَذَّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ\* يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ.**

وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى  
السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جَبْرَائِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِي مِنْ  
رُطْبِهَا فَأَكَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي، فَلَمَّا هَبَطْتُ  
إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ؛ فَفَاطِمَةُ  
حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ.

فَكَلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ

«أبو صلت هروی میگوید: به حضرت رضا

علیه السلام عرض

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» ج ۸، ص ۱۱۹؛ و در «عیون أخبار الرضا» ص ۶۵؛ «أمالی» صدوق، مجلس ۷۰، و از طبع سنگی ص ۲۷۶؛ «توحید» صدوق، ص ۱۱۸، ضمن حدیث ۲۱ از طبع مطبعه حیدری؛ و «احتجاج» طبع نجف، ج ۲، ص ۱۹۱، در ضمن سؤالیهای ابو صلت هروی از حضرت رضا علیه السلام آورده‌اند.

کردم: ای پسر رسول الله! از بهشت و دوزخ برای من بازگو کن، که آیا آنها امروز آفریده شده اند؟! حضرت فرمود: آری، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل در بهشت شد، و آتش را دید در آن وقتی که او را بسوی آسمان به معراج بردند. من عرض کردم: جماعتی میگویند: آنها امروز در عالم تقدیرند، و هنوز خلق نشده اند! حضرت فرمود: آنان از ما نیستند، و ما از آنان نیستیم. کسی که خلقت بهشت و جهنم را انکار کند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کرده است و ما را نیز تکذیب کرده است، و بهیچوجه در تحت ولایت ما نیست، و در آتش دوزخ مخلد خواهد شد! خداوند عز و جل می فرماید: اینست آن جهنمی که مجرمان آن را تکذیب می نمایند، که آن مجرمان پیوسته در میان آن جهنم و فلز گداخته دور میزنند و گردش می کنند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به معراج آسمان بردند، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل در بهشت کرد، و از رطب

بهشتی به من داد و من آن را خوردم، و آن رطب در  
صلب من تبدیل به نطفه شد، و چون به زمین  
بازگشتم، با خدیجه مباشرت و آمیزش نمودم و او به  
فاطمه حامله شد؛ پس فاطمه حوریه ای است که  
انسان است.

و من هر وقت اشتیاق به بوی بهشت پیدا

میکنم بوی دخترم

فاطمه را استشمام میکنم.»

و بر همین نهج در «تفسیر علی بن ابراهیم»

وارد است که:

رسول خدا فاطمه را (که بر او و بر پدرش و شوهرش و اولادش هزار هزار تحیت و سلام باد) بسیار می‌بوسیدند، و این امر بر عائشه سخت و دشوار بود، و پیوسته در اعتراض بود. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ای عائشه! چون مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم، پس جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک نمود و از میوه‌های آن به من داد و من خوردم، پس خداوند آن را در پشت من تبدیل به نطفه کرد، و چون به زمین آمدم، با خدیجه مواجهه کردم و به فاطمه آبستن شد. و بنابراین من هیچگاه فاطمه را نمی‌بوسم مگر آنکه بوی درخت طوبی را از آن استشمام می‌نمایم.<sup>۱</sup>

در «خصال» صدوق از ابن وکید از صفار از

ابن اَبی الخطَّاب از محمّد بن عبد الله بن هلال از علاء از محمّد، از حضرت باقر علیه السّلام آورده

---

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» ص ۳۴۱ و ۳۴۲

است که:

قَالَ: وَ اللهُ مَا خَلَّتِ الْجَنَّةُ مِنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ  
مُنْذُ خَلَقَهَا، وَ لَا خَلَّتِ النَّارُ مِنْ أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ الْعُصَاةِ  
مُنْذُ خَلَقَهَا عَزَّ وَ جَلَّ الْخَبْرَ.<sup>۱</sup>

«حضرت فرمودند: سوگند به خدا که بهشت

از ارواح مؤمنان از وقتی که خداوند بهشت را آفریده

است خالی نمانده است، و جهنم

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۳۳

نیز از وقتی که خداوند عزّ و جلّ آن را آفریده است، از ارواح معصیت کاران خالی نمانده است.

**ردّ بر کسانی که میگویند بهشت و جهنّم آفریده**

**نشده‌اند**

و از «تفسیر نعمانی» در روایت وارده از امیر المؤمنین علیه السّلام ذکر شده است که آن حضرت فرموده‌اند:

و اما ردّ بر کسانی که میگویند: فعلاً بهشت و جهنّم آفریده نشده‌اند، گفتار خداوند تعالی است:

**عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى.<sup>۱</sup>**

«در نزد آخرین درخت (که نهایت سیر ارواح و نفوس و فرشتگان است). و در نزد سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى بهشت محلّ سکونت است.»

**نَفَقَهُ وَ مَصَالِحَ سَاخْتِمَانِ بَهْشْتِ، ذَكَرَ خَدَاةَ**

و رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمودند: من در بهشت داخل شدم، و در آنجا قصری را از یاقوت سرخ دیدم که داخل آن از خارج

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۴ و ۱۵، از سوره ۵۳: النّجم

آن دیده می‌شد و خارج آن از داخل آن دیده می‌شد،  
از شدت نوری که داشت.

گفتم: ای جبرئیل! این قصر از آن کیست؟!

گفت:

لِمَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ، وَ أَدَامَ الصِّيَامَ، وَ أَطْعَمَ  
الطَّعَامَ، وَ تَهَجَّدَ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسِ نِيَامًا!

«برای کسی که گفتارش را پاکیزه گرداند، و

روزه‌اش را ادامه دهد، و إطعام طعام کند، و شبانگاه

که مردم به خواب روند او به تهجد مشغول باشد!»

أمیر المؤمنین گویند: من به رسول الله عرض

کردم: در امت تو



کیست که چنین طاقتی داشته باشد؟!

رسول الله فرمود: ای علی! نزدیک بیا. چون

نزدیک شدم فرمود: آیا میدانی پاکیزگی گفتار

چیست؟! گفتم: خدا و رسول خدا داناترند.

رسول الله فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ گفتن است.

فرمود: آیا میدانی ادامه دادن روزه کدام

است؟! من عرض کردم: خدا و رسول خدا داناترند.

فرمود: کسی که ماه رمضان را روزه بدارد، و

یک روز از آن را إفتار نکند!

فرمود: آیا میدانی اطعام طعام کدام است؟!

من عرض کردم: خدا و رسول خدا داناترند.

فرمود: کسی که برای عیالات خود روزی

حلال طلبد، بطوری که از فقر و پریشانی آبروی آنان

را حفظ کند.

فرمود: آیا میدانی شب‌زنده‌داری در وقت

خواب رفتن مردم چیست؟! گفتم: خدا و رسول خدا

داناترند.

فرمود: کسی که شب را نخوابد مگر آنکه

نماز عشاء را که در آخر انجام داده می‌شود بجای  
آرد. و مراد از مردم در این کلام، طائفه یهود و  
نصاری هستند، زیرا آنها بین نماز مغرب و عشاء  
میخوابند.

و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چون  
مرا به سوی آسمان سیر دادند، من داخل در بهشت  
شدم.

فَرَأَيْتُ فِيهَا قِيعَانَ وَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يُبْنُونَ  
لَبِنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبِنَةً مِنْ فِضَّةٍ، وَرُبَّمَا أَمْسَكُوا. فَقُلْتُ  
لَهُمْ: مَا بِالْكُمْ قَدْ أَمْسَكْتُمْ؟!!

فَقَالُوا: حَتَّى تَجِيئَنَا النَّفَقَةُ.

فَقُلْتُ: وَ مَا نَفَقَتُكُمْ؟!!

قَالُوا: قَوْلُ الْمُؤْمِنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ؛ فَإِذَا قَالَ بَيْنَا، وَ إِذَا أَمْسَكَ  
أَمْسَكْنَا.

«در آنجا دیدم زمین‌هایی را که در آنها

فرشتگان، با یک خشت از طلا و یک خشت از نقره

مشغول ساختمان بودند؛ و چه بسا می‌شد که آنها

دست از کار می‌کشیدند. من به آنان گفتم: به چه

علت شما از کارت‌ان دست بر میدارید؟!!

آنان گفتند: دست بر میداریم تا به ما نفقه و

مصلح ساختمانی برسد. من گفتم: نفقه شما

چیست؟!!

آنان گفتند: گفتار مؤمن که می‌گوید: سُبْحَانَ

اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ؛ چون بگوید،

ما مشغول ساختمان می‌شویم و چون از گفتن دست

بردارد ما هم از ساختن دست بر میداریم.»

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند: چون پروردگار من، مرا به آسمانهای

هفتگانه سیر داد و بدانجا برد، جبرائیل دست مرا

گرفت و بر روی یک فرش مَخْمَلی از فرش‌های

مخملی بهشت نشاند، و یک دانه به، به من داد.

من آن به را به دو نیمه شکافتم، که ناگاه یک

حوریه از میان آن بیرون آمد و در مقابل من برخاست

و گفت: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُحَمَّدُ!

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدُ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ

اللَّهِ! مَنْ كَفَّمْتُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ، كَيْسْتِي تَوْ؟!

حوریه در پاسخ گفت: من راضیه مرضیه هستم. خداوند جبار مرا از سه چیز آفریده است: قسمت بالای بدن من از کافور است، و قسمت میانه من از عنبر، و قسمت پائین من از مُشک است. و خداوند وجود مرا از آب حیوان خمیر کرده است، و پروردگار من به من گفته است: بوده باش. و بنابراین من برای برادرت و وصیت علی ابن ابی طالب هستم.

و این قضیه و امثال این قضیه دلالت دارند بر آنکه بهشت موجود است، و عکسِ همین مطالب نیز درباره جهنم صادق است.<sup>۱</sup>

و قسمت صدر این روایت را شیخ طوسی در «أمالی» خود با سند متصل از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده است.<sup>۲</sup>

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» با اسناد خود

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» ج ۸، ص ۱۷۶، به نقل از «تفسیر نعمانی» ص ۱۰۵ تا ص

۱۰۷

<sup>۲</sup> «أمالی» شیخ، جزء ۱۶، طبع سنگی، ص ۲۹۳

از حُذیفَة یمانی روایت کرده است که عائشه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد درحالی که رسول الله مشغول بوسیدن فاطمه علیها السلام بودند.

عائشه گفت: ای رسول خدا! چگونه او را

می‌بوسی درحالی که او زنی است و شوهر دارد!؟

به، میوه امیر المؤمنین، و سیب میوه سید  
الشهداء، و انار میوه حضرت زهراء سلام الله  
عليهم است

حضرت رسول در این حال حدیث معراج را  
بیان کردند تا بدینجا رسیدند که فرمودند: و سپس  
جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و داخل در  
بهشت نمود، و من بسیار شادان بودم.

من در بهشت برخورد کردم با درختی که از  
نور بود و آن درخت دارای تاجهائی از نور بود، و در  
پای آن درخت دو فرشته بودند که زینت آلات و  
حله‌ها را در هم می‌پیچیدند. و من جلو رفتم و  
سیب‌هائی دیدم که هیچ سیبی را به آن عظمت و  
بزرگی ندیده بودم. و من یک دانه از آن سیب‌ها را  
برداشتم و شکافتم، یک حوریه از آن بیرون آمد که  
گوئی مژگان چشمهایش چون پره‌های جلوی بالهای  
باز شکاری بود.

من گفتم: ای حوریه! تو متعلق به کیستی؟!!

حوریه گریست و گفت:

لِأَبْنِكَ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا: الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي

طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

«برای پسر مظلوم تو که از روی ستم کشته

می‌شود: حسین بن علی بن ابی طالب علیهم

السَّلَام.»

و باز مقداری به جلو رفتم، و برخورد کردم با

رُطَبی که از کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر بود. یک

دانه از رطب را برداشتم و خوردم، و من اشتهای به

خوردن آن داشتم. آن یک دانه رطب در صُلب من

تبدیل به نطفه شد، و چون به زمین فرود آمدم با

خدیجه آمیزش نمودم و او به فاطمه بار برداشت.



پس فاطمه حوراءِ انسیه است، و من هر گاه  
که میل به بوی بهشت پیدا میکنم، دختر خودم فاطمه  
را می‌بویم.<sup>۱</sup>

هر کس ذکر خدا گوید، به مجرد آن خداوند

درختی برای او در بهشت می‌کارد

از «مجموعه ورام بن ابی فراس» از ابو ایوب  
أنصاری از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
آورده است که:

لَيْلَةَ أُسْرِي بِي، مَرَّ بِي إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:  
فَقَالَ: مَرُّ أُمَّتِكَ أَنْ يَكْثُرُوا مِنْ غَرْسِ الْجَنَّةِ! فَإِنْ أَرْضَهَا  
وَأَسِعَتْهُ وَتُرْبَتَهَا طَيِّبَةٌ.

قُلْتُ: وَمَا غَرْسُ الْجَنَّةِ؟! قَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ  
إِلَّا بِاللَّهِ.<sup>۲</sup>

«در آن شبی که مرا به معراج بردند، ابراهیم  
علیه السلام از نزد من عبور کرد، و گفت: امت خود  
را امر کن تا در بهشت، زیاد درخت بکارند! چون

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۸، ص ۱۹۰؛ و «تفسیر فرات» ص ۱۰، در  
ذیل آیه ۲۸۵، از سوره ۲: البقرة

<sup>۲</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی ج ۸، ص ۱۴۹، از کتاب «نزهة النواظر و تنبيه  
الخواطر»

زمین بهشت بسیار وسیع، و خاک آن بسیار پاک است.

من گفتم: درختی که در بهشت کاشته می‌شود

چیست؟ ابراهیم گفت: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

است.»

و در «کافی» از جماعتی از اصحاب، از فضیل

بن عبد الوهَّاب از إسحاق بن عبید الله [عبد الله] از

عُبید الله بن وکید و صَّافی، مرفوعاً از رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که:

مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي

الْجَنَّةِ مِنْ ياقوتَةٍ حمراءَ منبتها في مسكٍ أبيض، أخلى

مِنَ العسلِ وَأشدُّ بياضاً مِنَ

الثَّلْجِ وَ أَطْيَبُ رِيحًا مِنْ الْمِسْكِ. فِيهَا أَمْثَالُ ثُدَى  
الْأُبْكَارِ تَعْلُو عَنْ سَبْعِينَ حُلَّةً.

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ:  
خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ قَالَ: خَيْرُ الْعِبَادَةِ  
الِاسْتِغْفَارُ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: **فَاعْلَمْ  
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ**<sup>۱</sup>.

«هر کس که بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، در بهشت  
درختی برای او کاشته می‌شود از یاقوت سرخ که  
ریشه‌اش در مُشک سفید است، که از عسل شیرین‌تر  
است و از برف سفیدتر و بوی آن از مشک بهتر  
است. و در آن درخت مانند پستان‌های دختران  
دوشیزه می‌باشد، که از پس هفتاد پارچه و حلّه نیز  
برآمده است.

و رسول الله فرمود: بهترین عبادت گفتار لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ است. و بهترین عبادت استغفار است؛ و بر  
همین مطلب است گفتار خداوند عَزَّ وَ جَلَّ در کتاب  
خود: پس بدان که هیچ مقصودی و معبودی جز خدا  
نیست، و بر گناهانت استغفار کن و آمرزش بخواه.»

---

<sup>۱</sup> صدر آیه ۱۹، از سوره ۴۷: محمد

و در «أمالی» صدوق روایت میکند از أحمد

بن هارون فامیّ از محمد بن عبد الله حمیری از

پدرش از أحمد بن محمد بن خالد برقی، از حضرت

صادق، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ: مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي

الْجَنَّةِ. وَمَنْ قَالَ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ. وَمَنْ  
قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ. وَ  
مَنْ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ.  
فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ شَجْرَنَا  
فِي الْجَنَّةِ لَكَثِيرٌ!

قَالَ: نَعَمْ! وَلَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا  
فَتُحْرِقُوهَا! وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا  
أَعْمَالَكُمْ<sup>۱</sup>.

«حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم فرمودند: هر کس بگوید: سُبْحَانَ اللَّهِ  
خداوند برای او درختی در بهشت می‌کارد، و هر  
کس بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ خداوند برای او درختی در  
بهشت می‌کارد، و هر کس بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
خداوند برای او درختی در بهشت می‌کارد، و هر  
کس بگوید: اللَّهُ أَكْبَرُ خداوند برای او درختی در  
بهشت می‌کارد.

مردی از قریش گفت: یا رسول الله! بنابراین

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۳، از سوره ۴۷: محمد

ما درخت‌های بسیاری در بهشت داریم!

رسول الله فرمود: آری! و لیکن مبادا آنکه

آتش‌هایی بفرستید و آن درخت‌ها را بسوزانید! و

اینست مفاد گفتار خداوند عزّ و جلّ: ای کسانی که

ایمان آورده اید! از خداوند اطاعت کنید و از رسول

او

اطاعت کنید، و اعمال خود را باطل مکنید.»

چرا مردم الآن بهشت و جهنم را نمی بینند؟

حال اگر کسی بگوید که: اگر در امروز بهشت

و دوزخ خلق شده اند، و مسلماً محلّ دوزخ در زمین

است، و بهشت نیز به تقریبی که از آیات قرآن

استفاده شد، در ملکوت زمین است؛ پس چرا مردم

آن را نمی بینند؟

پاسخ آنست که: مردم هنوز چشم بهشت بین

و دوزخ بین خود را نگشوده اند، و گرنه می دیدند. و

ما در بحث تجسم اعمال به اثبات رساندیم که هیچ

عملی در عالم تکوین از بین نمی رود؛ و در نشأت،

صورت خود را عوض و بدل میکند، و بهشت و

جهنم جز بروز و ظهور حقیقت اعمال چیزی نیست.

وَ أُولَئِكَ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ\* وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ

لِلْغَاوِينَ.<sup>۱</sup>

«و بهشت برای متقیان نزدیک شد، و دوزخ

برای گمراهان ظاهر و بارز شد.»

---

<sup>۱</sup> آیه ۹۰ و ۹۱، از سوره ۲۶: الشعراء

## وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى.<sup>۱</sup>

«و دوزخ برای کسی که ببیند، ظاهر و بارز

شد.»

و بنابراین، فقط در روز قیامت چشم واقع بین

مردم در اثر تجرّد گشوده می‌شود، و ادراک حقائق

می‌کنند؛ و اگر هم امروز آن چشم گشوده شود

بهشت و جهنّم را می‌بینند، همچنانکه برای رسول الله

و أئمّه معصومین و اولیای خدا گشوده شده است.

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۶، از سوره ۷۹: النَّازِعَات



و کلمه **أُزِلْفَتِ الْجَنَّةُ** خوب بر این معنی

دلالت دارد، همچنان که در آیه دیگری نیز می‌فرماید:

**وَ أُزِلْفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ**<sup>۱</sup>.

«و بهشت برای متقیان نزدیک گردیده شد،

در حالی که دور نیست.»

چون نزدیک شدن را در مورد چیزی گویند

که وجود داشته باشد ولی دور باشد، و اینک او را

نزدیک کنند. و البته معلوم است که نزدیک شدن

بهشت، به نزدیک شدن ادراک انسان به حقیقت

بهشت است، مثل عباداتی را که انجام می‌دهیم تقریباً

إلی الله، که منظور رفع حجاب و ادراکِ نزدیکی

است، نه آنکه العیاذ بالله ما از خدا دور باشیم و به

واسطه عبادت به خدا نزدیک شویم.

باری، در قرآن کریم وارد است که جهنم

هفت در دارد:

**لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ**<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۱، از سوره ۵۰: ق

<sup>۲</sup> آیه ۴۴، از سوره ۱۵: الحجر

«از برای دوزخ هفت در است، و از برای هر  
دری، از کافران و معاندان مقدار قسمت شده ای  
معین گردیده است.»

### **بهشت، هشت در دارد**

ولی درباره تعداد درهای بهشت چنانچه  
مشهور است، در قرآن کریم آیه ای نداریم، بلی در  
اخبار بسیاری وارد شده است که آن درها هشت عدد  
است. و شاید سرّش این باشد که چون رحمت خدا  
بر غضب خدا سبقت دارد، طبق آیه کریمه:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا

مُبْعَدُونَ.<sup>۱</sup>

«آن کسانی که از نزد ما درباره آنان خیر و

نیکوئی پیشی گرفته است، از آتش دوزخ

دور شدگانند.»

بنابراین همیشه درهای رحمت و فضل و

عافیت و خیر، بر درهای نقت و نکبت و مسکت

و شرّ زیاده است. و آب که مظهر رحمت خدا در این

جهان است، بر آتش که مظهر غضب خداست سبقت

دارد، و آن را خاموش میکند.

### روایات وارده درباره درهای بهشت

از جمله آن اخبار، روایت وارد در «خصال»

صدوق است با سند متصل خود از حضرت صادق

از پدرش از جدّش از علیّ بن ابی طالب علیهم

السّلام که فرمود:

بهشت هشت در دارد: از یک در پیامبران و

صدیقان وارد می‌شوند، و از یک در صالحان و

شهیدان، و از پنج در شیعیان و محبّان ما وارد

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۰۱، از سوره ۲۱: الانبیاء

می‌شوند.

و من پیوسته بر صراط ایستاده‌ام و خدا را

میخوانم و میگویم:

رَبِّ سَلِّمْ شِيعَتِي وَ مُجِبِّيَّ وَ اَنْصَارِيَّ وَ مَنْ

تَوَكَّلَانِي فِي دَارِ الدُّنْيَا!

«بار پروردگار من! شیعیان مرا و محبان مرا و

یاری کنندگان مرا و کسانی را که از من در دار دنیا

متابعت کردند، همه را سلامت بدار!»

و در این هنگام ندائی از درون عرش خدا

میرسد که: درخواست تو قبول شد، و تو درباره

شیعیانت شفیع قرار داده شدی. و هر یک از

شیعیان من و افرادی که ولایت مرا پذیرفتند و مرا یاری نمودند و با دشمنان من که با من با گفتار و یا با کردار خود محاربه نمودند محاربه کردند، درباره هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشاوندانش شفاعت میکند.

و يك درِ دیگری هم هست که از آن در سایر مسلمین که گوینده لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ باشند و در دل آنها بقدر ذره ای از بغض ما اهل بیت نباشد، داخل بهشت میگردند.<sup>۱</sup>

ما در مجلس شانزدهم از جلد سوّم بحث «معادشناسی» مفصّلاً در این مطالب بحث کردیم و روشن ساختیم که جهنّم محلّ منکرین و مستکبرین است، و بنابراین عامّه اگر عدم قبول ولایتشان مستند به إنکار و استکبار نباشد بلکه ناشی از قصور بوده و گوینده شهادتین باشند، به بهشت میروند.

و روایت مفصّلی از «کتاب سلیم بن قیس هلالی» از أمير المؤمنين عليه السلام آوردیم که دلالت

---

<sup>۱</sup> «خصال» طبع حروفی، باب الثمانية، ص ۴۰۷ و ۴۰۸

داشت بر آنکه مقسم هفتاد و سه فرقه که یک فرقه  
اهل نجات و بقیه اهل هلاکتند کسانی هستند که  
دارای مکتب و ادّعا بوده و خود را پرچمدار میدانند،  
و امّا کسانی که این طور نیستند آنها خارج از این  
تقسیم هستند، و آنها اکثریت افراد هر ملّتی را تشکیل  
میدهند. و آنها مستضعفینی هستند که در هر دوره و  
زمان در تحت تسلّط و غلبه مستکبران آن عصر بوده  
و از خود رأی و دخالت و استقلالی ندارند. و  
بنابراین عامّه و اهل تسنّن که چنین نیستند، همه

اهل بهشتند؛ غایة الامر از یک درِ خاصّ به بهشت  
میروند و آنان هم درجه و هم مقام با شیعه نیستند.

و نیز در «خصال» با سند خود از جابر از

حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: أَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللَّهِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ لِلْجَنَّةِ

ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، عَرَضٌ كُلُّ بَابٍ مِنْهَا مَسِيرَةٌ أَرْبَعِينَ  
سَنَةً!<sup>۱</sup>

«فرمود: گمان و پندار خود را به خدا نیکو

کنید، و بدانید که برای بهشت هشت در است، و

عرض هر دری به اندازه مسیر چهل سال راه است!»

و در «أمالی» صدوق از انس بن مالک روایت

کرده است که چون پسری از صحابی کبیر و شریف:

عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ وفات کرد، غصّه و اندوه او شدّت

یافت، تا جائیکه در خانه خود برای محلّ عبادت

مسجدی قرار داد تا در آنجا به عبادت مشغول شود.

این داستان به رسول الله رسید، و حضرت به

نزد او آمدند و گفتند: ای عثمان! خداوند برای ما

رهبانیت را ننوشته است، و رهبانیت امت من در

---

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۴۰۸

جهاد فی سبیل الله است.

ای عثمان بن مظعون! از برای بهشت هشت  
در است، و از برای جهنم هفت در. آیا تو را  
خوشحال نمی‌کند اینکه از دری از آن وارد نشوی  
مگر اینکه پسر خودت را در پهلو و کنارت ببینی که  
دست به دامن تو زده است و خود را شفیع تو بسوی  
پروردگارت قرار میدهد!؟



عثمان گفت: آری!

پس مسلمین گفتند: یا رسول الله! آنچه برای

عثمان است برای ما نیز در مصیبت فرزند هست؟

حضرت فرمود: آری؛ برای هر یک از شما که

صبر کند و به حساب خدا بگذارد.

پس حضرت فرمود: ای عثمان! کسیکه نماز

صبح را در جماعت بخواند، و سپس برای تعقیب به

ذکر خدا بنشیند تا آفتاب طلوع کند، از برای او در

بهشت فردوس هفتاد مرتبه و درجه است، و ما بین

هر درجه تا درجه دیگر به قدر هفتاد سال راهی که

اسب لاغر تیز رو میدود فاصله است.

و کسی که نماز ظهر را در جماعت بخواند،

برای او پنجاه مرتبه و درجه در بهشت‌های عدن

است، که ما بین هر درجه تا درجه دیگر به قدر پنجاه

سال دویدن اسب تندرو است.

و کسی که نماز عصر را به جماعت بگذارد،

برای او پاداش آزاد کردن هشتاد نفر از فرزندان

اسماعیل است که هر کدام آنها صاحب خانه و

زندگی باشند.

و کسی که نماز مغرب را به جماعت بگذارد،  
اجر و مزد او یک حجّ مبرور و یک عمره مقبوله  
است.

و کسی که نماز عشاء را به جماعت بخواند،  
ثواب او بمانند بیداری و شب‌زنده‌داری در شب قدر  
است.<sup>۱</sup>

## وصف درهای بهشت در معراج رسول خدا

و مجلسی رضوان الله علیه از کتاب «فضائل»  
شاذان<sup>۲</sup>، و از کتاب «روضه» با اسناد خود مرفوعاً از  
عبد الله بن مسعود روایت میکند از حضرت رسول  
الله صلی الله علیه و آله که فرمود: چون در معراج مرا  
به آسمان بردند، جبرئیل به من گفت: بهشت و جهنّم  
مأمور شده‌اند که خود را بر تو عرضه کنند.

من بهشت را دیدم و آن نعمت‌هایی را که در  
آن بود، و جهنّم را دیدم و آن عذاب‌هایی را که در آن  
بود.

بهشت دارای هشت در بود، و بر فراز هر دری

---

<sup>۱</sup> «أمالی» صدوق، ص ۴۰ و ۴۱

<sup>۲</sup> أبو الفضل سدید الدین شاذان بن جبرئیل قمی. (م)

چهار کلمه نوشته بود که هر کلمه آن از تمام دنیا و آنچه در دنیاست، برای کسی که بداند و عمل کند بهتر است. و جهنم دارای هفت در بود، و بر فراز هر دری سه کلمه نوشته بود که هر کلمه ای از آن برای کسی که بداند و عمل کند از دنیا و آنچه در آنست بهتر است.

### کلمات نوشته شده بر فراز درهای بهشت

در این حال جبرئیل به من گفت: بخوان ای محمد که بر بالای درها چه نوشته شده است! و من خواندم. اما بر درهای بهشت:

بر بالای در اول نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَكَوَلِيُّ اللَّهِ.

«برای هر چیز راهی و چاره ای است، و راه وصول به راحتی و عیش چهار صفت است: قناعت، و بذل کردن حق، و ترک کینه، و مجالست با اهل خیر.»

و بر بالای در دوم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَكَوَلِيُّ اللَّهِ.

«برای هر چیز

راهی و چاره ای است، و راه وصول به سرور و خوشحالی در آخرت چهار صفت است: دست کشیدن بر سر یتیمان، و عطوفت بر بیوه زنان، و کوشش در برآوردن نیازهای مؤمنان، و تفقد از فقیران و مسکینان.»

و بر بالای در سوّم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَكَلِيُّ اللَّهِ.

«برای هر چیز راهی و چاره ای است، و راه وصول به سلامتی در دنیا چهار صفت است: کم گفتن، و کم خوابیدن، و کم راه رفتن، و کم خوردن.»

و بر بالای در چهارم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَكَلِيُّ اللَّهِ.

«کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید میهمان خود را گرمی بدارد. و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید همسایه خود را گرمی بدارد. و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید پدر و مادر خود را گرمی بدارد. و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید یا کلام خوب و گفتار خیر بگوید و یا ساکت باشد.»

و بر بالای در پنجم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَكَوَلِيُّ اللَّهِ.

«کسی که بخواهد به او ظلم نشود، باید خود او ظلم

نکند. و کسی که بخواهد به او فحش ندهند و شتم

نمایند، باید خود او فحش ندهد و شتم ننماید. و

کسی که بخواهد ذلیل و پست نشود، باید کسی را

ذلیل و پست نکند. و کسی که بخواهد به دست آویز

متین و استواری در دنیا

و آخرت چنگ زند، باید بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ،  
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَكَلِيُّ اللَّهِ.»

و بر بالای در ششم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَكَلِيُّ اللَّهِ.  
«کسی که دوست دارد قبرش وسیع و گشاده باشد،  
مساجد را بنا کند. و کسی که دوست دارد او را کرم‌ها  
در زیر زمین نخورند، در مساجد سکونت کند. و  
کسی که دوست دارد پیوسته پاک و تازه باشد و  
نیوسد و کهنه نشود، مساجد را جاروب کند. و کسی  
که دوست دارد جایگاه خود را در بهشت ببیند،  
مساجد را با فرش و بساط، فرش کند.»

و بر بالای در هفتم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَكَلِيُّ اللَّهِ.  
«سفیدی و روشنایی دل در چهار صفت است:  
عیادت کردن از مریضان، و تشییع از جنازه‌ها، و  
خریدن کفن‌ها، و رد کردن قرض‌ها.»

و بر بالای در هشتم نوشته بود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَكَلِيُّ اللَّهِ.  
«کسی که دوست دارد از این درها وارد بهشت شود،  
باید به چهار صفت متمسک گردد: سخاوت، و

حُسن اخلاق، و صدقه دادن، و نگاه داشتن خود را  
از اذیت و آزار بندگان خداوند متعال.»

سپس در اینجا کلماتی را که بر بالای درهای  
هفتگانه جهنم نوشته بود، رسول الله کاملاً شرح  
میدهند،<sup>۱</sup> و ما ان شاء الله در بحث  
جهنم، این قسمت از روایت را بیان خواهیم کرد.

### وصف غرفه‌های بهشت

در «معانی الاخبار» با إسناد خود از انس بن  
مالک روایت کرده است که رسول الله فرموده است:  
إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يَدْعَى الرَّيَّانَ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ إِلَّا  
الصَّائِمُونَ.<sup>۲</sup>

«بدرستی که برای بهشت دری است که ریان  
نامیده می‌شود، و از آن در کسی وارد نمی‌شود مگر  
روزه‌گیرندگان.»

این نکته ناگفته نماند که:

در قرآن کریم و روایات، ذکری از «غرفه‌های  
بهشتی» به میان آمده است، و از مضمون آنها استفاده

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

<sup>۲</sup> «معانی الاخبار» ص ۴۰۹، طبع حیدری، حدیث ۹۰ از نوادر

می‌شود که محلّ خاصی است که حائز اهمّیت است.

«غُرْفَه» در لغت به اطاقهای فوقانی گویند که

بر روی اطاقهای دیگر ساخته می‌شود، و آن درجه و

محلّ عالی و مرتفع از خانه و قصر است؛ و در

روایات و آیات کنایه از مقام و درجه عالی در بهشت

است که به افراد خاصی عنایت می‌شود، مثلاً در

سوره زمر آمده است:

لِکِنِ الدّٰیْنِ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا  
غُرَفٌ مَّبْنِیَةٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَعَدَّ اللّٰهُ لَا  
یُخْلِیْفُ اللّٰهُ الْمِیْعَادَ.<sup>۱</sup>

«لیکن برای آن کسانی که تقوای

پروردگارشان را بجای آورده‌اند غرفه‌هایی است که

در بالای آنها نیز غرفه‌هایی بنا شده است، و از زیر

آن غرفه‌ها نهرهایی در جریان است. اینست وعده

خدا؛ که خدا

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۰، از سوره ۳۹: الزّمر



خلف وعده نمی کند.»

و در سوره فرقان داریم:

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا  
تَحِيَّةً وَ سَلَاماً.<sup>۱</sup>

«ایشان (بندگان پروردگار رحمن که در آیات

قبل، شرح حال آنان را بطور مشروح طیّ دوازده آیه

ذکر کرده است) در اثر شکیبائی و استقامتی که

نموده‌اند پاداش آنان غرفه است که به آنها داده

می‌شود، و در آن غرفه پیوسته با تحیت و سلام از نزد

خداوند برخوردار می‌شوند.»

یعنی عباد رحمن را در آن غرفه جای میدهند،

و این مزدِ صبر و استقامتی است که در طاعت خدا و

در اجتناب از معصیت خدا نموده‌اند، که البته از صبر

در نوائب و شدائد منفک نیست. و فرشتگان پیوسته

از جانب خداوند آنان را با تحیت و سلام و سلامتی

از هر ترس و گزندی ملاقات می‌کنند.

در «أمالی» مرحوم صدوق، از عطار از سعد از

ابن عیسی از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن ابی حمزه

---

<sup>۱</sup> آیه ۷۵، از سوره ۲۵: الفرقان

از ابو بصیر، از حضرت صادق علیه السلام، از  
پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند  
که قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ  
فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا يَرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا، وَبَاطِنُهَا مِنْ  
ظَاهِرِهَا؛ يَسْكُنُهَا مِنْ أُمَّتِي

مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ، وَأَطْعَمَ الطَّعَامَ، وَأَفْشَى السَّلَامَ،  
وَصَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامُ الْخَبْرَ.<sup>۱</sup>

«رسول الله فرمودند: در بهشت غرفه‌هایی

است که از شدت نور و صفا، ظاهرش از درونش دیده می‌شود و درونش از ظاهرش مشهود است؛ و در این غرفه‌ها از امت من کسانی مسکن دارند که گفتارشان نیکو و پاکیزه باشد، و إطعام غذا بنمایند، و در سلام کردن دریغ نورزند، و در شب وقتی که مردم خوابند نماز بخوانند.»

بسیاری از گناهانست که اثرش در نفس شدید است، و مرتکبین آن از رحمت خدا بسیار دور می‌شوند، و وارد است که آنها بوی بهشت را نمی‌شنوند، با آنکه بوی بهشت از مسیر پانصد سال و یا هزار سال راه به مشام جان میرسد.

**معصیت کاران و اهل فحشاء در بهشت وارد نمی‌شوند**

در «معانی الاخبار» صدوق از پدرش از سعد

---

<sup>۱</sup> «أمالی» صدوق، مجلس ۵۳، و از طبع سنگی، ص ۱۹۸

بن عبد الله از أحمد بن ابی عبد الله از پدرش از أحمد بن نصر از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت باقر علیه السلام آورده است که قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أخبرني جبرئيل عليه السلام: إنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ يُوْجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ؛ مَا يَجِدُهَا عَاقٌ، وَلَا قَاطِعٌ رَحِمٍ، وَلَا شَيْخٌ زَانٍ، وَلَا جَارٌ إِزَارَهُ خِيَلَاءَ، وَلَا فَتَانٌ، وَلَا مَنَّانٌ، وَلَا جَعْظَرِيٌّ. قال: قلتُ: فَمَا الْجَعْظَرِيُّ؟ قال: الَّذِي لَا يَشْبَعُ مِنَ الدُّنْيَا.<sup>۱</sup>

«رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: جبرئیل علیه السلام به من خبر داده است که: بوی بهشت از مسیر هزار سال پیدا میشود؛ و عاق<sup>۱</sup> والدین آن را نمی یابد، و نه کسی که قطع رحم کند، و نه پیرمردی که زنا کند، و نه کسی که از روی تکبر و خودپسندی لباس خود را بر زمین کشد، و نه شخص فتنه جو و آشوبگر، و نه شخص منت گذار، و نه جَعْظَرِيٌّ. جابر گوید: پرسیدم: مراد از جَعْظَرِيٌّ چیست؟ حضرت فرمود: کسی که از دنیا سیر

<sup>۱</sup> «معانی الاخبار» طبع مطبعه حیدری، ص ۳۳۰

و در حدیث دیگر آمده است:

وَلَا جَيُوفٌ وَ هُوَ النَّبَّاشُ، وَ لَا زَنُوقٌ وَ هُوَ  
الْمُخَنَّثُ، وَ لَا جَوَاضٌ<sup>۱</sup> [ وَ هُوَ الْجِلْفُ الْجَافِي ] (،) وَ لَا  
جَعْظَرِيٌّ وَ هُوَ الَّذِي لَا يَشْبَعُ مِنَ الدُّنْيَا.<sup>۲</sup>

«و نه آن کسی که نبش قبر کند، و نه کسی که

لواط دهد، و نه آدم سخت دل و سبک مغز، و نه آن

کسی که از دنیا سیر نگردد.»

و از «نوادِر» راوندی با اسناد خود، از حضرت

صادق علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام روایت

شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم

فرمودند:

---

<sup>۱</sup> در تعلیقه گوید: در نسخه‌هایی که در دست ماست، اینچنین (با ضاد) آمده و لیکن آنچه در لغت ضبط شده «جواظ» با ظاء است که به معنای الجافی العلیظ (بد اخلاق و تندخو و سخت دل) می‌باشد- انتهى مطلب تعلیقه کتاب. و لیکن در «لسان العرب» گوید: رَجُلٌ جَوَاضٌ كَجَيَاضٍ؛ و آن، مردی است که با تکبر و تبختر و خودپسندی راه می‌رود.

<sup>۲</sup> «معانی الاخبار» طبع مطبعه حیدری، ص ۳۳۰

چون خداوند بهشت عدن را آفرید،  
 خشت‌های آن را از طلای متلألئ و درخشان، و ملاط  
 آن را از مُشک ذوب شده قرار داد. و سپس به امر  
 خدا بهشت عدن به اهتراز و حرکت آمد، و به سخن  
 در آمد و گفت: أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.  
 خوشا به حال کسی که برای او مقدر شده باشد در  
 من داخل شود؛ چون خداوند تعالی سوگند یاد کرده  
 است که:

وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي! لَا يَدْخُلُكَ  
 مُدْمِنٌ خَمْرٌ، وَلَا مُصِرٌّ عَلَى رَبِّا، وَلَا قَتَاتٌ وَهُوَ النَّمَامُ،  
 وَلَا دَيْوُثٌ وَهُوَ الَّذِي لَا يَغَارُ وَيَجْتَمَعُ فِي بَيْتِهِ عَلَى  
 الْفُجُورِ، وَلَا قَلَّاعٌ وَهُوَ الَّذِي يَسْعَى بِالنَّاسِ عِنْدَ  
 السُّلْطَانِ لِيَهْلِكَهُمْ، وَلَا جَيُوفٌ وَهُوَ النَّبَّاشُ، وَلَا خَتَّارٌ  
 وَهُوَ الَّذِي لَا يُوْفِي بِالْعَهْدِ.<sup>۱</sup>

«سوگند به عزت خودم و جلال خودم و  
 بلندی مقام و مرتبت خودم! که داخل در تو نمی‌شود  
 کسی که به خوردن مُسکر مداومت کند، و کسی که  
 بر ربا خوردن اصرار ورزد، و کسی که نمّامی و سخن

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۹۹

چینی کند، و کسی که دیوث باشد یعنی غیرت بر  
اهل خود نداشته باشد و در خانه او برای فجور  
مجتمع شوند، و نه آن کسی که در نزد سلطان نمّامی  
و بدگوئی کند تا مردم را به هلاکت اندازد، و نه  
جیوف و آن کسی است که نبش قبر کند و کفن‌ها را  
بیرون آورد، و نه ختّار و آن کسی است که مردم را  
گول بزند و مکر و خدعه کند و وفا به عهد خود  
ننماید».

آری، این حال این‌گونه محجوبان و معصیت‌کاران است؛ و این چه نسبت دارد با حال کسانی که در بهشت‌ها آرمیده‌اند و از بوی آن سرمست شده‌اند، بلکه چه نسبت دارد با آن کسانی که بهشت به سراغ آنان می‌آید و از بوی آنان مست می‌گردد؟! ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ بَيْنَ جَمَلَةٍ أَمْثَلِ الْمُسْتِ﴾.

**أشعار فروغی بسطامی در وصف اهل بهشت**



مجلس شصت و نهم: بهشت جای پاکان  
است



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ  
رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ  
النَّعِيمِ \* دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا  
سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (آية

۹ و ۱۰، از سوره یونس: دهمین سوره از قرآن کریم)

«کسانی که ایمان به خدا آورده و عمل نیکو

انجام میدهند، خداوند به سبب همان ایمانشان آنان

را هدایت فرماید، در بهشت‌های نعیم که در زیر

درختانش نهرهائی جاری است. گفتار آنان در آن  
بهشت‌ها در مواجهه خطاب با خداوندشان اینستکه:  
پاک و مقدّس و منزّه هستی تو ای پروردگار ما! و  
تحت آنها در آن بهشت‌ها

سلام است، و آخرین گفتارشان اینست که:

**الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ:** حمد و سپاس اختصاص به

خدا دارد؛ خداوند که پروردگار عالمیان است. «

## بهشت محلّ قداست و طهارت است

بهشت، جای پاک و پاکیزه است، محلّ قدس

و نزاهت و طهارت است؛ و به عکس، جهنّم جای

آلوده و کثیف است و محلّ قذارت و نجاست و غلّ

و غشّ و پلیدی‌هاست. و بر همین اصل و اساس،

خود بهشت، و درهای بهشت، و مراتب و درجات

آن، و خدّام و ساکنان آن، و واردین و مقیمان آن؛ چه

از جهت گفتار و چه از جهت رفتار، و چه از جهت

ملکات و صفات و عقائد، همه پاک و طاهر

می‌باشند.

در آنجا فعل زشت و کردار قبیح، و گفتار

ناستوده، و نیت آلوده، و مکر و خدعه و فریب، و

حرص و طمع و آز، و بخل و کینه، و حقد و حسد،

و تملّق و چاپلوسی، و دو روئی و دو بینی، و

خودخواهی و استکبار، و منیت طلبی نیست.

در آنجا کفر و شرک و نفاق، و باطل بینی و

باطل گرائی، و بیهوده جوئی و بیهوده پوئی، و لغو و  
لهو و لعب و عبث و گزاف، و هرزگی و هرزه  
خواهی نیست.

پیوسته حمد و درود و سلام و تحیت و اکرام  
و تهنیت و تسبیح و تقدیس و تمجید و تهلیل و تکبیر  
و ذکر و لقاء و زیارت و نظارت و نصارت است.  
و همیشه خوشی و خرّمی و شادی و  
شادکامی و بهجت و سرور

و حُبُور و خَفَّت و سبکی و پرواز است، و دائماً  
لذَّت و نعمت و خیر و برکت و عافیت و رحمت و  
عطوفت و مهر و وَدَاد و محبَّت و عشق و ذوق و  
اشتیاق و صمیمیت و خوبی است.

صدمات و مشکلات دنیوی و بأساء و ضراء  
و مجاهدت‌ها برای تکمیل نفوس و قابلیت ورود در  
این مقام منیع و قدم گذاردن در این محل رفیع است.  
شدائد سكرات مرگ، و عذاب عالم قبر و  
برزخ، و سؤال منکر و نکیر، و به درازا کشیدن طیّ  
عالم صورت، و نفخ صور، و قیام عند الله، و عالم  
حشر و نشر، و کتاب و نامه عمل، و حساب و جزاء،  
و عرض، و صراط، و میزان، و شفاعت، و أعراف و  
وسیله و غیرها، همه کلاس‌های تربیتی برای تطهیر  
و تزکیه، و وصول به مقام قداست و ورود در بهشت  
است.

جهنم نیز برای غیر مخلّدین در آن، نوعی از  
تطهیر و تزکیه است، که پس از مقداری طعم پاداش  
زشتی‌ها را چشیدن، قابلیت عفو و غفران پیدا نموده  
و از آن بیرون می‌آیند، و در اثر شستشوی در آب

کوثر و بهر مند شدن از چشمه مَعین ولایت، مورد شفاعت قرار گرفته و راهی به سوی بهشت میگردند.

## گفتار اهل بهشت طیب و پاکیزه است

به به! چه نیکوست این آیه شریفه که گفتار

بهشتیان در بهشت پیوسته در تخاطب با خدای خود

بوده و به **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** مترنم هستند؛ و درود و

تحیت آنان سلام، و آخرین گفتارشان اختصاص

همه مراتب تعریف و تمجید و تحمید به ذات اقدس

حضرت



ربّ العالمین است. یعنی به مقام عرفان حقیقی رسیده و حصر افعال و صفات و اسماء و ذوات را در ذات اقدس حضرت ذوالجلال کرده‌اند، و نور او را در تمام مظاهر و عوالم ملکوت و ملک متجلی می‌بینند، و عالم را یکسره یک نور و یک تابش از لمعان خورشید تابناک حضرت احدیت عزّ و جلّ مشاهده می‌کند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ\* وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ<sup>۱</sup>

«خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته بجا می‌آورند، در بهشت‌هایی داخل میکند که در زیر درخت‌های انباشته و سربه‌هم‌آورده آن نهرهایی جاری است. و در آن بهشت‌ها به پیرایه زینت از دستبندهایی که از طلا و از لؤلؤ می‌باشد زینت می‌شوند، و لباسشان در آنجا حریر است. و به گفتار طیب و پاک رهبری می‌گردند، و به راه خداوند حمید هدایت می‌شوند.»

<sup>۱</sup> آیه ۲۳ و ۲۴، از سوره ۲۲: الحجّ

در اینجا می‌بینیم که بهترین هدیه و تحفه  
بهشتی را همان سخن طیب و گفتار پاک و راه عزت  
و پسندیده خداوند قرار داده است. و حقاً این  
سخنان واقعی و حقیقی که حکایت از محض  
واقعیت و حقیقت عرفان می‌کند، از هر لذتی و  
بهجتی دلنشین‌تر و فرح‌انگیزتر است.

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ  
مِنْ ذَهَبٍ وَ

لَوْلَا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ \* وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ  
الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ \* الَّذِي  
أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا  
يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ<sup>۱</sup>.

«در بهشت‌های عدن داخل می‌شوند، و در  
آنجا با دستبندهائی که از طلا و از لؤلؤ است زینت  
داده می‌گردند، و لباسشان در آنجا از حریر است. و  
می‌گویند: سپاس و ستایش مختصّ خداوند است،  
آنکه غم و غصّه و اندوه را از ما برداشت؛ و پروردگار  
ما غفور و شکور است، آنکه ما را در محلّ اقامت و  
سکون از فضل خود داخل کرد، بطوری که هیچگونه  
مشکلی و هیچگونه سختی و شدتی دیگر ابدأً به ما  
نخواهد رسید.»

عنوان حمد خدا، و اسناد از بین بردن اندوه به  
خدا، و او را به صفت غفور و شکور ستودن، و نسبت  
إدخال در منزل اقامت را به او دادن، و علاوه عدم  
مسّ تعب، و عدم مسّ لُغُوب؛ همه و همه دلالت بر  
مقام توحید و عرفان واقعی این بهشتیها میکند. چون  
مشکلات و سختی‌ها در عالم لقاء حضرت احدیت

---

<sup>۱</sup> آیات ۳۳ تا ۳۵، از سوره ۳۵: فاطر

نیست، و کدورت بدانجا راه ندارد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ  
آمِينَ \* وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى  
سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ \* لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا  
بِمُخْرَجِينَ<sup>۱</sup>.

«بدرستی که پرهیزگاران در بهشت‌هایی و چشمه‌هایی هستند، که بدانها خطاب می‌گردد: در آنجاها داخل شوید که برای شما سلام و ایمنی خواهد بود. و ما هر گونه غلّ و تنگی و کدورتی را از سینه‌های آنان بیرون کشیدیم، که همه با هم برادر بوده و روبروی یکدیگر بر روی تخت‌هایی قرار دارند. سختی و مشکلات ابدأً بدانها نمیرسد، و هیچگاه از آن بهشت‌ها و چشمه‌ها بیرون رانده نمی‌شوند.»

## بهشت محلّ سلام و سلامت است

و بر همین اساس، بهشت محلّ سلام و سلامت است یعنی هیچگونه سختی و ناراحتی و مرض و فقر و مرگ و هلاکت و نقصان در هیچیک از ابعاد وجودی انسان نیست.

---

<sup>۱</sup> آیات ۴۵ تا ۴۸، از سوره ۱۵: الحجّ

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ \* جَنَّاتُ  
عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا  
يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمْ  
الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا  
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.<sup>۱</sup>

«و البته خانه آخرت مورد پسند و اختیار

است؛ و چه بسیار نیکوست خانه پرهیزگاران.

بهشت‌های عدنی است که در آنها داخل می‌شوند، و

از زیر درختان آنها نهرهایی جاری است، و هر چه

بخواهند برای آنانست؛ و اینطور خداوند پرهیزگاران

را پاداش می‌دهد، آنان که چون فرشتگان قبض روح،

روح آنان را بگیرند و بمیرانند، آنان پاک و پاکیزه و

طیب هستند و به آنها می‌گویند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**، داخل

در بهشت شوید در اثر اعمالی که شما

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۳۰ و آیه ۳۱ و ۳۲، از سوره ۱۶: النحل

بجا می آورده اید!»

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ \* هُمْ  
وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ \* لَهُمْ فِيهَا  
فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ \* سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ<sup>۱</sup>.

«اهل بهشت در آن روز در اشتغال (به خدای

خود و به موجودات مجردة ملكوتیه عالم علوی)

خوش و حرّم متنعمند. ایشان با جفت‌هایشان در زیر

سایه‌هایی بر روی تخت‌ها تکیه زده‌اند، و از برای

آنهاست هر گونه میوه‌ای، و از برای آنهاست آنچه

را بخواهند و طلب کنند: سلامی است که از ناحیه

پروردگار مهربان به آنها گفته می‌شود.»

در اینجا می‌بینیم که سلام خداوند، مطلوب و

مقصود آنهاست، چرا که آنان طالب خدا هستند.

دورانی، سلوک بسوی خدا نموده و برای لقاء و

حضور و عرفان و بالاخره فناء در ذات اقدس او و

بقاء به بقاء و ابدیت او سیر نموده‌اند، و اینک به دار

السّلام رسیده‌اند؛ و خدایشان ولیّ و سرپرست و

مدیر و مدبّر امور آنها میگردد.

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا

<sup>۱</sup> آیات ۵۵ تا ۵۸، از سوره ۳۶: یس

«از برای آنهاست دار السّلام نزد محبوبشان و مقصودشان و معشوق حقیقی و واقعی و کعبه آمالشان خداوند عزّ و جلّ؛ و اوست ولیّ و صاحب اختیار آنان در برابر آنچه را که در دنیا انجام داده

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۲۷، از سوره ۶: الانعام

بودند».

سرّ اینکه اسلام، تحیت مسلمانان را «سلامٌ  
علیکم» قرار داده است

آری «سَلَامٌ» اسم خداوند است. یعنی  
خداوند دارای صفت سلامت است؛ و هیچ نقصانی،  
و اندوه و غصّه ای، و خوف و ترسی، و عجز و  
فتوری، و جهل و نادانی ای، و مرگ و هلاکتی، و  
مرض و شدّتی، و گزند و آفتی، و ناراحتی و عاهتی،  
در خداوند نیست. همین صفت به مؤمن داده  
می شود، و او متّصف به صفت سلام و مسمّی به اسم  
سلام میگردد.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ  
السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ.<sup>۱</sup>

«اوست خداوند، آنکه هیچ معبودی جز او  
نیست؛ و اوست حاکم و سلطان و پاکیزه و سلام و  
مؤمن.»

و در دعا وارد است که:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، وَ لَكَ السَّلَامُ،

---

<sup>۱</sup> صدر آیه ۲۳، از سوره ۵۹: الحشر



وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

«بار پروردگارا! تو سلام هستی، و از تست

سلام، و برای تست

---

<sup>۱</sup> مجلسی رحمه الله علیه در کتاب مزار «بحار» ج ۲۲، ص ۲۴۱ از طبع کمپانی، از سید ابن طاووس نقل میکند که: بعد از زیارت حضرت صاحب الزمان در سرداب مطهر و خواندن دعا به کیفیتی که ذکر کرده است، دوازده رکعت نماز میخوانی و به آن حضرت هدیه میکنی و پس از هر دو رکعت تسبیح حضرت زهراء سلام الله علیها را میگوئی، و میگوئی: اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْكَ السَّلَامُ، وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ، حِينَ رَبَّنَا مِنْكَ بِالسَّلَامِ - الدُّعَاءُ.

سلام، و بسوی تو بر میگردد سلام.»

و چون مؤمن متّصف به صفت و اسم سلام

گردد، همه آثار و خواصّ سلام که در خداست، در او

متجلی می‌شود؛ و حقّاً مقام عالی و رفیعی است که

نصیب او می‌شود. و چقدر دین مقدّس اسلام، عظیم

و متین است که تحت مسلمانان را سلام قرار داده

است: سَلَامٌ عَلَیْكُمْ. یعنی آن اسم سلام خداوند برای

شما باشد، و متّصف بدین اسم شوید، و از سلامتی

مطلق حضرت باری تعالی بهر مند گردید.

و بنابراین، سلام یک تحیتی نیست که

مسلمان از نزد خود و به انشاء خود، به مسلمان

دیگری هدیه میکند، بلکه دعا و انشاء طلب از

خداست، که بر این مسلمان سلام را مرحمت

فرماید.

و صیغه السَّلَامُ عَلَیْنَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

نیز دعائی است که مسلمان طلب سلام و اتّصاف بدین

صفت را از خدا برای خود و برای بندگان صالح خدا

میکند. و حتماً باید کلمه عَلَیْنَا را ذکر کرد و به السَّلَامُ

عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اکتفا نکرد؛ چرا که مگر ما از

چنین مقامی بی نیاز هستیم؟ و از چنین دعائی چرا محروم باشیم؟

و بعضی که چنین می‌پندارند: سلام يك درود و تحیتی است و يك نوع تعارف و تشریفی است، کلمه عَلینا را ذکر نمی‌کنند و در نوشتجات خود به همان السَّلَامُ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اکتفا می‌کنند؛ و این اشتباه روشنی است.

**سلام، خود یک عالمی است**

و نیز از آنچه گفته شد، معلوم میشود که سلام

تنها یک گفتار

نیست، بلکه يك حقیقت و يك عالمی است؛ و چون دعای بر سلام مستلزم گفتار است لذا عامّه چنین می‌پندارند که سلام از مقوله گفتار و سخن است. همچنان که رحمت و برکت و عافیت يك حقیقت و عالمی است، و دعای بر آنها چون رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ بَرَكَاتُ اللَّهِ لَكُمْ وَ عَافَاكُمْ اللَّهُ چون مستلزم گفتار است، از مقوله لفظ و گفتار است.

وَ أُرْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ \* هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ \* مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ \* ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ \* لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ<sup>۱</sup>.

«و بهشت برای متّقیان و پرهیزگاران نزدیک گردیده شود، و برای آنان بعید و دور نخواهد بود. این بهشت همانست که به شما وعده داده شده بود؛ برای هر کس که به خداوند زیاد رجوع کند، و بسیار خویشتن دار باشد. آنان که از پروردگار بخشاینده، در غیب بترسند، و به درگاه خداوند با دل بازگشت کننده آیند.

---

<sup>۱</sup> آیات ۳۱ تا ۳۵، از سوره ۵۰: ق

(بدانها بدین گونه خطاب شود که:) در آن

بهشت‌ها با سلام داخل شوید. اینست روز خلود و

جاودانی. برای آنان هر چه بخواهند در آنجا هست؛

و علاوه بر آن در نزد ما نیز زیادی خواهد بود.»

در اینجا روشن است که **ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ**

معنایش این نیست که

فرشتگان به آنها لفظاً سلام می‌کنند، بلکه اینست که دخول آنها در بهشت با سلام و سلامتی و ایمنی از هر گزند و نقصانی معیت دارد، و ملازم است. و سلام که در اسلام به عنوان تحیت و دعا تشریح شده است، دلالت دارد بر آنکه من از خدا برای تو سلام می‌خواهم! و بنابراین وجود من در این حال متّصف به اسم سلام است، و ظهور این اسم در من، ترا از هر گزند و شرّی از ناحیه من مصون می‌دارد!

### بهشتیان در تمام جهات پاک و طیب هستند

و سلام از مراتب و درجات پاکی و طهارت است. و گفتیم که: اهل بهشت همه پاکند؛ خودشان پاکند، و منازلشان پاک است، و جفت‌هایشان پاک و پاکیزه‌اند.

امّا خودشان، در آیه کریمه سوره زمر داریم:

**سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ<sup>۱</sup>**

(فرشتگان به پاکان می‌گویند:) سلام بر شماست!

پاک و طیب و پاکیزه شدید! پس بطور جاودان در

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۷۳، از سوره ۳۹: الزّمر

بهشت‌ها داخل شوید.»

و در این آیه تفریع با فاء، دلالت بر پاکی و طهارت منزل دارد، مانند پاکی و طهارت نازل، که خودِ اهل بهشت باشند.

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.<sup>۱</sup>

«سلام باد بر شما در مقابل شکیبائی و استقامتی که در دنیا نمودید! پس خوب جائی است عاقبت این خانه!»

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۴، از سوره ۱۳: الرعد

و در این آیه تفریع با فاء، دلالت بر پاکی و طهارت منزل دارد به سبب و به علت پاکی و طهارت نازل، که در اثر صبر پیدا کرده است.

و علاوه بر این فرقی که بین این دو آیه بود، در آیه دوّم، سلام از طرف خداوند و در مقام امتنان است، و در آیه اوّل از ناحیه فرشتگان است که در مقام بشارت به مردم پاکیزه و طیب میدهند.

و امّا منازل آنها پاک و طاهر است، به دلیل گفتار خداوند در سوره صفّ:

و يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ  
مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ<sup>۱</sup>.

«و داخل میکند شما را در بهشت‌هایی که از زیر درختان سربه‌هم آورده آن نهرهایی جاری است؛ و در مسکن‌های پاک و پاکیزه در بهشت‌های عدن.»  
و امّا جفت‌هایشان پاک و طاهرند، به دلیل آیه سوره آل عمران:

قُلْ أَ أَنْبِئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَُم لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ  
رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۲، از سوره ۶۱: الصّفّ



أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.<sup>۱</sup>

«بگو (ای پیامبر) آیا میخواهید من شما را به

چیزی بهتر از این آگاه کنم: برای کسانی که تقوای

خدایشان را در پیش گیرند بهشت‌هایی است که در

زیر درختان سربه‌هم آورده آن نهرهایی جاری است،

که

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۵، از سوره ۳: آل عمران

بطور خلود و جاودان در آن زیست می کنند، و جفت های پاک و پاکیزه شده، و رضوان از خدا. و خدا به بندگانش داناست.»

در بهشت نه تنها طهارت و قداست، در وجود و نفس و مظاهر است، بلکه نیز در کلام و گفتار است؛ در سخنان بهشتی ها هیچگونه گناه و لغوی نیست:

لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيْمًا\* إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا  
سَلَامًا.<sup>۱</sup>

«در بهشت أبداً سخن لغو و بیهوده، و گفتاری که به گناه اندازد نمی شنوند، مگر گفتار سلام، سلام.»

لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كِذْبًا.<sup>۲</sup>

«در بهشت نمی شنوند هیچ سخن لغو و بیهوده ای را، و هیچ گفتار باطل و دروغی را.»

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ\* لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ.<sup>۳</sup>

«در بهشت بلند مرتبه ای، که در آن هیچ لغوی

<sup>۱</sup> آیه ۲۵ و ۲۶، از سوره ۵۶: الواقعة

<sup>۲</sup> آیه ۳۵، از سوره ۷۸: النبأ

<sup>۳</sup> آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۸۸: الغاشية

را نمی شنوی.»

و میتوان جامع ترین آیات را در این موضوع،

این آیه از سوره اعراف دانست:

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ

تَحْزَنُونَ.<sup>۱</sup>

«داخل در بهشت شوید! هیچ ترسی برای

شما نیست و هیچ

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۴۹، از سوره ۷: الاعراف

اندوه و غصّه نیز ندارید.»

چون خوف و ترس درباره پیشامد احتمالیِ  
امر ناپسند و ناگوار است، و غصّه و اندوه درباره امرِ  
ناپسند واقع شده ای است، و خداوند در این آیه هر  
نقصان و جودی را چه نقصانی واقع و چه نقصانی  
احتمالی، همه را از بهشتیان نفی میکند. و بنابراین  
آنها از هر عیب و نقص، و از هر امر عدمی بری و  
منزه هستند، و در کینونت ذات خود کاملند. و  
هیچیک از کون و فساد و مزاحمت دنیا، و تأثیر و  
تأثرها، و فعل و انفعال‌هایی که موجب نقصان گردد  
در آنجا نیست.

همه انحاء عیوب و غلّ و غشّ از آنان برداشته  
شده، و در رحمت الهیه و غشیان جذبات ربّانیه،  
رستگار، و با امن و سلام، مأمون و سالم می‌باشند.

**در آخرت، فقط دین اسلام پذیرفته است**

و از اینجا نیز میتوان به خوبی دریافت که در  
آنجا سلیم و مسالمت و اسلام و تسلیم  
حکمفرماست، انکار و جُحود و استکبار در آنجا  
نیست، و کسی که بدین رذائل متّصف باشد بدانجا  
راه ندارد. و دین اسلام که دین تسلیم و سلامت

است فقط پذیرفته است، و آنان که غیر از این دین، دینی برای خود چه آسمانی و چه من درآوردی اتخاذ کنند، و یا صاحب مذهب و مکتبی غیر از اسلام باشند، از آنان قبول نخواهد شد.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.<sup>۱</sup>

«بدرستی که حقاً دین در نزد خداوند فقط

دین اسلام است».

---

<sup>۱</sup> صدر آیه ۱۹، از سوره ۳: عَالِ عَمْرَانَ

## وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ<sup>۱</sup>.

«و هر کس غیر از اسلام، دینی را برای خود  
اتخاذ کند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از  
زیانکاران است.»

اختیار دین و آئین، بطور دل بخواه نیست، و  
کسی نمی‌تواند در این زمان یهودی و یا نصرانی  
گردد؛ دین اسلام ناسخ ادیان است، و بر همه واجب  
است که این دین را که اکمل و اتمّ شرایع است  
پذیرند، و گرنه زیانکار می‌باشند.

گذشته از آنکه دین حضرت موسی و  
حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیهما السّلام -  
بعد از زمان آنها دستخوش تصرّفات و آراء و اهواء  
نفسانیه زمامداران شده و تورات و انجیل تحریف  
گردیده است. اصولاً بعد از اسلام که متمّم شرایع و  
صراط مستقیم بسوی خداست، و یگانه خطّ مشی  
بسوی حقیقت، و قوی‌ترین دستورات برای به  
فعلیت رسانیدن کمالات و استعدادهای بشری را

---

<sup>۱</sup> آیه ۸۵، از سوره ۳: آل عمران

دارد، و برای توحید و عرفان حضرت احدیت برنامه  
اعلا را آورده است؛ دیگر به دنبال راه‌های ضعیف و  
نارسا رفتن غلط است. و بنابراین انسان‌ها بطور  
ناقص از دنیا میروند، و تمام مراتب استعداد وجودی  
خود را به فعلیت نمی‌رسانند، و تمام راه را بسوی  
توحید نمی‌توانند طی کنند، و در این صورت حتماً  
خاسر و زیانکار خواهند بود؛ خسران و زیانی که  
ناشی از نقصان و امور عدمی است. و در آخرت

که محلّ تجلیات نفس و بروز و ظهور عالم  
توحید است، شکسته و ناقص، و پژمرده و افسرده  
می‌باشند، گرچه به دستورات دینی خود به نحو اکمل  
رفتار کرده باشند.

### معنای صحیح ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾

و بنابراین، از آیه:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.<sup>۱</sup>

«هیچ اکراهی در دین نیست، زیرا به تحقیق

راه رشد از راه گمراهی، روشن و جدا شده است.»

نمی‌توان استفاده کرد که مردم در انتخاب دین

و مذهب مختارند. زیرا این آیه در مقام بیان اینست

که بگوید: دین و عقیده قلبی یک امر وجدانی است،

و در آن نمی‌توان کسی را مجبور کرد و اضطراراً به

دینی در آورد. و بعد از آنکه رشد و سعادت از غیّ

و گمراهی شناخته شد، خود مردم باید به دنبال رشد

و کمال بروند؛ امّا اینکه مردم در انتخاب و اختیار

دین مختارند، چنین نیست. مردم از نقطه نظر ظاهر

و احکام اجتماعی و دستورات اخلاقی حتماً باید

---

<sup>۱</sup> صدر آیه ۲۵۶، از سوره ۲: البقرة



دین اسلام را بپذیرند، و خود این پذیرش رفته رفته  
دل‌های آنها را هم به قبول کمالات معنوی این دین  
می‌کشاند.

خلاصه و محصل مطلب آنکه: این آیه در  
مقام بیان حکایت از حالات قلبی مردم است نه در  
مقام انشاء و اعطاء اختیار در عالم ظاهر؛ و شاهد بر  
این مطلب آنکه: علاوه بر دو آیه ای که اخیراً ذکر  
شد آیاتی دیگر در قرآن کریم داریم که دلالت دارند  
بر آنکه فقط دین

اسلام در نزد خداوند مورد قبول است، و هیچ  
دین و آئین دیگری پذیرفته نیست. مانند آیات سوره  
زخرف:

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ  
تَحْزَنُونَ \* الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ \* ادْخُلُوا  
الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ \* يُطَافُ عَلَيْهِمْ  
بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ  
وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ \* وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي  
أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ  
مِنْهَا تَأْكُلُونَ<sup>۱</sup>.

«ای بندگان من! در امروز هیچ ترسی و هیچ

غصه ای برای شما نیست. آنان که به آیات من ایمان  
آوردند، و مسلمان بودند. داخل شوید در بهشت،  
شما با جفت‌هایتان شادکام و مسرور باشید. و برای  
آنان به کاسه‌هایی از طلا، و به کوزه‌هایی، دور زنند و  
بگردانند. و در آن بهشت‌ها از هر چیزی که نفوس  
بخواهند و اشتها کنند، و دیدگانشان از آن لذت برد  
موجود است، و شما در این بهشت‌ها جاودانه  
می‌مانید! و اینست آن بهشتی که در پاداش اعمالی  
که در دنیا انجام داده‌اید، اینک به عنوان وراثت به

---

<sup>۱</sup> آیات ۶۸ تا ۷۳، از سوره ۴۳: الزخرف

شما رسیده است! از برای شما در آن بهشت‌ها

میوه‌های بسیاری است که از آنها میخورید!»

کلمه اسلام در این آیه و در دو آیه قبل،

خصوص اسلام مصطلح است، نه معنای تسلیم

واقعی. و این معنای اسلام در اصطلاح قرآن

است؛ همچنان که ایمان، به معنای خصوص  
ایمان به خدا و به رسول الله است، نه مطلق ایمان.

## بهشت محلّ «مسلمان» و «مؤمن» است

و بنابراین، تمام آیات بسیاری که در قرآن  
مجید است، و بهشت را از آن ایمان‌آوردگان و  
اعمال نیکو بجا‌آوردگان میداند، مانند آیه سوره  
بقره:

و الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ  
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.<sup>۱</sup>

«بدرستی که آنان که ایمان آورده‌اند، و اعمال  
صالحه انجام داده‌اند، ایشانند فقط اهل بهشت که در  
آن جاودانه زیست می‌کنند.»

و مانند آیه سوره مؤمن:

وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ  
فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ.<sup>۲</sup>

«و کسی که عمل نیکو بجای آرد، خواه مرد  
باشد و خواه زن، و او مؤمن باشد؛ پس این جماعت  
داخل بهشت می‌شوند، و در آنجا بدون حساب

---

<sup>۱</sup>: آیه ۸۲، از سوره ۲: البقرة

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۴۰، از سوره ۴۰: المؤمن

روزی میخورند.»

تمام این آیات با کثرت آنها، راجع به  
خصوص مسلمانان و مؤمنان است. چون متبادر از  
لفظ «مؤمن» در عرف اسلام و مسلمین صدر اسلام،  
خصوص ایمان‌آوردگان به رسول الله و به قرآن  
کریم است.

و همچنان که در سوره محمد صلی الله و آله  
و سلم فرماید

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا  
نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ  
سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ.<sup>۱</sup>

«و کسانی که ایمان آوردند (ایمان به خداوند)  
و اعمال صالحه انجام دادند، و ایمان آوردند به آنچه  
بر محمد نازل شده است، و آن حق است از جانب  
پروردگارشان؛ خداوند گناهانشان را می‌آمرزد، و دل  
آنها را برای توحید و عرفان خود اصلاح میگرداند.»  
و نیز مانند آیاتی که اهل کتاب را دعوت به  
اسلام و ایمان به رسول الله و قرآن میکند، مانند آیه  
سوره آل عمران:

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.<sup>۲</sup>

«و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای آنها  
پسندیده و نیکو است، و آنست مورد اختیار.»

**یهودیت و نصرانیت، موجب دخول در بهشت  
نیستند**

و مانند آیه سوره مائده:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ

---

<sup>۱</sup> آیه ۲، از سوره ۴۷: محمد

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۳: آل عمران

سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخُلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ.<sup>۱</sup>

«و اگر هر آینه اهل کتاب ایمان بیاورند و

تقوی پیشه سازند، ما حتماً از گناهانشان در میگذریم

و آنان را در بهشت‌های نعیم وارد می‌سازیم.»

و واضح است که اگر پذیرش دین حضرت

موسی و حضرت

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۵، از سوره ۵: المائدة

عیسی کافی بود، دیگر معنی نداشت خداوند اهل

کتاب را امر به پذیرش اسلام و ایمان بِمَا نُزِّلَ عَلَی مُحَمَّدٍ

بنماید، و آنان را سرزنش کند که گفتارشان که میگویند:

یهودیت و نصرانیت موجب دخول در بهشت است،

کلامی گزاف است، و فقط اسلام که عبارت است از

تسلیم شدن وجه باطنی در مقابل خداوند و نیکوکار

بودن، موجب ثبات اجر در نزد خداوند و رهائی از هر

گونه ترس و اندوه است.

وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ  
نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ  
صَادِقِينَ \* بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ  
أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.<sup>۱</sup>

«یهودی‌ها میگویند: داخل در بهشت

نمی‌شود مگر کسی که یهودی باشد، و مسیحیان

میگویند: داخل در بهشت نمی‌شود مگر کسی که

نصرانی باشد. این است آرزوها و افکارشان! بگو ای

پیامبر: اگر شما راست میگوئید، دلیل و برهان خود

را بر این مدعی اقامه کنید.

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۱۱ و ۱۱۲، از سوره ۲: البقرة



آری کسی که اسلام بیاورد، و وجهه باطنی  
خود را در مقابل خداوند تسلیم کند و او مُحسن  
باشد، اجرش در نزد پروردگار اوست، و این  
جماعت هیچگونه ترس و اندوهی نخواهند داشت.»  
و بر همین نهج دو آیه در قرآن کریم داریم که  
دلالت دارند بر اینکه ایمان ظاهری به درد نمی خورد،  
و نامیده شدن به اسم مسلمان

و مؤمن اثری ندارد؛ فقط میزان و ملاک سعادت و رهایی جستن از اندوه و خوف، ایمان حقیقی است. اوّل: در سوره مائده:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.<sup>۱</sup>

«آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و آن کسانی که یهودی هستند، و ستاره پرستان، و نصاری؛ هر کس به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، پس برای آنان هیچگونه ترسی و اندوهی نیست.»

دوّم: در سوره بقره:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.<sup>۲</sup>

«آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و آن کسانی که یهودی هستند، و نصاری، و ستاره پرستان؛ هر کس به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۹، از سوره ۵: المائدة

<sup>۲</sup> آیه ۶۲، از سوره ۲: البقرة

دهد، پس پاداش آنان در نزد پروردگار آنهاست، و هیچگونه ترسی و اندوهی برای آنها نیست».

**آنچه موجب رستگاری و دخول در بهشت**

**است، ایمان واقعی است نه ظاهری**

این دو آیه، در مقام بیان آنست که روشن کند:

در روز قیامت ایمان واقعی مثمر ثمر است، و مجرد

نامگذاری و خود را مؤمن

نامیدن و یا یهودی و نصرانی و صابئی خواندن، ملاک نَجَاح و رستگاری نیست.

فلهذا با آنکه مؤمنان را ذکر کرده است، تکرار می فرماید: **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ**، یعنی ایمان واقعی و حقیقی. و بنابراین مجرد گرایش به گروهی پیدا کردن، و خود را از اهل ملت و نحلتی دانستن و به نام مخصوصی نامیده شدن، موجب عاقبت به خیری و رستگاری نمی شود؛ بلکه ایمان حقیقی به خدا و روز بازپسین و کردار نیکو لازم است.

و بر این اصل، فرموده است: **مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ** بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ که ضمیر «مِنْهُمْ» را به اسماء سابقه ارجاع دهد، و الا همان توهم می آمد؛ و فرموده است: **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ** تا جمله سابق را قطع کند، و با جمله مُستأنفه ای بیان یک حقیقت و واقعیتی را بنماید.

و معلوم است که مؤمنان نیز نباید به نام ایمان اکتفا کنند، و باید دنبال ایمان واقعی بروند، و الا زیانکار می باشند.

و هر فرد از افراد انسان - بدون استثناء - ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و ایمانش واقعی

باشد و کارش نیکو باشد، رستگار است. و از جمله  
اعمال نیکو، تفحص و تجسس از حقیقت ادیان و  
ایمان به رسول الله است، که در این صورت بر فرض  
وصول، مؤمن و مسلمان واقعی شده، و بر فرض عدم  
وصول جزء مستضعفان و یا ملحق به آنها محسوب  
و مورد رحمت خدا واقع می‌شوند.

و محصل کلام آنست که: بعد از آنکه محقق است که دین مقدس اسلام، اکمل و افضل و اشرف ادیان است، و بهتر و مستقیم‌تر و راحت‌تر و وسیع‌تر افراد بشر را به سعادت میرساند؛ عقلاً و شرعاً و فطراً واجب و لازم است که دست از ادیان و آئین‌ها و مذهب‌ها و مکتب‌های دیگر برداشته و در تحت این شریعت غرّاء در آیند، و الا در عاقبت کار، خسران و زیان مشهود است.

حال اگر کسی در جستجوی حقیقت کوتاهی نکرد، و برای او بواسطه دور بودن از محیط علم و ایمان و پرورش در خانه جاهلیت، چنین یقین حاصل شد که دین حضرت موسی و یا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهما السّلام در این زمان هم کافی و مکفی است؛ اگر حقاً ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد، و طبق نوامیس و احکام عقلیه و شریعت خود، به اعمال صالحه دست زند و از ظلم و ستم و تجاوز به حقوق اجتناب ورزد؛ اینچنین کسی جزء مستضعفان و یا ملحق به آنها و یا جزء **مُزَجَّوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ** محسوب، و البته مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد، گرچه مقام و درجه مسلمان و مؤمن را هم

نخواهد داشت.

و بر همین اساس است که عامّه در صورتی  
که بغض اهل بیت را در دل نداشته باشند، ولی  
حقّانیت و ولایت حقّه حقیقه الهیه حضرت مولی  
الکونین و امام الثقلین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام  
هم بر آنان به ثبوت نییوسته باشد؛ از در هشتم بهشت  
وارد آن می‌شوند، و طبعاً با واردین از سائر درها از  
نقطه نظر مقام و منزلت

تفاوت دارند.

## بهشت محلّ پرهیزگاران و پاکدلان است

در بسیاری از آیات قرآن مجید وارد است که شرط رفتن به بهشت، تقوی، و اطاعت از خدا و رسول، و دوری از هوای نفسانی، و ترس از مقام عظمت و جلال خدا و از موقف عرض در محضر خدا، و دلبستگی و سکون نفس به خدا، و خضوع و خشوع در برابر او، و قلب سلیم است؛ مانند:

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ.<sup>۱</sup>

«و لیکن آنان که از خداوند خود مراقب و پرهیزگارند، از برای آنان بهشت هائست که در زیر درختان سربه‌هم‌آورده آنها نهرهایی در جریان است. آنان در آن بهشت‌ها جاودانه زیست می‌کنند، و از نزد خداوند برای آنها مائده و طعامهای مهیای الهیه برای میهمانان اوست؛ و آنچه در نزد خداست برای ابرار مورد پسند و اختیار است.»

و مانند:

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۹۸، از سوره ۳: عَالِ عَمْرَانَ



وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي  
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَاباً أَلِيماً.<sup>۱</sup>

«و کسی که از خدا و رسول خدا اطاعت کند،

او را در بهشتهائی که در زیر درختانش نهرهائی

جاری است داخل میکند؛ و کسی که از

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۷، از سوره ۴۸: الفتح

اطاعت روی بگرداند او را به عذاب دردناکی

دچار می‌سازد.»

و مانند:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ  
الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ.<sup>۱</sup>

«و اما آن کس که از مقام و منزلت و ربوبیت

پروردگارش در هراس باشد، و نفس خود را از هوی

منع کند، حَقّاً که بهشت مأوی و مسکن او می‌باشد.»

و مانند:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلَىٰ  
رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.<sup>۲</sup>

«و حَقّاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند، و اعمال

نیکو انجام داده‌اند، و به پروردگارشان دل بستگی و

گرایش و سکون نفس پیدا نموده خاشع شدند، آنان

اهل بهشت هستند که در آن مَخْلَد می‌مانند.»

و مانند:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ  
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> «. آیه ۴۰ و ۴۱، از سوره ۷۹: النَّازِعَات

<sup>۲</sup> آیه ۲۳، از سوره ۱۱: هُود

<sup>۳</sup> آیه ۸۸ و ۸۹، از سوره ۲۶: الشُّعْرَاء

«روز قیامت روزی است که هیچ مال و هیچ

فرزندانی به کار نمی‌خورند، مگر آنکه با دل پاک و

سالم بسوی خدا آید.»

و بر همین اساس که بهشت محلّ پاکی و

طهارت، و جای طیب و پاکیزه، و مکان ورودِ پاکان  
و طیبان است، شجره طوبی در بهشت است.

شجره طوبی درختی است که حقیقتش از

طهارت و پاکی است. چون «طوبی» از ماده طاب  
یطیبُ طیبًا مشتقّ است<sup>۱</sup> و معنایش پاک و طیب و  
پاکیزه خواهد بود.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ  
حُسْنُ مَآبٍ<sup>۲</sup>.

«آنان که ایمان آوردند و اعمال صالحه بجای

آوردند، پاکی و طهارت از آن آنان باد، و بازگشت  
نیکو.»

پس واقعیت طوبی، همان نزهت و قداست

است، و چون دارای فروع و شاخه‌هایی است و

طهارت و قداست به انواع و اشکالی متحقّق میگردد،

در آخرت نیز بصورت درختی است که دارای شاخه

و فروع نیکو و با ثمر است.

---

<sup>۱</sup> طاب و طوبی، أجوف یائی هستند؛ و طوبی در اصل طُوبَى بوده است، به  
مناسبت ضمّه ما قبل یاء آن را قلب به واو کردند طوبی شد

<sup>۲</sup> آیه ۲۹، از سوره ۱۳: الرعد

و چون اصل درخت طهارت و قداست،  
ولایت است که از آن هر خوبی و هر خیری مترشح  
می‌شود، و بدون ولایت که ناشی از محبت است هیچ  
چیز دارای ارزش نیست، فلذا ریشه و اصل این  
درخت در خانه ولایت است.

این درخت که درخت ولایت است، از معدن

ولایت رشد و نموّ

می‌کند، و شاخه‌های آن که طهارت و رحمت، و عافیت، و ایثار، و انفاق، و عبودیت، و عبادت، و جهاد، و نماز، و روزه، و سائر افعال و صفات پسندیده است، همه از این تنه و ریشه منشعب می‌گردد، و هر شاخه‌ای از این ریشه نیرو می‌گیرد و رشد پیدا می‌کند.

و بنا بر همین اصل در «مجمع البیان» مرحوم طبرسی پس از آنکه از بزرگان مفسرین، نه معنی برای کلمه طوبی روایت می‌کند، معنای دهمین آن را به معنای درختی گرفته است که ریشه‌اش در منزل رسول الله صلی علیه و آله و سلم است، و در خانه هر مؤمنی شاخه‌ای از شاخه‌های آنست. و گوید: این معنی را عبید بن عمیر و وهب و أبو هریره و شهر بن حوشب گفته‌اند، و شهر بن حوشب مرفوعاً از ابو سعید خدری از رسول الله روایت کرده است. و همین معنی از حضرت باقر علیه السلام مروی است. و سپس گفته است:

**اصل و ریشه درخت طوبی در بهشت، در خانه**

**رسول الله و امیر المؤمنین صلی الله علیهما و**

**آلهما، و شاخه‌هایش در منازل شیعیان است**

«ثعلبی با اسناد خود از کلبی از ابو صالح از

ابن عباس روایت کرده است که:

قال: طوبی شجرة أصلها فی دارِ علیٍّ علیه

السَّلَامُ فی الجنَّةِ، وَ فی دارِ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْهَا غُصْنٌ.

وَ رَوَاهُ أَبُو بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

وَ رَوَى الْحَاكِمُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ

مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

ءَالِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ طُوبَى، قَالَ: شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِي دَارِي وَ

فَرَعُهَا

عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ سُئِلَ عَنْهَا مَرَّةً أُخْرَى فَقَالَ:  
فِي دَارِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ؛ فَقَالَ: إِنَّ  
دَارِي وَدَارَ عَلِيٍّ فِي الْجَنَّةِ بِمَكَانٍ وَاحِدٍ.<sup>۱</sup>»

«او گفته است: طوبی درختی است که ریشه  
آن در بهشت، در خانه علی علیه السلام است، و در  
خانه هر مؤمنی شاخه ای از آن می باشد.

این روایت را أبو بصیر از حضرت صادق علیه  
السلام روایت کرده است، لیکن حاکم أبو القاسم  
حسکانی با إسناد خود از حضرت موسی بن جعفر  
علیهما السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام  
آورده است که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و  
سلم درباره طوبی پرسیدند، فرمود: درختی است که  
ریشه اش در خانه من است، و شاخه هایش بر اهل  
بهشت پخش شده است. مرتبه دیگری از رسول الله  
پرسیدند، فرمود: درختی است که ریشه اش در خانه  
علی علیه السلام است. و چون از علت اختلاف این  
دو پاسخ پرسیدند فرمود: خانه من و خانه علی در  
بهشت در مکان واحدی است.»

---

<sup>۱</sup> «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۳، ص ۲۹۱



در «تفسیر علیّ بن ابراهیم» از پدرش از ابن

محبوب از علیّ بن رئاب از ابو عبیده، از حضرت

صادق علیه السّلام روایت میکند که:

قَالَ: طُوبَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ فِي دَارِ أَمِيرِ

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِهِ إِلَّا وَ فِي

دَارِهِ غُصْنٌ مِنْ

أَغْصَانَهَا وَوَرَقَةً مِنْ أَوْزَاقِهَا يَسْتَظِلُّ تَحْتَهَا أُمَّةٌ مِنَ

الْأُمَّمِ<sup>۱</sup>.

«طوبی درختی است در بهشت، در خانه امیر

المؤمنین علیه السلام. و هیچیک از شیعیان او نیستند

مگر آنکه در خانه‌اش یک شاخه از شاخه‌هایش، و یا

یک برگ از برگ‌هایش می‌باشد که در زیر سایه آن،

امتی از امت‌ها می‌آرمند.»

و نیز در همین تفسیر از پدرش از ابن ابی

عُمیر از هشام بن سالم، از حضرت صادق علیه

السلام در خبر معراج روایت کرده است که رسول

الله گفتند: سپس من از بیت المعمور خارج شدم، و

در این حال دو نهر به اطاعت من درآمدند؛ یکی از

آن دو نهر، کوثر نامیده شد و دیگری رَحْمَت. من از

نهر کوثر آشامیدم، و در نهر رحمت غسل کردم. و

سپس این دو نهر به انقیاد من بودند تا من داخل

بهشت شدم.

و چون داخل شدم دیدم که در اطراف و

حاشیه‌های آن، خانه‌های من و خانه‌های ازواج من

---

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۳۴۱

است. و دیدم که خاک آن مانند مشک بود. و دیدم  
که یک کنیزکی خود را در نهرهای بهشت فرو می‌برد  
و با آب شستشو میکند، گفتم: ای خانم تو از برای  
کیستی؟! گفت: من برای زید بن حارثه هستم. و  
چون صبح شد من این بشارت را به زید دادم.

و دیدم مرغانی را که به مانند و به شکل شتران  
خراسانی بودند. و دیدم انارهای بهشت را که به  
اندازه دُلوهای بزرگ بودند. و دیدم

يك درخت را كه اگر پرنده اى را بخواهند به  
گرداگرد تنه آن به پرواز درآورند، از شدت عظمت و  
بزرگى آن درخت، هفتصد سال بيشتر طول مى كشد. و  
در بهشت منزلى نبود مگر آنكه شاخه اى از آن درخت  
در آن بود. من گفتم: اى جبرائيل! اين درخت  
چيست؟! گفت: اين درخت طوبى است كه خدا  
مى فرمايد: **طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأْبٍ**.<sup>۱</sup>

و در «خصال» صدوق با سند خود از حضرت  
باقر عليه السلام از حضرت أمير المؤمنين عليه  
السلام روايت ميكند كه فرمودند:

«طوبى درختى است در بهشت كه ريشه آن  
در خانه رسول الله است، و هيچ مؤمنى نيست مگر  
آنكه در خانه او شاخه اى از شاخه هايش مى باشد. و  
آن مؤمن هر چه بر دلش بگذراند و بدان ميل كند، آن  
شاخه آن را براى او مى آورد. و اگر يك مرد سوار، با  
كمال اهتمام و جدّيت، در سايه آن درخت صد سال  
سير كند، از آن سايه بيرون نميرود؛ و اگر كلاغى از

---

<sup>۱</sup> «تفسير قمى» ص ۳۷۴

تنه و بن آن درخت، به طرف بالای آن به پرواز  
درآید، به آخرین نقطه اعلای آن نمیرسد مگر آنکه  
از پیری بدنش سپید گردد. آگاه باشید! و در مثل  
چنین نعمت‌هایی رغبت کنید - الخبر.<sup>۱</sup>»

**شجره طوبی، مهریه حضرت فاطمه زهرا علیها  
السّلام است**

در «تفسیر عیاشی» از عمرو بن شمر از جابر،

از حضرت باقر

---

<sup>۱</sup> «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۲، در باب اثنی عشر؛ در ذیل حدیثی که  
دوازده علامت برای اهل تقوی ذکر میکند آورده است.

علیه السّلام از پدرش از پدران‌ش علیهم السّلام  
روایت کرده است که فرمود:

«روزی از روزها که رسول خدا صلّی الله علیه  
و آله و سلّم نشسته بود اُمّ ایمن وارد شد و در زیر  
چادر و روپوش خود چیزی داشت. رسول الله  
فرمود: ای اُمّ ایمن! در زیر روپوش و عبای خود چه  
داری؟! اُمّ ایمن گفت: ای رسول خدا! فلانه دختر  
فلانه را تزویج کردند، و بر او نثار کردند، و من  
مقداری از نثار او را برداشتم. و پس از این اُمّ ایمن  
گریه کرد.

رسول الله فرمود: چرا گریه میکنی؟! اُمّ ایمن  
گفت: فاطمه را تو تزویج کردی و چیزی بر او نثار  
نکردی!؟

رسول الله فرمود: گریه مکن! سوگند به آن  
کسی که مرا به حقّ پیامبرِ بشیر و نذیر قرار داده  
است، که بر تزویج فاطمه جبرئیل و میکائیل و  
اسرافیل در میان هزاران نفر از فرشتگان حضور  
داشتند، و خداوند به درخت طوبی امر کرد تا از  
زینت‌ها و جواهرات و لباس‌های سُنْدُس و استبرق  
خود، و از دُرّ و زمرد و یاقوت و عِطْر خود بر آنها

نثار کرد، و آن فرشتگان بقدری از آن نثارها برداشتند  
که ندانستند با آن چه کار کنند! و خداوند طوبی را به  
عنوان مهریه فاطمه به فاطمه بخشید؛ و طوبی در  
خانه علی بن ابی طالب است.<sup>۱</sup>»

و نیز در «تفسیر عیاشی» از ابان بن تغلب وارد  
است که: «رویه و دأب رسول الله چنین بود که فاطمه  
را بسیار می بوسید؛ و عائشه بر

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۲۱۱ و ۲۱۲

این امر رسول خدا را عتاب کرد و گفت: ای

رسول خدا! تو زیاد فاطمه را می‌بوسی!

رسول الله فرمود: وَيَلِكِ! چون مرا به آسمان

معراج دادند، جبرئیل مرا از درخت طوبی مرور داد،

و از میوه آن به من داد و من خوردم، و خداوند آن را

در پشت من تبدیل به نطفه گردانید؛ و چون به زمین

فرود آمدم، با خدیجه مواجهه نمودم و به فاطمه

آبستن شد. و من هیچگاه فاطمه را نمی‌بوسم مگر

آنکه بوی درخت طوبی را از او استشمام میکنم.<sup>۱</sup>»

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» چهار روایت

به سندهای مختلف از رسول الله<sup>۲</sup> و یک روایت

مفصلّ از امیر المؤمنین<sup>۳</sup> درباره درخت طوبی ذکر

میکند که حاوی تفصیلات و خصوصیات این شجره

طیبه است.

\* \*\*

## رضایت طرفینی خداوند و مؤمنان

یکی از عوالم بهشتیان، مقام «رضا» است؛ نه

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۲، ص ۲۱۲

<sup>۲</sup> «تفسیر فرات» ص ۷۲ و ۷۳؛ و ص ۷۴ و ۷۵

<sup>۳</sup> همان



تنها رضای خداوند از آنها بلکه رضای آنها از خداوند. و در این صورت رضایت طرفینی حاصل می‌شود و هر دو یکدیگر را می‌پسندند، و گله و گلایه و مؤاخذه از طرفین برداشته می‌شود.

البته مراد از رضا، در اینجا رضای تکوینی نیست؛ زیرا خداوند از همه موجودات راضی است، و چگونه راضی نباشد در حالی که به

امر خود و به اراده خود خلق فرموده است. بلکه مراد رضای تشریحی است. یعنی چون در مقام عمل، بنده به سرحدی رسیده است که گلایه و شکوه را از خدای خود برداشته و تمام افعال او را نیکو و حسن می‌بیند، در این حال خداوند نیز به همین نهج افعال بنده خود را حسن و نیکو می‌بیند و امضاء میکند، و سند و قباله رضا و پسندیدگی بین طرفین امضاء می‌شود.

در سوره توبه فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.<sup>۱</sup>

«خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه وعده داده است که آنان را در بهشت‌هایی که در زیر درختانش نهرهایی جریان دارد وارد کند، که در آن بطور مخلّد و ابدی می‌مانند؛ و در منازل و مسکن‌های پاک و طیب سکنی دهد در بهشت‌های عدن. و رضای خداوند شامل حال آنان گردد که آن،

<sup>۱</sup> آیه ۷۲، از سوره ۹: التّوبه

از آن بهشتها بزرگتر است؛ و اینست رستگاری و فوز بزرگ.»

و نیز در همین سوره فرماید:

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ<sup>۱</sup>

«خداوند از آنان راضی است، و آنان از

خداوند راضی هستند. و خدا برای آنها بهشتهائی را

که از زیر درختان سر بهم آورده‌اش نهرهائی جاری

است مهیا نموده است، که در آنجاها بطور مخلّد و

ابدی می‌مانند؛ و اینست فوز عظیم.»

و این عبارت رضایتِ طرفینی به لفظ رَضِيَ

اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، در چهار جای از قرآن کریم

آمده است: یکی در همین سوره توبه، و دیگری در

آیه ۱۱۹، از سوره ۵: مائده، و سوّمی در آیه ۲۲، از

سوره ۵۸: مجادله، و چهارمی در آیه ۸، از سوره ۹۸:

بینه.

در بهشت، همه مشتیهات فراهم است

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۰۰، از سوره ۹: التّوبة

باید دانست که در بهشت چون عالم تجرّد و اطلاق است، مؤمنین هر چه بخواهند، و هر چه در تحت طلب و مشیت آنان قرار گیرد، و هر چه اشتها کنند، برای آنها حاضر و موجود است. یعنی به مجرد درخواست باطنی و مشیت درونی، برایشان حاضر است؛ حال تا خواست و طلب و اشتهای هر کس چه باشد.

لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ<sup>۱</sup>.

«از برای آنهاست در نزد پروردگارشان هر چه را که بخواهند؛ اینست پاداش نیکوکاران.»

وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ<sup>۲</sup>.

«و در بهشت آن چیزی است که نفوس بدان اشتها دارند، و چشمان از آن لذت برند.»

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۴، از سوره ۳۹: الزمر

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۷۱، از سوره ۴۳: الزخرف

و لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا

تَدْعُونَ.<sup>۱</sup>

«و از برای شماست در بهشت، آنچه را که

نفس‌های شما بدان اشتها کند، و از برای شماست

آنچه را که بخواهید.»

و اکمل و أجمع آیات در کیفیت وصول به

مشتهیات و مطلوبات، این آیه است:

وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ.<sup>۲</sup>

«و بهشتیان در آنچه که نفس‌هایشان میل داشته

باشد و اشتها داشته باشد، مخلّد و جاودانند.»

هر نفسی هر کمالی را که داشته باشد، و هر

مطلوب و مقصودی را که دنبال کند، و هر چه را که

اشتها نماید؛ در همان چیز مُهر می‌شود، و در همان

مشتهیات و آن کمال مخلّد می‌گردد، و دیگر راهی

برای ترقّی و رسیدن به درجات بالاتر ندارد. و

بنابراین کسانی که نظرشان از حور و قصور و نهر و

آب و لذّت تجاوز نمی‌کند، و آرزوی لقاء خدا را

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۳۱، از سوره ۴۱: فُصِّلَتْ

<sup>۲</sup> ذیل آیه ۱۰۲، از سوره ۲۱: الانبیاء

ندارند، آنان محو جمال حضرت احدیت نمی شوند،  
و در همان مشتهیات مخلّد و در همان معانی جاودان  
می مانند.

و همینطور که ان شاء الله تعالی بیان خواهیم  
کرد، بهشت دارای مراتب و درجات مختلفی است،  
و همه افراد در سطح واحد نیستند. و هر کس با  
منویات و مشتهیاتش، و به مقدار همّتش و سِعه  
صدرش، پیوسته و جاودان است.

البته باید دانست که تمام آیاتی که در وصف خصوصیات آن وارد است، از حور، و قصور، و طیور، و أشجار، و أثمار، و أنهار، و فواکه، و سایه، و شراب، و غلمان، و زینت‌ها، و خلود؛ مراد از همه همین معانی است، لیکن معانی مطلقه و غیر مشوب به نواقص و أعدام.

### در تفسیر ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ﴾

بلی، آیه ای در قرآن مجید داریم که دلالت دارد بر اینکه برای بعضی از عباد الله، خداوند چیزهایی را مقرر فرموده است که از مشیت و خواست آنان بیرون، و از حیطة فکر و ذهن و طلب آنها خارج است، و هیچکس نمیداند و نمی‌تواند بفهمد که چیست.

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً  
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>.

«پس هیچ نفسی نمیداند که آنچه برای آنها مخفی شده است در اثر پاداش و مزد کارهایی که در دنیا انجام میداده‌اند چیست! پاداشی مخفی که

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۷، از سوره ۳۲: السَّجْدَة

موجب تری و تازگی چشمان است.»

و بعد از آنکه دانستیم تمام مراتب و درجات تعینات عالم ملکوت، از حور و قصور و آنهار و غیرها، همه مطلق و غیر مشوب به امور عدمیه و نواقص است، و خداوند سبحانه و تعالی عطای خود را به هر صفت جمیل و بلیغی توصیف کرده است؛ می‌فهمیم که این چیز مخفی که برای عباد خود مخفی کرده است، و از سِعه افهام نفوس و ادراک اذهان آنها خارج است، باید چیزی باشد که از حدّ و تعیین و از اندازه و تقدیر بیرون باشد.



شیخ طبرسی در تفسیر این آیه فرموده است:

«معنایش اینست که هیچکس نمیداند که

آنچه برای این دسته که موجب تری و تازگی چشم

است مخفی شده است چیست؟ و ابن عباس گفته

است: این آیه تفسیر ندارد؛ و این امر مخفی، اعظم

و أجل است از آنکه تفسیرش شناخته شود.

وَقَدْ وَرَدَ فِي الصَّحِيحِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي

الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ

عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. بَلَهُ مَا أَطْلَعْتُكُمْ عَلَيْهِ! اقْرَؤُوا إِن شِئْتُمْ:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ. رَوَاهُ

الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ جَمِيعًا.

«و در روایت صحیح از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ

عليه و آله و سلم وارد شده است که خداوند فرموده

است: من برای بندگان صالح و نیکوی خود، چیزی را

معین و مهیا کرده‌ام که هیچ چشمی آن را ندیده است،

و هیچ گوشی نشنیده است، و بر اندیشه و خاطر هیچ

دل و فکر بشری خطور ننموده است. از این نعیم

بهشتی که من شما را آگاه کردم، سخن نگوئید! و دست  
از کنجکاوی بردارید! اگر میخواهید إجمالاً بدانید، این  
آیه را قرائت کنید: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ  
أَعْيُنٍ**. و این روایت را بخاری و مُسلم هر دو روایت  
کرده‌اند.<sup>۱</sup>

## تجلی ذات خداوند بر مؤمن در میعادگاه

در «تفسیر علی بن ابراهیم» از پدرش از ابن  
أبی نجران از عاصم بن حمید، از حضرت صادق  
علیه السلام روایت میکند که:

«هیچ عملی نیست که بنده مؤمن بجا آورد الا  
آنکه ثواب و مزد آن در قرآن ذکر شده است، مگر  
نماز شب؛ چون خداوند به جهت عظمت پاداش و  
بزرگی مقام و منزلت آن، پاداش آن را بیان نکرده  
است، و چنین گفته است:

**تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ  
خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ  
مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.**<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۴، ص ۳۳۱؛ و «بحار الانوار» طبع

حروفی، ج ۸، ص ۱۲۰

<sup>۲</sup> آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۳۲: السجدة

(مؤمنین به آیات ما، شبانگاه) پهلوهای خود را  
از خوابگاههایشان تهی می‌کنند، و پروردگارشان را  
از روی ترس و امید میخوانند، و از آنچه ما به آنها  
روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند؛ پس هیچ نفسی نمیداند  
که در ازاء کارهائی که در دنیا انجام داده‌اند، چه چیز  
برای آنها مخفی گردیده است؛ چیزی که موجب  
تری و تازگی و روشنی چشم آنهاست.»

و سپس حضرت فرمود: خداوند برای  
بندگان مؤمن خود، در هر روز جمعه ای یک کرامت  
مقدّر فرموده است. چون روز جمعه گردد خداوند  
فرشته ای را به نزد مؤمن میفرستد که با او دو حله  
است. آن فرشته می‌آید تا در بهشت میرسد و  
میگوید: اذن بخواهید برای من که میخواهم با فلان  
مؤمن دیدار کنم!

به آن مؤمن گفته می‌شود: اینک فرستاده پروردگار تو، در بهشت ایستاده است! مؤمن به زنهای خود میگوید: چه لباسی را شما برای من بهتر میدانید؟! زنهای مؤمن در جواب میگویند: ای سید ما و آقای ما! سوگند به آنکه این بهشت را به تو عنایت کرده است، ما برای تو هیچ لباسی را بهتر و نیکوتر از این دو حله ای که پروردگارت برایت فرستاده است نمیدانیم!

مؤمن یکی از آن دو حله بهشتی را اِزار میکند و به کمر می‌بندد، و یکی را رداء می‌نماید و به دوش می‌افکند، و به سوی میعاد الهی رهسپار می‌شود. و به هیچ چیزی عبور نمی‌کند مگر آنکه آن چیز از نور این مؤمن روشن و تابناک می‌شود. و می‌آید و می‌آید تا به موعد حضرت ربّ میرسد.

چون جمیع مؤمنان همه در میعادگاه گرد آمدند، حضرت ربّ تبارک و تعالی بر آنان تجلی میکند؛ و آنان چون بسوی خدا نظر کنند همه به سجده به رو به زمین می‌افتند. خداوند میگوید: ای بندگان من سر از سجده بردارید! امروز روز سجده و روز عبادت نیست؛ من مؤونه و تکلیف عبادت را

از شما برداشتم!

مؤمنان میگویند: ای پروردگار ما! از آنچه به

ما عنایت فرمودی، چه چیز افضل است؟! تو به ما

بهشت را مرحمت فرمودی!

خداوند می‌فرماید: از آنچه به شما داده‌ام،

اینک هفتاد برابر اضافه کردم. بنابراین برای هر

مؤمنی در هر جمعه‌ای که بر او بگذرد،

هفتاد برابر آنچه دارد اضافه خواهد شد؛ و این است گفتار خداوند که: **وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ**: در نزد ما زیادتی است.

و این مزایای روز جمعه است؛ که **إِنَّهَا لَيْلَةٌ غَرَاءٌ وَ يَوْمٌ أَزْهَرٌ**. یعنی «جمعه، شبی روشن و نورانی، و روزی روشن و تابناک است». و بنابراین در جمعه تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثناء پروردگار را زیاد بگوئید، و درود و صلوات بر محمد و آل محمد زیاد بفرستید.

در این حال مؤمن از میعادگاه تجلی حقّ بسوی زندهای خود برمیگردد. و بر چیزی مرور نمی‌کند مگر آنکه در اثر عبور مؤمن همه روشن و رخشان می‌شوند، تا میرسد به زندهای خود. زندهای مؤمن میگویند: سوگند به آنکه بهشت را به ما عنایت کرده است، ما هیچگاه سیمای تو را زیبا و دلربا و نیکوتر از جمال تو در این ساعت ندیده‌ایم! مؤمن میگوید: من بسوی نور پروردگارم نظر کردم!

سپس حضرت فرمود: زندهای مؤمن هیچوقت بر مؤمن نسبت به توجه به زن دیگری غیرت نمی‌کند و ناراحت نمی‌شوند. و هیچگاه حائض

نمی‌گردند. و هیچوقت مورد بی‌مهری و عدم توجه  
و فقدان بهرمندی و لذت مؤمن قرار نمی‌گیرند.

عاصم بن حمید راوی این حدیث گوید: من

به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! من میخواهم

از مطلبی از شما سؤال کنم و لیکن شرم و حیا میکنم!

حضرت فرمودند: پرس! عرض کردم: آیا در بهشت

غناء (آوازه خوانی و زندهای مغنی و آوازه خوان و

مجالس تغنی و طرب و موسیقی) هست؟

## تفسیر نعمتهای مخفی بهشتی

حضرت فرمودند: در بهشت درختی است که خداوند چون به بادهای بهشتی امر کند و به حرکت درآیند، برگهای آن درخت بهم میخورند و در اهتزاز می آیند، و چنان صدای غنای لطیف و عالی می دهند که خلایق همانند آن را شنیده اند؛ و این عوض ترک سماع و غنای محرّمی<sup>۱</sup> است که در دنیا از خوف خدا کرده اند.

عرض کردم: فدایت شوم! قدری برای من درباره مؤمن و آثار خصوصی آن زیادتر بیان کنید! فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ جَنَّةً بَيْدِهِ، وَ لَمْ تَرَهَا عَيْنٌ وَ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهَا مَخْلُوقٌ. يَفْتَحُهَا الرَّبُّ كُلَّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ: اِزْدَادِي رِيحًا، اِزْدَادِي طَيْبًا! وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.**

---

<sup>۱</sup> مراد از غنای حرام هر صوتی است که انسان را به لهو در آورد؛ مانند مجالس تغنی و سماع زنان آواز خوان، و یا سماع موسیقی با آلات آن. و اما مجرد صدای خوش و لحن خوش، گرچه با ترجیع باشد و یا فرح انگیز و غم آور باشد، نه آنکه حرام نیست بلکه بسیار خوب است، و موجب صفا و لطافت روح است، بخصوص در قرائت قرآن و دعا و اشعار سوق دهنده به خدا و عالم تجرّد و اطلاق فوق العاده مؤثر است، و حقاً غنای بهشتی است.



«خداوند یک بهشت را به دست خود آفریده  
است، و هیچ چشمی آن را ندیده است، و هیچ  
آفریده‌ای از آن آگاه نگردیده است. و خداوند آن را  
هر صبحگاهی باز میکند و به آن میگوید: بوی  
فراوان باد، عطر فراوان باد! (یعنی پیوسته و مدام  
عطر و رائحه پاک و طیب را زیادتر کن) و اینست  
گفتار خدای تعالی که: هیچ نفسی

نمیداند که آنچه برای او مخفی شده است، در پاداش کرداری که در دنیا انجام میداده است چیست؛ پاداشی که موجب تری و تازگی چشمهاست!«<sup>۱</sup>»

باری، برای روشن شدن این حقیقت ناچاریم بحث مختصری را بنمائیم، و آن اینست که: در قرآن کریم داریم:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَ أَنْ سَعْيُهُ  
سَوْفَ يُرَى \* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى.<sup>۲</sup>

«و نیست برای انسان مگر آنچه را که خودش سعی و کوشش کرده و برای بدست آوردن آن کاری انجام داده است. و سعی و کوشش انسان بزودی دیده خواهد شد. و سپس آن سعی و کوشش را بطور اوفی و اتم، جزای او قرار میدهند.»

و از طرفی داریم:

لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ.<sup>۳</sup>

«از برای مؤمنان است در نزد پروردگارشان

---

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۵۱۲ و ۵۱۳؛ و از طبع حروفی، مطبعة النجف: ج ۲، ص ۱۶۹ و ۱۷۰

<sup>۲</sup> آیات ۳۹ تا ۴۱، از سوره ۵۳: النجم

<sup>۳</sup> صدر آیه ۳۴، از سوره ۳۹: الزمر؛ و قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۴۲: الشوری

آنچه را که بخواهند.»

و بنابراین آنچه را که انسان مؤمن بخواهد،  
مملوک اوست به دلیل کلمه «لَهُمْ» که دالّ بر ملکیت  
است. و لیکن چیزهایی برای انسان هست و مملوک  
اوست، و لیکن از تحت مشیت و سِعه اراده و

طلب او بیرون است: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُم**

**مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.**

و کلمه **جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** می فهماند که آن

پاداشِ بزرگتر از مشیت، به عنوان پاداش و مزد عمل است؛ و آن نیز مملوک انسان مؤمن است. و بنابراین از این آیه چنین به دست می آید که برای انسان کمالی است که بالاتر از مرتبه فهم و واسع تر از سعه اندیشه و فکر است، و ممکن است آن کمال را انسان در اثر عمل به دست آرد.

**تفسیر آیه: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ**

و البته آنچه که خارج از حدود و ظرفیت انسان باشد، غیر از خدا و تجلیات خدا و نظر به وجه خدا چیزی نیست.

**وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.<sup>۱</sup>**

«وجوهی در آن روز، تر و تازه و باطراوت‌اند،

که بسوی پروردگارشان نگران و نگاه کننده‌اند.»

و البته این نگاه و رؤیت، مشاهده با دل است

که در جهتی نمی‌گنجد، و مستلزم جسمیتی و

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۲ و ۲۳، از سوره ۷۵: القيامة

تشبیهی برای خدا نیست.

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا  
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.<sup>۱</sup>

«پس هر کس امید لقاء و دیدار پروردگارش

را داشته باشد، باید عمل صالح بجای آرد، و

هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک

نگرداند.»

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: الکهف

در این آیه می‌بینیم که لقاء و دیدار را مترتّب بر علم نافع و بر عمل صالح گردانیده است، و این همان لقاء و دیدار **أَخْفِي لَهُمْ** است که مترتّب بر **جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** می‌باشد.

و چون در آیه:

**لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ**<sup>۱</sup>.

اثبات زیادتی بر خواست و مشیت بندگان شده است، و خداوند چنین خبر داده است که بندگان مؤمن هر چه در مشیت و اراده شان بگنجد برای آنان حاضر و موجود است، بنابراین، این آیه می‌فهماند که آن زیادتی در تحت مطلق مشیت نیست، و از اراده و درخواست و طلب خارج است.

و چون از طرفی میدانیم که آن، کمالی است، و هر کمالی بدون شکّ واقع در تحت مشیت بهشتیان است، پس بنابراین، آن کمال نمی‌تواند چیزی بوده باشد مگر کمال غیر محدود و غیر متعین به حدود؛ و به همین جهت در تحت اراده قرار نگرفته است، چون هر چه در تحت اراده و مشیت قرار گیرد

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۵، از سوره ۵۰: ق

## مؤمنان، به شرف لقاء پروردگار خواهند رسید

و از اینجا به خوبی استفاده شد که: مؤمنان طالب دیدار خدا إجمالاً، به شرف دیدار و لقاء خداوند متعال تفصیلاً خواهند رسید. و آن دیدار بالاتر از هر کمال متعین و محدود است، و برتر از هر چه در وصف آید، و بالاتر از هر لذت و بهجت و سرور و حُبوری است که در تصوّر بگنجد؛ و آن اندکاک و فنای در ذات لا محدود و غیر متناهی

حضرت احدیت است، نه تنها اندکاک در صفتی  
و یا اسمی، بلکه اندکاک در ذات و فنای مطلق. رَزَقْنَا  
اللَّهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

در «تفسیر علیّ ابن ابراهیم» در تفسیر آیه: **وَ  
لَدَيْنَا مَزِيدٌ** وارد است که قال: **النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ**.<sup>۱</sup> و  
شاید این معنی از این آیه استفاده و اخذ شده باشد:  
**لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّنْ  
فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ**.<sup>۲</sup>

«برای آنکه خداوند، بهترین از کردارهای آنان  
را جزای عمل آنها قرار دهد، و از فضل خود بر آنان  
زیادتی عنایت کند؛ و خداوند به هر کس که بخواهد  
روزی بدون حساب میدهد.»

این آیه در ذیل آیات نور است که در شأن  
ائمّه اطهار علیهم السّلام و درجات و مقامات  
آنهاست، و میرساند که آن زیادتی که روزی بدون  
حساب است از فضل خداست.

و از طرفی داریم که:

**وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو**

---

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» ص ۶۴۶

<sup>۲</sup> آیه ۳۸، از سوره ۲۴: النور



«و خداوند اختصاص می‌دهد به رحمتش هر

که را که بخواهد؛ و خداوند دارای فضل بزرگی

است.»

و نیز داریم:

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۰۵، از سوره ۲: البقرة

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ  
مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا.<sup>۱</sup>

«اگر فضل خدا بر شما و رحمت او نبود،  
هیچیک از آحاد شما پاک نمی‌شد و رشد و نمو  
نمی‌کرد!»

و از اینجا استفاده می‌شود که فضل از رحمت  
است، و آن رحمت بدون استحقاق است.

و نیز داریم که:

وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ  
يَتَّقُونَ.<sup>۲</sup>

«و رحمت من هر چیز را فرا گرفته است،  
لیکن من آن رحمت را بخصوص برای مردمان متقی  
و پرهیزگار می‌نویسم و حتم می‌کنم.»

**بهشت خدا، رحمت است**

و از اینجا بدست می‌آید که آن رحمت زیادی  
و فضل که عنوان «مزید» دارد، مختص به مؤمنان  
است که **أُخْفِيَ لَهُمْ** است. و اگر در بسیاری از آیات  
قرآن تدبّر شود، آیاتی که در آن لفظ رحمت بکار

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۲۱، از سوره ۲۴: النور

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۱۵۶، از سوره ۷: الاعراف

رفته است؛ مانند آیه:

فَضْرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ وَ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ

الرَّحْمَةُ.<sup>۱</sup>

«پس بین بهشتیان و جهنمیان یک دیواری زده

می شود که دری دارد که در باطنش رحمت است.»

و مانند آیه:

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۳، از سوره ۵۷: الحديد

أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ  
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ.<sup>۱</sup>

(اهل اعراف به جهنمیان میگویند:) این بهشتیان  
هستند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که  
خداوند آنها را مشمول رحمت خود نمیگرداند! (و  
سپس به بهشتیان میگویند:) داخل شوید در بهشت!  
و مانند آیه:

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.<sup>۲</sup>

چون آنها را با آیه:

وَ أَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ.<sup>۳</sup>

تطبیق نمائیم، بدست می آید که رحمت خدا  
بهشت است، بلکه بهشت از مراتب و شئون رحمت  
است.

باری، شوق و عشق دیدار خدا و نظر به جمال  
او دیگر مجالی برای عاشقان لقاء و دیدار او باقی  
نمی گذارد تا نظر به غیر او کنند. و پیوسته آنان را  
مدهوش و سرمست تجلیات جمالیه و جلالیه، و

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۴۹، از سوره ۷: الاعراف

<sup>۲</sup> ذیل آیه ۵۶، از سوره ۷: الاعراف

<sup>۳</sup> آیه ۳۱، از سوره ۵۰: ق

انوار قاهره ازلیه و سبحات قدّوسیه حضرتش میکند.

## مناجات حضرت سجّاد علیه السّلام در دل

شب

حمّاد بن حبیب کوفی در ضمن حدیثی که

احوال حضرت سجّاد علیه السّلام را در سفر حج نقل

میکند، میگوید: در بین راه چون تاریکی شب رو به

انها گذاشت از جای خود برخاست و گفت:

يَا مَنْ قَصَدَهُ الضَّالُّونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا! وَ أُمَّهُ  
 الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مَعْقِلًا! وَ لَجَأَ إِلَيْهِ الْعَابِدُونَ فَوَجَدُوهُ  
 مَوْتِلًا! مَتَى رَاحَةٌ مَنْ نَصَبَ لِغَيْرِكَ بَدَنَهُ؟! وَ مَتَى فَرَحٌ  
 مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِهَمَّتِهِ؟! إِلَهِي! قَدْ تَقَشَّعَ الظَّلَامُ وَ لَمْ  
 أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَ طَرَأَ، وَ لَا مِنْ حِيَاضِ مُنَاجَاتِكَ  
 صَدْرًا! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَالِ مُحَمَّدٍ! وَ افْعَلْ بِي  
 أَوْلَى الْأَمْرَيْنِ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.<sup>۱</sup>

«ای کسی که گمگشتگان، بسوی او روی

آورده و متوجه به او شدند، پس او را راهنما و دلیل  
 یافتند! و ترسناکان او را قصد کردند، و او را پناه و  
 کھف یافتند! و عبادت کنندگان به او ملتجی شده و  
 پناه آوردند، و او را ملجأ و پناه یافتند! چه وقت به  
 راحتی میرسد کسی که بدن خود را برای غیر تو به  
 زحمت افکند؟! و چه هنگام خوشحالی و سرور  
 کسی است که به همت خود، قصد غیر تو را کند؟!  
 ای پروردگار من! شب سپری شد و تاریکی رو به  
 زوال گذاشت، و من هنوز حاجت خود را از محضر  
 تو نگرفته‌ام، و از حیاض مناجات تو سیراب نشده و

<sup>۱</sup> «منتهی الآمال» طبع رحلی اسلامیّه، ج ۲، ص ۹

بهره نیافته‌ام! درود بر محمد و آل محمد بفرست! و از دو امری که درباره من نیت داری، آن را که به تو سزاوارتر است درباره من عمل کن، ای خداوند رحم‌آورنده‌ترین رحم‌آورندگان!»

**أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.**<sup>۱</sup> و در حدیث

قدسی آمده است که: أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي.<sup>۲</sup> و شاید در همین زمینه باشد روایتی که سید ابن طاووس (ره) در «فلاح السائل» از صفار از محمد بن عیسی از ابن اسباط از مردی از صفوان جمال روایت کرده است که: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَظَرَ رِضْوَانُ خَازِنُ الْجَنَّةِ إِلَى قَوْمٍ لَمْ يَمُرُّوا بِهِ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ وَ مِنْ أَيْنَ دَخَلْتُمْ؟! قَالَ: يَقُولُونَ: إِيَّاكَ عَنَّا! فَإِنَّا قَوْمٌ عَبَدْنَا اللَّهَ سِرًّا فَأَدْخَلَنَا اللَّهُ سِرًّا.<sup>۳</sup>

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چون

روز قیامت شود، رضوان خازن بهشت نظر میکند به

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۲۸، از سوره ۱۳: الرعد

<sup>۲</sup> «اصول کافی» ج ۲، ص ۴۹۶

<sup>۳</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۴۶

عدّه ای که در بهشت هستند ولی در موقع آمدن، آنها را ندیده است. میگوید: شما چه کسانی هستید؟! و از کجا وارد شدید؟! آنها میگویند: دست از ما بردار! ما گروهی هستیم که خدا را سرّاً عبادت کردیم، و بنابراین خدا هم ما را سرّاً وارد بهشت نمود.»





مجلس هفتادم: مراتب بهشت، و  
نعمت‌های آن



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ \* جَنَّاتٍ عَدْنٍ  
مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ \* مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا  
بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ \* وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ  
أَتْرَابٌ \* هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ \* إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا  
مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ.

(قسمتی از آیه ۴۹ و آیات ۵۰ تا ۵۴، از سوره

ص: سی و هشتمین سوره از قرآن کریم)

«و حَقًّا از برای متَّقیان و پرهیزگاران،

بازگشت و عودت خوبی است، که آن بهشت‌های  
عَدنی است که دره‌ایش برای آنان گشوده شده  
است. در آن بهشت‌ها بر روی مَسندهای خود تکیه  
میزنند، و اراده و طلب میکنند هر گونه میوه‌های  
فراوان و آشامیدنیها را. و در نزد آنها جفت‌هایی  
است که فقط نظر خود را بدانها دوخته و در غیر

آن شوهرها رغبتی ندارند، و همگی با هم قرین و مثل و شبیهند.

اینست آنچه که شما برای روز حساب وعده داده شده اید! اینست روزی ما که به شما مرتباً میرسد، و هیچگاه انقطاع و زوال ندارد!»

## بهشت، حقیقت ولایت است

حقیقت بهشت، ولایت است که همان عبودیت محضه و بندگی مطلقه الهی است، که در آن نقطه از کینونت، هیچ حجاب و پرده ای فاصل بین بنده و مولی نیست. خداوند بر اریکه عظمت و ابّهت و جلال و علم و قدرت و حیات و حکم و حکمت نشسته؛ و بنده بر زمین مسکنت و فقر و ذلت و جهل و عجز و نیستی و نیاز، سر به سجده در قبال چنین ربّ غفور و رحیم و ودودی نهاده است.

و آنچه از نعمت‌ها در عوالم فیضان دارد، همه از این ناحیه ولایت و بر اثر اظهار عبودیت در قبال اطلاق صفات و أسماء حضرت خداوند است، که در هر نشأه و عالمی به تناسب آن عالم به اشکال و صور مختلف ظاهر گردیده است؛ چه نعمت‌های این عالم، و چه نعمت‌های عالم برزخ، و چه نعمت‌های

اقرار و اعتراف به عزّ مقام کبریائی حضرت  
باری تعالی شأنه العزیز، و سپردن تمام مراتب هستی  
و انانیت و شخصیت را به آن حضرت، و طیّ مراحل  
و منازل توحید افعالی و صفاتی و اسمائی و توحید  
ذاتی به تمام معنی الکلمه درباره آن وجود اقدس؛  
درجه اعلا و ارفع بهشت را تشکیل میدهد، و هر  
درجه و مقام از این پائین تر را، درجات و مقامات  
پائین تر. و معلوم است که محبّت در عالم

وجود، یک اندازه قسمت نگردیده است، بلکه به هر موجودی به اندازه ماهیت و ظرفیت خود ریخته شده، و رشحه ای از محبت لا یزالی و لم یزلی بدانجا تراوش کرده است.

بنابراین اگر بگوئیم حقیقت بهشت ولایت است، و از آن محبت مترشح میگردد، و این محبت در هر عالمی به قدر آن عالم و به سِعه آن عالم به صور مختلف و به اشکال متفاوت متجلی گردیده است و عالم ملک و ملکوت را به وجود آورده است؛ سخنی به گزاف نگفته‌ایم. هر جا محبت شدیدتر باشد، صفا و خلوص و ایثار و انفاق و عبودیت بیشتر است، و هر جا کمتر باشد کمتر است. پس میتوان **يُحِبُّهُمْ** را اساس پی ریزی عالم دانست، که از آن **يُحِبُّونَهُ** پیدا می‌شود. و **يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ** پیوسته دست در آغوش یکدیگر نهاده، و جذب و انجذاب ربوبی و عبودی موجب پیدایش عالم شده‌اند. بندگان از خدا آفریده شده‌اند و بسوی خدا بر میگردند، و متقیان بازگشت خوبی دارند.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرکز ولایت پنهان، و امیر المؤمنین علیه السلام ظهور مقام



ولایت است.

و بر همین اصل، روایت مستفیضه بلکه متواتری داریم بالتواتر المعنوی، بر اینکه بهشت و آثار بهشت و درجات آن، و حور و قصور آن، و فاکهه و شراب آن، و **جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** آن، و غِلْمَان و فرشته و خازن آن، و بالاخره تمام خصوصیات و خواصّ آن؛ از ولایت و متعلّق به ولایت است، و بر این اصل بنا شده و بر این

اساس مردم از آن بهر مند میگردند.

روایات داله بر اینکه بهشت و تمام

خصوصیات آن متعلق به ولایت است

در «أمالی» صدوق از رسول الله صلی الله علیه

و آله و سلم روایت است که:

إِنَّ حَلْقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ ياقوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلِيٍّ

صَفَائِحِ الذَّهَبِ. فَإِذَا دُقَّتِ الْحَلْقَةُ عَلَى الصَّفْحَةِ طَنَّتْ

وَقَالَتْ: يَا عَلِيُّ!

«حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است که بر

روی صفحه‌های طلا قرار داده شده است. چون

حلقه را بر روی صفحه بکوبند، طنین می‌اندازد و

میگوید: یا علی!»

و در «خصائص» نطنزی از ابن مسعود روایت

میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند:

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَلْقَةُ مُتَعَلِّقَةٍ بِبَابِ الْجَنَّةِ،

مَنْ تَعَلَّقَ بِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> «سفينة البحار» ج ۱، ص ۱۸۳، در ماده جنن

<sup>۲</sup> همان

«علی بن ابی طالب حلقه‌ای است که به در

بهشت آویزان است، هر کس خود را بدان بیاویزد  
داخل بهشت می‌گردد.»

و در «خصال» صدوق با سند متصل خود از

عَظِيه از جابر آورده است که رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم فرمودند:

مَكْتُوبٌ عَلَيَّ بِأَبِ الْجَنَّةِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ

رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ» قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِأَلْفِي عَامٍ<sup>۱</sup>.

«بر بالای سر در بهشت نوشته است - دو هزار

سال قبل از اینکه خداوند آسمانها و زمین را بیافریند  
- : نیست معبودی جز خدا، محمد است فرستاده  
خدا، علی است برادر رسول خدا.»

و نیز در «خصال» با سند متصل خود از رسول

الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که:

أَدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلِيَّ بِأَبِهَا مَكْتُوبًا

بِالذَّهَبِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَكَلِيُّ اللَّهِ،

فَاطِمَةُ أُمَّةُ اللَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ؛ عَلِيٌّ

---

<sup>۱</sup> «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۷۱

«مرا داخل در بهشت کردند، و دیدم با خطّ

زرّین بر درش نوشته بود: نیست معبودی جز خدا،

محمد است حبیب خدا، علی است ولیّ خدا، فاطمه

است کنیز خدا، حسن و حسین اند برگزیده خدا؛ بر

دشمنان آنان باد لعنت خدا.»

در «إكمال الدّین و إتمام النّعمة» صدوق با

اسناد خود از ابو طفیل از علیّ علیه السّلام در ضمن

پاسخهای ایشان به مرد یهودی روایت کرده که

فرمودند:

وَمَنْزِلٌ مُّحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ

الْجَنَّةِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَهِيَ وَسَطُ الْجَنَانِ، وَأَقْرَبُهَا مِنْ

عَرْشِ الرَّحْمَنِ جَلَّ جَلَّالُهُ. وَالَّذِينَ يَسْكُنُونَ مَعَهُ فِي

الْجَنَّةِ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ الْإِثْنَا عَشَرَ.<sup>۲</sup>

«و منزل و مقام رسول الله محمد صلی الله

علیه و آله و سلم در بهشت آنست که آن حضرت در

بهشت عدن هستند، و آن بهشت در میان همه

<sup>۱</sup> همان مصدر، ج ۱، ص ۱۵۷

<sup>۲</sup> «إكمال الدّین» صدوق، باب ۲۶، ج ۳، طبع سنگی، ص ۱۷۳؛ «بحار

الانوار» ج ۸، ص ۱۸۹

بهشتهاست و از همه آنها به عرش خداوند رحمن  
جلّ جلاله نزدیکتر است. و آن کسانی که با محمد  
در این بهشت هستند امامان دوازده گانه می باشند.»

### بهشت، ظهور ولایت در مظاهر جمال است

و در «أمالی» صدوق، از حسن بن محمد بن  
یحیی از یحیی بن حسن از ابراهیم بن علی و حسن  
بن یحیی از نصر بن مزاحم از ابو خالد از زید بن  
علی از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت  
کرده است که آن حضرت فرمودند:

كَانَ لِي عَشْرٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
آلِهِ وَ سَلَّمَ لَمْ يَعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَا يَعْطَاهُنَّ أَحَدٌ  
بَعْدِي.

قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا، وَ أَخِي  
فِي الْآخِرَةِ! وَ أَنْتَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي مَوْقِفًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ!  
وَ مَنْزِلِي وَ مَنْزِلِكَ فِي الْجَنَّةِ مُتَوَاجِهَانِ كَمَنْزِلِ  
الْأَخْوَيْنِ! وَ أَنْتَ الْوَصِيُّ! وَ أَنْتَ الْوَلِيُّ! وَ أَنْتَ الْوَزِيرُ!  
عَدُوُّكَ عَدُوِّي، وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ! وَ وَلِيكَ وَ لِي، وَ  
وَلِيِّي وَ لِيُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ!

۱ «أمالی» صدوق، مجلس ۱۸، طبع سنگی، ص ۴۸

«ده صفت و خصلت از رسول خدا دارم که به

هیچکس قبل از من داده نشده است، و به هیچکس

بعد از من نیز داده نخواهد شد.

رسول خدا به من گفت: ای علی! تو برادر من

هستی در دنیا، و برادر من هستی در آخرت! و در

روز قیامت موقف تو نزدیکترین

موقف به من می‌باشد! و منزل من و منزل تو در روز قیامت روبروی یکدیگر هستند مثل منزل دو برادر! و تو وصی هستی! و تو ولی هستی! و تو وزیر هستی! دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خداست! و دوست تو دوست من است، و دوست من دوست خداوند عزّ و جلّ است!»

و همین روایت را در «أمالی» شیخ از مفید از علی بن محمد کاتب از حسن بن علی زعفرانی از ابراهیم بن محمد ثقفی از عثمان بن ابی شیبۀ از عمرو بن میمون، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام روایت میکند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بر منبر کوفه فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ كَانَ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَشْرُ خِصَالٍ لَهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ الْحَدِيثُ<sup>۱</sup>.

«ای مردم! بدانید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من ده صفت است که برای من محبوب‌تر و ارزنده‌تر است از تمام نقاطی که

---

<sup>۱</sup> «أمالی» طوسی، جزء ۷، طبع سنگی، ص ۱۲۱

آفتاب بر آن بتابد.» - و سپس این ده خصلت را  
یکایک شمردند.

و از جمله خصال می فرماید:

وَ أَنْتَ الْوَارِثُ مِنِّي! وَ أَنْتَ الْوَصِيُّ مِنْ بَعْدِي

فِي عِدَاتِي وَ أُسْرَتِي! وَ أَنْتَ الْحَافِظُ لِي فِي أَهْلِي عِنْدَ

غَيْبَتِي! وَ أَنْتَ الْإِمَامُ



لِأُمَّتِي، وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ فِي رِعْيَتِي!<sup>۱</sup>

«و تو وارث من هستی! و تو وصی من بعد از

من هستی در وعده‌هائی که نمودم و در اهل بیت و

عائله من! و تو حافظ و پاسدار من هستی در اهل

بیت من چون غیبت کنم! و تو امام امت من هستی،

و در بین رعیت من قائم به قسط و عدل هستی!»

و این روایت را صدوق در «خصال» نیز بعین

عبارت «أمالی» خود آورده است.<sup>۲</sup>

### مقامات شیعه در بهشت

و در کتاب «بشارة المصطفى» با سند متصل

خود از ابن عباس آورده است که:

قَالَ: يَأْتِي عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ سَاعَةٌ يَرَوْنَ فِيهَا نُورَ

الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، فَيَقُولُونَ: أَلَيْسَ قَدْ وَعَدَنَا رَبُّنَا أَنْ لَا

نَرَى فِيهَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا؟! فَيَنَادِي مُنَادٍ: قَدْ صَدَقَكُمْ

رَبُّكُمْ وَعَدَهُ! لَا تَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا، وَلَكِنْ هَذَا

رَجُلٌ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَحَوَّلُ

مِنْ غُرْفَةٍ إِلَى غُرْفَةٍ؛ فَهَذَا الَّذِي أَشْرَقَ عَلَيْكُمْ، مِنْ نُورِ

<sup>۱</sup> «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ص ۱۲۱

<sup>۲</sup> «خصال» طبع حروفی، ص ۴۲۹

وَجْهٍ!«<sup>۱</sup> «ساعتی بر اهل بهشت میگذرد که در آن ساعت نور خورشید و ماه را می‌بینند، و میگویند: مگر نه اینست که خداوند به ما وعده داده است که

ما

خورشید و ماه را نبینیم؟! منادی ندا میدهد:

آری خداوند

---

<sup>۱</sup> «بشارة المصطفى» طبع دوّم نجف، ص ۱۵۹

به وعده خود وفا نموده و در این وعده راست  
بوده است! شما نه خورشید را می بینید و نه ماه را، و  
لیکن این مردی بود از شیعیان علی بن ابی طالب علیه  
السّلام که از غرفه‌ای به غرفه دیگر منتقل شد؛ این  
نوری که بر شما اشراق کرده است، از نور چهره  
اوست!»

و در «جامع الاخبار» آورده است که امیر  
المؤمنین علیه السّلام می گفت:

إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَنْظُرُونَ إِلَى مَنَازِلِ شِيعَتِنَا كَمَا  
يَنْظُرُ الْإِنْسَانُ إِلَى الْكَوَاكِبِ.<sup>۱</sup>

«اهل بهشت به مسکن‌ها و منزل‌های شیعیان  
ما نظر می کنند همچنان که مردم به ستارگان نظر  
می کنند.»

و آنچه درباره انس با حورالعین آمده است و  
در قرآن مجید ذکر شده است از همه جالب تر است.  
و شاید علتش این باشد که انسان بیشتر به انس و  
گفتگو و مُسامره میل دارد تا به خوردن و آشامیدن.  
در «تفسیر عیاشی» از جمیل بن درّاج از

---

<sup>۱</sup> «جامع الاخبار» فصل ۱۳۷، طبع سنگی، ص ۲۰۳

حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ مَا يَتَلَذُّونَ بِشَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ  
أَشْهَى عِنْدَهُمْ مِنَ النِّكَاحِ، لَا طَعَامٍ وَلَا شَرَابٍ.<sup>۱</sup>

«اهل بهشت در بهشت از هيچ چيز مانند نكاح

لذت نمي برند، نه غذا خوردن و نه آشاميدن.»

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۳۹

و معلوم است که حورالعین موجب انس، و رفع غربت، و ائتلاف و استیناس است. فلهذا داریم که:

## كَذَلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عَيْنٍ.<sup>۱</sup>

«همچنین است ای پیامبر که ما متقین را با حورالعین تزویج می‌نمائیم!» حُور جمع حَوْرَاء است، و حوراء زن سیاه چشم را گویند که سیاهش بسیار، و سپیدی آن نیز شدید باشد. و عین جمع عیناء است، و آن زن سیاه چشمی است که سیاهی چشمش در عین حال درشت باشد، و بنابراین معنای عیناء زن درشت چشم و مشکین چشم است. و حورالعین زنانی را گویند که چشمهایشان سیاه و درشت، و سیاهی چشم در سپیدی آن خوش و نمایان باشد، یعنی سیاهش شدید و سپیدیش نیز شدید باشد.

و در سوره واقعه داریم:

## وَ حُورٍ عَيْنٍ \* كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> آیه ۵۴، از سوره ۴۴: الدخان

<sup>۲</sup> آیه ۲۲ و ۲۳، از سوره ۵۶: الواقعة

«برای بهشتیان حور العین هستند که آنان مانند لؤلؤی می‌باشند که در صدف خود باقی است و هنوز دست نخورده است.»

و نیز درباره آنان داریم:

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ \* كَأَنَّهِنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ.<sup>۱</sup>

«و در نزد بندگان مخلصین خدا زنهایی هستند که چشمان خود را فقط بدانها می‌اندازند و به دیگری نظر ندارند، و آنان سیاه چشم هستند. و به اندازه ای پیکرشان سفید است که گوئی مانند سپیدی تخم مرغهایی است که پوستش کنده نشده و محفوظ مانده است.»

و در سوره نبا داریم که: **وَ كَوَاعِبَ أَتْرَابًا.**<sup>۲</sup>

**كَوَاعِبَ** جمع کاعبة است، و کاعبة دختر نارس را گویند که هنوز پستانهایش بزرگ نشده و کاملاً نروئیده است بلکه فقط ته گرفته و شروع به رشد کردن نموده است. و اتراب جمع ترب به معنای مثل و قرین و شبیه است. یعنی حوریه‌های بهشتی

---

<sup>۱</sup> آیه ۴۸ و ۴۹، از سوره ۳۷: الصّافات

<sup>۲</sup> آیه ۳۳، از سوره ۷۸: النّبا

همه یک سنّ و سال و همه با هم شبیه و نظیر،  
دختران نورس می‌باشند.

و یا آنکه زنهای مؤمن دنیا که از دنیا می‌روند  
همه در بهشت جوان و زیبا و هم سنّ و نیکو روی و  
نیکو خوی برای شوهران خود هستند.

## نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم درباره بهشت

ما در دو سوره از قرآن بیشتر از سوره‌های  
دیگر، وصف بهشت و نعمتهای آن را می‌بینیم. یکی  
سوره الرَّحْمَن است که تنها سوره‌ای است که بعد از  
**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**، به اسمی از اسماء خداوند  
عزّ و جلّ سوره را شروع میکند. و طبق روایت وارده  
در «مجمع البیان» از حضرت موسی بن جعفر از  
پدرانش علیهم السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و  
آله و سلّم، عروس قرآن است: قَالَ: لِكُلِّ شَيْءٍ  
عَرُوسٌ، وَ عَرُوسُ الْقُرْءَانِ سُورَةُ الرَّحْمٰنِ جَلَّ ذِكْرُهُ.  
و نیز در تفسیر «الدّرّ المنثور» از بیهقی از امیر  
المؤمنین از رسول الله

- علیهما الصَّلَاة و السَّلَام - این معنی را آورده

است.<sup>۱</sup>

و دیگر سوره واقعه می باشد. و اینک ما بحول و قوه خدا فقراتی را که در این دو سوره راجع به بهشت است می آوریم:

## آیات وارده در سوره الرَّحْمَن، درباره بهشت

اوّل: سوره الرَّحْمَن:

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ.<sup>۲</sup>

«و از برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است.»

مراد از خوف از مقام ربّ، عبادت برای خود خداست نه برای کسب بهشت و نه برای ترس از دوزخ. و بنابراین، این آیه راجع به مقربین و مُخْلِصین است که عبادتشان فقط برای ذات حضرت حقّ است، و شائبه غیر در آن نیست. و دو بهشت ظاهراً عبارت است از بهشتی که در اثر جزای عمل داده می شود، و بهشتی که طبق **وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ**<sup>۳</sup> به عنوان

<sup>۱</sup> تفسیر «المیزان» ج ۱۹، ص ۱۰۵

<sup>۲</sup> آیه ۴۶، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

<sup>۳</sup> ذیل آیه ۳۵، از سوره ۵۰: ق



زیادی از پاداش عمل، حضرت ربّ العزّة عطا میکند.

## ذَوَاتَا أَفْنَانٍ<sup>۱</sup>

«آن دو بهشت دارای انواع از میوه‌ها است.» و

یا «دارای برگ‌ها و شاخه‌هایی است.»

چون **ذَوَاتَا** تشبیه ذات است که نونش به اضافه

ساقط شده. و

---

<sup>۱</sup> آیه ۴۸، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

**أَفْنَانٍ** یا جمع **فَنٍّ** است به معنای نوع، و یا جمع **فَنٍّ** است که به معنای شاخه است.

**فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ**.<sup>۱</sup>

«در آن دو بهشت دو چشمه ای است که جاری است.»

**فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ**.<sup>۲</sup>

«در آن دو بهشت از هر نوع میوه ای یک جفت است.»

یک میوه ای که در دنیا بوده و بهشتیان آن را از قبل می شناخته اند، و یک میوه ای که در آنجاست و هنوز آن را ندیده اند و حالا بدان دست می یابند.

**مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ**.<sup>۳</sup>

«تکیه زنندگان بر فرش هائی که داخل آنها از حریر ضخیم است، و میوه چیده شونده آن دو بهشت نزدیک و در دسترس است.» **فُرُشٍ** جمع **فِرَاشٍ** است، و **فِرَاشٍ** به چیزی گویند که مفروش کنند و

<sup>۱</sup> آیه ۵۰، از سوره ۵۵: الرَّحْمَنِ

<sup>۲</sup> آیه ۵۲، از سوره ۵۵: الرَّحْمَنِ

<sup>۳</sup> آیه ۵۴ از سوره ۵۵: الرَّحْمَنِ

روی آن بنشینند و یا تکیه زنند.

بَطَائِن جمعِ بَطَانَة است، و بَطَانَه به لباس زیر پوش گویند در مقابل ظَهَارَة که به لباسی گویند که معلوم باشد و روی لباس می پوشند. و **إِسْتَبْرَقٍ** به ابریشم ضخیم گویند.

**جَنَى** یعنی میوه مُجْتَنَى: میوه ای که باید چیده شود. و **دَانٍ** در اصل دَانِيٌ بوده است (اسم فاعل از دَنَا يَدْتُو: نزدیک شد) یعنی

نزدیک و قریب. و حاصل معنی این می شود که:

آنان تکیه میزنند بر فرش‌هایی که داخل آن از

ابریشم ضخیم است، تا چه رسد به ظاهر آن که از

ابریشم بسیار بهتر و باارزش تر است. و میوه‌های این

دو بهشت را که باید بچینند و بخورند، نزدیک است

و به مجرد دست بردن بدست آید، و همه دسترس

است.

مانند آیه: **قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ**.<sup>۱</sup> یعنی: «میوه‌های

چیدنی آن نزدیک است.» چون قُطُوف جمع قِطْف است،

و قِطْف به میوه ای گویند که تازه چیده باشند. و مانند

آیه: **وَ دَانِيَةٌ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَدْلِيلًا**.<sup>۲</sup> «و

سایه‌های درختان بهشتی بر سر آنها نزدیک است، و

میوه‌های چیدنی آن، رام و در اختیار آنهاست.»

**فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ**

**وَ لَا جَانٌّ**.<sup>۳</sup>

«در روی آن فرش‌ها - و یا در آن بهشت‌ها -

زنانی هستند که نظر خود را فقط به ازواج خود

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۳، از سوره ۶۹: الحاقّة

<sup>۲</sup> آیه ۱۴، از سوره ۷۶: الدّهر

<sup>۳</sup> آیه ۵۶، از سوره ۵۵: الرّحمن

انداخته و ابدأً اراده غیر آنها را نمی‌کنند. و قبل از آن  
ازواج، هیچ فردی از انسان و یا از جنّ، آنان را مسّ  
نکرده و بکارت آنها را با نکاح نبرده است». طَرَف به  
معنای پلک چشم است. و **قاصراتُ الطَّرَفِ** کنایه از  
زنهائی هستند که نظر خود را کوتاه نموده و به غیر  
نظر ندارند. طَمَث عبارت است از نکاح توأم با خون  
آمدن. و جَانّ عبارت از جنّ است

و محصل معنی آنست که: آن زنها و حوریه‌ها در روی آن فرش‌ها آرمیده - و یا در آن بهشت‌ها هستند - و ابداً میل به غیر جفتهای خود ندارند، و کمال میل آنان فقط به شوهرهای آنهاست. و آنان باکره هستند، و هیچکس چه از نوع انسان و چه از نوع جن، با آنها آمیزش ننموده و بواسطه نکاح، ازاله بکارتشان را نکرده است.

### كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ.<sup>۱</sup>

«گویا آنها در درخشندگی و تابناکی همانند یاقوت و مرجان می‌باشند.»

### هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ.<sup>۲</sup>

«مگر پاداش احسان و نیکوئی نمودن، غیر از نیکوئی و احسان می‌باشد؟»

یعنی مؤمنین و مؤمنان که در دنیا به ایمان و اطاعت از خدا و رسول خدا، و پیمودن راه خلوص و تقوی، از مقربین گردیده و از مُحسنین شده‌اند، خداوند به پاس احسان آنها بدانها احسان نموده و

---

<sup>۱</sup> آیه ۵۸، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

<sup>۲</sup> آیه ۶۰ از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

این نعمت‌ها را ارزانی میدارد.

## وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ<sup>۱</sup>

«و از آن دو بهشت، پائین‌تر و پست‌تر، دو

بهشت دیگر است.»

این دو بهشت گرچه شبیه به دو بهشت

سابق‌اند، ولی از جهت منزله و قدر و قیمت، فضل و

شرفشان پائین‌تر و ارزش آنها کمتر است. چون آن

دو بهشت قبل، متعلق به اهل اخلاص بود که از مقام

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۲ از سوره ۵۵: الرحمن

پروردگارشان در خشیت و ترس بودند و خدا را به جهت خدا عبادت می نمودند، و طبعاً از مخلصین و مقربین می باشند؛ و این دو بهشت متعلق به دسته پائین تر از آنهاست، و آنان اصحاب یمین هستند که خدا را یا به جهت ترس از جهنم و یا به جهت طمع در بهشت عبادت می کنند؛ فلذا این دو بهشت که نیز یکی از آنها برابر پاداش و دیگری در اثر **وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ** است، از جهت رتبه و منزلت از آن دو بهشت کمتر و پائین تر است.

### **مُدْهَامَّتَانِ**<sup>۱</sup>.

«برگ‌های درختان این دو بهشت، از شدت طراوت و سبزی، رنگشان به سیاهی و پُررنگی میزند.»  
 «مُدْهَامَّةٌ»: مُدْهَامِمَةٌ، اسم فاعل از باب افعیال از ماده دَهَم است. و دُهْمَةٌ به رنگ سبزی گویند که از شدت سبزی مایل به سیاهی شود؛ و از همین قبیل است فَرَسٌ أَدْهَمٌ یعنی مایل به سیاه رنگ. و اَدْهَمٌّ و اَدْهَامٌّ از باب افعیال و از باب افعیال، هر دو به يك معنی است،

<sup>۱</sup> آیه ۶۴، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن



یعنی مایل به رنگ سیاه شدن. و این رنگ در درختان،  
ابتهاج و کمال رنگِ برگ است که از شدت طراوت  
سبزی آن مایل به سیاهی میگردد.

**فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ<sup>۱</sup>.**

«در آن دو بهشت، دو چشمه ای است که هر

دو می جوشند و از ماده و منبع، فوران می کنند.»

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۶ از سوره ۵۵: الرحمن

چون نَضِحَ يَنْضِحُ نَضْحاً و نَضْحَاناً، به معنای

اشتداد فوران و جوشیدن آب از چشمه است.

**فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رَمَّانٌ.**<sup>۱</sup>

«در آن دو بهشت، درخت میوه و نخل، و

درخت انار است.»

چون نخل به معنای درخت خرماست نه خود

میوه خرما، و بدین قرینه باید مراد از فاکهه و رَمَّان

نیز درخت میوه و فاکهه و انار باشد.

**فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ.**<sup>۲</sup>

«در آن بهشت‌ها زنان نیکو سیرت و زیبا

هستند.»

ضمیر **فِيهِنَّ** به جِنَان بر میگردد که جمع

است، چون دو بهشت و دو بهشت، مجموعاً چهار

بهشت می‌شود.

و چون غالباً لفظ خَیْر در معنی استعمال

می‌شود و لفظ حُسْن در صورت و شمائل، فلهدا

معنای **خَيْرَاتٌ حِسَانٌ**، زنان نیکو اخلاق و طبیعت و

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۸، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

<sup>۲</sup> آیه ۷۰ از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

سیرت، و نیکو صورت می‌باشد. و **حِسَانٌ** جمع  
حَسَنَاء است که مؤنث است.

## **حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ<sup>۱</sup>**

«حوریه‌هایی که همگی در خیمه‌هایشان

محفوظ و مصون هستند».

خِیَام جمع خَيْمَة، و آن به معنای چادر است.

و **مَّقْصُورَاتٌ** یعنی مصون و محفوظ می‌شوند از بذل

نفوس و خود را تحت اختیار

---

<sup>۱</sup> آیه ۷۲ از سوره ۵۵: الرحمن

غیر شوهر خود قرار دادن، و هیچگاه برای غیر جفت‌هایشان در آنها نصیبی نیست.

لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ.<sup>۱</sup>

معنای این آیه اخیراً گذشت.

مُتَّكِنِينَ عَلَى رَفْرِفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ.<sup>۲</sup>

«بهشتیان تکیه میزنند بر رفر ف سبز، و عبقری»

نیکو.»

رَفْرِفٍ پارچه سبز رنگی است که از آن برای

نشیمن استفاده می‌کنند. و عَبْقَرِيٍّ و عَبَاقِرِيٍّ، نوعی

از فرش‌های نفیس است. و حِسَانٍ جمع حَسَن است

که مذکر است، و بنابراین حِسَان، هم جمع مذکر و

هم جمع مؤنث آید.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.<sup>۳</sup>

«پر خیر و پر برکت است اسم پروردگار تو،

که دارای صفت جلال و صفت جمال است.»

باید دانست که در سوره الرَّحْمَنِ در سی و

یک مورد آیه شریفه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تکرار

---

<sup>۱</sup> آیه ۷۴ از سوره ۵۵: الرَّحْمَنِ

<sup>۲</sup> آیه ۷۶ از سوره ۵۵: الرَّحْمَنِ

<sup>۳</sup> آیه ۷۸ از سوره ۵۵: الرَّحْمَنِ

شده است، از جمله در میان همین آیات وارده در بهشت که ما در اینجا آوردیم.

## آیات وارده در سوره واقعه، درباره بهشت

و دومین سوره ای که ذکر آیات بهشت در آن بسیار آمده است، سوره واقعه است که پس از آنکه مردم را به سه دسته: سابقون و اصحاب میمنه و اصحاب مشأمه تقسیم میکند می فرماید:

و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \* فِي  
جَنَّاتِ

النَّعِيمِ \* ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ \* وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۰ تا ۱۴ از سوره ۵۶: الواقعة

«و سبقت‌گیرندگان به اعمال صالحه،

سبقت‌گیرندگان به مغفرت و رحمت هستند. آنان مقربان درگاه خدا می‌باشند که در بهشت‌های نعیم هستند. جماعتی از آنها از پیشینیان هستند، و گروه کمی از پسینیان.»

و همان طور که خواهد آمد، بهشت نعیم، بهشت ولایت است. و منظور از اولین، امت‌های گذشته، و منظور از آخرین، امت پیامبر آخر الزمان است. و البته تعداد افراد مقربین در این امت، نسبت به امت‌های گذشته کم است - گرچه از جهت قوت و مقدار کمال مقدم هستند - و لیکن تعداد افراد اصحاب الیمین در این امت همانند امت‌های گذشته زیاد است، چنانکه خواهد آمد.

**ثَلَّةٌ** - به ضمّ ثاء - به معنای جماعت کثیر مردم، و ثَلَّةٌ به فتح آن - به معنای گله و جماعت گوسفند است. و در مثل است که: **فُلَانٌ لَا يَفْرَقُ بَيْنَ الثَّلَّةِ وَ الثُّلَّةِ**. «فلان کس بین گله گوسفند و جماعت انسان فرق نمی‌گذارد.»

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ \* مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقَابِلِينَ.<sup>۱</sup>

«بر روی تخت‌های بافته شده هستند. و

درحالی که تکیه بر آنها زده‌اند همه روبروی یکدیگر  
قرار گرفته‌اند.»

سُریر به معنای تخت است، و غالباً درباره

تخت پادشاه استعمال می‌شود، و جمع آن سُرُر و  
أَسِرَّة می‌باشد. و وَضْنَ يَضِنُّ

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۵ و ۱۶ از سوره ۵۶: الواقعة

وَضُنًّا بِمَعْنَى بَافِتْنِ اسْتِ، وَ مَوْضُونَةً يَعْنِي بَافِتَه  
شده از الیاف، و این، استعاره از استحکام است.

و تقابل بهشتیان در جلوس و نشست، کنایه  
از کمال انس و حسن معاشرت و صفاء باطن  
آنهاست، که هیچگاه به پشت سر و قفای یکدیگر  
نگرند، و با عیب جوئی و غیبت نمودن، باطن خود  
را بر خلاف ظاهر آلوده ننمایند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ \* بِأَكْوَابٍ وَ  
أَبْرِيْقٍ وَ كَأْسٍ مِّنْ مَّعِيْنٍ \* لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا  
يُنزِفُونَ.<sup>۱</sup>

«پیوسته اطفال نابالغِ نارس و تازه، گرداگرد  
آنان برای خدمت در گردش آیند، اطفالی که پیوسته  
و جاودان به همان حالتِ حداثتِ سنّ می مانند (و یا  
اطفالی که گوشواره بر گوش دارند). با کوزه‌ها و  
ابریق‌ها و کاسه‌ای مملوّ از شرابِ مَعِيْنِ که بیاشامند  
و بیارامند؛ ولی برای آنان در اثر خماری ای که از  
خمر پیدا می‌شود هیچگونه صداع و سر‌دردی پیدا  
نمی‌شود، و هیچگاه بواسطه سُکْرِ حاصل از آن،  
عقلشان از دست نمی‌رود.»

<sup>۱</sup> آیات ۱۷ تا ۱۹، از سوره ۵۶: الواقعة



**وَلِدَانٌ** جمع وکید است به معنای پسر نوریس .

مُخَلَّدٌ یا از خُلُود و خُلْدٌ و خَلْدٌ است به معنای دوام و بقاء، و یا از خُلْدٌ و خَلْدَةٌ است - با دو فتحه - به معنای گوشواره .

أَكْوَابٌ جمع کوب است، و آن ظرفی است که نه

دسته دارد و نه لوله، چون کوزه بدون دسته. و أَبَارِيقٌ

جمع إبریق است و آن ظرفی

است که لوله دارد چون آفتابه. و **كَأْسٍ** مفرد است و جمع نیست، و کاسه است، و آن ظرفی است که نه دسته دارد و نه لوله، و به شکل پهن و گسترده است به خلاف کوزه.

و **عَلَّتْ** اینکه کأس را مفرد آورده است، آنست که کأس به کاسه پر از مایع گفته می‌شود، پس کأس به تنهایی در حکم اَبَارِيقٍ و اَكْوَابٍ است.

**صُدَاعٍ** به معنای سر درد است. **لَا يُصَدَّعُونَ**

**عَنْهَا** یعنی از آن خمرهای بهشتی سر درد پیدا نمی‌کنند. و **أَنْزَفَ** از باب اِفْعَالٍ، فعل لازم و به معنای ذهاب عقل و مستی است. و بنابراین **وَ لَا يُنْزِفُونَ** معنایش اینست که در اثر خوردن آن شراب‌ها، عقلشان زائل نمی‌گردد.

**وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ\* وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ\* وَ حُورٍ عِينٍ\* كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ\* جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>.**

«و هر نوع میوه ای که اختیار و انتخاب کنند،

و گوشت پرنده از آنچه اشتها کند و میل بدان داشته باشند، و حورالعین که مانند لؤلؤ مخفی و پنهان در

---

<sup>۱</sup> آیات ۲۰ تا ۲۴ از سوره ۵۶: الواقعة

صدف، هیچگونه طراوت و تازگی شان زائل نشده است. تمام اینها پاداشی است که در اثر آنچه در دنیا بجا می‌آوردند به آنها داده می‌شود.»

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا \* إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا  
سَلَامًا.<sup>۱</sup>

«آنان در آن بهشت‌های نعیم هیچگونه سخن لغو و بیهوده‌ای، و هیچگونه سخنی که رابطه با گناه داشته باشد نمی‌شنوند، مگر گفتار

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۵ و ۲۶ از سوره ۵۶: الواقعة

پی در پی سَلام، سَلام.»

لَعُوْ كَفْتَارِ بِي فَائِدَه اسْت، وَ اِثْمِ كِنَاه، وَ تَاثِيْم  
سَخْنِي اسْت كِه اِنْسَان رَا بَه كِنَاه اِنْدَازِد. قِيل مَانْد  
قَوْل مَصْدَر اسْت. وَ سَلام نِيْز مَصْدَر اسْت وَ مَعْنَايِش  
گذشت.

وَ اَصْحَابُ الْيَمِيْنِ مَا اَصْحَابُ الْيَمِيْنِ \* فِي سِدْرٍ  
مَخْضُوْدٍ \* وَ ظَلْحٍ مَنْضُوْدٍ \* وَ ظِلٍّ مَمْدُوْدٍ \* وَ مَاءٍ  
مَسْكُوْبٍ \* وَ فَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ \* لَا مَقْطُوْعَةٍ وَ لَا مَمْنُوْعَةٍ .<sup>۱</sup>

«و اصحاب يمین و اهل سعادت؛ نمیدانی چه

مقام و درجه ای دارند اصحاب يمین! در درخت  
سدري كه خارهايش گرفته شده است، و درخت  
موزي كه ميوه اش از پائين تا بالا چيده شده است، و  
سايه كشيده و گسترده اي كه هيچوقت كم و کوتاه و  
زائل نگردهد، و آبي كه پيوسته بدون انقطاع جاري  
شود و ريخته گردد، و ميوه هاي بسياري كه هيچگاه  
(بواسطه زمستان و امثال آن) مقطوع نشود، و انسان  
(به واسطه سيري و يا دوري و يا خاري و يا مرضي)  
از خوردن آن ممنوع نگردد.»

سِدْرٍ درخت معروفی است. وَ خَضَدٌ يَخْضِدُ

<sup>۱</sup> آیات ۲۷ تا ۳۳، از سوره ۵۶: الواقعة

خَضُدًا فعل متعدی و به معنای قطع کردن و از بین بردن خارهای درخت است. و **مَخْضُودٍ** یعنی سِدْرِی که خارهایش گرفته شده است؛ چون درخت سِدْرِ خار دارد.

«در تفسیر «الدَّرَّ المَنْشُور» حاکم تخریج و

تصحیح کرده، و بیهقی

در بحث «بعث» از ابو امامه روایت کرده است  
که: اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
می گفتند: ما از عرب های بدوی و سؤالاتشان استفاده  
می بریم.

یک روز یک مرد اعرابی پیش آمد و به رسول  
خدا گفت: یا رسول الله! در قرآن نام درختی برده  
شده است که اذیت میرساند؛ و من چنین نمی بینم که  
در بهشت درختی باشد که صاحبش را آزار برساند!  
رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گفتند: آن  
درخت کدام است؟ اعرابی گفت: درخت سدر،  
چون خار دارد!

رسول الله گفتند: مگر خدا نمی فرماید: **فِي**  
**سِدْرٍ مَّخْضُودٍ** «سدری که خارش گرفته شده  
است»؟! خداوند آن را از هر خاری که دارد پاک  
میکند و بجای محلّ هر خار یک میوه ای قرار میدهد  
که از آن میوه، میوه های روئیده می شود، و هر یک از  
آن میوه ها شکافته می شود و هفتاد و دو رنگ از طعام  
پدید می آید که هیچیک از طعامها مشابه دیگری

نیست! <sup>۱</sup>»

و **ظَلِحَ** درخت موز است. و گفته شده است که موز نیست بلکه درختی است که سایه خنک و تازه ای دارد. و **نَضِدَ يَنْضِدُ نَضِداً** فعل متعدی است، یعنی متاع را بهم متصل کرد و بعضی را به بعضی چسبانید و یا روی هم ریخت. یعنی درخت موزی که ثمرش از پائین تا بالا روی هم چیده شده است.

---

<sup>۱</sup> «المیزان» ج ۱۹، ص ۱۴۵

«و در «مجمع البیان» وارد است که عامّه از امیر

المؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌اند که: مردی در نزد آن حضرت ﴿وَطَلِحٍ مَّنْضُودٍ﴾ قرائت کرد.

حضرت گفتند:

مَا شَأْنُ الطَّلِحِ؟ إِنَّمَا هُوَ «وَطَلِحٍ» كَقَوْلِهِ: وَنَخْلٍ

طَلَعُهَا هَضِيمٌ.<sup>۱</sup>

«طَلِح چه معنی دارد؟! «طَلِع» است؛ مثل

گفتار خداوند: وَنَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ، یعنی درخت

خرمائی که غلاف میوه‌اش شکسته شده و خرماها در

درون آن، رو به رشد کردن آورده است.»

به حضرت گفته شد: آیا تغییر نمیدهید این

کلمه را؟ حضرت فرمود:

إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يَهَاجُ الْيَوْمَ وَلَا يَحْرُكُ.

«در امروز قرآن، تحرّک پیدا نمی‌کند و جابجا

نمی‌شود و دگرگونی پیدا نمی‌کند.»

و این روایت را از آن حضرت، فرزندش

حسن علیه السّلام و قیس بن سعد روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>»

وَ فُرْشٍ مَّرْفُوعَةٍ \* إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً \*

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۴۸، از سوره ۲۶: الشعراء

<sup>۲</sup> «المیزان» ج ۱۹، ص ۱۴۵



## فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا \* غُرْبًا أَتْرَابًا.<sup>۱</sup>

«و فرش‌های عالی! ما آن حوریه‌ها را البته آفریدیم، و آنان را باکره قرار دادیم! و دارای غنج و ناز، و عاشق و مایل به شوهران خود نمودیم. و همگی همانند هم در سنّ و جوانی و شادابی هستند.»

**فُرُشٍ** جمع فِرَاش است به معنای فرشی که می‌گسترند و بر روی آن می‌نشینند، و لیکن ممکن است در اینجا مراد از **فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ** زنان عالیقدر باشند که در عقول و جمال و کمالشان رفیع‌القدر بوده باشند؛ و شاهد آنکه زن را فِرَاش می‌گویند، و مناسب این معنی است که بلافاصله می‌فرماید: **إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً...**

«ما آن زنان را خود آفریدیم و باکره قرار دادیم.»

و **عُرْبٍ** جمع عَرُوب است، و عَرُوب به زنی گویند که به شوهرش پر مهر و محبّت و پر عاطفه باشد، و یا دارای ناز و کرشمه باشد. و **أَتْرَابٍ** جمع تَرَبٍ - با کسر و سکون - به معنای مثل و شبیه است.

---

<sup>۱</sup> آیات ۳۴ تا ۳۷، از سوره ۵۶: الواقعة

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ \* ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ \* وَ ثُلَّةٌ مِنَ

الْآخِرِينَ.<sup>۱</sup>

«آنچه گفته شد، برای اصحاب یمین و اهل

سعادت است که جماعت کثیری از آنها از پیشینیان

بوده‌اند، و جماعت کثیری از پسینیان.»

باید دانست که آنچه از گفتار خدا: **فِي سِدْرٍ**

**مَخْضُودٍ \* وَ ظَلِحَ مَنْضُودٍ \* وَ ظِلٌّ مَمْدُودٍ** تا اینجا که

میرسد: **فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا، عُرْبًا أَتْرَابًا** بیان شده است،

همه متعلق به خوبان و اصحاب یمین است؛

---

<sup>۱</sup> آیات ۳۸ تا ۴۰، از سوره ۵۶: الواقعة

و آنچه سابقاً بیان شد از گفتار خدا که می فرماید:

**فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** تا گفتارش که: **إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً**،

همه آنها متعلق به سابقون و مقربون است. و با دقت در

خصوصیات آن مزایا، و خصوصیات آنچه را که برای

اصحاب یمین بیان فرموده است، اشرافیت و افضلیت

سابقین از اصحاب یمین مشهود میگردد.

### دیگر آیات وارده درباره نعمت های بهشت

و باید دانست که در سوره دهر نیز درباره

پاداش ابرار، خداوند آیاتی را که حکایت از عظمت

و مقام آنان میکند بیان می فرماید، و لیکن چون تفسیر

و بیان آنها از همین مطالبی که ما در اینجا آوردیم

معلوم می شود، از تفسیر آنها بخصوصها صرف نظر

شد. این سوره درباره اهل بیت رسول الله (امیر

المؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و

حضرت امام حسین) نازل شده است، و فضّه خادمه

را نیز فرا میگیرد.

و در سوره قمر، مقام متقیان را **مَقْعَدِ صِدْقٍ**

در نزد مالک علی الإطلاق و حکمران با اقتدار معین

کرده است:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ \* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ  
عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ.<sup>۱</sup>

و در سوره بینه، آن پاداش ها را که حتی شامل  
رضایت طرفینی است، بر اساس خشیت و احترام از  
عزّ جلال و مقام و موقف حضرت پروردگار معین  
فرموده است:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ  
خَيْرٌ

---

<sup>۱</sup> آیه ۵۴ و ۵۵، از سوره ۵۴: القمر

الْبَرِيَّةِ \* جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ  
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا  
عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ.<sup>۱</sup>

«آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام  
داده‌اند، ایشانند فقط بهترین خلائق. پاداش آنان در  
نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است که از زیر  
درختان آنها نهرهایی در جریان است، و ایشان در آن  
بهشت‌ها جاودانه زیست می‌کنند. خدا از ایشان  
راضی است و ایشان از خدا راضی هستند؛ این است  
مزد و ثواب کسی که از پروردگار خود در خشیت  
است.»

و در سوره نبأ وارد است که:

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا \* حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا \* وَكَوَاعِبَ  
أَثْرَابًا \* وَكَأْسًا دِهَاقًا \* لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا \*  
جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا.<sup>۲</sup>

«در قیامت برای پرهیزگاران محلّ فوز و سِعه  
و آسایش است: باغهایی و درختهای انگوری است،  
و نیز دختران جوان نارس که تازه پستان در

<sup>۱</sup> آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۸: البینة

<sup>۲</sup> آیات ۳۱ تا ۳۶، از سوره ۷۸: النبأ

می آورند، و همگی مثل و شبیه و قرین یکدگرند، و  
نیز کاسه‌های مملو از شراب بهشتی است. در آنجا  
أبداً سخن لغو و بیهوده و سخن دروغ نمی‌شنوند.  
اینها در مقام پاداش از جانب پروردگار تو ای پیغمبر،  
در محاسبه به آنان عطا می‌گردد.»

دَهَقَ يَدُهَقُ دَهَقًا به معنای پر کردن و سرشار و مملو نمودن است، و دِهَاق به معنای سرشار و پر است. و كِذَّاب یکی از مصادر كَذَبَ يَكْذِبُ می باشد، یعنی دروغ گفتن.

## در نعمتهای بهشت نقصان راه ندارد

از این آیات استفاده می شود که بهشت مقام صدق و امانت و تقوی و برداشتن گلایه از آثار و مظاهر عالم آفرینش که مخلوق خداست، و حفظ مقام جلال و عظمت و ابّهت حضرت ذوالجلال است. در آنجا بطلان و لغو و دروغ و گناه نیست، و فتور و نقصان و عیب راه ندارد. شرابش مست میکند ولی مست جمال خدا و صفات خدا و افعال خدا؛ و سر درد نمی آورد، و عقل را هم نمی برد. و آن را شراب طهور گویند که در سوره دهر ذکر شده است. غذای آن ثقل و سنگینی نمی آورد، و نکاح آن فتور و سستی ندارد، همه عشق است و لذّت و سُرور و حُبور. و علّتش اینست که در آنجا نقصان و عدم نیستی راه ندارد. در دنیا که نکاح و یا خوردن طعامهای لذیذ و یا آشامیدن نوشابه های لذیذ، لذّتش

و اثرش ضعیف می‌شود و از بین می‌رود، به جهت نقصان این عالم است. و اگر فرض کنید جهات نقیصه در اینجا نباشد، هیچگاه بهجت و سرورش تبدیل به گرفتگی و بدی احوال نمی‌شود، و هر لذت و کیف و عیشی که پیدا شود همان جاودان خواهد ماند؛ بدون ذره‌ای قصور و فتور و کمی و کاستی.

و به عبارت روشن‌تر، نقصان و عیب و مرض و مرگ و سستی و کثری و کاستی این عالم، معلول ثقل ماده است، ولی در قیامت ماده



ثقل ندارد. حورالعین در پرواز می آیند، و به یک طرفه العین بهشتی که وسعتش به اندازه آسمانها و زمین است طی می شود. غذایش ثقل ندارد، و عرق بدن آنها بوی عطر میدهد، و بالاخره تمام جهات نعمت و لذت متراکماً موجود است، و آثار و خواصّ ماده و ثقل و کثافت آن نیست. آنجا بهشت حقیقی حقیقی، بدون جهات عدمیه و نقصان است؛ و بنابراین، لذت آن پیوسته، و دگرگونی و خرابی و تشویش در آن راه ندارد.

و در حدیث است که اهل بهشت جملگی جُرْد و مُرْد هستند. جُرْد جمع أَجْرَد، و مُرْد جمع أَمْرَد است، و هر دو به معنای بی مو، و بدون ریش و محاسن است. یعنی اهل بهشت گرچه پیران فرتوت باشند که از دنیا رفته اند، با کمر خمیده پشت کوژدار و چشمان درهم هشته و گوش سنگین، ولی در بهشت همگی بصورت جوان نورس که هنوز بر عارضش خطّ سبزی کشیده نشده است می باشند.

و نیز در روایت است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم که در اوصاف بهشت و

نعمت‌های جاودانی آن بیاناتی داشتند، از روی مزاح و شوخی به یک پیرزن مؤمنه‌ای که در خدمتش بود فرمود: ولی افسوس که عَجَائِز یعنی پیرزن‌ها در بهشت وارد نمی‌شوند.

پیرزن شروع کرد به گریستن. حضرت فرمود: گریه مکن! همگی بصورت دختران جوان و با طراوت و استقامت وارد می‌شوند؛ خداوند آنان را بدین صورت محشور میکند، و سپس داخل بهشت می‌فرماید.

در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه:

و لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.<sup>۱</sup>

«از برای بهشتیان در بهشت زنهای پاکیزه شده

ای هست، و آنان در بهشت خلود دارند.»

فرموده است که: «بعضی گفته‌اند: مراد از

ازواج مُطَهَّرَه همین زنهای دنیوی هستند. حسن گفته

است:

هُنَّ عَجَائِزُكُمْ الْغَمُّصُ الرَّمْصُ الْعُمَشُ؛<sup>۲</sup> طَهْرَنَ

مِنْ قَدَرَاتِ الدُّنْيَا.

«انان همین عجوزه‌های شما از زنان مؤمنات

در دنیا هستند که پیوسته چشمانشان قی‌آلود و کم

سو است، و همیشه از کنار آنها آب میریزد؛ آنها از

قاذورات پاک می‌شوند، و پاکیزه‌شده در ابدان و در

اخلاق و در اعمال وارد بهشت میگردند.»

هیچگاه حائض نمی‌شوند، و نمی‌زایند، و

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۲۵، از سوره ۲: البقرة

<sup>۲</sup> غَمُّصٌ به ضمّ اوّل و سکون ثانی، جمع غَمْصَاءٌ است؛ و آن زنی است که از گوشه چشمش قی می‌آید. رَمْصٌ جمع رَمْصَاءٌ است؛ و رَمْصٌ به معنای قی است که در مجرای اشک پیدا می‌شود. و عُمَشٌ جمع عَمْشَاءٌ است؛ و آن زنی است که نور چشمش ضعیف شده و در اکثر اوقات آب ریزش دارد.

غائط و بول ندارند؛ از همه کثافات و گناهان پاکیزه‌اند. و **لَهُمْ** یعنی بهشتیان **فِيهَا خَالِدُونَ**، پیوسته در بهشت دائم و جاودانند، به بقاء خدا که انقطاعی ندارد و نفاد و نیستی برای آن نیست. چون تمامیت

نعمت

به خلود و بقاء است، کما اینکه نقصان آن به زوال

و فناء می‌باشد.<sup>۱</sup>»

## نعمت‌های بهشت، جاودانی است

و بر همین اساس است که در سوره رعد، خوردن طعامهای بهشت را دائمی شمرده است، و سایه لطیف درختان آن را نیز پیوسته و مستمر دانسته است:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى  
الْكَافِرِينَ النَّارُ.<sup>۲</sup>

«مثال آن بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، چنین است که از زیر درختان انبوه و سر بهم آورده‌اش نهرهایی جریان دارد. خوراکی‌های آن بهشت پیوسته و دائم، و سایه آن نیز پیوسته و دائم است. اینست عاقبت کار کسانی که پرهیزکار شوند؛ و عاقبت کار کافران آتش است.»

و در «مجمع البیان» این‌طور تفسیر کرده است

که: ﴿أَكْلُهَا دَائِمٌ﴾ یعنی میوه‌هایش مانند میوه‌های دنیا

<sup>۱</sup> «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۱، ص ۶۵

<sup>۲</sup> آیه ۳۵، از سوره ۱۳: الرعد

منقطع نمی‌شود، و سایه‌اش زوال نمی‌پذیرد و خورشید آن سایه را از بین نمی‌برد. و گفته شده است که: به موت و آفت مقطوع نمی‌شود.<sup>۱</sup>»

و از ابن عباس در تفسیر آیه:

**و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا.<sup>۲</sup>**

«و ابرار در آن بهشت، آشامانیده می‌شوند از

شرابی که در آن زنجبیل مخلوط شده است.»

نقل کرده است که او گفته است: «هر چه را

که خداوند از چیزهای بهشتی در قرآن ذکر کرده و

نام برده است، مثل و همانند آن در دنیا نیست، و

لیکن به اسمی که شناخته شود آن را نام برده است؛

و چون عرب از زنجبیل خوشش می‌آید و آن را چیز

طیب و خوبی می‌شمارد، از این جهت در قرآن از آن

ذکر کرده است و بهشتیان ابرار را وعده داده است که

در بهشت از کاسه شرابی که ممزوج به زنجبیل شده

است، آنان را می‌آشاماند.<sup>۳</sup>»

## صفات زنان بهشت و حورالعین

<sup>۱</sup> «مجمع البیان» مجلد ۳، ص ۲۹۶

<sup>۲</sup> آیه ۱۷، از سوره ۷۶: الدّهر

<sup>۳</sup> «مجمع البیان» مجلد ۵، ص ۴۱۱

در «جامع الاخبار» از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند: در بهشت بازاری است که در آنجا هیچ خرید و فروشی نیست مگر صورتهائی از مردان و زنان. هر کس میل و اشتهای صورتی را داشته باشد، در آن بازار داخل می‌شود. و در آنجا مجتمع حورالعین است که به صوتی خوش و دلکش چنان میخوانند که خلائق چنان صدائی را شنیده‌اند:

نَحْنُ النَّاعِمَاتُ فَلَآ نَبَأْسُ أَبَدًا. وَ نَحْنُ  
الطَّاعِمَاتُ فَلَآ نَجُوعُ أَبَدًا. وَ نَحْنُ الْكَاسِيَاتُ فَلَآ نَعْرَى  
أَبَدًا. وَ نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَآ نَمُوتُ أَبَدًا. وَ نَحْنُ  
الرَّاضِيَاتُ فَلَآ نَسْخَطُ أَبَدًا. وَ نَحْنُ الْمُقِيمَاتُ فَلَآ نَطْعَنُ  
أَبَدًا. فَطُوبَى لِمَنْ كُنَّا لَهُ وَ كَانَ لَنَا. نَحْنُ

## خَيْرَاتٌ حِسَانٌ؛ اَزْوَاجُنَا اَقْوَامٌ كِرَامٌ.<sup>۱</sup>

«ما همیشه خوش و خرم هستیم و هیچوقت غصه دار و اندوهگین نمی شویم. و ما پیوسته سیر و شاداب هستیم و هیچوقت گرسنه نمی گردیم. و ما همیشه با لباس هستیم و هیچگاه عریان نمی شویم. و ما پیوسته و جاودان زنده هستیم و هیچوقت نمی میریم. و ما همیشه خرسند هستیم و هیچوقت خشمگین نمی شویم. و ما پیوسته اقامت داریم و هیچوقت کوچ نمی کنیم. پس خوشا به حال کسی که ما برای او هستیم و او برای ماست. ما زنان نیکو سیرت و نیکو صورت هستیم؛ شوهرهای ما مردمی بزرگوار و کریم می باشند.»

در «مجمع البیان» در ذیل آیه **فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ**

**حِسَانٌ** از رسول الله در شب معراج نقل کرده است که: حوریه‌ها از خدا اذن گرفته و به پیامبر سلام کردند و می گفتند: **نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَا نَمُوتُ، وَ نَحْنُ النَّاعِمَاتُ فَلَا نَبْأَسُ؛ اَزْوَاجُ رِجَالٍ كِرَامٍ.**<sup>۲</sup>

و نیز در تفسیر این آیه گفته است که: گفته

<sup>۱</sup> «جامع الاخبار» فصل ۱۳۷، ص ۲۰۲ از طبع سنگی

<sup>۲</sup> «مجمع البیان» مجلد ۵، ص ۲۱۱



شده است: این زنان همین زنان دنیوی هستند که بر شوهران در بهشت وارد می‌شوند و از حورالعین جلیل‌تر و بهتر می‌باشند. و گفته شده است که:

لَسْنَ بِذَرِبَاتٍ، وَ لَا زَفِرَاتٍ، وَ لَا نَخِرَاتٍ، وَ لَا  
مُتَطَلَّعَاتٍ، وَ لَا مُتَسَوِّفَاتٍ، وَ لَا مُتَسَلِّطَاتٍ، وَ لَا  
طَّمَاحَاتٍ، وَ لَا طَوَّافَاتٍ فِي

الطُّرُقِ، وَ لَا يَغْرُنَ، وَ لَا يُؤْذِينَ.

وَ قَالَ عَقَبَةُ بْنُ عَبْدِ الْغَفَّارِ: نِسَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَأْخُذُ

بَعْضُهُنَّ بِأَيْدِي بَعْضٍ وَ يَتَغَنَّينَ بِأَصْوَاتٍ لَمْ يَسْمَعْ

الْخَلَائِقُ مِثْلَهَا:

نَحْنُ الرَّاغِبَاتُ فَلَا نَسْخَطُ، وَ نَحْنُ الْمُقِيمَاتُ فَلَا

نَظَعُنُّ، وَ نَحْنُ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ، حَبِيبَاتٌ لِزُوجِ كِرَامٍ<sup>۱</sup>.

«آن زنان یا حوریان، تند گفتار و حادّ اللسان

نیستند، و نفس کشیدن آنها با صدا نیست، و صدا در

بینی نمی اندازند و خرخر نمی کنند، و اهل تفحص و

پی جوئی و سر در آوردن از اسرار مردم نیستند، و

تقاضای شوهران را پیوسته به تأخیر نمی اندازند، و

بر شوهران خود تسلط ندارند، و بسوی برتران از

خود - و یا بسوی منازل مردم - نظر نمی اندازند، و

در راهها و کوچه ها رفت و آمد ندارند، و بر شوهران

در مورد زنهای دیگرشان حمیت و غیرتی اعمال

نمی کنند، و آزار و اذیت نمیرسانند.

و عقبه بن عبد الغفار گفته است: زنان اهل

بهشت دست در دست یکدگر می اندازند و با صوت

<sup>۱</sup> «مجمع البیان» مجلد ۵، ص ۲۱۱

خوشی که خلائق همانند آن را نشنیده‌اند تغنی  
می‌کنند که:

ما پیوسته خوش و خرّم هستیم و هیچوقت  
خشمناک نمی‌گردیم، و ما پیوسته مقیم هستیم و  
کوچ نمی‌کنیم، و ما در سیرت و اخلاق نیکو و در  
شکل و شمائل زیبا هستیم، و ما محبّان و حبیبان  
شوهران بزرگ و بزرگوار خود هستیم.»

## بهشت محلّ زندگانی جاوید است

و بالجمله جاودانی بودن لذّتهای بهشت، عقلاً و شرعاً جای شبهه و تردید نیست. و با فرض آنکه آن عالم محلّ تراحم و کسر و انکسار و فعل و انفعال ماده نیست، و کون و فساد در آنجا نیست، عالم، عالم ثابت است؛ دیگر معنی ندارد تصادفات و تعارضات مادی موجب نغص عیش و کسر لذّت گردد، و موت یا مرضی و یا چیز دیگری آن لذّت را بهم زند.

آیات قرآن برای مخلّد بودن بهشتیان، بسیار فراوان، و همه یک زبان ناطق بر این معنی هستند:

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ<sup>۱</sup>

«لیکن آنان که تقوای پروردگار خود را بجای آوردند، از برای آنهاست بهشت‌هایی که در زیر درختان آن نهرهایی جاری است، و در آن بهشت‌ها جاودان و مخلّد می‌مانند. و این‌گونه نعمت‌ها، کرامت و نیکی و طعام و غذائی است که خداوند

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۹۸، از سوره ۳: عاال عمران

برای میهمانان خود مقدر کرده است؛ و آنچه در نزد خداست برای ابرار و نیکان مورد پسند و انتخاب است.»

نُزُلُ، همان طور که در «مجمع البیان» آورده است، آن چیزی است که از انواع کرامت و نیکوئیها و غذا و طعام برای میهمان تهیه می‌کنند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
بِأَمْوَالِهِمْ وَ

أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَوْلَيْكَ هُمْ  
الْفَائِزُونَ \* يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ  
جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ  
عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.<sup>۱</sup>

«کسانی که ایمان آورده‌اند، و هجرت کرده‌اند، و در راه خدا با مالهای خود و جانهای خود جهاد کرده‌اند، درجه و مقام آنان در نزد خداوند از همه برتر و عظیم‌تر است؛ و ایشانند فقط رستگاران و فائزان. پروردگارشان ایشان را بشارت می‌دهد به رحمت و رضوان خود، و بهشت‌هایی که در آنها نعیم جاودانی است. در آن بهشت‌ها همیشه و بطور جاودان تا ابد مخلدند؛ و حقاً در نزد خداوند اجر عظیمی است.

وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ  
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ  
اللَّهُ لَهُ رِزْقاً.<sup>۲</sup>

«و هر کس ایمان به خدا آورد و عمل صالح بجا آورد، خداوند او را در بهشت‌هایی که در زیر آنها نهرهایی جاری است داخل می‌کند، و آنان در آن

<sup>۱</sup> آیات ۲۰ تا ۲۲، از سوره ۹: التوبة

<sup>۲</sup> ذیل آیه ۱۱، از سوره ۶۵: الطلاق

بهشت‌ها به عنوان ابدیت و همیشگی، مخلّدند؛ و

خداوند روزی آنان را نیکو قرار میدهد.»

**مناظره هِشام بن حَکَم با نَظَّام، درباره خلود**

**بهشتیان**

در «رجال کَشّی» در ترجمه احوال هِشام بن

حَکَم قضیه ای را درباره خلود در مناظره ای که با

نَظَّام دارد، نقل میکند که بسیار شیرین و جالب است:

میگوید: علی بن محمد بن قتیبة نیشابوری از

ابو زکریا: یحیی بن ابی بکر روایت کرد که: نظام به

هشام بن حکم گفت: اهل بهشت در بهشت اِلَى الْأَبَدِ

نمی‌مانند، زیرا در این صورت بقاء آنها مثل بقاء

خداوند خواهد بود، و محال است کسی مانند بقاء

خداوند بقاء داشته باشد.

هشام گفت: اهل بهشت باقی می‌مانند به

واسطه عِلَّتِ مُبْقِيَةٍ و باقی گذارنده آنها که خداست،

و لیکن خداوند خود بخود و بدون عِلَّتِ مُبْقِيَةٍ باقی

می‌ماند؛ و البته این بقاء غیر از آن بقاء است.

نظام گفت: محال است که اِلَى الْأَبَدِ باقی

بمانند.

هشام گفت: در صورت عدم بقاء، بالاخره

عاقبت آنها چه خواهد شد؟!

نظام گفت: آنان را ضعف و سستی فرا

میگیرد.

هشام گفت: آیا به تو این آیه قرآن رسیده

است که در بهشت آنچه نفوس، میل بدان پیدا کند



برای آنها مهیا است؟<sup>۱</sup>

نظام گفت: آری!

هشام گفت: اگر بهشتی‌ها میل به بقاء و دوام

ابدی پیدا کنند و از خداوند بخواهند که آنها را تا ابد

زنده بدارد، چگونه است؟!

نظام گفت: چنین خیالی را خداوند به فکر

آنان نمی‌اندازد! و

---

<sup>۱</sup> چون در قرآن کریم داریم: وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ. (قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۴۱: فصلت) «برای شما در بهشت هر چیزی است که بدان میل داشته باشید.»

چنین الهامی را به آنان نمی‌کند!

هشام گفت: اگر یک مردی از اهل بهشت

نظرش به میوه درختی افتاد، و دستش را دراز کرد که

آن میوه را بچیند، و درخت با میوه‌هایش به نزد آن

مرد نزدیک و خَم شدند،<sup>۱</sup> و در این حال انصراف پیدا

نموده و نظرش را به میوه دیگری انداخت که از آن

بهتر بود، و دست چپ خود را دراز کرد که آن را

بچیند که ناگهان همان خُمول و ضعف و سستی او

را گرفت درحالی که دو دستش به دو درخت معلّق

بود، و درخت‌ها نیز خود را بالا کشیده و به محلّ

خود برگشتند، و این مرد بهشتی به حال شخصی به

دار کشیده و مصلوب بر فراز درخت باقی ماند؛ آیا

تو چنین شنیده‌ای که در بهشت، شخص مصلوب و

آویزان به چوبه دار بوده باشد؟!

نظام گفت: این محال است!

هشام گفت: آنچه تو میگوئی، از این امر

---

<sup>۱</sup> چون در روایات است که: چیدن میوه‌های بهشتی نیاز به بالا رفتن از درخت و نردبان و غیره ندارد؛ هر کس هر میوه‌ای را که بخواهد فوراً آن درخت بسوی او خم می‌شود، و تا حدّی نزدیک می‌آید که دست برسد و میوه را بچیند. آیات قرآن هم بر این دلالت دارد: قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ.

محال‌تر است؛ که جماعتی خلق شوند، و مدّتی  
زندگی کنند، و در بهشت وارد شوند، و سپس تو ای  
مرد جاهل، در آن بهشت آنها را بمیرانی!

**تمامی بهشت‌ها «جَنَّةُ الْخُلْدِ» هستند**

و شاید به همین جهت، به نوع بهشت - هر

نوع که بوده باشد -

---

<sup>۱</sup> «رجال کشی» طبع بمبئی، ص ۱۷۷ و ۱۷۸

جَنَّةُ الْخُلْدِ: بهشت دوام و بقاء گویند.

قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ  
كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا\* لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤْنَ خَالِدِينَ  
كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا.<sup>۱</sup>

«بگو ای پیغمبر: آیا اینها بهتر است یا بهشت

خُلْدی که به پرهیزکاران و متقیان وعده داده شده  
است؟! که آن بهشت، پاداش آنها و محلّ صیروت  
و جابجا شدن آنهاست. از برای آنانست در آن هر  
چه را که بخواهند، و در آن بهشتِ خلد، مُخَلَّد  
خواهند بود. و این وعده ای است که در مقابل  
درخواست، بر عهده پروردگار تو است!»

و اضافه جَنَّتْ به خُلْد (جَنَّةُ الْخُلْدِ) که به

معنای دوام و تأبید است، دلالت دارد بر آنکه بهشت  
فی حدّ نفسه دارای بقاء و دوام است و فنا ندارد؛  
همچنان که جمله بعد که می فرماید: خَالِدِينَ دلالت  
دارد بر آنکه اهل بهشت دارای دوام و بقاء هستند و  
فنا بدانها راه ندارد.

**اسامی بهشت‌های نامبرده شده در قرآن**

باید دانست: بهشت‌هایی که در قرآن از آنها

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۲۵: الفرقان

نام برده شده است چهار است:

جَنَّتِ عَدْنُ و جَنَّتِ فِرْدَوْسُ و جَنَّتِ نَعِيمُ و

جَنَّتِ مَأْوَى؛ همچنان که در روایت وارد است: قَالَ

أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الْجِنَانُ الْمَذْكُورَةُ فِي الْكِتَابِ

فَإِنَّهُنَّ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَ جَنَّةُ الْفِرْدَوْسِ،

وَ جَنَّةٍ نَعِيمٍ، وَ جَنَّةٍ الْمَأْوَى.

وَ إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى جَنَّاتٍ مَّحْفُوفَةً بِهَذِهِ الْجَنَانِ.<sup>۱</sup>

«... و غیر از این چهار بهشت، خداوند تعالی

بهشت‌هایی دارد که این چهار بهشت آنها را احاطه

کرده و در برگرفته است.»

اما جَنَّةُ النَّعِيمِ در بسیاری از آیات قرآن نام

برده شده است؛ مانند:

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \* فِي

جَنَّاتِ النَّعِيمِ.<sup>۲</sup>

«پیشی‌گیرندگان در اعمال صالحه،

پیشی‌گیرندگان در غفران و رحمت خداوند هستند.

و ایشانند مقربان خدا که در بهشت‌های نعیم

هستند.»

و مانند:

أَيُّظْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ \*

كَلَّا.<sup>۳</sup>

«آیا هر فرد از ایشان چنین طمعی دارد که در

<sup>۱</sup> «علم اليقين» فیض کاشانی، طبع سنگی وزیری، ص ۲۲۴

<sup>۲</sup> آیات ۱۰ تا ۱۲، از سوره ۵۶: الواقعة

<sup>۳</sup> آیه ۳۸ و صدر آیه ۳۹، از سوره ۷۰: المعارج

بهشت نعیم داخل شود؟ نه، چنین نیست.»

و اَمَّا جَنَّتِ عَدْنِ نِزِ دَر بَسِیَارِی اَز آیاتِ قُرْآنِ

نام آن برده شده است؛ مانند:

وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ

الْعَظِيمُ.<sup>۱</sup>

«و (خداوند شما را داخل میکند) در

مسکن‌های پاک و پاکیزه‌ای که در بهشت‌های عدن

است؛ و اینست فوز عظیم!»

و اَمَّا جَنَّتِ فِرْدَوْسِ دَر دُو جَای قُرْآنِ نَامِ آن

برده شده است؛ اوّل: در سوره کهف:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ

جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا \* خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا

حِوَلًا.<sup>۲</sup>

«حقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال

صالحه بجای می‌آورند، برای آنان بهشت‌های

فردوس مهیا و به عنوان پذیرائی و کرامتِ آنان

خواهد بود؛ در آن بهشت‌ها بطور جاودان می‌مانند و

هیچگونه تغیر و جابجائی از آن را طلب نمی‌کنند.»

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۲، از سوره ۶۱: الصّفّ

<sup>۲</sup> آیه ۱۰۷ و ۱۰۸، از سوره ۱۸: الکهف

دوّم: در سوره مؤمنون:

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ \* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ  
هُم فِيهَا خَالِدُونَ.<sup>۱</sup>

(مؤمنان که چنین و چنانند) ایشانند فقط وارثان؛

آنان که فردوس را به ارث برند. و ایشان در آن  
بهشت فردوس بطور جاودان زیست می نمایند.»

و جَنّت مَأْوَى نیز در دو مورد از قرآن آمده

است؛ اوّل: در سوره سجده:

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ  
جَنَّاتُ الْمَأْوَى

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۲۳: المؤمنون



## نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.<sup>۱</sup>

«اما آن کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالحه انجام می‌دهند، پس برای آنان بهشت‌های مأوی به عنوان پذیرائی و پاداش کارهایی که در دنیا بجای می‌آورده‌اند مهیا و آماده می‌باشد.»

و دوّم: در سوره نجم:

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى.<sup>۲</sup>

«در نزد سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، که آخرین درخت است. و در نزد آن سدره و درخت، بهشت مأوی است.»

باری، جَنَّةُ الْخُلْدِ، بهشتی غیر از این بهشت‌ها نیست که قسیم آنها باشد، بلکه مقسم آنهاست. و همان طور که اشاره شد اضافه جَنَّتْ به خُلْدِ برای تحقق معنای جاودانی بهشت است.

و لیکن جَنَّةُ النَّعِيمِ بهشت ولایت است؛ و هر جا که در قرآن نامی از نعمت برده شده است، مراد ولایت است. و ما این حقیقت را در مجلس ۵۸، از

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۹، از سوره ۳۲: السَّجْدَة

<sup>۲</sup> آیه ۱۴ و ۱۵، از سوره ۵۳: النَّجْم

مجلد هشتم به اثبات رسانیده‌ایم.

## بهشت لقاء، و جنت ذات

ولی چون میدانیم که حضرت حقّ وعده دیدار داده است، و متجاوز از بیست جا در قرآن کریم لقاء و زیارت خود را وعده میدهد، پس جنت لقاء یکی از بهشت‌هاست؛ آنهم چه بهشتی!

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.<sup>۱</sup>

«چهره‌هایی در آن روز، با طراوت و حرّماند؛

و بسوی پروردگارشان نظر می‌کنند.»

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا  
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.<sup>۲</sup>

«پس هر کس که امید دیدار پروردگارش را

داشته باشد باید عمل نیکو انجام دهد و در پرستش

پروردگار خود هیچکس را شریک قرار ندهد.»

و میتوان این نام جنت لقاء را از نسبت این

جنت به خود خدا استفاده نمود، آنجا که فرماید:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ

<sup>۱</sup> آیه ۲۲ و ۲۳، از سوره ۷۵: القيامة

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: الکهف

رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي<sup>۱</sup>.

«ای نفسی که به مقام سکینه و اطمینان و آرامش رسیده ای! بسوی پروردگارت بازگشت کن درحالی که هم تو از پروردگارت راضی و خشنود هستی و هم او از تو راضی و خشنود است! پس داخل شو در میان بندگان من، و داخل شو در بهشت من!»

در اینجا ملاحظه می شود که جَنَّتِي فرموده است، و این بهشت را برای خصوص چنین بندگان، نسبت به خود داده است.

و یا بعضی از بهشت ها را به عنوان جَنَّت تعبیر نکرده، بلکه به عنوان دار یعنی خانه ذکر کرده است؛ مانند جَنَّة السَّلَام:

---

<sup>۱</sup> آیات ۲۷ تا ۳۰، از سوره ۸۹: الفجر

## لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ.<sup>۱</sup>

و در تفسیر آمده است که گفته شده است:

سَلَام، خودِ خداست؛ و خانه او بهشت اوست.<sup>۲</sup>

و از جمله مقامات سالک بسوی خدا، مقام

فَنَاءٍ فِي اللَّهِ است من جميع الجهات، و بنابراین حتماً

جَنَّةُ الذَّاتِ یکی از بهشت‌هائی است که حضرت حقّ

به مؤمن وعده داده است.

## درهای هشتگانه بهشت، تعیین کننده عدد خود

### بهشت‌ها نیست

بعضی چنین می‌پندارند که چون درهای

بهشت طبق روایات وارده، هشت در است، فلذا

باید خود بهشت‌ها نیز هشت عدد باشد، زیرا وصول

به هر بهشت مستلزم ورود از در مختصّ به آن است،

چون از غیر در نمی‌توان و نباید وارد شد؛ و کریمه

شریفه:

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

---

<sup>۱</sup> صدر آیه ۱۲۷، از سوره ۶: الانعام

<sup>۲</sup> «مجمع البیان» مجلد ۲، ص ۳۶۴

«و به خانه‌ها از درهایش وارد شوید! و تقوای

خدا را در پیش گیرید! امید آنکه شما رستگار

شوید!»

بر این مطلب دلالت دارد.

و لیکن این استدلال تمام نیست، زیرا أوَّلًا

ممکن است یک خانه

---

<sup>۱</sup> از سعدی شیرازی؛ «کلیات» طبع فروغی، غزلیات، ص ۲۷۸

و یا یک بهشت، دو در و یا بیشتر داشته باشد.  
یعنی خانه و بهشت واحد است و وصول به آن مقصد  
از دو راه و دو طریق باشد.

و ثانیاً ممکنست این درهای هشتگانه بهشت،  
همه در یک بهشت باشند، و خداوند از در  
بهشت‌های دیگر، به لسان معصومین ذکری به میان  
نیاورده باشد. همچنان که از بعضی از روایات  
استفاده می‌شود که بهشت بیش از هفتاد در دارد.

### مقامات و درجات مختلف بهشت

در «مناقب» ابن شهر آشوب از امیر المؤمنین  
علیه السلام روایت کرده است که:

إِنَّ لِلْجَنَّةِ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ بَابًا، يَدْخُلُ مِنْ  
سَبْعِينَ مِنْهَا شِيعَتِي وَأَهْلُ بَيْتِي، وَ مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ سَائِرُ  
النَّاسِ.<sup>۱</sup>

«بهشت هفتاد و یک در دارد، از هفتاد در آن  
شیعیان من و اهل بیت من وارد می‌شوند، و از یک  
در آن سائر افراد مردم.»

همچنان که در «کافی» از علی بن ابراهیم از

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۳۹

پدرش از ابن ابی عُمیر از منصور بن یونس از إسحاق بن عمّار، از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که:

إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ الْمَعْرُوفُ، لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ. وَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيَا هُمُ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ.<sup>۱</sup>

«برای بهشت دری است که به آن معروف گویند، و در آن در داخل نمی شوند مگر اهل معروف و کارهای خیر و پسندیده و

---

<sup>۱</sup> «کافی» ج ۴، ص ۳۰

نیکوکاران. و اهل معروف در دنیا همان اهل معروف در آخرت هستند.»

و در «أمالی» صدوق از وهب بن وهب قرشی، از حضرت صادق، از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ، يَمْضُونَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ، وَهُمْ مُتَقَلِّدُونَ سُيُوفَهُمْ، وَالْجَمْعُ فِي الْمَوْقِفِ. الْمَلَائِكَةُ تَرْحَبُ بِهِمْ.

فَمَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ، أَلْبَسَهُ اللَّهُ ذُلًّا فِي نَفْسِهِ، وَفَقْرًا فِي مَعِيشَتِهِ، وَمَحَقًّا فِي دِينِهِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعَزُّ أُمَّتِي بِسَنَابِكِ خَيْلِهَا وَمَرَكَزِ رِمَاحِهَا.<sup>۱</sup>

«بهشت دری دارد که به آن در مجاهدان گویند، که مردم مجاهد در راه خدا بسوی آن در روانه می‌شوند و آن در باز است، درحالی که مجاهدان همگی شمشیرهای خود را به نیام بسته‌اند، و هنوز خلائق در موقف حساب هستند. فرشتگان به آنها تهنیت و خیر مقدم می‌گویند.»

<sup>۱</sup> «أمالی» صدوق، مجلس ۸۵، طبع سنگی، ص ۳۴۴



کسی که جهاد را ترک کند، خداوند در نفس او لباس ذلّت را می‌پوشاند، و در معیشت او فقر و فاقه را می‌آورد، و در دین او نابودی و هلاکت را پدید میکند. خداوند تبارک و تعالی امت مرا به سُم‌های اسبانشان، و محلّ کوبیدن و فرو کردن نیزه‌هایشان عزّت بخشیده است.»

البته بهشت دارای درجات و مقاماتی است که بعضی از بعضی برتر و بالاتر است. و همینطور خود بهشت‌های هشتگانه متفاوت هستند. درهای ورود به آنها نیز مختلف است. فلذا میتوان برای بهشت درجات و ابواب بسیاری دانست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

دَرَجَاتٌ مُتَفَاوِیَاتٌ، وَ مَنَازِلٌ مُتَفَاوِیَاتٌ. لَا یَنْقَطِعُ نَعِیْمُهَا، وَ لَا یُظْعَنُ مُقِیْمُهَا، وَ لَا یَهْرَمُ خَالِدُهَا، وَ لَا یَبْأَسُ سَاكِنُهَا.<sup>۱</sup>

«بهشت دارای درجات مختلف و متفاوتی

است که برخی بر برخی فضیلت دارد، و دارای منزل‌های متفاوتی است. نعیمش أبداً منقطع نمی‌شود، و ساکن در آن هیچگاه کوچ نمی‌کند، و شخص مخلص در آن پیر نمی‌شود، و ساکن در آن نیازمند و محتاج نمی‌گردد.»

و در آیات شریفه قرآن داریم که پیامبران هر یک با دیگری در فضیلت مختلف‌اند.

---

<sup>۱</sup> «نهج البلاغة» خطبه ۸۳ از طبع عبده مصر، ص ۱۴۹

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ.<sup>۱</sup>

(ای پیغمبر) ما این پیامبران را، بعضی را بر

بعضی فضیلت و برتری بخشیده‌ایم!»

وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ.<sup>۲</sup>

«و به تحقیق که ما بعضی از پیغمبران را بر

بعضی دیگر تفضیل و

---

<sup>۱</sup> صدر آیه ۲۵۳، از سوره ۲: البقرة

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۵۵، از سوره ۱۷: الإسراء

رجحان داده‌ایم.»

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ.<sup>۱</sup>

«و هیچیک از ما نیست مگر آنکه برای او مقام

و درجه معلومی است.»

**مراتب مختلف پیامبران و اولیای خدا در**

**بهشت**

و بر همین اساس هر یک از پیامبران و امامان

و اولیای خدا، با همه تقرّب و خلوص، و با وجود

مقام توحید و عرفان الهی، هر یک دارای منزلتی

خاصّ و محلّ و مقامی مختصّ به خود اوست. و

چقدر این گفتار حکماء شیرین و دلپسند است که

گفته‌اند: الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ.

«راههای به سوی خداوند، به تعداد نفوس مخلوقات

است.»

یعنی هر کس از راه نفسانی مختصّ به خود

می‌رود بسوی خداوند، و بنابراین منازل بهشت نیز

مختلف و متفاوت می‌شود، و هر کس دارای

منزلگهی مختصّ به خود خواهد بود. و بر همین

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۶۴، از سوره ۳۷: الصّافات

اصل در روایت داریم که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ  
آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده‌اند: ما در بهشت عَدْن هستیم، و آن  
در وسط بهشت‌هاست، و سائر انبیاء در بهشت‌های  
اطراف ما هستند.

در «عیون» با اسناد تمیمی از حضرت رضا، از  
پدرانش عَلَيْهِمُ السَّلَام آورده است که رسول خدا  
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ گفته‌اند: وَسَطُ الْجَنَّةِ لِي وَ  
لِأَهْلِ بَيْتِي.<sup>۱</sup> «وسط بهشت برای من و  
برای اهل بیت من است.»

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه  
کریمه:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ  
جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا.<sup>۲</sup>

آورده است که: این آیه درباره ابو ذرّ و مقداد و  
سلمان فارسی و عمار بن یاسر نازل شده است؛ جَعَلَ اللهُ  
لَهُمْ جَنَّاتٍ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا مَأْوًى وَ مَنَزِلًا.<sup>۳</sup>

و در «خصال» صدوق، با سند خود از ابن

<sup>۱</sup> «عیون أخبار الرضا» ص ۲۵۷

<sup>۲</sup> آیه ۱۰۷، از سوره ۱۸: الکهف

<sup>۳</sup> «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۴۰۷

عبّاس آورده است که قال:

خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَ

خِطَطٍ فِي الْأَرْضِ وَ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا هَذَا؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَ

رَسُولُهُ أَعْلَمُ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ: أَفْضَلُ نِسَاءِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ؛ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ

فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ مَرْيَمُ

بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ عَاسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ: امْرَأَةٌ فِرْعَوْنِ<sup>۱</sup>.

«رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در روی

زمین چهار خط کشیدند و گفتند: آیا میدانید این

خطها چیست؟! ما گفتیم: خدا و رسول خدا بهتر

میدانند! رسول الله فرمود: با فضیلت‌ترین زنان

بهشت چهار نفرند؛ خدیجه دختر خویلد، و فاطمه

دختر محمد، و

---

<sup>۱</sup> «خصال» طبع سنگی، باب الاربعة، ج ۱، ص ۹۶

مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم: زوجه

فرعون.»

و در «مجالس» مفید از ابن قولویه از پدرش

از سعد از ابن عیسی از سعید بن جناح از عبد الله بن

محمد از جابر بن یزید، از حضرت امام محمد باقر

علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که:

الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى أَدْخُلَهَا، وَ

مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأُمَّمِ كُلِّهَا حَتَّى يَدْخُلَهَا شِيعَتُنَا أَهْلَ

الْبَيْتِ.<sup>۱</sup>

«بهشت ممنوع است بر پیامبران که در آن وارد

شوند مگر زمانی که من وارد شوم، و ممنوع است بر

تمام امت‌ها مگر زمانی که شیعیان ما اهل بیت وارد

شوند.»

و در «خصال» صدوق با سند خود از حضرت

صادق علیه السلام آورده است که:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ

تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ فِي الْجَنَّةِ عَمُودًا مِنْ يَاقُوتَةٍ

<sup>۱</sup> «أمالی» مفید، مجلس هشتم، ص ۴۵

حَمْرَاءَ، عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرٍ، فِي كُلِّ قَصْرِ سَبْعُونَ  
أَلْفَ غُرْفَةٍ؛ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمُتَحَابِّينَ وَ  
الْمُتَزَاوِرِينَ فِي اللَّهِ.<sup>۱</sup>

«رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم

فرموده‌اند: خداوند تبارک و تعالی در بهشت ستونی

را از یاقوت سرخ آفریده است که بر روی آن

---

<sup>۱</sup> «خصال» طبع سنگی، باب ما فوق ألف، ج ۲، ص ۱۷۱؛ و در «بحار الانوار»

طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۳۲



هفتاد هزار قصر بنا شده است، و در هر قصری هفتاد هزار غرفه و اطاق فوقانی است؛ این را خداوند برای کسانی آفریده است که درباره خدا و بر اساس محبت خدا، به یکدیگر محبت کنند و یکدیگر را زیارت و ملاقات نمایند.»

### راههای مختلف به سوی بهشت

و چون دانستیم که هر یک از صفات حسنه و افعال پسندیده، راهی است بسوی بهشت، میدانیم که راههای بسوی بهشت بی شمار؛ و بالقرینه چون صفات سیئه و افعال ناپسندیده راهی بسوی دوزخ است، بنابراین نیز راههای بسوی جهنم بسیار خواهد بود. و بنابراین مجموع هشت در بهشت، عناوین کلی و جامعی است که بهشت را متشکل میکند، و نیز هفتاد و یک در، عبارت از جامعِ طرّقی است که مردم را بسوی بهشت روانه می‌سازد، و گرنه افراد و آحاد راهها بسیار و از اندازه بیرون است.

### هر عمل خیری، دری است بسوی بهشت

در «أمالی» شیخ از جماعت خود از أبو المفضل از جعفر بن محمد بن جعفر از ایوب بن

محمد از سعید بن مسلمة، از حضرت جعفر بن محمد، از پدرانش، از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام آورده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ، لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّئَةٌ فِي الدُّنْيَا؛ فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ.

وَالْبُخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ النَّارِ، لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّئَةٌ فِي الدُّنْيَا؛ فَمَنْ كَانَ بَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَسَاقَهُ ذَلِكَ

«رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم گفتند:

سخاوت درختی است از درختان بهشت که شاخه‌هایی دارد که همه در دنیا آویزان شده‌اند؛ و بنابراین هر کس با سخاوت باشد، خود را به شاخه‌ای از شاخه‌هایش آویزان کرده است، و آن شاخه او را بسوی بهشت می‌کشد.

و بخل درختی است از درخت‌های آتش که شاخه‌هایی دارد که همه در دنیا آویزان شده‌اند؛ و هر کس بخیل باشد خود را به شاخه‌ای از شاخه‌هایش آویزان کرده است، و آن شاخه او را بسوی آتش خواهد کشید.»

در «أمالی» صدوق از ماجیلویه از عمویش از برقی از پدرش از محمد بن سنان از مُفضَّل بن عُمَر، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که فرموده‌اند - و حدیث را ذکر میکند تا میرسد به اینکه می‌فرماید:

وَ عَلَيْكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ! فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ

---

<sup>۱</sup> «أمالی» طوسی، جزء ۱۷، طبع سنگی، ص ۳۰۲

عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ؛ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ  
لِقَارِي الْقُرْآنِ: اقْرَأْ وَارْقُ! فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً رَقِيَ دَرَجَةً  
- الحديث<sup>۱</sup>.

«بر شما باد به تلاوت قرآن! چون درجات و  
مراتب بهشت بر مقدار تعداد آیات قرآن است؛ و  
چون روز قیامت شود به قاری و خواننده قرآن  
میگویند: بخوان و بالا برو! و هر آیه ای را که بخواند

---

<sup>۱</sup> «أمالی» صدوق، مجلس ۵۷، طبع سنگی، ص ۲۱۶

یک درجه بالا می‌رود.»

و نیز در «أمالی» صدوق از پدرش از سعد از سلمة بن خطاب از محمد بن لیث از جابر بن اسماعیل، از حضرت صادق علیه السّلام از پدرش علیه السّلام روایت کرده است که: مردی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام درباره قیام شب و نماز خواندن با سوره‌های قرآن سؤال کرد. حضرت پس از آنکه بیاناتی داشتند، چنین گفتند که:

وَمَنْ صَلَّى لَيْلَةً تَامَةً تَالِيًا لِكِتَابِ اللَّهِ، رَاكِعًا وَ سَاجِدًا وَ ذَاكِرًا، أُعْطِيَ مِنَ الثَّوَابِ مَا أَذْنَاهُ يَخْرُجُ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا وَكَلَّتْهُ أُمُّهُ، وَ يَكْتُبُ لَهُ عَدَدَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ مِثْلَهَا دَرَجَاتٌ، وَ يَثْبُتُ النُّورُ فِي قَبْرِهِ، وَ يَنْزَعُ الْإِثْمَ وَ الْحَسَدَ مِنْ قَلْبِهِ، وَ يَجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ يُعْطَى بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ، وَ يَبْعَثُ مِنَ الْأَمِينِ.

وَ يَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ: مَلَائِكَتِي! انظُرُوا إِلَى عَبْدِي، أَحْيَى لَيْلَةً ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي! أَسْكِنُوهُ الْفِرْدَوْسَ، وَ لَهُ فِيهَا مِائَةٌ أَلْفِ مَدِينَةٍ، فِي كُلِّ مَدِينَةٍ جَمِيعُ مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ مَا لَا يَخْطُرُ عَلَى بَالٍ؛ سِوَى مَا أَعْدَدْتُ لَهُ مِنْ

## الْكَرَامَةِ وَالْمَزِيدِ وَالْقُرْبَةِ.<sup>۱</sup>

«و کسی که یک شب تمام را نماز بخواند

در حالی که به تلاوت کتاب خدا و رکوع و سجود و

ذکر اشتغال ورزد، آن قدر اجر و ثواب به او عنایت

می شود که کمترین درجه آن، آنست که از گناهان

خود مانند

---

<sup>۱</sup> همان مصدر، مجلس ۴۸، ص ۱۷۶

روزی که از مادر متولد شده است بیرون می آید،  
و برای او به اندازه تعداد جمیع مخلوقات، حسنه، و  
به همین مقدار درجه نوشته میگردد، و نور در قبر او  
ثابت می ماند، و گناه و حسد از دل او بیرون میرود،  
و از عذاب قبر محفوظ و در امان می ماند، و نامه  
برائت و بیزاری از آتش جهنم به او داده می شود، و  
از جمله ایمنان محشور میگردد.

و خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان خود  
میگوید: ای ملائکه من! نظر کنید به بنده من! یک  
شب را به احیاء و شب زنده داری، برای طلب رضا و  
خشنودی من بپا خاسته است؛ او را در بهشت  
فردوس مسکن دهید! و از برای او در آن فردوس،  
صد هزار شهر است که در هر شهری جمیع آنچه  
نفوس بدان اشتها داشته باشد و چشمها از آن لذت  
برد، و آن چیزهایی که به خاطر کسی خطور نکرده  
است، موجود است؛ غیر از آن چیزهایی که من برای  
او بخصوصه از کرامت و مزید و قربت خود مهیا و  
تهیه نموده ام.»

و همچنین در «أمالی» از علی بن حسین بن

شاذویه مؤدّب از محمّد بن عبد الله بن جعفر بن  
(حسین بن) جامع از پدرش از یعقوب ابن یزید از  
محمّد بن اَبی عُمیر از اَبان بن عثمان از اَبان بن  
تَغلب، از حضرت اَبو جعفر محمّد بن علیّ الباقر، از  
پدرش علیّ بن الحسین، از پدرش حسین بن علی  
سید الشهداء، از پدرش علیّ بن اَبی طالب سید  
الاولیاء روایت کرده است که رسول خدا صلّی الله  
علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَ لَمْ يَصَلِّ عَلَيَّ اٰلِي، لَمْ يَجِدْ

رِيحَ الْجَنَّةِ؛ فَاِنْ



رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ.<sup>۱</sup>

«هر کس بر من صلوات بفرستد و بر آل من

صلوات بفرستد، بوی بهشت را نمی‌یابد؛ و همانا

بوی بهشت از فاصله مسیر پانصد سال راه به مشام

میرسد.»

**بهشت قیامت؛ طلوع عالم نفس، و در مقام بقاء**

**بعد از فناء است**

باری، در اینجا ذکر یک نکته لازم است که

بهشت در روز قیامت، بهشت صوری است، و دارای

حور و غلمان و اشجار و اثمار است؛ و اینکه گفتیم

بهشت قیامت، طلوع عالم نفس است از عوالم ثلاثه:

طبع و مثال و نفس، و انسان به مقام فناء فی الله

میرسد و در فناء چیزی نیست جز ذات حضرت حق

سبحانه و تعالی، تمام مطالب صحیح و به جای خود

محفوظ و مبرهن است، و لیکن موقف بهشت،

موقف بقاء بعد از فناء است، و در آنجا تجلیات

نفسانیه، منافات با استیلاء و غلبه و سیطره بر عالم

---

<sup>۱</sup> «أمالی» صدوق، مجلس ۳۶، ص ۱۲۰

صورت و عالم طبع ندارد.

و توضیحاً یادآور می‌شود که در سیر حرکت بسوی خدا و تحقق معنای **إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، بدون هیچ شبهه نفس انسان از عالم طبع و از عالم صورت و مثال عبور میکند و سپس منداک و فانی در ذات حضرت احدیت میگردد، **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** است و بس. اینجا عالم فناء است که همه موجودات فانی میگردند و در آنجا نه اسمی است و نه رسمی، و نه صورتی و شکلی، و نه عذابی و نه ثوابی. در آنجا نه انسانی است و نه حیوانی و نه جنّی، نه پیامبری و نه فرشته‌ای، حتی خود ملک الموت به امر خدا قبض روح می‌شود.

و سپس موجودات بقاء پیدا می کنند به بقاء حضرت حقّ جلّ و علا. و در این عالم بقاء، دوباره نفوس بر میگردد و آثار و خواصّ و تمایزات پیدا می شود، ثواب و عقاب پیش می آید. سؤال و حساب و کتاب و عرض و جزاء و صراط و میزان و تطایر و کتب و منبر و سیله و لواءِ حمد و بالاخره دوزخ و بهشت است. اینجا موجودات به بقاء حقّ باقی و پاینده اند، اینجا طلوع عالم نفس است در آثار و خصوصیات خود.

### فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ.<sup>۱</sup>

«گروهی در بهشت و گروهی در آتش سعیر

هستند.»

و ما در مبحث معاد جسمانی، از کیفیت فناء فی

الله و سپس بقاء بالله مفصّلاً بحث نموده ایم (مجلس

۳۹ جلد ششم)؛ لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ.

در اینجا که دیگر بحث در بهشت را خاتمه

میدهیم، مناسب است خطبه ای از امیر المؤمنین علیه

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۷، از سوره ۴۲: الشّوری

السّلام بیاوریم. درباره اوصاف بهشت، در ذیل خطبه ای که در عجائب خلقت طاووس ایراد فرموده است بیان می فرماید که:

### خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام درباره بهشت

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصْرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يوصفُ لَكَ  
مِنْهَا، لَعَزَفْتَ نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ  
شَهَوَاتِهَا وَلَذَائِهَا وَزَخَارِفِ مَنَاطِرِهَا، وَلَذَهَلْتَ بِالفِكرِ  
فِي اصْطِفَاقِ اشْجَارِ غُيْبَتِ عُرُوقِهَا فِي كُتُبِ الْمَسْكِ  
عَلَى سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا!

وَ فِي تَغْلِيْقِ كَبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي  
عَسَالِيْجِهَا وَ أَفْنَانِهَا، وَ طُلُوْعِ تِلْكَ الثَّمَارِ مُخْتَلِفَةٍ فِي  
غُلْفِ أَكْمَامِهَا، تُجْنَى مِنْ غَيْرِ تَكْلُفٍ فَتَأْتِي عَلَى مُنِيَةِ  
مُجْتَنِيْهَا!

وَ يَطَافُ عَلَى نَزَالِهَا فِي أَفْنِيَةِ قُصُوْرهَا  
بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ وَ الْخُمُوْرِ الْمُرَوَّقَةِ.  
قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الْكِرَامَةُ تَتَمَادَى بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا دَارَ  
الْقَرَارِ، وَ أَمِنُوا نُقْلَةَ الْاسْفَارِ.

فَلَوْ شَغَلَتْ قَلْبَكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى  
مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاطِرِ الْمُونِقَةِ، لَزَهَقَتْ  
نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا وَ لَتَحَمَّلتَ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى  
مُجَاوِرَةِ أَهْلِ الْقُبُوْرِ اسْتِعْجَالًا بِهَا.

جَعَلْنَا اللهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ سَعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ  
الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ<sup>۱</sup>.

«و اگر تو چشم دلت را بسوی آنچه از بهشت  
برای تو توصیف شده است بیندازی، هر آینه مکروه  
می داری و بی میل و ملول می شوی از آنچه در دنیا  
از شهوات آن و لذات آن و زینت های مناظر آن به

<sup>۱</sup> «نهج البلاغة» خطبه ۱۶۳ از طبع عبده مصر، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۱

ظهور رسیده، و از بدایع و طرائف زیبائی‌هایی که در آن به وقوع پیوسته است. و یکسره از دنیا غافل می‌شوی بواسطه فکر کردن در بهم خوردن برگهای درختان و اشجاری که ریشه‌های آنها در تل‌هایی از مشک فرورفته و بر سواحل نهرهای آن روئیده است! و در آویخته شدن خوشه‌های مروارید تر و تازه در شاخه‌های بزرگ و کوچک آنها، و در به ظهور رسیدن و طلوع کردن این میوه‌های

مختلف و متفاوت در غلافهای غلاف میوه آنها  
که بدون هیچ مشقّت و سختی چیده می‌شوند، و طبق  
میل و خواست شخص چیننده کج شده فرود می‌آیند  
و به دست او قرار میگیرند!

و پیوسته برای واردین از بهشتیان در پیرامون  
قصرهای آنها عَسَل‌های تصفیه شده و شراب‌های  
صاف کرده شده به گردش در می‌آورند و برای آنان  
میگردانند.

آنان جماعتی هستند که پیوسته و همیشه،  
کرامت و مکرمت درباره آنها متّصل و پیوسته شده،  
تا آنها را به خانه قرار و محلّ امن و اطمینان داخل  
کرده است، و از نقل و انتقال و مصائب سفرها در  
ایمنی قرار گرفته‌اند.

و بنابراین، ای گوش دارنده به سخنان من!  
اگر دل خود را گرایش دهی به وصول به آنچه بر تو  
وارد می‌شود و هجوم می‌آورد از آن مناظر شگفت  
انگیز، هر آینه از شدّت اشتیاق به آنها جانت بیرون  
می‌آید، و از این مجلس ما به سوی مجاورت اهل  
قبور حرکت میکنی، و برای سرعت و عجله به

وصول به آن نعمت‌ها کوچ می‌کنی!

خداوند ما و شما را - به رحمت خود - از

افرادى قرار دهد که با دل به سوى منازل ابرار و

مساکن نیکان حرکت کنند و در وصول به آن ساعى

باشند.»



مجلس هفتاد و یک: جهنم و مبدأ پیدایش  
آن



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا  
جَاؤُهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ  
مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ  
هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى  
الْكَافِرِينَ \* قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا  
فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ<sup>١</sup>

«و آنان را که کافر شده‌اند، دسته دسته بسوی

<sup>١</sup>سوره زمر: ٣٩، آیه: ٧١ و ٧٢.

جهنم سوق میدهند؛ و همین که بدانجا رسیدند،  
درهای جهنم باز می‌شود. و خازنان آن به آنها  
میگویند: مگر پیغمبران خدا که از خود شما بودند به  
نزد شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما  
تلاوت کنند و از

دیدار و لقاء چنین روزی شما را بر حذر دارند و  
بترسانند؟ در پاسخ میگویند: آری! و لیکن کلمه  
عذاب بر کافران ثابت و استوار شد!

به آنها گفته می‌شود: اینک از درهای جهنم  
داخل شوید و در آنجا بطور جاودان بمانید؛ پس  
بسیار بد است محلّ و منزلگاه متکبران.»

## دعای حضرت سجّاد علیه السّلام در پناه بردن

به خدا از جهنم

حضرت سید العارفین و سند السّاجدین علیّ  
بن الحسین زین العابدین علیه السّلام در ضمن دعای  
بعد از نماز شب، در مقام مناجات به درگاه حضرت  
ذوالجلال عرض میکند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغَلَّظَتْ بِهَا عَلَيَّ مِنْ  
عَصَاكَ، وَتَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ. وَ مِنْ  
نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ، وَ هِينُهَا أَلِيمٌ، وَ بَعِيدُهَا قَرِيبٌ. وَ مِنْ  
نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضٌ، وَ يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَيَّ بَعْضٌ.  
وَ مِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِيمًا، وَ تَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيمًا!  
وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقِي عَلَيَّ مِنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا، وَ لَا  
تَرْحَمُ مِنْ اسْتَعْظَفَهَا، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَيَّ التَّخْفِيفِ عَمَّنْ

خَشَعَ لَهَا وَاسْتَسَلِمَ إِلَيْهَا! تَلْقَى سُكَّانَهَا بِأَحْرَّ مَا لَدَيْهَا  
مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَشَدِيدِ الْوَبَالِ.

وَاعْوِذْ بِكَ مِنْ عَقَابِهَا الْفَاغِرَةِ أَفْوَاهِهَا، وَ  
حَيَاتِهَا الصَّالِقَةَ بَأَنْيَابِهَا، وَشَرَابِهَا الَّذِي يَقَطُّعُ أَمْعَاءَ وَ  
أَفِيدَةَ سُكَّانِهَا، وَيَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ!

وَاسْتَهْدِيكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا وَأَخْرَعَ عَنْهَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْرِنِي مِنْهَا

بِفَضْلِ

رَحْمَتِكَ، وَ أَقْلِنِي عَثْرَاتِي بِحُسْنِ إِقَالَتِكَ، وَ لَا  
تَخْذُلْنِي؛ يَا خَيْرَ الْمُجِيرِينَ!

إِنَّكَ تَقِي الْكَرِيهَةَ، وَ تُعْطِي الْحَسَنَةَ، وَ تَفْعَلُ مَا  
تُرِيدُ، وَ أَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - الدُّعَاءُ<sup>۱</sup>.

«بار پروردگارا! من پناه می برم به تو از آتشی

که تو غلظت و سنگینی نموده ای به سبب آن بر کسی  
که معصیت تو را کرده است، و تهدید فرموده ای به  
سبب آن کسی را که از راه رضا و خشنودی تو  
بازگشته است. و از آتشی که نورش ظلمت است، و  
آسانش دردناک است، و دورش نزدیک است. و از  
آتشی که پاره ای از آن را پاره دیگر بخورند، و برخی  
از آن بر برخی دیگر حمله ور شوند. و از آتشی که  
استخوانها را پوسانیده و خاکستر کند، و به ساکنانش  
از آب حمیم و داغ بیاشاماند!

و از آتشی که رحمت و شفقت نمی آورد بر

کسی که بسوی او تضرع و زاری کند، و رحم  
نمی کند بر کسی که از او طلب عطوفت و مهربانی  
نماید، و قدرت ندارد بر کسی که نسبت به او خشوع

---

<sup>۱</sup> دعای سی و دوّم از «صحیفه سجّادیّه»

و فروتنی نموده است و فرمان او را برده است  
تخفیف دهد! آتشی که با ساکنانش به گرم‌ترین  
درجه حرارتی که دارد (از عذاب‌های دردآورنده که  
برای عبرت دیگران بکار برند و از شدائد و سختی‌ها  
بهره کافی داشته باشد) برخورد و تلاقی کند!

و پناه می‌برم به تو از عقرب‌های جهنم که

دهانهای خود را



باز کرده‌اند، و از مارهای جهنم که با نیش‌های  
خود میزنند، و از آشامیدنی‌های جهنم که روده‌ها و  
امعاء را پاره پاره کنند، و دل‌های ساکنان آن را قطعه  
قطعه نمایند، و دل‌هایشان را از جا بر کنند!

و من از تو ای پروردگارم! هدایت و راهنمایی  
می‌طلبم بسوی آن چیزی که از جهنم دور کند، و  
آتش را بگرداند.

بار پروردگار من! بر محمد و آل او درود  
بفرست، و پناه ده مرا از آن آتش در پناه فضل رحمت  
خود، و درگذر از لغزش‌های من به نیکوئی گذشت  
خود، و مرا خوار و ذلیل مگردان؛ ای بهترین پناه  
دهندگان!

تو هستی که از هر کار مکروه و ناپسندی  
نگهداری و حفظ میکنی، و حسنه و خوبی را  
مرحمت میفرمائی، و آنچه بخواهی بکنی میکنی، و  
تو بر هر کار توانائی.»

باری، آیات شریفه قرآن، درباره جهنم و  
تفصیل آن، همان طور که استاد ما: حضرت آیه الله  
علّامه طباطبائی مدّ ظلّه فرموده‌اند، از آیات بهشت

بیشتر است. زیرا درباره دوزخ، قریب چهارصد آیه در قرآن شریف آمده است، و هیچ سوره ای از سور قرآن از ذکر جهنم تصریحاً و یا تلویحاً خالی نیست، مگر دوازده سوره از سُورِ قِصَار.<sup>۱</sup>

## کیفیت پیدایش دوزخ

و بالجمله محصل مفاد مجموع این آیات آنست که: دوزخیان از زندگانی ابدی و حیات حقیقه عالم آخرت محروم می‌باشند. حال باید دید چرا این محرومیت نصیب آنان گردیده است؟ و به طور کلی

---

<sup>۱</sup> رساله «الإنسان بعد الدنیا» خطی، ص ۷۱

جهنم یعنی چه؟ و از کجا پیدا می‌شود؟ و مبدأ  
پیدایش آن چیست؟ و ظهور آن در عالم باطن و  
حقیقت چرا به صورت آتش است؟

برای روشن شدن این موضوع ناچار از بیان  
مقدمه ای هستیم، و آن اینست که: تمام این عالم  
وجود با همه این گسترش و پهناوری ای که دارد، از  
مُلک و مَلکوت، و عالم نفوس و ارواح و عقول و  
طبیعت، تماماً تجلیات و ظهورات حضرت حقّ  
سبحانه و تعالی می‌باشند، که از کتم عدم و نیستی  
محض آنها را موجود نموده و به خلعت و لباس  
وجود مخلّع و ملبّس نموده است، و هر کدام از این  
مخلوقات که عین ظهور و نفس تجلی حق هستند  
دارای رتبه ای مخصوص و درجه و ماهیتی است که  
بدان از دیگران امتیاز پیدا نموده است.

مثلاً انسان دارای حدّ و حدودی است که او را  
انسان کرده، و دارای عقل و شعور و نفس ناطقه و  
غرائز مختصّ به خود کرده است، بطوری که آن را از  
سائر موجودات اعمّ از حیوان و جماد و نبات و  
عقول مفارقه و ارواح مجردّه قدسیه جدا میکند، و

اگر چنین خصوصیتی در او نبود، دیگر انسان نبود. و همچنین در بقیه از موجودات اگر خصوصیت‌های وجودیه آنان نبود، دیگر آنان نبودند؛ و یک وجود بَحْتِ بسیط، عالم را فرا گرفته بود، بدون هیچگونه تمیز و تشخّصی.

این ماهیات مختلفه که مراتب و درجات وجودی موجودات را مشخص میکند، سبب تمایز موجودات و ظهور و تجلّی حضرت حق می‌شود. و هر کدام به جای خود و در مرتبه خود مطیع و منقاد، و در همان حدّی که برای وجود آنها مقرر شده است، آرام و ساکن، و طبق

دستور تکوینی حضرت حقّ سبحانه و تعالی، فرمانبردار هستند. و همه در ذات و وجود خود مستقرّ و در حجاب ماهیت خود ثابت و استوارند.

از میان این همه مخلوقات، انسان و جنّ دارای یک خصوصیتی هستند که علاوه بر ماهیت و تمایز وجودی، آنها را از سائرین جدا کرده است؛ و آن حسّ استقلال طلبی و انانیت و شخصیت و استکبار است که در انسان بطور شدید و در جنّ به طور ضعیف موجود است. و این حسّ موجب آن شده است که خود را بالاتر و برتر و ارجمندتر و عالی‌رتبه‌تر از آنچه که هست بنگرد، و صفاتی از بهترین و عالی‌ترین صفات چون علم و قدرت و حیات و فروع آنها را به خود نسبت دهد و از خود بداند، و خود را کانون و مبدأ این کمالات بداند و حق را یکسره فراموش کند.

این حسّ، حجابی عظیم است. زیرا بر خلاف متن واقع و حقیقت امر است. حجابی است تخیلی و موهومی نه اساسی و اصیل چون سائر موجودات. حجابی است که یکایک از صفات حق را گرفته و

کذباً به خود نسبت می‌دهد و از خود میداند.

## خلقت شیطان، بر اساس مصلحت است

خداوند شیطان را آفرید و او را دارای  
خصیصه کبر و استکبار نمود، و نفوس بشری به  
واسطه انقیاد و متابعت از او اختیاراً دارای این  
خصیصه شدند، و در نتیجه خود را بزرگ دیدند، و  
این بزرگ‌نگری مبدأ تمام خیالات فاسده و آراء و  
افکار باطله و کردار نکوهیده و بالاخره عقائد و  
ملکات خبیثه و سیئه گردید، و موجب

فاصله افتادن بین آنان و بین حقّ شد، و این سیر انحرافی تشریحی بر خلاف سنت تکوین و متن واقع گشت.

البته اصل خلقت شیطان از روی مصلحت بود، و گرنه خدا نمی آفرید. و اینک هم شیطان يك مأمور خداست که حکم بازرس دارد، و نمی گذارد اشخاص آلوده و مبتلا به غلّ و غشّ عالم طبیعت و نفوس اماره، در حرم خداوند قدم گذارند. بازرسی میکند، و تفتیش صحیح به عمل می آورد؛ آنان که پاك هستند طبق آیه کریمه **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**<sup>۱</sup> شیطان را بدانها دسترسی نیست، و آنان که بر خدا پیشی میگیرند و از استکبار و تکبر بهره کافی دارند، و صفات عُلّیا و اُسْمَاء حُسْنای خدا را دزدیده و به خود نسبت میدهند، جلوی آنها را میگیرد و نمی گذارد در حرم خداوندی که جای خلوص است وارد شوند.

---

<sup>۱</sup> آیه ۸۲ و ۸۳، از سوره ۳۸: ص: «شیطان گفت: سوگند به عزّت تو که تمام بنی آدم را من إغوا میکنم، مگر آنان که از بندگان مخلص تو باشند.»

اگر شیطان نبود، عالم نزول و طبع و این دنیای  
پر غوغا نبود. زیرا شیطان سبب نزول و هبوط آدم بدین  
عالم شد؛ قبل از آن همه در بهشت بودند، ولی بهشت عالم  
ذَرّ که فقط بهشت استعداد و قابلیت بود و انسان همانند  
فرشتگان و حوریان قابل ترقّی و تکامل نبود. شیطان  
موجب نزول آدم در این عالم و حرکت و مجاهده و  
جستجوی حقّ و تدارك ما فات شد، و بالاخره انسان  
از أسفل السّافلین با قدم مجاهده با اراده پروردگار حیّ  
قیوم به اعلیٰ علیین رسید. انسان از



ملائکه هم اشرف شد، و این همه فضائل و درجات کسب نمود.

اینها همه در اثر خلقت شیطان است، و فوائد آفرینش او؛ گرچه او چون خودش حجاب است و پیوسته منفور و ملعون - زیرا لازمه چنین حجابی که پیوسته موجب بُعد و دوری شود چنین است - و لیکن اصل مصلحت آفرینش شیطان را از نظر نباید دور داشت، و شیطان را موجودی مستقل و جدا از حکومت حضرت حق دانست، و او را در کارهای خود فعالٌ لَمَّا يَشَاءُ پنداشت؛ که این توهّم عین شرک است، و ضعف دستگاه حضرت ربوبی را می‌رساند.

انسان را خداوند با اراده و اختیار آفرید، و لازمه این اختیار بدین صورت و کیفیت که بتواند انتخاب کارهای خوب و یا کارهای بد را کند، تسلط شیطان و اغوای او به وسیله دعوت و ترغیب به زشتیهاست، تا آنکه انسان مجاهد و استوار شناخته شود و به مقام کمال و فعلیت برسد، و انسان هوسباز و هوسران نیز شناخته شود؛ و **لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ**

## بَيِّنَةٌ وَ يَحْيِي مَنْ حَيٍّ عَن بَيِّنَةٍ<sup>۱</sup>.

وگرنه خوب و بد و نیکی و زشتی از هم جدا نبودند، و همه میخواستند خود را جا زنند و در مقام و شکل اولیای خدا بر مسند قرب قرار گیرند.

و با این بیان، اشکالات سبعة ابلیسیه تماماً جواب داده می شود

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۴۲، از سوره ۸: الانفال: «تا آنکه کسی که هلاک میگردد، از روی بیئنه و بصیرت هلاک گردد؛ و هر کسی که زنده می شود و حیات طیبه می یابد، از روی بصیرت و بیئنه باشد.»

و همه بطور وضوح، عدم صحّتش روشن  
میگردد.<sup>۱</sup>

## سبب انحراف انسان، استکبار است

باری، آنچه موجب انحراف انسان از سبب  
تکوین و جاده مستقیم شد، همین استکبار و  
خودپسندی بود که او را بر خلاف اصالت واقع در  
نظر خودش بلند و بالا جلوه میداد؛ و این باید بسوزد  
و نابود شود و در جهنّم گداخته گردد، زیرا که جز  
حقّ و آثار حقّ و صفات حقّ، چه کسی در توان دارد  
که مستقلاً از خود چیزی را بداند.

در آیه ای که در مطلع گفتار قرائت شد وارد  
است که: **فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ** «پس بد است  
جایگاه متکبران» و جهنّم جایگاه متکبران است.

شیطان امر خدا را در سجده و فروتنی نسبت

---

<sup>۱</sup> از این اشکالات، شش تا را علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی در اوائل سوره  
اعراف در تفسیر «المیزان» ج ۸، از ص ۴۳ تا ص ۵۸ ذکر کرده و جواب  
کافی داده‌اند. و این اشکالاتی است که در «روح المعانی» از شارح «اناجیل  
اربعه» ضمن صورت مناظره ای که بین ابلیس و ملائکه بعد از حادثه آدم  
واقع شد ذکر میکند، و آلوسی میگوید: فخر رازی گفته است: اگر اوّلین و  
آخرین جمع شوند و حکم به تحسین عقل و تقبیح آن نمایند، هیچ مفرّ و  
خلاصی از این اشکالات را نمی‌یابند، و همه را لازم می‌شمارند.

به آدم اطاعت نکرد، و استکبار ورزید. همه فرشتگان اطاعت کردند مگر ابلیس که ابا و امتناع نمود و از سجده کردن خودداری کرد، و از کافران شد:

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.<sup>۱</sup>

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.<sup>۲</sup>

أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ.<sup>۳</sup>

ابلیس دعوی انانیت کرد و در مقابل حضرت

حق، وجود و هستی را به خود نسبت داد و گفت: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ**؛ من از آدم بهترم، چون مرا از آتش آفریدی و او رای از گل!

و چون آتش رو به بالا می‌رود و استکبار دارد،

لذا خود را بر آب و خاک که گل را می‌سازند مقدم و برتر می‌بیند. همین استکبار بود که خطاب «اهبط» را به شیطان رسانید:

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا

فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ.<sup>۵</sup>

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۳۴، از سوره ۲: البقرة

<sup>۲</sup> آیه ۷۴ از سوره ۳۸: ص

<sup>۳</sup> ذیل آیه ۷۵ از سوره ۳۸: ص

<sup>۴</sup> قسمتی از آیه ۱۲ از سوره ۷: الاعراف

<sup>۵</sup> آیه ۱۳ از سوره ۷: الاعراف

«خداوند به ابلیس گفت: پائین برو از این

بهشت، تو چنین توان و موقعیتی نداری که در بهشت خود را بزرگ بینی و بزرگ بدانی و بزرگی کنی.

پس خارج شو که حقاً تو از پست شدگان می باشی.»

## جهنم، از آن متکبرین است

استکبار - یعنی خود را بزرگ دیدن - موجب

هبوط و نزول شیطان از بهشت شد، و او را ملعون و

جهنمی نمود، و مطرود و منفور شد. چرا که در قبال

حق، خود را ذی اثر دانست، و این خیالی است عظیم

و گناهی است نابخشودنی.

بر اثر همین کبر و تکبر و استکبار است که

بشر هم پیوسته خود را از بهشت دور میکند و به

جهنم و عالم بعد نزدیک می سازد. و همواره

این استکبار او را به باطل گرایش می‌دهد، و به موهومات و تخیلات و امور اعتباریه دل‌بند میکند، و از حقائق دور و مهجور؛ و چنان در عالم خیالات و موهومات فرو میرود و زیست میکند که گویا در عالم خارج و هستی مطلق و ذات حضرت حیّ قیوم ذوالجلال والاکرام، غیر از وجود تخیلی خود چیزی نمی‌پندارد، و انکار حقّ را بالمرّة می‌نماید؛ رسولان خدا را کوچک می‌شمارد، و سخن حقّ را قبول نمی‌کند و زیر بار حقّ نمی‌رود.

أَفَلَمَّا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ  
اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ.<sup>۱</sup>

(خداوند در مقام مؤاخذه در خطاب با یهودان که سر از فرمان پیامبران می‌پیچیدند می‌فرماید:) «آیا هر وقت که رسولی چیزی برای شما آورد که نفوس شما بدان میل نداشت و آن را نمی‌پسندیدید، استکبار و بلندمنشی می‌نمودید؟ پس جماعتی از آن رسولان را تکذیب نموده و به دروغ نسبت میدادید، و جماعتی از آنان را می‌کشتید!»

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۸۷، از سوره ۲: البقرة

فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ<sup>۱</sup>.

«و اما کافران (در روز قیامت به آنان چنین

خطاب می شود:) آیا این طور نبود که آیات ما چون

بر شما خوانده می شد، شما استکبار

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۱، از سوره ۴۵: الجاثية

می نمودید، و شما از طائفه مجرمان بودید؟!»

و الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ  
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.<sup>۱</sup>

«آن کسانی که آیات ما را تکذیب نموده و به  
دروغ نسبت دادند، و خود را از پذیرش آنها بالا و  
بلندتر دانستند، و ترفع و تکبر به خرج دادند؛ آنانند  
اهل آتش که در آن مخلد می مانند.»

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا  
مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ  
أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ.<sup>۲</sup>

«و اما قوم عاد در روی زمین بلند منشی و  
استکبار نمودند بدون حقی که داشته باشند، و چنین  
گفتند که: کیست که از ما قوت و قدرتش بیشتر  
باشد؟ آیا آنان ندیدند که آن خداوندی که آنان را  
آفریده است از آنان قوت و قدرتش بیشتر است؟ و  
قوم عاد چنین بودند که آیات ما را انکار می نمودند.»

وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ  
مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> آیه ۳۶، از سوره ۷: الاعراف

<sup>۲</sup> آیه ۱۵، از سوره ۴۱: فصلت

<sup>۳</sup> آیه ۲۷، از سوره ۴۰: غافر



(چون فرعون اراده کشتن موسی را نمود) موسی

گفت: من پناه می‌برم به پروردگار خودم و پروردگار

شما از هر شخص بلندمنش و

سرکش و متکبری که ایمان به روز بازپسین  
نمی آورد.»

**مُهر خداوندی، بر تمام دل و اندیشه شخص**

**متکبر و جبار**

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ \* الَّذِينَ  
يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا  
عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ  
قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.<sup>۱</sup>

(پس از آنکه خداوند فرمود: ما یوسف را با

آیات و بینات فرستادیم، و پیوسته شما در آنچه

آورده بود شک آوردید، تا چون بمرد گفتید: خدا بعد

از او رسولی نمی فرستد، می فرماید: )«این طور است

ای پیغمبر، که خداوند هر شخص اسراف کننده و

متجاوز و شک آورنده و تردید کننده را گمراه میکند؛

آنان که در آیات خداوند بدون حجّت و دلیلی که

داشته باشند مجادله می کنند. این گناه و هلاکت

عظیمی است در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان

آورده اند. این طور است ای پیغمبر، که خداوند مُهر

میزند بر تمام دل و اندیشه شخص متکبر و سرکش

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۳۴ و آیه ۳۵، از سوره ۴۰: المؤمن

## آنان که نزد خدا هستند، استکبار ندارند

این از طرفی، و از طرف دیگر در بسیاری از آیات قرآن، خداوند تمجید و تعریف میکند کسانی را که تکبر و استکبار نمی‌ورزند و از عبادت و اطاعت خدا سر باز نمی‌زنند و بلندمنشی و بلندپروازی ندارند؛ همچون آیه:

ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيْنَ وَ زُهَبَانَا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> البته باید در این آیه شریفه توجه داشت که لفظ «کل» بر لفظ «قلب» مقدم است نه مؤخر، و چنین است: علی کل قلب متکبر، و چنین نیست: علی قلب کل متکبر. زیرا اگر لفظ «کل» مؤخر بود معنایش این می‌شد که: خداوند مهر میزند بر دل و اندیشه تمام افراد متکبر. و اما این مهر خوردگی بر تمام قسمت‌های دل هر فرد متکبر بود یا بر بعضی از قسمت‌ها، و بقیه قسمت‌ها سالم بود؛ دیگر آیه در این زمینه ساکت بود و مفهومی نداشت. و اما در آیه که لفظ «کل» مقدم آمده است معنایش این می‌شود که مهر خوردگی بر تمام قسمت‌های دل شخص متکبر و جبّار است، و هیچ قسمت از نواحی دل او بدون مهر خوردگی نیست و سالم نخواهد ماند. و از طرفی چون جنس متکبر از لفظ متکبر اراده شده است، گرچه تصریحی نسبت به جمیع متکبران نشده است، لیکن از اطلاق لفظ جنس متکبر در این زمینه خطاب، استفاده «عموم افرادی» نیز می‌شود. و بنابراین، معنای آیه این می‌شود که: خداوند بر تمام نواحی دل هر شخص متکبری مهر میزند. و معلوم است که آنچه را تقدیم لفظ «کل» به همین بیانی که نمودیم می‌رساند، تأخیر آن نمی‌رساند. و به جهت همین نکته دقیقه لفظ «کل» مقدم شده و در این صورت أشمل و أعمّ از نقطه نظر اجزاء موضوع خواهد بود.

<sup>۲</sup> ذیل آیه ۸۲، از سوره ۵: المائدة

(و می‌یابی ای پیغمبر، نزدیکترین اهل مودّت را  
به مؤمنین، آن کسانی را که میگویند: ما نصاری  
هستیم) به علّت آنکه از میان آنها علماء روحانی و  
معنوی و رهبانان هستند، و به علّت آنکه ایشان  
استکبار ندارند.»

و همچون آیه:

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ  
يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ<sup>۱</sup>.

«حقاً آنان که در نزد پروردگار تو هستند از

عبادت او استکبار

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۰۶، از سوره ۷: الاعراف

نمی‌ورزند، و تسبیح او را بجای می‌آورند و برای او سجده می‌کنند.»

و همچون آیه:

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا  
سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ<sup>۱</sup>.

«این است و جز این نیست که به آیات ما

کسانی ایمان می‌آورند که چون بدان آیات متذکر شوند، به رو به زمین در سجده بیفتند و به حمد پروردگارشان تسبیح کنند، و ایشان استکبار نمی‌نمایند.»

و محصل مطلب آنست که: این حسّ

بلندپروازی و سرکشی و خود بینی و خود محوری و خودنگری که بر اصالت واقع نیست، از نفس امّاره به سوء و از حجاب غلیظ بین بنده و بین خدا - در اثر تسویلات شیطان و ابلیس - پدیدار می‌شود. و چون وجود ابلیس از آتش است، لذا این حجاب آتش خواهد بود. و هر کس بدین حجاب محجوب گردد با ابلیس هماهنگی نموده، و در اثر اتحاد و هم

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۵، از سوره ۳۲: السّجدة

افق شدن با آن کانون آتش، آتشین خواهد شد؛ و در روز قیامت که این حجاب به صورت آتش جلوه‌گر است، در آن معذب و مخلد خواهد بود.

عجیب است که خداوند به صورت استفهام تقریری سؤال میکند که: «آیا اینچنین نیست که جهنم محلّ و منزلگاه متکبران می‌باشد؟»:

**أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ<sup>۱</sup>**

و نیز به صورت حتم و جزم حکم میکند که:

«آن کسانی که از

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۶۰، از سوره ۳۹: الزّمر

عبادت من استکبار ورزند، بزودی به حال ذلت  
و خواری در دوزخ داخل می‌شوند.»:

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ  
جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ<sup>۱</sup>.

شرک و تمام گناهان و تجاوزها، از استکبار

پیدا می‌شود

تمام گناهان و تجاوز به حقوق و تعدی به  
نوامیس و أعراض و اموال و قتل نفوس، همه از  
استکبار پیدا می‌شود. و بطور کلی فساد روی زمین  
از این حسّ خودپسندی است که انسان را از انقیاد و  
تسلیم در برابر حق باز میدارد، و پیوسته دیده دل و  
دیده بصر او را گرایش به باطل میدهد، و حسّ  
پذیرش موعظه و اندرز را در وجود او از بین می‌برد.  
و هر وقت به او نصیحتی شود، از روی غرور و  
خودپسندی در پيله کبر و نخوت میرود و در آن  
می‌خزد، و هزار تار عنکبوتی از عزّت به گناه و مجاز  
و باطل به دور خود می‌تند. آیا این آتش نیست و  
سزاوار آتش قیامت نیست؟

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۶۰، از سوره ۴۰: غافر

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ.

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ  
الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ  
فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لِبئْسَ الْمِهَادُ!

«و بعضی از مردم (همچون اُخْنَس بن شُرَيْق  
که یکی از منافقان بود) چنان در گفتار زیبا و دلفریب  
خود برای آنکه به متاع و بهره دنیوی برسد، چرب  
زبانی کند و دروغ بلافد که تو را ای پیغمبر، زیبائی  
گفتارش به تعجب درآورد. و از شدت نفاق و کژی  
ای که دارد، خدا را نیز بر صحت گفتار و نیت باطن  
خود گواه گیرد، درحالی که سخت‌ترین و شدیدترین  
دشمنان است.

و چون از محضر تو دور شود، آنچه در توان  
دارد بکار میگیرد برای آنکه در روی زمین فتنه و  
فساد کند، و حاصل مردم را از زراعت تباه کند، و  
نسل بشر را قطع کند. و خداوند فساد را دوست  
ندارد.

---

آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶، از سوره ۲: البقرة



و چون به او از در نصیحت و اندرز گفته شود: از خدا بپرهیز و راه راستی و تقوی پیشه گیر، غرور و خودپسندی باطل و زشت او را فرا میگیرد. چنین کسی جهنم برای او کافی است؛ و جهنم بد آرامگاهی است.»

بلی این جهنم آتشی است افروخته برای متکبران و سرکشان که از حقّ تَمَرّد می کنند، و این کبر و خودپسندی در هر صورت و لباسی پدید آید جهنم با او خواهد بود.

از روشن ترین مصادیق استکبار، شرک به خداست. یعنی چیزی را در قبال حضرت او مؤثر دانستن، و در عالم وجود برای او تأثیر و اثر مستقلّ قائل شدن. و کدام گناه از این بالاتر که کسی در برابر این خورشید عالمتاب که تمام عالم هستی را لباس وجود و دوام پوشانیده است، و در هر لحظه خود بر این عالم، وجود و ثبات

می‌بخشد، و نیرو و قدرت می‌دهد، و حیات و علم افاضه میکند، و بینائی و شنوائی و هزاران حسّ، دائماً و لا ینقطع در موجودات به رحمت عامّه خود عنایت میکند؛ خود را و یا موجود دیگری را مستقلاً ذی اثر بداند، و خدا را از اطلاق وجود و هستی و از نامتناهی بودن صفات و اسماء خود تنازل دهد، و در عالم تخیل او را بشکند و نسبت ناروا به او دهد؟

و لذا می‌بینیم در هر جا که شاخه‌ای از استکبار هست، همان‌جا شرک به خدا موجود است. غایة الامر درجات و مراتب شرک، تفاوت دارد؛ بعضی‌ها مبتلا به شرک جلیّ، و غالب افراد مردم مبتلا به شرک خفیّ هستند.

**تمام مراتب کبر و تکبر و استکبار، برای خداوند است**

خداوند بزرگ است، و بزرگی زینده اوست، زیرا هر بزرگی‌ای که در تصوّر آید شعاعی و لمحّه‌ای از بزرگی اوست. ذات اقدس او هر چه دعوی بزرگی کند حقّ است.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ  
السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ

«اوست خداوند، آنکه هیچ معبودی غیر از او نیست؛ حاکم و حکمران مقتدر، و پاک و پاکیزه از هر نقص و عیب، و ایمنی دهنده، و مُسَيِّر و حافظ عالم و عالمیان، و قاهر و غالب بر جمیع مخلوقات، و دارای مقام جبروت و عظمت و بزرگی. پاک و مقدّس است خداوند از آنچه برای او از هر گونه شریک و انبازی که قرار

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۳، از سوره ۵۹: الحشر

چقدر عالی و پر محتواست ندای الله اکبر که تمام مراتب کبر و تکبر و استکبار را مختصّ ذات اقدس او میکند، و علاوه میرساند که او از هر چه اندر وصف بیاید باز هم بالاتر و بزرگتر است. و بر همین اساس در سوره مدّثر که در اوائل بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است، این آیه آمد که:

يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \* قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ.<sup>۱</sup>

«ای دثار و گلیم به خود پیچیده! بر خیز و مردم را بر حذر دار، و پروردگارت را تکبیر گوی!»  
و چقدر عالی و پر محتواست آخرین آیه از سوره اِسراء:

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا.<sup>۲</sup>

«و بگو (ای پیغمبر!) که حمد و ستایش اختصاص به خداوند دارد؛ آنکه برای خود فرزندی

<sup>۱</sup> آیات ۱ تا ۳، از سوره ۷۴: المدّثر

<sup>۲</sup> آیه ۱۱۱، از سوره ۱۷: اِسراء

نگرفته است، و در حکومت و فرمانفرمائی بر عالم  
وجود شریکی ندارد، و هیچگاه فتور و سستی به  
دستگاه او رخنه نکند تا محتاج به مددکاری گردد. و  
(ای پیغمبر!) او را به بزرگترین درجات بزرگی به  
بزرگی یاد کن!»

### مشرکان راهی جز به جهنم ندارند

کسانی که شرک می آورند، به همان مقدار  
شرک از روح استکبار در آنها موجود بوده است، و  
شرک باید با جهنم سوخته شود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ  
ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.<sup>۱</sup>

«خداوند هیچگاه شرک را مورد غفران و  
آمرزش خود قرار نمیدهد، اما غیر از شرک را نسبت  
به کسانی که بخواهد می‌آمرزد.»

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ  
بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.<sup>۲</sup>

«و زمانی که لقمان در حال پند و اندرز  
پسرش، به او می‌گفت: ای نور دیده من! به خدا  
شرک نیاور، چون شرک به خدا ستمی گران و  
سنگین است.»

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا.<sup>۳</sup>

«و هر کس به خداوند شرک آورد، حَقًّا گناه  
عظیمی را مرتکب شده، و نسبت دروغ و افترای  
بزرگی را داده است.»

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ  
فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ.<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> صدر آیه ۴۸ و ۱۱۶، از سوره ۴: النِّسَاء

<sup>۲</sup> آیه ۱۳، از سوره ۳۱: لُقْمَان

<sup>۳</sup> ذیل آیه ۴۸، از سوره ۴: النِّسَاء

<sup>۴</sup> قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۲۲: الْحَجَّ

«و هر کس شرک به خدا آورد (گوئی

انسانیت او یکباره سقوط کرده، و به دار البوار رسیده

است) همچنانست که او از آسمان سقوط کرده، و

مرغان هوا او را در میان فضا بربایند، و یا آنکه باد او

را به مکانی دور دست پرتاب کند.»

یعنی هستی و ارزش انسان به توحید و  
 أصالتِ واقع بینی و واقعی بینی أصالت است، و چون  
 دیده دل انسان نابینا شد، و یا دوبین شد و عالم هستی  
 و تکوین را به دیده یک بین ننگریست، در این  
 صورت دیگر انسان نیست. او باطل گراست. و  
 معلوم است که راهی به رشد و نمو و ارتقاء ندارد،  
 مسیر او مسیر بُعد و دوری است. و بالاخره به مظاهر  
 دوری و بُعد که دوزخ گدازان است میرسد. و معلوم  
 است که چون انسانیت خود را خراب، و نطفه رشد  
 و تکامل و بصیرت را خفه کرده است، از بدترین  
 خلائق خواهد بود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي  
 نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ.<sup>۱</sup>

«آن کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب  
 (چون یهود و نصاری، و به پیامبر اسلام ایمان  
 نیاورده‌اند) و کسانی که به خداوند شرک آورده‌اند،  
 در آتش سوزان جهنم بطور جاودان و خلود می‌مانند؛  
 و ایشانند بدترین و خبیث‌ترین مخلوقات.»

<sup>۱</sup> آیه ۶، از سوره ۹۸: البینة



و بر همین اصلِ دوزخی بودن مشرکان، کافران نیز جهنمی هستند. زیرا با وجود درخشش نور توحید از سیمای رسالت پیامبر عظیم الشان اسلام، و دعوت به توحید حضرت واحدِ اَحَدِ صَمَدِ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ؛ عدم پذیرش و انقیاد، جز عنوان استکبار و گردنکشی عنوان دیگری ندارد. مگر افرادی از کافران که دنبال حق بوده و در جستجو و تفحص بر آمده‌اند، ولی

بواسطه استضعاف، طبقه حاکم راه وصول آنها را به حقیقت و اسلام و ایمان به محمد مصطفی حیبُ الله مسدود کرده‌اند؛ آنها جزء مستضعفین محسوب، و طبق آیه ای که در این باره داریم با آنان رفتار می‌شود.

و اما کسانی که هیچگونه تحت ظلم و ستمی قرار نگرفته‌اند، و با اراده و اختیار، دینی را غیر از اسلام اختیار می‌کنند، و در تفحص و تجسس بر نمی‌آیند و یا به مقدار کافی تفحص نمی‌کنند و بالتّیجه دستشان از نور اسلام خالی می‌ماند؛ آنان در راه‌ها و کریوه‌های عالم آخرت نیز نور ندارند، و گرفتار کج‌رویها و انحرافات و سرگشتگی‌ها شده، و بالاخره غیر از راه دوزخ نمی‌توانند راه دیگری را بیمایند.

### معاندان و کافران و منافقان در جهنم هستند

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ  
وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً \* إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا  
أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.<sup>۱</sup>

«حقاً آنان که کافر شده‌اند و ستم کرده‌اند،

<sup>۱</sup> \* آیه ۱۶۸ و ۱۶۹، از سوره ۴: النّساء

هیچگاه دأب خداوندی چنین نیست که آنان را بیمارزد، و نه آنکه راهی را به آنها بنمایاند؛ مگر راه دوزخ را که در آن بطور مَخْلَد و جاوید بمانند. و این امری است که برای خدا آسان است.»

آری جهنم محلّ معاندان و کافران است، آنان که عناد می‌ورزند و روی حقّ را می‌پوشانند.

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ \* مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ  
مُعْتَدٍ مَّرِيِبٍ

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ

الشَّدِيدِ.<sup>۱</sup>

(در روز قیامت به آن گواه بر اعمال و به آن جلودار در حرکت بسوی محشر، که با هر نفسی می‌آیند، گفته می‌شود که:) بیفکنید در جهنم هر شخص کفران کننده و عنادآورنده‌ای را که از هر کار خیر مانع می‌گردیده است، و درباره خلق خدا تجاوز و ستم می‌نموده، و درباره خود خدا مردم را به شک و ریب می‌انداخته است؛ آن کسی که با خداوند خدای دیگری را قرار داد. بیفکنید شما دو فرشته و گواه او را در عذاب شدیدی!)»

و بر همین میزان، منافقان نیز در جهنم خواهند بود. زیرا منافقان در باطن کافرند، و در ظاهر برای مصلحت روزگار و بهره برداری از بیت المال و غنائم و آداب و احکام اجتماعی اسلام، خود را مسلمان جلوه می‌دهند. و لذا در بسیاری از آیات قرآن، منافقان مسلمان نما را با کفران در یک سیاق آورده، و همه را مجموعاً اهل جهنم شمرده است.

---

<sup>۱</sup> آیات ۲۴ تا ۲۶، از سوره ۵۰: ق

مانند:

إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ  
جَمِيعًا.

«حقاً خداوند تمام منافقان و کافران را در

جهنم مجتمع خواهد نمود.»

و مانند:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ  
جَهَنَّمَ

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۴۰، از سوره ۴: النساء

## خَالِدِينَ فِيهَا.<sup>۱</sup>

«خداوند به مردان منافق و زنان منافق، و به

کافران، وعده آتش دوزخ را داده است که در آن بطور جاوید داخل می‌شوند.»

جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ  
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ.<sup>۲</sup>

«با کافران و با منافقان (ای پیامبر) جهاد کن،

و با آنان با خشونت و غلظت رفتار کن! و جایگاه آنان دوزخ است.»

وعده جهنم برای بسیاری از گناهان، در قرآن  
کریم

و از آنچه گفته شد میتوان بدست آورد که هر

گونه بازی کردن با آیات خدا، و اهانت به پیامبران، و امامان، و نوامیس الهیه و مقربان درگاه قدس حضرتش، و یا استهزاء و سبک شمردن و بی‌اعتنائی کردن، موجب دخول در آتش می‌باشد.

فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ  
يَلْعَبُونَ \* يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً \* هَذِهِ النَّارُ

<sup>۱</sup> صدر آیه ۶۸، از سوره ۹: التوبة

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۷۳، از سوره ۹: التوبة

الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ<sup>۱</sup>.

«پس ای وای بر تکذیب کنندگان در آن روز،

آنان که با انغمار و فرو رفتن در امور دنیویه، عالم

حیات را به بازی گرفتند. در آن روز، سخت به آتش

دوزخ افکنده شوند! این همان آتشی است که شما

آن را تکذیب می نمودید.»

و نیز بر همین اساس برای هر گونه ظلم و

تعدی و تجاوز به حقوق، و هر گونه طغیان و

سرکشی، وعده آتش داده شده است:

---

<sup>۱</sup> آیات ۱۱ تا ۱۴، از سوره ۵۲: الطور

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ \* جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا  
فَبئْسَ الْمِهَادُ \* هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ \* وَآخِرُ  
مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ \* هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ  
إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ.<sup>۱</sup>

«اینست، و بدرستی که برای طغیانگران و گردنکشان، مرجع و بازگشت سخت و بدی است؛ جهنم است که در آن وارد شوند، پس بد منزل و آرامگهی است. اینست بازگشت آنها، و باید حتماً از آب گرم و حمیم و غَسَّاقِ دوزخ بیاشامند، و نیز از انواع گوناگون از همین قبیل، از عذاب‌های دیگر بدانها برسد. و این جماعت دوزخیان جماعتی هستند که با رؤسا و طاغین متبوع خود، یکجا وارد جهنم می‌شوند، و ابداً برای آنان خوش آمدی نیست بلکه بدی احوال است که در آتش فروزان و گداخته وارد می‌شوند.»

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى  
وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ  
وَسَاءَتْ مَصِيرًا.<sup>۲</sup>

«و هر کس با رسول خدا از در شقاق و

<sup>۱</sup>: آیات ۵۵ تا ۵۹، از سوره ۳۸: ص

<sup>۲</sup> آیه ۱۱۵، از سوره ۴: النساء



مخاصمه درآید بعد از آنکه راه هدایت برای او روشن شد، و غیر از راه مؤمنان راه دیگری را طی کند، ما بر میگردانیم او را به همانچه او بر میگردد، و در دوزخ او را وارد می‌کنیم؛ و بد بازگشتگاهی است جهنم.»

و نیز در بسیاری از تجاوزات به حقوق و گناهان مثلاً مانند کشتن مؤمنی را از روی عمد، در قرآن کریم وعده جهنم داده شده است

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا  
فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا.<sup>۱</sup>

«و هر کسی که شخص با ایمانی را از روی  
عمد بکشد، جزای او جهنم است که در آن بطور  
جاودان و مخلد می ماند، و خداوند بر او غضب  
میکند، و او را مورد لعن و دورباش از رحمت خود  
قرار میدهد، و برای او عذاب دردآوری مهیا و آماده  
می سازد.»

و برای فرار از جنگ و جهاد با کفار نیز وعده  
جهنم و غضب خدا داده شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا  
فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ \* وَ مَنْ يُولِّهِمْ يَوْمئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا  
مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ  
اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ.<sup>۲</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر برخورد  
کنید با کفار که مجتمع شده و به شما برای قتال و  
جنگ حمله ور شده اند، پشت به آنها نکنید! و روی  
از جنگ برنتابید! و هر کس در روز ملاقات و مقابله  
از دشمن روی بگرداند و پشت کند - مگر آن کس

<sup>۱</sup> آیه ۹۳، از سوره ۴: النَّسَاء

<sup>۲</sup> آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۸: الْأَنْفَال

که بخواهد از کنار حمله ور شود، و یا آن کس که  
بخواهد جماعتی را همدست کند و آنان را با خود  
برای مقابله حاضر سازد - پس حقاً به غضب خدا  
روی آورده است، و جایگاه او جهنم است و بد  
بازگشتگاهی است.»

و همچنین برای بعضی دیگر از معاصی و  
گناهان نیز وعده جهنم

داده شده است.

## حدیث معراج رسول خدا، و دیدار خازن

### دوزخ

در کتاب «أمالی» صدوق از پدرش از سعد از ابن عیسی از ابن فضال از ابن بُکیر از زرارة، از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که گفتند: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را به معراج سیر دادند، حضرت رسول به هیچیک از خلائق آن عالم عبور نکرد مگر آنکه در روی او آثار سرور و لطف و بشاشت و فرح دید. تا آنکه عبور کرد به یک مخلوقی که او به رسول الله التفاتی نکرد، و هیچ چیز نگفت، و رسول الله او را خشمگین و عبوس و روی درهم کشیده یافت.

رسول الله فرمود: ای جبرئیل! ما به هر مخلوقی که مرور کردیم آثار محبت و لطف و بشاشت دیدیم جز این مخلوق! این مخلوق کیست؟! جبرائیل گفت: این مالک، خازن جهنّم است؛ این طور خداوند او را خلق کرده است.

رسول خدا فرمود: من میل دارم که از او بخواهی آتش را به من نشان دهد. جبرائیل به مالک

گفت: اینست محمد رسول الله و از من خواسته است که از تو بخواهم تا آتش را به او نشان دهی! حضرت باقر فرمودند: مالک یک گردن از گردن‌های آتش را به آن حضرت نشان داد. و چون حضرت آن را دیدند دیگر کسی آن حضرت را خندان نیافت تا وقتی که خداوند عزّ و جلّ او را قبض روح نمود.<sup>۱</sup>

و در «أمالی» شیخ وارد است که أمير المؤمنين عليه السلام در نامه ای که به اهل مصر نوشتند، در وصف آتش روز قیامت چنین ذکر می‌کنند که:

قَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ، وَ شَرَابُهَا صَدِيدٌ،  
 وَ عَذَابُهَا جَدِيدٌ، وَ مَقَامِعُهَا حَدِيدٌ. لَا يَفْتُرُ عَذَابُهَا، وَ لَا يَمُوتُ سَاكِنُهَا. دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَ لَا تُسْمَعُ لِأَهْلِهَا  
 دَعْوَةٌ - الْخَبَرِ.<sup>۲</sup>

«ته جهنم بسیار دور است، و آتش آن شدید است، و آشامیدنیهای آن چرک خون‌آلود و یا فلز گداخته است، و عذاب آن همیشه جدید و تازه است، و گرزهای آن از آهن است. عذابش هیچوقت

<sup>۱</sup> «أمالی» صدوق، مجلس ۸۷، طبع سنگی، ص ۳۵۷ و ۳۵۸

<sup>۲</sup> «أمالی» طوسی، جزء ۱، طبع سنگی، ص ۱۸

تخفیف نیافته و سبک نمی‌شود، و ساکنان آن  
هیچوقت نمی‌میرند. خانه ای است که در آنجا  
رحمت نیست، و هیچ خواهش و تقاضائی از اهل آن  
شنیده و پذیرفته نمی‌شود.»

مجلس هفتاد و دوم: أهل جهنم، و درکات  
آن





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا  
أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ \* تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ  
فِيهَا كَالْحُوتِ \* أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا  
تُكذِّبُونَ \* قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا  
ضَالِّينَ \* رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ \* قَالَ  
اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ \* إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي  
يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ  
الرَّاحِمِينَ \* فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوَكُمْ ذِكْرِي  
وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ \* إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا

أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ.<sup>۱</sup>

«و آنان که میزان‌های اعمال آنها سبک است

کسانی هستند که

---

<sup>۱</sup>سوره المؤمنون: ۲۳، آیات ۱۰۳ تا ۱۱۱.

نفوس خود را در دنیا به زیان باختهند، و در آتش  
دوزخ جاودانند. آتش چهره‌های آنان را می‌سوزاند،  
و آنان در آتش با سیمای عبوس و درهم کشیده و  
چَرده‌شده و دندانهای پیدا شده می‌باشند. (به آنها  
خطاب می‌شود که:) آیا چنین نبود که آیات ما بر شما  
تلاوت می‌شد، و شما آن آیات را تکذیب  
می‌کردید؟! می‌گویند که: ای پروردگار ما! شقاوت  
نفوس ما بر ما غلبه کرد، و ما از گمراه‌شدگان بودیم.  
پروردگارا! ما را از این آتش بیرون بیاور! و چنانچه  
ما به همان اعمال زشت بازگشتیم در این صورت از  
ستمکاران می‌باشیم.

خداوند می‌گوید: ساکت شوید و چون  
خفه‌شدگان دم‌نزنید در میان آتش و هیچ‌با من سخن  
نگوئید! جمعی از بندگان من می‌گفتند: بار  
پروردگارا ما ایمان آوردیم، پس ما را بیامرز و  
رحمت را بر ما بفرست، و تو بهترین رحم‌کنندگان  
و رحمت‌آوران هستی؛ و شما آنان را به مسخره  
گرفتید تا به جایی که آنان موجب فراموشی یاد شما  
از من شدند، و شما بودید که به آنها می‌خندیدید.

من امروز به واسطه تحمّل و استقامت آنان به آنها  
پاداش می‌دهم، و آنانند رستگاران.»

## تحقق و ثبوت کلمه إلهیه بر جهنمیان

در این آیات می‌بینیم که جهنمی‌ها علّت  
تکذیب آیات خدا را، شقاوت نفوس و غلبه انتخاب  
زشتی بر نیروی خوبی و انتخاب امر نیک قرار  
می‌دهند.

و نیز در بسیاری از آیات می‌بینیم که علّت  
دخول جهنمیان را در آتش دوزخ، تحقق و ثبوت و  
وجوب کلمه الهیه قرار می‌دهد،

همچون آیه:

إِنَّ الدِّينَ حَقٌّ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ.<sup>۱</sup>

«بدرستی که آنان که کلمه پروردگار تو بر آنها

ثابت و استوار شد، ایمان نخواهند آورد.»

و همچون آیه:

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا

أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.<sup>۲</sup>

«و ای پیامبر! اینچنین است که کلمه پروردگار

تو، بر کسانی که فسق می‌ورزند و از راه حق عدول

می‌کنند مهر شده، و محقق و ثابت گردیده است که

آنان ایمان نمی‌آورند.»

و همچون آیه:

وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا

أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ.<sup>۳</sup>

«و ای پیامبر اینچنین است که کلمه پروردگار

تو، بر کسانی که کافر شده‌اند ثابت و واجب گردیده

است که آنان از اهل آتش می‌باشند.»

---

<sup>۱</sup> آیه ۹۶ از سوره ۱۰: یونس

<sup>۲</sup> آیه ۳۳ از سوره ۱۰: یونس

<sup>۳</sup> آیه ۶، از سوره ۴۰: غافر

و همچون آیه:

قَالُوا بَلَىٰ وَ لَٰكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَيَّ

الْكَافِرِينَ<sup>۱</sup>

(چون خازنان دوزخ از علّت سوق آنها به جهنّم

پرسش می کنند

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۷۱، از سوره ۳۹: الزّمّر

که آیا پیامبران نیامدند، و شما را از لقاء و دیدار  
چنین روزی بر حذر نداشتند؟ آنان در پاسخ)  
می گویند: آری! و لیکن کلمه عذاب بر کافران محقق  
و استوار شد.»

و همچون آیه:

**أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ  
فِي النَّارِ.<sup>۱</sup>**

«آیا آن کسی که کلمه عذاب بر او محقق و  
ثابت گردیده است، پس آیا تو می توانی کسی را که  
در آتش است برهانی و او را بگیری و نجات دهی؟!»

**عذاب و دوزخ، کلمه ثابت و محقق خداست**

و همچنین است بسیاری از آیات دیگر قرآن  
کریم درباره امت های گذشته که چون مخالفت  
پیامبران را نمودند و تمرد و تجرّی کردند، و بالاخره  
دچار عذاب دنیوی و هلاکت، و غایة الامر به عذاب  
اخروی و پاداش جهنم رسیدند؛ کلمه عذاب و گفتار  
عذاب بر آنها محقق و ثابت شد. چنانکه در سوره  
فصلت و سوره احقاف و سوره یس بیان می فرماید.

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۹، از سوره ۳۹: الزمر

و از همه آنها روشن تر و صریح تر این آیه

سوره تنزیل است:

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ  
الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.<sup>۱</sup>

«و اگر ما می خواستیم، به هر نفسی هدایت او

را می دادیم، و لیکن گفتار من بر این محقق و استوار

شده است که هر آینه جهنم را از

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۳، از سوره ۳۲: السَّجْدَة



تمامی جنّ و تمامی افراد انسان پر کنم.»

و این آیه بسیار مفاد عالی ای دارد، و هزار کتاب حکمت می آموزد. و کیفیت خلقت، و اراده و مشیت، و ربط حادث به قدیم، که همان ظهور و طلوع نور توحید به عالم امکان است را می فهماند.

و از همین جهت است که در کتاب «ثواب الاعمال» مرحوم صدوق روایت کرده است از محمد بن حسن از محمد بن حسن صفار از محمد بن یحیی از احمد بن معروف از محمد بن حمزه که او گفت: حضرت صادق علیه السلام فرموده اند:

مَنْ اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِلَى صِفَتِهَا فَلْيَقْرَأِ  
الْوَاقِعَةَ. وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى صِفَةِ النَّارِ فَلْيَقْرَأِ  
سَجْدَةَ لُقْمَانَ.<sup>۱</sup>

«هر کس اشتیاق به بهشت دارد، و اشتیاق به آثار و خصوصیات آن دارد سوره واقعه را بخواند. و هر کس دوست دارد که به خصوصیات و کیفیات

---

<sup>۱</sup> «ثواب الاعمال» طبع سنگی، ص ۶۶؛ و مراد از «سجده لقمان» سوره الم تنزیل است که سی و دومین سوره از قرآن است، و چون بعد از سوره لقمان قرار گرفته است برای آنکه از سه سوره دیگر قرآن که دارای سجده است مشخص و ممتاز شود، آن را سجده لقمان گویند؛ یعنی آن سوره سجده ای که متصل به سوره لقمان است.

آتش نظر کند، باید سوره الم تنزیل را (که آن را سوره سجده نیز نامند) بخواند.»

و ما می‌دانیم که سوره سجده از نقطه نظر تفصیل عذاب خصوصیتی ندارد، مگر همین آیه کریمه که در آن واقع است؛ و گرنه در بسیاری از سُور قرآن تفصیل و صفات جهنم بیشتر و مشروح‌تر و

مفصلّ تر آمده است.

باری، این آیه بطور وضوح بیان می کند که اگر خدا می خواست، هر فرد از افراد ذی نفوس را به هدایت تکوینیه و یا به هدایت تشریحیه و اراده صلاح و سعادت، به سعادت و کمالِ فعلیتِ جمال، هدایت می کرد؛ و لیکن چنین نخواسته است، زیرا که اراده کرده است که مردم دارای اختیار باشند، و آن اختیار نیز عین اختیار خدا و در تحت اختیار خداست. و او چنین اختیار کرده و خواسته است که مردم در جهنّم و بهشت به همین صورت و کیفیت معهوده وارد شوند.

پس اراده و اختیار خدا چنین است که مردم با قدم مجاهده گام بردارند و تکلیف بدانها بشود، و کسانی که به حسن اختیار راه سعادت و تقرّب را طی می کنند، به بهشت و لقای خدا و رضوان او نائل گردند؛ و کسانی که به سوء اختیار راه شقاوت و بُعد را می پیمایند، به جهنّم و لوازم جهنّم مبتلا گردند.

**شقاوت، مستند به مُهر خوردن دل است**

یک سلسله آیات دیگری داریم که بطور

واضح شقاوت و عدم ایمان و عدم علم و خیانت‌ها  
و جنایت‌های مرتکبین را از کفار و فسّاق و منافقان  
و متمرّدان و متجاوزان - که همه بدون شکّ از روی  
اختیار و اراده آنها بوده است - مستند به طبع خدا  
یعنی مَهر کردن و مَهر زدن پروردگار دل آنان را  
می‌نماید، و یا مستند به ختم کردن که آن هم به معنای  
مهر زدن است. در سوره بقره می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ  
تُنذِرْهُمْ

لَا يُؤْمِنُونَ \* خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ  
وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.<sup>۱</sup>

«نسبت به کسانی که کافر شده‌اند هیچ تفاوت

ندارد، چه آنان را بترسانی و چه نترسانی آنان ایمان

نمی‌آورند. خداوند بر دلهای آنان و بر گوش آنان

مهر زده است، و بر چشم‌های آنان حجاب و پرده ای

است؛ و آنان دارای عذابی بزرگ می‌باشند.»

در سوره یس، پس از آنکه می‌فرماید: «ای

پیغمبر! تو از پیامبران مرسل می‌باشی، که بر صراط

مستقیم فرستاده شده ای، که با این قرآن که از جانب

خداوند عزیز و رحیم فرود آمده است انذار کنی و

بترسانی قومی را که پدرانشان هم انذار و تحذیر

شده‌اند.» می‌فرماید:

فَهُمْ غَافِلُونَ \* لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ  
لَا يُؤْمِنُونَ \* إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى  
الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ \* وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا  
وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ \* وَ  
سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.<sup>۲</sup>

«پس آنها غافل هستند. به تحقیق که گفتار ما

<sup>۱</sup> آیه ۶ و ۷، از سوره ۲: البقرة

<sup>۲</sup> ذیل آیه ۶ و آیات ۷ تا ۱۰، از سوره ۳۶: یس

بر بیشتر آنها محقق و ثابت شد، و بنابراین آنها ایمان  
نمی‌آورند. ما گردن‌های آنان را تا زَنخ‌هایشان به غل  
و زنجیر بسته‌ایم، و آنان سر بلند کرده شده و چشم  
بسته هستند! ما در برابر و روبروی آنها سدّی قرار

دادیم و در پشت

سر آنها نیز سدّی قرار دادیم، و ما پرده بر روی دیدگان‌شان انداختیم و بنابراین آنها نمی‌بینند. و برای آنها بدون تفاوت است که آنان را از عذاب خدا بترسانی و یا نترسانی؛ ایمان نمی‌آورند.»

### مهر شدن دلها به دست خداست

و در سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ.<sup>۱</sup>

«آنان کسانی هستند که خداوند بر دل‌های آنها مهر زده است، و آنان از آراء پوچ و واهی خود پیروی می‌کنند.»

و در سوره نساء، درباره بنی اسرائیل که نقض عهد و میثاق می‌کرده‌اند، و به آیات خدا کفر می‌ورزیده‌اند، و پیامبران را بدون هیچ دلیلی می‌کشته‌اند، و می‌گفتند: دل‌های ما در غلاف از پذیرش است، می‌فرماید:

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا

---

<sup>۱</sup>: ذیل آیه ۱۶، از سوره ۴۷: محمد

«بلکه به سبب کفرشان، خداوند دل‌های آنان را مُهر کرده است، و بنابراین ایمان نمی‌آورند مگر جماعت اندکی.»

و در سوره توبه، درباره مخالفین و متمرّدین که از دستورات پیامبر درباره جهاد در راه خدا سرپیچی میکرده‌اند، و متمکّن از جهاد و نبرد هم بوده‌اند و لیکن دوست داشتند که با منافقان بوده باشند، و بنابراین از رسول الله اذن و اجازه ترک جهاد به دواعی و بهانه‌های بیجا می‌خواستند، می‌فرماید:

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۵۵، از سوره ۴: النّساء



رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى  
قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.<sup>۱</sup>

«آنان خوشایندشان اینست که با طائفه  
مخالفین بوده باشند؛ و خداوند بر دل‌های آنها مهر زده  
است، و بنابراین ایشان نمیدانند.»

و نیز در همین سوره وارد است:

وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ.<sup>۲</sup>

«و بر دل‌های آنان مهر خورده شد، و بنابراین  
آنها نمی‌فهمند و ادراک نمی‌کنند.»

و در سوره یونس، پس از بیان داستان  
حضرت یونس پیغمبر علی نبینا و آله و علیه السّلام،  
و پس از آنکه می‌فرماید: «بعد از یونس نیز ما  
پیامبرانی را با ادله و بینه به سوی قومشان فرستادیم،  
و ابداً ایمان نمی‌آوردند به آنچه قبلاً آن را تکذیب  
نموده بودند.» می‌فرماید:

كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ.<sup>۳</sup>

«ای پیامبر! اینچنین است که ما بر دل‌های

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۹۳ و ذیل آیه ۸۷، از سوره ۹: التّوبة

<sup>۲</sup> همان

<sup>۳</sup> ذیل آیه ۷۴، از سوره ۱۰: یونس

متجاوزان مُهر می‌زنیم.»

و در سوره مؤمن می‌فرماید:

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! اینچنین است که خداوند مُهر

میکند بر تمام دل و

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۳۵، از سوره ۴۰: غافر

اندیشه شخص متکبر و صاحب جبروت.»

و بسیاری دیگر از این آیات که بر همین نهج

وارد شده است.

و راجع به منافقین در سوره منافقون فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ  
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ.<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! اینچنین است به علّت آنکه آنها

ایمان آوردند و سپس کافر شدند. بنابراین بر دل‌های

آنان مهر خورده شد، و بنابراین ایشان نمی‌فهمند و

ادراک نمی‌کنند.»

**مهر خوردن بر دلها و گوش‌ها و چشم‌ها مستند**

**به خداست**

و درباره کفار که در کفرشان شرح صدر

دارند، و غضب خدا و عذاب دردآور خدا برای

آنهاست، و تمام این جهات را مسبب و معلول اختیار

و انتخاب زندگی و حیات دنیا بر حیات جاودان

آخرت می‌داند؛ بالاخره همه این اسباب و مسببات

را معلول و مسبب از مهر خوردگی دل‌های آنها و

---

<sup>۱</sup> آیه ۳، از سوره ۶۳: المنافقون

گوشها و چشمهای آنان دانسته و آنان را به غفلت نسبت میدهد؛ آنجا که در سوره نحل می‌فرماید:

وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ  
مِّنَ اللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا  
الْحَيٰةَ الدُّنْيَا عَلٰى الْآخِرَةِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْكَافِرِيْنَ \* اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَ  
سَمِعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْغٰفِلُوْنَ \* لَا جَرَمَ  
اَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ.<sup>۱</sup>

«و لیکن کسی که شرح صدر درباره کفر پیدا

کند و سینه خود را به کفر باز کند، بر ایشان غضبی است از جانب خدا، و عذابی است بزرگ. و این به جهت آنست که آنان زندگی و حیات دنیوی را بر زندگی و حیات اخروی ترجیح دادند، و آن را در هنگام اختیار، دوست داشته و پسندیدند؛ و البته خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌فرماید. آنانند آن کسانی که خداوند بر دلهایشان و بر گوش و چشم‌هایشان مهر زده است، و ایشانند البته غافلان.»

و محصل گفتار آنست که این آیات و بر

همین زمینه آیات بسیاری دیگر که در قرآن کریم داریم، به یک نهج و با یک لحن و یک سخن کفر

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۰۶ و آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹، از سوره ۱۶: النحل

کفار و اعتداء و تجاوز معتدین را مستند به مُهر زدگی و طبع قلوب آنان یکسره از جانب خدا می‌کند؛ و بدون شکّ ما هم که اختیار داریم، این اختیار خداست، و منفکّ از اراده و اختیار خدا نیست، و در عالم حکومت مستقلّی در قبال حکومت خدا نداریم، و به اندازه سر موئی اگر در این اختیار، خود را مستقلّ بدانیم این فرضیه عین ظلم و عین شرک است.

و جمله زیبای: **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** (و

شما هیچ چیز را نمی‌خواهید، مگر آن که خدا بخواهد.) در دو جای قرآن، اوّل: در آیه ۳۰ از سوره ۷۶: إنسان، و دوّم: در آیه ۲۹ از سوره ۸۱: تکویر آمده است.

پس چون خداوند بر دلها مُهر زده است، مردم نمی‌فهمند، و نمیدانند، و ایمان نمی‌آورند. چون در آیاتی که ذکر شد، در

جملات: وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ، وَ

طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَ كَذَلِكَ نَطْبَعُ

عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ، وَ أمثال این آیات می بینیم که

جملات فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ، فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، فَلَا يُؤْمِنُونَ

إِلَّا قَلِيلًا جمله تفریعیه است، یعنی این مطلب متفرع بر

مطلب سابق و مسبب از آن سبب است، و هر شخص

وارد به ادبیات عرب میداند که این جملات تفریع است.

و چون بعضی از ترجمه نویسان قرآن‌های

دستی چنین گمان کرده‌اند که این معنی مستلزم جبر

است، این آیات را این‌طور ترجمه کرده‌اند که:

«چون خداوند می دانسته است که آنها اختیار کفر و

تجاوز را می کنند، لذا دل آنان را مهر زده است.» و یا

در ترجمه آیه ۱۵۵ از سوره نساء چنین ترجمه

کرده‌اند که: «بلکه خدا پس از کفر آنها، مهر بر دلشان

زد که به جز قلبی ایمان نیاوردند.» ولی بهتر است

که بدون این دخالت‌های شخصی آیه را به همان

عنوان که هست ترجمه نمائیم.

گرچه از بعضی آیات قرآن بدست می آید که

چون انحرافی در آنها بود، خداوند آنان را گمراه کرد؛

همچون آیه ۱۰ از سوره ۲: بقره که درباره منافقان می‌فرماید:

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا.

«در دلهای آنها مرض بود، و بنابراین خداوند

مرضی را بر روی آن مرض زیاد فرمود.»

و همچون آیه ۵ از سوره ۶۱: صَفَّ که درباره

قوم حضرت

موسی - علی نبینا و آله و علیه الصلّاة و السّلام -

که آن پیغمبر را اذیت می کردند می فرماید:

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي  
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.

«چون آنها خودشان میل به انحراف از حقّ

نمودند، خداوند دل‌های آنان را از حقّ منحرف کرد؛

و خدا طائفه فاسقان را هدایت نمی کند.»

و همچون آیه ۲۶ از سوره ۲: بقره که درباره

مثالهائی که در قرآن زده می شود، و کافران اعتراض

می کنند که این مثال‌ها برای چیست؟ می فرماید:

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا  
الْفَاسِقِينَ.

«خداوند بواسطه این مثالها جماعت بسیاری

را گمراه میکند، و نیز به واسطه آنها جماعت بسیاری

را هدایت میکند؛ و گمراه نمی کند به آنها مگر فاسقان

را.»

و لیکن کلام در همان مرض اوّلیه، و گرایش

به باطل، و فسق اوّلی است که آنها از کجا پیدا شد؟

اگر از اختیار آنان مستقلاً پیدا شد که این عین تفویض

است، و تفویض شرک محض است؛ و اگر از ناحیه



اراده خدا و بر اساس اختیار خدا: **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ**

**يَشَاءَ اللَّهُ** بوده است، بنابراین مفاد این آیات هم هیچ

تفاوتی با مفاد آیات دیگر ندارد.

**تفویض، همانند جبر، غلط است**

باری باید بسیار متوجه و دقیق بود که خدای

ناکرده برای فرار و گریز از مذهب جبریون، در

مذهب اهل تفویض نیفتیم، زیرا هر دو

مسأله غلط است. جبر خلاف وجدان و حسّ است، و تفویض موجب کنار گذاردن خدا از دخالت در بسیاری از امور، و دخالت دادن غیر است.

باید در معارف الهیه با ادقّ نظر کار کرد، و در مسائل عمیق فلسفی و عقلی، مطالب را برهانی نمود، و گرنه اصول عقائد تقلیدی می شود؛ و نتیجه تابع اُخسّ مقدمتین است، و بنابراین ایمان و اعتقاد به خدا و صفات و اسمای حسّناى او نیز تقلیدی می گردد. و این بلائی است که امروزه غالب مردم بدان مبتلا هستند؛ نه تنها عوام بلکه خواص نیز در مسأله جبر و اختیار، بالاخره خواهی نخواهی گرایش به تفویض پیدا می کنند، و مِنْ حَيْثُ إِنَّهُمْ لَا يَشْعُرُونَ در دام و تله این مذهب می افتند، و چنین می پندارند که مسأله را حل کرده و أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ را خوب فهمیده اند.

## کلام فقیه همدانی در مسأله أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ

چقدر خوب و لطیف در این مقام، فقیه نبیه:

آیه الله مرحوم حاج آقا رضا همدانی، در کتاب

شریف «مِصْبَاحُ الْفَقِيهِ» در جلد طهارت (در صفحه

۵۶ از جزء آخر آن) بعد از استدلال و بیان طهارت

جَبْرِيون گوید:

و روشن تر از قول به طهارت جَبْرِيون، قول به طهارت مَفْوُضَه است. بلکه از «شرح مفاتیح» نقل شده است که ظاهر گفتار فقهاء طهارت آنهاست یعنی اسلام آنها.

و بنابراین، آنچه از کاشف الغطاء نقل شده است که قول به جبر و تفویض را از انکار ضروریات شمرده است، در غایت ضعف و

سستی است. و چگونه گفتار کاشف الغطاء  
ضعیف نباشد در صورتی که تصوّر امرٌ بین الامرین  
که از ائمه ما نقل شده است، برای عامّه مردم امکان  
پذیر نیست تا اینکه بدان معتقد شوند. زیرا که این  
مسأله امرٌ بین الامرین از مشکلات علوم است، بلکه  
از اصرار خداوند است که به حقیقت ادراک آن دست  
احدی از مردم نمی‌رسد مگر آن انسان متفرّد و نادر  
الوجودی که خداوند او را بدین سیرّ رهبری کرده  
است.

آیا تو نمی‌بینی چون نظر حادّ و عمیق خود را  
بیفکنی که: اکثر از اصحاب ما طائفه امامیه که  
خواسته‌اند متصدّی ابطال دو مذهب جبر و تفویض  
شوند، چنین توان و قدرتی نداشتند که بتوانند از  
اعتقاد به تفویض تجاوز کنند اگرچه با زبان انکار آن  
را می‌نموده‌اند. چون چنین می‌پنداشتند که منشأ و  
علّت عدم استقلال بندگان در کارهائی که انجام  
میدهند، آنست که آن افعال از آنها صادر می‌شود به  
واسطه اینکه خداوند آنان را بر انجام آن کارها قدرت  
می‌دهد و اسباب آن کارها را برای آنان مهیا و آماده  
می‌کند؛ با آنکه گمان نمی‌رود که یک نفر از کسانی

که قائل به تفویض است، انکار این مطلب را بنماید.  
و حاصل آنکه این عقیده و این مطلب به  
حسب ظاهر، عین قول به تفویض است. و علاوه بر  
این، آنکه افکار عامّه مردم کوتاه‌تر است از آنکه  
بتوانند مرتبه ای را بالاتر از این مرتبه تعقل کنند که  
به مرتبه جبر نرسد.

و لیکن تمام این بیانات در مقام تصوّر  
تفصیلی این مسأله است،

و گرنه در مقام تصوّر اجمالی بعید نیست که آنچه در اذهان عوامّ از اصحاب ما و خواصّ از آنان مغروس است، مرتبه ای بالاتر از این مرتبه باشد. چون آنها پیوسته امور تکوینیه را جمیعاً از کارهای بندگان و غیر این کارها، چه در حدوث و چه در بقاء، به مشیت و قدرت خداوند متعال می‌دانند؛ بدون آنکه سلسله علل آن را از تأثیر، عزل و ساقط کنند تا در نتیجه آن نسبت به کارهای بندگان جبر لازم آید، و بدون آنکه ملتزم شوند به آنکه مشیت و اراده خدا از جمله اجزاء سلسله علل آنهاست، تا اینکه شرک لازم آید و در قدرت و سلطان خداوند فتور و سستی پیدا شود.

و این معنی گرچه تصوّرش بسیار مشکل، و اذعان و اعتقاد به آن در هنگام التفات تفصیلی سخت است، چون در نزد صاحبان عقول قاصره و مغزهای کوتاه اندیش تناقضِ ظاهر است، لیکن اجمالاً در اذهان مغروس است. و مآل و بازگشت این مطلب علی الظاهر به التزام به امرٌ بین الامرین نسبت به معلول‌های جمیع علّتهاست، خواه کارهای بندگان باشد که انجام می‌دهند، و خواه غیر آن.

و علی کلّ تقدیر، ابدأً سزاوار نیست که کسی

شکّ کند در اینکه هیچیک از امثال این عقائد که چه

بسا فحول از علما، از ابطال آن عاجز مانده‌اند -

بخصوص آنکه بعضی از ظواهر کتاب و سنت نیز با

این عقائد مساعد باشد - انکار ضروری شمرده

نمی‌شود؛ و الله العالم.» - تمام شد کلام فقیه آیه الله

همدانی قدّس الله سرّه.

### مسأله امرّ بین الامرین از اسرار علوم است

ما در کلام این مرد بزرگوار پس از آنکه

قسمت اوّل آن را که

می فرماید: مسأله امرُ بین الامرین مشکل است و غالب از فحول أعلام در مسأله تفویض گرفتارند، قبول داریم و صد در صد امضاء می کنیم؛ اما در قسمت دوّم آن که می فرماید: آنچه مغروس است در اذهان همان مسأله لا جَبْرَ وَ لا تَفْوِیضَ است بحثی داریم، و آن بحث اینست که:

آنچه مغروس است در اذهان، آیا کافی است و بدان می توان اکتفا نمود یا نه؟ بلکه بر شخص مؤمن متعهّد لازم است که با کنجکاوی و کوشش و مجاهده، پرده از چهره حقیقت بردارد و ایمان خود را تفصیلاً نه إجمالاً بر اساس عقیده پاک توحید قرار دهد.

و به عبارت دیگر همان طوری که توحید فطری از آن همه مردم است، حتی یهود و نصاری و مشرکان و مادّیون همگی فطره و جبلاً در کُمون ذات خود مسأله توحید و گرایش به یگانه ذات حضرت حیّ قیوم علیم حکیم قدیر ازلی و ابدی را می یابند و لیکن این توحید فطری و یا توحید ذهنی و مغروس در خاطر، بدون انکشافات خارجیّه و بدون تعقل و تعمّل ادراک و شهودِ وجدان کافی نیست، و بر همه



مردم واجب است که از فطرت به عقل و حسّ تنازل  
نموده و در مسأله توحید کار کنند و زحمت بکشند  
تا خدای را یگانه بیابند و وجدان کنند، و با آوردن  
اسلام و پیروی از رسول الله و کتاب مقدّس قرآن و  
متابعت از احکام عبادیه سیرّ خود را طهارت دهند و  
به مقام توحید تفصیلی برسند؛ همینطور غرس  
اجمالی امرُ بین الامرین در اذهان به چه کار آید؟ در  
صورتی که می‌دانیم عمل مردم از خاصّه و

عامّه مبنی بر شرک است، شرک خفیّ و قلبی،  
گرچه در ظاهر اذعان بر شرک نکنند و قائل به توحید  
باشند.

و حاصل کلام آنکه: اسلام تنها از ما نفی  
شرک جلیّ و بت پرستی خارجی را نمی خواهد، این  
وظیفه عوام و مستضعفان است؛ از مسلمانان و  
مؤمنان متوقّع است که قدم به قدم در راه توحید  
پیشرفت کرده و هر گونه مؤثری را جزئی و یا کلی  
در مقام ذات حضرت احدیت نفی کنند، و او را در  
عالم وجود، ذاتاً و صفةً و فعلاً یگانه منشأ اثر بدانند.

آیا این همه آیات قرآن، ما را دعوت به کمال  
نمی کند؟ آیا این سنت سنیه، و این منهاج، و این  
روایات روشن و مبرهن از معصومان، ما را به ترك  
شرك خفیّ و ورود در اسلام اکبر و ایمان اکبر  
نمی خوانند؟ پس در این صورت جهاد اکبر و هجرت  
کبری یعنی چه؟ انسان مانند بعضی از عجائز يك جمله  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ می گفت و تمام می شد.

این عبادات، این مجاهدات، و این دستگاه  
عریض و طویل تشریح، همه برای کشف نور توحید

است؛ و بنابراین به هیچ وجه نباید به آنچه در ذهن مغروس است - چنانچه تفصیلاً معنای تفویض باشد، و عملاً بنده در خارج خود را و اختیار خود و سائر اسباب را مؤثر بداند به تأثیر استقلالی - اکتفا کرد.

باری، شاید مراد آن بزرگوار هم این نباشد که می توان اکتفا کرد؛ و فقط در صدد آن بوده باشند که اثبات کنند این عقائد موجب انکار

ضروری نیست، و از نقطه نظر طهارت که مسأله فقهی است مطلب را تمام نموده باشند.

## ذره ای استقلال در اختیار انسان دیدن، عین شرک است

و بالجمله جان و روح مسأله اینست که: ما اگر بخواهیم به قدر سر سوزنی بنده را مستقلاً در کارهایش مؤثر بدانیم و مستقلاً برای او اختیاری قائل شویم، به همان قدر خدا را از کار خود معزول کرده‌ایم؛ و شرک غیر از این چیزی نیست.

شرک به معنای نفی الوهیت و تأثیر ذات اقدس او نیست، بلکه شرک عبارت از مشترک قرار دادن کارها به دست خدا و به دست غیر اوست؛ و إشراک یعنی چنین عملی را انجام دادن. و بنابراین شرک غلط است، و هیچ تفاوت ندارد که در امور مهمه باشد و یا در امور غیر مهمه، چیزی را که برای خدا شریک قرار دهند و آن را مستقلاً مؤثر بدانند اختیار انسان باشد و یا فرشته آسمانی و یا دیوزمینی. و اگر اختیار انسان مستقلاً مؤثر نباشد، بلکه در تحت اختیار خدا بوده باشد، این عین توحید است و غیر از این چیزی نیست. بلکه اختیار بندگان،

عین اختیار حضرت حقّ است سبحانه و تعالی .

و ما نباید خدای ناکرده این معنی را مستلزم

جبر بدانیم، و لذا برای فرار از جبر قائل شویم که

اختیار مستقلاً از ماست، و چون خداوند به علم غیب

خود میدانسته است که اینچنین بنده ای در وقت

آفرینش چنین اختیاری را مستقلاً می کند، بنابراین به

دنبال این اختیار استقلالی دل او را مهر می زند. این

کلام واژگون است.

خداوند ضعیف و بیچاره نیست که ما چنین  
وکیل مدافعی از او باشیم، و بخواهیم معارف الهیه را  
که به غلط فهمیده‌ایم، به خورد او داده و بدین  
توجیحات واهی و تعبیرات بی اساس تصحیح کنیم،  
و به عقیده خود دفاع از دین بنمائیم، و عیاذاً بالله  
خرابی‌های معارف متقن و اصیل و مبرهن را که  
ناشی از خرابیهای فهم ماست، برای آنکه خوشایند  
افکار عامّه و طبقه جهّال از مردم باشد بدین آب و  
رنگها سرو صورتی دهیم؛ و بالاخره و غایة الامر طبق  
خواست عامّه که پیوسته می‌کوشند تا بتی بتراشند و  
چون قوم حضرت موسی در غیبت او اشتهای عبادت  
عجل کنند، ما نیز یک قدم در شرک جلو آورده و با  
این افکار هماهنگ گردیم.

خداوند عزیز است، و معارف الهیه متین و  
استوار، و توحید ذات اقدس او پیوسته چون  
خورشید درخشان تابان.

ما در اینجا چند روایت از «اصول کافی»  
می‌آوریم و سپس به بحث مختصری برای روشن  
شدن مطلب می‌پردازیم.

**روایات وارده در امر بین الامرین**

کلینی (ره) روایت می کند از علی بن ابراهیم

از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از  
حفص بن قرط، از حضرت صادق علیه السلام:

قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ

زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَيَّ

اللَّهُ. وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ بغيرِ مَشِيَةِ اللَّهِ فَقَدْ

أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ سُلْطَانِهِ. وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ بغيرِ

قُوَّةِ اللَّهِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَيَّ اللَّهُ. وَ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ اللَّهُ

«حضرت گفتند که رسول الله فرمودند: کسی

که بپندارد خداوند امر به بدی و فحشاء میکند، بر خدا دروغ بسته است. و کسی که بپندارد که خیر و شر بدون اراده و مشیت خدا صورت می‌گیرد، خدا را از قدرت و سلطان خود خارج کرده است. و کسی که بپندارد گناهان بدون قوت خداست، بر خدا دروغ بسته است. و کسی که بر خداوند دروغ ببندد خدا او را در آتش داخل می‌کند.»

و همچنین از علی بن ابراهیم از پدرش از اسمعیل بن مرّار از یونس بن عبد الرحمن آورده است که:

قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يُونُسُ! لَا تَقُلْ بِقَوْلِ الْقَدَرِيَّةِ! فَإِنَّ الْقَدَرِيَّةَ لَمْ يَقُولُوا بِقَوْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ لَا بِقَوْلِ أَهْلِ النَّارِ، وَ لَا بِقَوْلِ إِبْلِيسَ. فَإِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ قَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللهُ. وَ قَالَ أَهْلُ النَّارِ: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ. وَ

<sup>۱</sup> «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۵۸



قَالَ إِبْلِيسُ: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي.

فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَقُولُ بِقَوْلِهِمْ وَلَكِنِّي أَقُولُ: لَا  
يَكُونُ إِلَّا بِمَا شَاءَ اللَّهُ، وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ، وَقَضَى. فَقَالَ:  
يَا يُونُسُ! لَيْسَ هَكَذَا؛ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، وَأَرَادَ،  
وَقَدَّرَ، وَقَضَى - الْخَبْرَ.<sup>١</sup>

«يونس گوید: حضرت امام رضا عليه السلام

به من گفتند: ای

---

<sup>١</sup> همان مصدر، ص ١٥٧ و ١٥٨

یونس! تو به گفتار قدریه سخن مگو! زیرا که قدریه، گفتارشان سخن اهل بهشت نیست، و سخن اهل جهنم هم نیست، و سخن شیطان هم نیست. چونکه اهل بهشت می گویند: «حمد اختصاص به خدا دارد، آنکه ما را بدینجا رهبری کرد، و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد ما چنین نبودیم که بدینجا رهبری شویم.» و اهل جهنم می گویند: «بار پروردگارا! شقاوت ما بر ما غلبه کرد، و ما در دنیا از گروه گمراهان بوده ایم.» و ابلیس می گوید: «بار پروردگار من! به جهت اینکه تو مرا اغوا نمودی (من چنین می کنم...)»

یونس گوید: من گفتم: سوگند به خدا که من گفتار آنان را نمی گویم، بلکه می گویم: چیزی نیست مگر به آنچه خدا بخواهد، و اراده کند، و مقدر کند، و قضایش جاری شود. حضرت فرمود: ای یونس! همین سخن تو درست نیست. چیزی نیست مگر آنچه خدا بخواهد، و اراده کند، و مقدر نماید، و قضایش جاری شود - تا آخر حدیث.

و همچنین از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن حسن زغلان از ابو طالب قمی از مردی،

از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که:

قَالَ: قُلْتُ: أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟

قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَفَوَّضَ إِلَيْهِمُ الْأَمْرَ؟! قَالَ: قَالَ: لَا! قَالَ:

قُلْتُ: فَمَا ذَا؟! قَالَ: لُطْفٌ مِنْ رَبِّكَ بَيْنَ ذَلِكَ.<sup>۱</sup>

«می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آیا

خداوند مردم را بر گناهانی که انجام می‌دهند، اجبار

می‌نماید؟! حضرت فرمود: نه. عرض کردم: آیا امور

را به خود آنها می‌سپارد؟! حضرت فرمود: نه. عرض

کردم: پس چه می‌کند؟! حضرت فرمود: بین اجبار

و سپردن امر، لطف و نفوذ دقیقی است از خداوند

(که در افعال بنده، به نحو استیلاء و نفوذ مالک در

ملک حقیقی اثری می‌گذارد).»

و همچنین از حسین بن محمد از مُعَلَّى بن

محمد از حسن بن علی و شَاء، از حضرت رضا علیه

السّلام آورده است که:

قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: اللَّهُ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟!

قَالَ: اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ. قُلْتُ: فَجَبَّرَهُمْ عَلَى

الْمَعَاصِي؟! قَالَ: اللَّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ.

<sup>۱</sup> «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۵۹

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: قَالَ اللهُ: يَا بَنَءَ آدَمَ! أَنَا أَوْلَى  
بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي. عَمِلْتَ  
الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ!<sup>۱</sup>

«می گوید: از آن حضرت سؤال کردم و گفتم:

آیا خداوند امور را به بندگانش واگذار کرده است؟!

حضرت فرمود: خداوند عزیزتر است از واگذاری.

عرض کردم: پس آیا خداوند، آنان را بر گناهان

مجبور کرده است؟! حضرت فرمود: خداوند

عادل تر و استوارتر است از اجبار به گناهان.

و سپس حضرت فرمود: خداوند می فرماید:

ای فرزند آدم! من

---

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۱۵۷

در خوبی‌هایی که انجام می‌دهی از تو به آنها  
سزاوارترم، و تو در بدی‌هایی که می‌کنی از من به آنها  
سزاوارتری؛ گناهان را بجای می‌آوری در اثر قوت  
من که آن را در تو قرار دادم!»

و همچنین از علی بن ابراهیم از محمد بن  
عیسی از یونس بن عبد الرحمن از جماعت بسیاری  
از راویان، از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما  
السلام آورده است که:

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يَجْبِرَ خَلْقَهُ  
عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ يَعَذِّبَهُمْ عَلَيْهَا. وَاللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرِيدَ  
أَمْرًا فَلَا يَكُونُ. قَالَ: فَسُئِلَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: هَلْ بَيْنَ  
الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ؟! قَالَا: نَعَمْ، أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ  
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.<sup>۱</sup>

«آن دو امام فرموده‌اند: خداوند رحیم‌تر و  
مهربان‌تر است به بندگانش از اینکه آنها را بر گناهان  
اجبار کند، و سپس آنان را بر آن گناهان عذاب کند.  
و عزیزتر و استوارتر است از اینکه چیزی را بخواهد  
و آن چیز واقع نشود.»

---

<sup>۱</sup> «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۵۹

از آن دو امام پرسیدند: آیا بین جبر و تفویض  
فاصله ای است، و منزل سوّمی است؟! فرمودند:  
آری، منزله و محلّی است که از بین زمین تا آسمان  
وسیع تر است.»

باری، این چند روایتی بود که در اینجا به  
عنوان نمونه ذکر کردیم، و اصول مطالب این بحث  
را در بر دارند. و در روایت کلینی از محمّد بن اُبی  
عبد الله از حسین بن محمّد از محمّد بن یحیی از  
راوی

دیگری از حضرت صادق علیه السّلام به لفظ: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَ لَکِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ آورده است.<sup>۱</sup>

**نامه حضرت هادی علیه السّلام در نفی جبر و**

## تفویض

و در «تحف العقول» نامه ای بسیار مفصّل از حضرت امام أبو الحسن الثالث علی بن محمّد الهادی علیهما السّلام در ردّ جبر و تفویض و اثبات عدل و منزله بین منزلتین که برای جماعتی از اهل اهواز در پاسخ نامه آنان نوشته‌اند، ذکر می‌کند که حاوی مطالب بسیار نفیس و استشهاداتی از بیان حضرت صادق علیه السّلام می‌باشد.<sup>۲</sup>

مجلسی رضوان الله علیه در «بحار الانوار»

تمام این نامه را آورده است.<sup>۳</sup>

و شیخ طبرسی در «احتجاج» مختصری از آن

را تحت عنوان: نامه آن حضرت به اهل اهواز در

مسأله جبر و تفویض ذکر کرده است.<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۱۶۰

<sup>۲</sup> «تحف العقول» طبع حروفی، ص ۴۵۸ تا ص ۴۷۵

<sup>۳</sup> «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۳: عدل و معاد، ص ۲۰ تا ص ۲۵

<sup>۴</sup> «احتجاج» طبرسی، طبع نجف، ج ۲، ص ۲۵۱ تا ص ۲۵۷

مسأله امرٌ بین الامرین از مسائل مهمّ و اصول  
شیعه محسوب می‌شود. و الحقّ از آن امامان همام،  
ابراز این امر در آن زمان حکم یک معجزه را دارد؛  
زیرا که تمام اصول و مطالب حقّه الهیه به واسطه این  
مسأله حلّ می‌شود، و کسی نمی‌تواند آن را انشاء کند  
مگر آنکه در آبشخوار معارف نشسته و حقیقت امر  
را با دیدگان بصیرت دل خود لمساً و عیاناً مشاهده  
کند.



این مسأله اختصاص به افعال عباد و بندگان ندارد، بلکه در عالم کون و وجود جبر و تفویض نیست، و همه و همه یکسره بر یک میزان و سنت درست، تحت امر بین الامرین قرار گرفته‌اند.

جبریون می‌گویند: اراده حتمیه خداوند، به افعال بندگان تعلق گرفته است، مثل سائر چیزها. و می‌گویند: انسان در کارهای خود مجبور است و ابداً اختیار ندارد، و کارها همگی مانند سائر کارهای اسباب تکوینیه، آفریده خداست.

اهل تفویض که آنان را مَفَوِّضَه گویند، آنان هر گونه تعلق اراده الهیه را به کارهای بندگان نفی کرده، و بر اساس اثبات اختیار، تمام کارها را آفریده خود انسان می‌دانند.

در این روایات می‌بینیم که پیشوایان دین، این هر دو مذهب را باطل می‌دانند، و هر دو را به شدت انکار می‌کنند.

اما مذهب جبر، به جهت آنکه: خداوند عادل است، و هیچگاه بنده را مجبور بر عمل نمی‌کند و سپس او را به مؤاخذه و عذاب بکشد. و ما نیز

وجداناً می‌بینیم که انسان دارای اختیار است، و این اختیار از حاقّ وجود اوست، و هیچکس را در آن دخالتی و اجباری نیست. و نفی اختیار خلاف وجدان و شهود است.

و اما مذهب تفویض، به جهت آنکه: هیچگاه از قدرت و سلطنت و مشیت حضرت احدیت چیزی کاسته نمی‌شود، و موجودات چه در حدوث و چه در بقاء، همه بدون استثناء، از تمام جهات وجودیه خود تحت نفوذ و سلطان حضرت او هستند. و اگر

ما

بگوییم: در افعال اختیاریه، انسان بطور کلی  
فاعل ما یشاء است، و خداوند این سلسله از افعال را  
به بندگان خود واگذار کرده است، در این قسمت او  
را منعزل نموده، و این ناحیه را از دایره حکومت او  
خارج کرده ایم؛ پس به خدا ظلم نموده ایم.

## جبر و تفویض مستلزم ظلم، و امرٌ بین الامرین

### توحید محض است

مذهب جبر، ظلم خدا بر بنده است؛ و مذهب  
تفویض، ظلم بنده بر خداست.

و اینجاست که این هر دو گونه از ظلم نفی  
می شود و مذهب امرٌ بین الامرین پیش می آید، که از  
مذهب تفویض بالاتر و از مذهب جبر پائین تر است.  
و مذهبی است بین دو مذهب، و منزله و مقامی است  
بین این دو منزله و مقام، و آن مذهب توحید است؛  
توحید محض. و آن مذهب تجلی و ظهور است.

زیرا که بنده بدون شک دارای اختیار است.  
اگر این اختیار را غیر اختیار خدا بدانیم تفویض لازم  
می آید، و اگر این اختیار را نفی کنیم جبر لازم  
می آید. امرٌ بین الامرین می گوید: اختیار هست؛ نه

نهی می‌شود و نه آنکه غیر مال خداست، بلکه  
اختیاری است عین اختیار خدا: **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ  
يَشَاءَ اللَّهُ.**

بنده، جدائی و عُزَلت و بینونیتی ندارد، بلکه  
نفس ظهور و تجلّی خداست. و بنابراین در عالم  
توحید و بر اساس توحید، چیزی جز ذات اقدس  
حضرت حیّ قیوم و اسماء و صفات و افعال او  
نیست. بنده دارای اختیار است، و این اختیار در  
تحت اختیار خداست، و عین اختیار خداست.

## مثالی از علامه طباطبائی (ره) درباره نفی جبر و

### تفویض

حضرت استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه در

این باره در تعلیقات خود بر «کافی» مثالی زده‌اند که بسیار جالب است. می‌فرمایند:

«فرض کنید شخصی دارای مال فراوانی است

از باغ و خانه و غلامان و کنیزان و سائر لوازم زندگی.

و این شخص یکی از غلامان خود را انتخاب نموده،

و برای او یکی از کنیزهای خود را تزویج می‌کند، و

به آن غلام جمیع حوائج زندگیش را از خانه و اثاثیه

منزل می‌دهد، و از باغهای خود به اندازه آنکه در آن

کار کند و کسب روزی در مدّت حیات خود بنماید

نیز می‌دهد. حال در این فرض اگر بگوئیم:

آن دادن مالها، از خانه و اثاث البیت و باغ و

ضیاع و عقار هیچگونه در ملکیت غلام اثری

نمی‌گذارد، و مولی همان مولای مالک است، و

تملک او نسبت به جمیع آنچه به غلام داده است،

قبل از دادن و بعد از دادن مساوی است؛ این قول

جبریون است.

و اگر بگوئیم: چون مولی به غلام این اموال را داد، دیگر از این به بعد، غلام مالک و حید این اموال می‌شود، و ملکیت مولی باطل می‌گردد، و امر به دست غلام می‌افتد که هر گونه تصرفاتی در این اموال مستقلاً بکند، **يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ**؛ این قول اهل تفویض است.

و اگر همان طور که حقّ است، بگوئیم: غلام مالک می‌شود آنچه را که مولی به او داده است، و لیکن نه مستقلاً بلکه در ظرف ملک

مولی و در طول ملکیت او، نه در عرض آن، و بنابراین مولی مالک اصلی است و بنده و غلام مالک تبعی است، و ملکیت در ضمن ملکیت است؛ این همان گفتاری است که ائمّه علیهم السّلام در این باره بیان فرموده و بر این اساس مسأله را حلّ کرده‌اند. و اینست قول حقّ.

همچنان که کتابت و نویسندگی که بدون شک، فعل اختیاری انسان است، می‌توان آن را به دست انسان نسبت داد و گفت: دست می‌نویسد، و می‌توان به نفس انسان نسبت داد و گفت: انسان می‌نویسد، بدون آنکه یکی از این دو نسبت، نسبت دیگر را باطل کند.<sup>۱</sup>»

البته باید دانست که این یک مثال برای تقریب مطلب است، ولی یک تفاوت با مسأله ما دارد، و آن اینکه: ملکیت مولی نسبت به عبد و اعطاء اموال را به او همه اعتباری است، و لیکن ملکیت ذات اقدس حقّ نسبت به افعال بنده و نسبت به خود بنده، همه ملکیت حقیقی است.

---

<sup>۱</sup> «اصول کافی» ج ۱، تعلیقه ص ۱۵۶

و بنابراین همه عالم با این زیبایی و طراوت و شگفتی، افعال خدا و تجلیات حضرت اوست. و عالم سراسر زیبایی و نیکوئی و حسن و جمال است، و همه اختصاص به ذات خدا دارد: **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ\* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ**.<sup>۱</sup>

هیچگونه عیب و نقصی، و هیچ سستی و فتوری، و هیچ کژی و کاستی ای در عالم آفرینش حضرت حق نیست.

افعال بندگان همه در تحت نفوذ و مشیت حق است؛ همان طور که در روایت یونس، حضرت رضا علیه السلام به او فرمودند: بگو: مَا شَاءَ اللَّهُ وَ نَكُو: بِمَا شَاءَ اللَّهُ. نفس آنچه خدا بخواهد می شود، نه به واسطه آن چیزی که خدا بخواهد. یعنی نفی واسطه کن! واسطه شرك است، بوی استقلال هر جا به مشام رسد شرك است، و شرك غلط است.

**حلّ مشكله جبر و تفویض، از معجزات امامان**

**ماست**

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۵۹ و ۱۶۰، از سوره ۳۷: الصّافات



و در روایت ابو طالب قمی دیدیم که حضرت می‌فرماید: بین جبر و بین تفویض لُطْفٌ مِنْ رَبِّكَ: لطفی است از خدا. لطف عبارت است از نفوذ دقیق؛ مانند آنکه می‌گوئیم: **إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ** یعنی «خداوند نافذ است و آگاه».

و حضرت در اینجا از تأثیر خداوند در افعال بندگان به لطف یعنی به استیلاء ملکی حقیقی که در نهایت دقت است و نامرئی و نامشهود است تعبیر می‌فرماید، و آن امرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ است که أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ حقیقه از فاصله زمین تا آسمان بیشتر است. زیرا همان طور که عرض شد، امرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ همه موجودات را گرفته است، و همه در تحت حکومت خدا هستند؛ و خداوند به

---

<sup>۱</sup> اسم لطیف در هفت جای از قرآن کریم بر خداوند تعالی إطلاق شده است، ولی این عبارت در دو مورد آمده است: اوّل در آیه ۶۳، از سوره ۲۲: الحج؛ دوّم در آیه ۱۶، از سوره ۳۱: لقمان.

همه لطیف و خبیر است، و لطف و دقت و نفوذ  
نامرئی و نامشهود، سراسر عالم امکان را از ملک و  
ملکوت فرا گرفته است.

پس هر جا ممکن هست، از عقول مجرّده و  
نفوس کلّیه تا برسد به عالم طبع و اَظلم عوالم، در هر  
جا و در همه جا و با همه چیز، خداوند هست و  
معیت دارد. و معلوم است که چنین کاخ استوار  
آفرینش، از فاصله آسمان تا زمین بیشتر است.

شُرورِ افعال، و بدیها و زشتیها، و قبائح و  
منکرات، همه از ناحیه ماهیت بنده است نه از ناحیه  
وجود خدا؛ همچنان که در روایت ابن و شاء دیدیم  
که حضرت رضا علیه السّلام در نقل گفتار خدا  
می فرماید: ای پسر آدم! تو در سیئات و بدی هائی که  
انجام می دهی از من به آنها سزاوارتر هستی؛ و من  
در حسنات و خوبی هائی که بجای می آوری از تو به  
آنها سزاوارتر می باشم.

حقّاً این جمله یک کتاب معرفت است، یک  
کتاب فلسفه و حکمت است، و یک عالم شهود و  
عرفان است که از آن معدن نبوّت بیرون تراویده  
است. و از معجزات باقیه امامان ما، یکی همین

کلمات دُرربار است که هر کدام از کوهی سنگین تر  
و بارج تر است.

## شرک و کج‌نگری در دوزخ است

شروور و بدیها، امور عدمیه هستند، و این امور  
از ماهیات نفوس پیدا می‌شود، نه از اصل وجودشان.  
اصل وجودشان خیر محض است، و خداوند خالق  
خیر است نه خالق شر؛ وَ الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ. و اگر  
عنوان بدی در نظر قاصر و کوتاه معصیت‌کاران  
برداشته شود دیگر معصیت نمی‌کند، همه طاعت  
است.

و این بدیها و زشتیها، در اثر فکر خراب و تجرّی و گناه پیدا شده است، و جایش جهنّم و دوزخ است که باید فقط در آن بسوزد و محترق شود و بگدازد، و این نسبت‌های دوبینی و دو روئی و شکّ و شرک، و این همه اسنادهای ستم و ظلم به ذات اقدس حقّ، همه محترق گردد. بهشت جای پاکان است، و جهنّم جای ناپاکان.

هر کس در امتحانات و ابتلائات دنیا، اقرار و اعتراف به توحید حضرت حقّ کرد، و هر کس به پای مجاهده و صبر و استقامت، پای در مضمار عبودیت حقّ نهاد، و پرده اوهام از جلوی دیدگانش برداشته شد و به مقام معرفت شهودی و وجدانی حضرت حقّ رسید؛ دیگر گنهکار نیست، درباره او گناه و عصیان معنی ندارد. و هر کس اقرار و اعتراف وجدانی به وحدانیت حضرت حقّ نمود، یا در سكرات مرگ، و یا در قبر و برزخ، و یا در حشر و صراط و میزان و عرض و سائر مواطن باید اقرار کند؛ گرچه در دوزخ می‌افتد و می‌سوزد، زیرا دوزخ محلّ طلب و جذب این آلودگیها و ناپاکیهاست. نَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الْجَحِيمِ وَ حَرِّهَا وَ شَهيقِهَا

مؤمن و کافر هر دو، دو مظهر خدا هستند؛  
مؤمن مظهر رحمت و کافر مظهر غضب. بهشت و  
دوزخ هر دو ظهور خدا هستند؛ ظهور رحمت و  
ظهور غضب.

اگر با دیده حق بین نگریسته شود همه  
درست و صحیح و هر یک به جای خود، و اگر به  
دیده غیر صحیح نظر شود در همه عالم اشکال است.  
اشکال در عالم نیست، بلکه در دیده و نظر است، و  
با آتش

دوزخ مناسب و ملائم است.

جهنم، ظهور حجاب است، و حجاب از

توغل در کثرات و غفلت از ذات احد است تبارک و

تعالی.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ \* كَلَّا  
إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ<sup>۱</sup>

«أبداً اینچنین نیست، بلکه بر دل‌های آنان

چرک و زنگار آنچه کسب کرده‌اند بجای ماند. و أبداً

اینچنین نیست، بلکه ایشان حقاً در روز قیامت از

پروردگارشان محجوب و در پرده هستند.»

جهنم، ظهور و بروز غفلت و جهل و شرک و

شک در توحید است، که همه گناهان فکری و عملی

از آن انشعاب می‌پذیرد، و فقط اهل توحید که

معتبر و مقرر به حضرت احدیت‌اند از آن دور

می‌باشند، و بقیه جمیعاً باید در آن داخل شوند.

إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ  
أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ \* لَوْ كَانَ هُوَ آلهَةً مَا وَرَدُوهَا وَ كُلُّ  
فِيهَا خَالِدُونَ \* لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ \*  
إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا  
مُبْعَدُونَ \* لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ

<sup>۱</sup> آیه ۱۴ و ۱۵، از سوره ۸۳: الْمُطَفِّفِينَ

«بدرستی که شما و هر چه غیر از خدا

می پرستید، چیزهائی است که مانند خار و خاشاک

در دوزخ ریخته می شود، و شما در

---

<sup>۱</sup> آیات ۹۸ تا ۱۰۲، از سوره ۲۱: الانبیاء

جهنم وارد می‌شوید. اگر این معبودهای باطل حقیقهٔ خدایان بودند، در دوزخ وارد نمی‌شدند؛ و همه در جهنم بطور دوام می‌مانند. برای جهنمیان صدای شعله و نعره آتش بلند است، و ایشان در آتش هیچ نمی‌شنوند. فقط آن کسانی که از ما درباره آنان نیکی و خوبی پیشی گرفته است از جهنم دورند، بطوری که ابداً حتی صدای خفی و ضعیف آن را هم نمی‌شنوند؛ و آنان در آنچه نفوس آنها اشتها و میل دارد مخلد و جاودان می‌مانند.»

### جهنم، مظهر تکاثر است

در این آیات بطور وضوح شاهی است بر آنکه جهنم مظاهر شک و شرک در آخرت است؛ و هر کس غیر از خدا را بپرستد و در کثرات عالم طبع غافلاً از حضرت ذوالجلال زیست کند، باید در جهنم بسوزد.

و چقدر واضح و روشن است آیات سوره تکاثر، در ایفاء این حقیقت:

بسم الله الرحمن الرحيم.

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ \* كَلَّا سَوْفَ  
تَعْلَمُونَ \* ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ \* كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ  
الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ \* ثُمَّ



«تکثیر و زیاده طلبی و توغّل در عالم کثرات،

شما را به لهو و غفلت درآورد، تا سرحدّی که مُردید

و شما را در میان گورها خوابانیدند و با چشم خود

مراقّد خود را دیدید! البتّه چنین نیست، و بزودی

خواهید دانست (که این کثرات حقیقتی ندارند و

أصالتی را

حکایت نمی‌کند). پس البتّه چنین نیست، و بزودی خواهید دانست (که کثرات سراب است). و البتّه چنین نیست؛ اگر شما به علم یقین بدانید، هر آینه کثرات را، جحیم و آتش سوزان دوزخ خواهید دید! و سپس آن را به عین یقین خواهید دید. و پس از آن، از نعیم مورد سؤال و بازپرسی قرار خواهید گرفت.»

این آیات بسیار روشن بیان می‌کند که جحیم و آتش سوزان، مشاهده کثرات عالم و غفلت از نور توحید است، ولی تا دیده باطن برهم بسته است این معنی مکشوف نخواهد شد. و امّا چون پرده برافتد و علم یقین به دست آید، معلوم می‌شود که آن حجاب کثرت چه‌ها کرده است! و چه جهنّم فروزان و آتش سوزانی را در بر داشته است!

**فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ<sup>۱</sup>**

«ما پرده را از جلوی تو برداشتیم، و در نتیجه چشم تو در امروز تیزبین است (و حقائق و أسرار مخفیّه را ادراک می‌کند).»

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق

و چون همه مردم در عالم کثرت آمده‌اند، باید همه در جهنم وارد شوند! و آنان که از کثرت بسوی توحید سفر کرده‌اند، از جهنم بیرون می‌آیند.

وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا \* ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جَنَّتًا.<sup>۱</sup>

«هیچیک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم خواهد شد، و این حکم قطعی است که خداوند بر عهده خود گرفته و از قضای حتمی خود گذرانیده است. و سپس ما افراد پرهیزکار را نجات می‌دهیم، و می‌گذاریم که ستمگران در آن جهنم به رو در افتاده و به زانو درآمده بمانند.»

در «تفسیر نعمانی» با اسناد متصل خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند که فرموده‌اند:

نَسَخَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾  
قَوْلُهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾.<sup>۲</sup>

«حضرت فرموده‌اند: آیه «آنان که مورد

<sup>۱</sup> آیه ۷۱ و ۷۲، از سوره ۱۹: مریم

<sup>۲</sup> «تفسیر نعمانی» ص ۱۵؛ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۳۰۶

احسان خدا قرار می‌گیرند از جهنم دور شده هستند»،  
آیه «هیچیک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم  
می‌شود» را نسخ کرده است.»

ولی باید دانست که چون اصل فطرت بنی آدم  
از توحید است فلهدا بهشت قبل از جهنم خلق شده  
است، و تمام مراتب شرک و شک و تکاثر، عارضی  
است که روی چهره زیبا و تابناک توحید را  
می‌پوشاند.

کلینی در «روضه کافی» از محمد بن یحیی از  
أحمد بن محمد از ابن محبوب از أبو جعفر أحوّل از  
سَلام بن مُستَیِر، از حضرت باقر علیه السّلام روایت  
می‌کند که گفته‌اند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ النَّارَ،  
وَ خَلَقَ

الطَّاعَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْمَعْصِيَةَ، وَخَلَقَ الرَّحْمَةَ قَبْلَ  
الْغَضَبِ، وَخَلَقَ الْخَيْرَ قَبْلَ الشَّرِّ، وَخَلَقَ الْأَرْضَ قَبْلَ  
السَّمَاءِ، وَخَلَقَ الْحَيَاةَ قَبْلَ الْمَوْتِ، وَخَلَقَ الشَّمْسَ  
قَبْلَ الْقَمَرِ، وَخَلَقَ النُّورَ قَبْلَ الظُّلْمَةِ.<sup>۱</sup>

«خداوند عزّ و جلّ، بهشت را قبل از آتش

آفرید، و طاعت را قبل از معصیت، و رحمت را قبل  
از غضب، و خیر را قبل از شرّ، و زمین را قبل از  
آسمان، و زندگی را قبل از مرگ، و خورشید را قبل  
از ماه، و نور را قبل از تاریکی.»

## درهای هفتگانه جهنّم

و شاید درهای هفتگانه دوزخ که هر یک  
شخص تازه وارد را به یک درک خاصّی می‌برد، بر  
اساس اختلاف حجاب‌های واردین و تفاوت مراتب  
توغّل در کثرات باشد؛ چون هر چه نسبت به امور  
اعتباریه دنیویه فانیه و کثرات اوهامیه اعتنا بیشتر  
شود، منزله دوزخ که آن را درک گویند شدیدتر است  
و بالعکس.

در تفسیر «مجمع البیان» گوید: «درک به

---

<sup>۱</sup> «روضه کافی» ص ۱۴۵

معنای طبقه است، چون آتش طبقاتی دارد که آن را درکات گویند؛ همچنان که مراتب بهشت را درجات نامند.<sup>۱</sup>»

## طبقات و درکات هفتگانه جهنم

و نیز در آیه کریمه:

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ \* لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ.<sup>۲</sup>

«و بدرستی که جهنم میعادگاه همگی

آنهاست. آن جهنم هفت در دارد که از برای هر دری مقداری از آن دوزخیان قسمت شده و معین گردیده‌اند.»

گفته است: «از امیر المؤمنین علیه السلام

روایت شده است که فرمود: جهنم هفت در دارد که طبقه طبقه می‌باشد. در این حال حضرت یکی از دستهای خود را بر روی دست دیگر خود گذاردند و فرمودند: این طور. و خداوند هر یک از بهشت‌ها را در عرض یکدیگر قرار داده است، و لیکن دوزخ را به طبقاتی، و هر طبقه را بالای طبقه دیگر قرار داده

<sup>۱</sup> «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۲، ص ۱۳۰

<sup>۲</sup> آیه ۴۳ و ۴۴، از سوره ۱۵: الحِجْر

است.

پائین‌ترین طبقه آن جَهَنَّم است، و بالای آن  
لَظَى<sup>۱</sup>، و بالای آن حُطْمَة، و بالای آن سَقَر، و بالای  
آن جَحِيم، و بالای آن سَعِير، و بالای آن هَاوِيَة  
است.<sup>۲</sup>»

و در «تفسیر علی بن ابراهیم» در تفسیر این  
آیه شریفه گفته است که:

«از هر دری اهل یک ملت و مذهبی وارد  
می‌شوند. و برای بهشت هشت در است... و چنین  
به من رسیده است - و خدا داناتر است - که خداوند  
برای جهنم هفت درک قرار داده است:

---

<sup>۱</sup> لَظَى معرفه است و به معنای جهنم است، و چون دارای عِلْمِيَّة و تَأْنِيث  
است، لذا غیر منصرف است. اَمَّا اللَّظَى، هم مصدر است و هم به معنای نفس  
آتش و یا شعله آن است.

<sup>۲</sup> «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلد ۳، ص ۳۳۸

بالای همه درکات، جَحیم است که اهل آن بر  
روی سنگی از آن جهنم ایستاده‌اند، و در آن جهنم  
مخ‌ها و مغزهای سرشان همچون دیگی که می‌جوشد  
با آنچه در آن هست پیوسته می‌جوشد.

و الثانية لظي، نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى \* تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ

تَوَلَّى \* وَجَمَعَ فَأُوْعَى<sup>۱</sup>

«درک دوّم لظي است، که آن آتش شعله‌وری  
است که جوارح و دست و پا را می‌سوزاند، و  
پوستش را بر می‌کند. و هر که را که از خدا روی  
گردانیده و به خدا و رسول خدا پشت کرده است، و  
مال‌ها را جمع‌آوری و ذخیره نموده است (بدون آنکه  
حقّ مستحقّان را بدهد)؛ می‌خواند و به خود  
می‌کشد.»

و الثالثة سَقَرٌ<sup>۲</sup>، لا تُبْقَى وَ لا تَدْرُ \* لَوّاحَةٌ

لِلْبَشْرِ \* عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ<sup>۳</sup>.

---

<sup>۱</sup> آیات ۱۶ تا ۱۸، از سوره ۷۰: المعارج

<sup>۲</sup> سَقَرٌ معرفه است و به معنای جهنم است؛ و عَلَمٌ است و غیر منصرف. و  
امّا سَقَرٌ - به فتحین - که مصدر و یا اسم مصدر باشد و یا معنای وصف داشته  
باشد نداریم، ولی سَقَرٌ - به فتحه اوّل و سکون دوّم - به معنای تابش خورشید  
و تأثیر آتش است بطوری که صورت را بسوزاند و مغز را به جهت گرما و  
حرارت آزار رساند.

<sup>۳</sup> آیات ۲۸ تا ۳۰، از سوره ۷۴: المدثر



«و درک سوّم، سَقَر است که حرارت آن، از  
دوزخیان هیچیک را باقی نگذارد، و رها هم نکند  
بلکه همه را بسوزاند، و بشره و پوست بدن مردم را  
داغ کند و متغیر گرداند.»

و درک چهارم حُطْمَة است، و از آن شراره‌هایی بلند شود که هر یک از آن به قدر و به شکل یک قصر است، و رنگ آن شراره‌ها مانند رنگ شتران زرد موی می‌باشد.<sup>۱</sup> و هر کس در آن آتش بیفتد چنان او را خرد کند که مانند گرد سُرْمه گرداند. و چون روح نمی‌میرد، بنابراین هرگاه مانند سُرْمه، خرد و ریز ریز شوند دوباره به صورت اوّلیه بر می‌گردند.

و درک پنجم هاویة است. در آنجا جماعتی هستند که می‌گویند: یا مالِکُ اغْثنا! «ای مالک و ای فرشته پاسدار دوزخ! به فریاد ما برس!»

و چون مالک بخواهد استغاثه آنها را اجابت کند و به فریادشان برسد، ظرف‌هایی از مس آتشین که در آن از چرک آب‌هایی که از پوستشان جاری است و چون فلز گداخته می‌باشد، پر می‌کند و به آنها می‌دهد. و چون بخواهند سر خود را بلند کنند تا بیاشامند، تمام گوشت صورتهایشان از شدت حرارت آن در آن ظرف می‌ریزد؛ و اینست مفاد گفتار

---

<sup>۱</sup> این دو فقره متّخذ از آیه ۳۲ و ۳۳، از سوره ۷۷: المرسلات است.

خداوند متعال:

وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي  
الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا.<sup>۱</sup>

«و اگر دوزخیان استغاثه و التجا کنند، پاسخ

آنان به آبی داده می‌شود که چون فلز گداخته است

که صورت‌ها را می‌سوزاند و بریان می‌کند. و چه بد

آشامیدنی ای است این آب، و چه بد

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۲۹، از سوره ۱۸: الکهف

پذیرائی ای است آن ظرفهائی که از چنین آبهائی  
پر شده است.»

و کسانی که در آن هاویه بیفتند به قدر هفتاد  
سال راه سقوط می کنند، و هر چه پوست بدنشان  
محترق شود پوست تازه و جدیدی بجای آن روئیده  
می شود.

و درک ششم سعیر است که در آن سیصد  
چادر آتشین بر پا شده است، و در هر چادری سیصد  
قصر آتشین است، و در هر قصری سیصد اطاق  
آتشین است، و در هر اطاقی سیصد گونه از انواع  
عذاب های آتشین است که در آنها مارهای آتشین و  
عقرب های آتشین و غل های جامعه<sup>۱</sup> آتشین و سلسله  
و زنجیرهای آتشین است؛ و اینها مفاد همان گفتار  
خدای تعالی است که:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا.<sup>۲</sup>

«ما برای کافران سلسله و زنجیرها، و غل ها،

و آتش سعیر را مهیا و آماده کرده ایم.»

---

<sup>۱</sup> غلّ جامعه غلی است که بر گردن نهند و زنجیرهائی را که به دست بسته  
شده است با آن متصل کنند، و از این جهت آن را جامعه گویند.

<sup>۲</sup> آیه ۴، از سوره ۷۶: الإنسان

و درک هفتم جهنم است، و در آن فلق است.

و فلق چاهی است در دوزخ که چون سر آن چاه را بگشایند آتش به شدت شعله ور شود و فوران کند، و شدیدترین عذابهای آتشین در آنجاست.

و اما صعود<sup>۱</sup>، کوهی است از مس گداخته در

وسط جهنم. و اما

أثام<sup>۲</sup> یک وادی ای است از مس ذوب شده که در

جوانب و اطراف آن کوه جریان دارد، و بنابراین

عذاب آن از همه عذابها شدیدتر است.<sup>۳</sup>

## درهای جهنم، و داخل شوندگان از هر یک

در «خصال» صدوق روایت می کند از أحمد

بن حسن قطان از أحمد بن یحیی بن زکریای قطان

از بکر بن عبد الله بن حبیب از محمد ابن عبید الله از

علی بن حکم از أبان بن عثمان از محمد بن فضیل

زرقی، از حضرت صادق علیه السلام، از پدرش از

---

<sup>۱</sup> ناظر است به آیه مبارکه ۱۷، از سوره ۷۴: المدثر: سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا.

<sup>۲</sup> ناظر است به ذیل آیه مبارکه ۶۸، از سوره ۲۵: الفرقان: وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا.

<sup>۳</sup> «تفسیر قمی» ص ۳۵۱ و ۳۵۲؛ و «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص

۲۸۹ و ۲۹۰

جدش علیهما السّلام که: جهنّم هفت در دارد: از یک در فرعون و هامان و قارون داخل می‌شوند، و از یک در مشرکین و کافرینی که به قدر یک چشم بر هم زدن ایمان نیاورده‌اند، و از یک در بنو امیه وارد می‌شوند که اختصاص به آنان دارد و کسی در آن در با آنها شریک نیست؛ و آن باب لَظَى و باب سَقَر و باب هاویه است.

و چون وارد آن در شوند، آن در آنها را هفتاد سال راه پائین می‌برد، و هر بار که آنها را هفتاد سال به پائین ببرد آتش چنان فورانی کند که شعله و شراره‌اش آنها را به طبقات بالا تا هفتاد سال راه پرتاب کند، و همچنین باز آنها را هفتاد سال راه پائین می‌برد؛ و پیوسته به همین طرز هستند ابدأً و به طور جاودانی و خلود می‌مانند.

و از یک در آن، دشمنان ما و مبغضان ما و خوارکنندگان ما وارد

می‌شوند، و آن در بزرگترین در است و آتش آن

نیز شدیدتر است.<sup>۱</sup>

## هفت طائفه از علماء که در هفت طبقه دوزخ

قرار می‌گیرند

و نیز در «خصال» از محمد بن علی ماجیلویه

از محمد بن یحیی عطار از محمد بن أحمد از حسن

بن موسی خشّاب از إسماعیل بن مهران و علی بن

أسباط - طبق آنچه به خاطر دارم - از بعضی از

رجالشان روایت می‌کند که حضرت صادق علیه

السّلام فرموده‌اند:

إِنَّ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَجِبُ أَنْ يَخْرَجَ عِلْمُهُ وَلَا

يُؤْخَذَ عَنْهُ، فَذَآكَ فِي الدَّرَكِ الْأَوَّلِ مِنَ النَّارِ.

وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ إِذَا وَعِظَ أَنْفًا، وَإِذَا وَعِظَ

عُنْفًا؛ فَذَآكَ فِي الدَّرَكِ الثَّانِي مِنَ النَّارِ.

وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَرَى أَنْ يَضَعَ الْعِلْمَ عِنْدَ ذَوِي

الثَّرْوَةِ وَالشَّرَفِ، وَلَا يَرَى لَهُ فِي الْمَسَاكِينِ وَضْعًا؛

فَذَآكَ فِي الدَّرَكِ الثَّلَاثِ مِنَ النَّارِ.

---

<sup>۱</sup> «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۲؛ و از طبع حروفی، ص ۳۶۱؛ «بحار

الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۲۸۵

وَ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَذْهَبُ فِي عِلْمِهِ مَذْهَبَ  
الْجَبَابِرَةِ وَالسَّلَاطِينِ، فَإِنْ رُدَّ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ قَوْلِهِ أَوْ  
قُصِّرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ غَضِبَ؛ فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ  
الرَّابِعِ مِنَ النَّارِ.

وَ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَطْلُبُ أَحَادِيثَ الْيَهُودِ وَ  
النَّصَارَى لِيَغْزِرَ بِهِ وَيَكْثُرَ بِهِ حَدِيثُهُ، فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ  
الْخَامِسِ مِنَ النَّارِ.

وَ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ لِلْفُتْيَا وَ يَقُولُ:  
سَلُونِي، وَ لَعَلَّهُ لَا يَصِيبُ حَرْفًا وَاحِدًا، وَ اللَّهُ لَا يَحِبُّ  
الْمُتَكَلِّفِينَ؛ فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ



السَّادِسِ مِنَ النَّارِ.

وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَتَّخِذُ عِلْمَهُ مُرُوءَةً وَ عَقْلًا،

فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ السَّابِعِ مِنَ النَّارِ.<sup>۱</sup>

«بعضی از علماء هستند که دوست دارند

پیوسته علمشان را در سینه خود خزانه کنند و کسی

از آنها یاد نگیرد و تعلّم نکند؛ آنها در طبقه اوّل از

آتش می‌باشند.

و بعضی از علماء هستند که چون به آنها

نصیحتی و پندی داده شود به دماغشان بر می‌خورد،

و چون خود آنها نصیحتی و پندی دهند با شدّت

عمل می‌کنند؛ آنان در طبقه دوّم از آتش می‌باشند.

و بعضی از علماء نظرشان اینست که علوم

خود را در نزد صاحبان ثروت و اعتبار و شرف

مصرف کنند، و برای مساکین و بیچارگان موقعیتی

قائل نیستند؛ آنها در طبقه سوّم از آتش می‌باشند.

و بعضی از علماء در منهاج و رویه خود

همچون حکام جائر و سلاطین جابر عمل می‌کنند،

و چون کسی مختصر ایرادی در گفتارشان بنماید و

---

<sup>۱</sup> «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۷ و ۸؛ و از طبع حروفی، ص ۳۵۲ و ۳۵۳

یا مختصر کوتاهی در انجام اوامرشان بکند خشمناک  
می گردند؛ آنها در طبقه چهارم از جهنم می باشند.  
و بعضی از علماء پیوسته احادیث یهود و  
نصاری را یاد می گیرند تا آنکه علم خود را فراوان و  
زیاد گردانند، و گفتار و تدریساتشان را رونق دهند؛  
آنها در طبقه پنجم از جهنم می باشند.

و بعضی از علماء هستند که خود را در معرض فتوی قرار میدهند، و می‌گویند: از ما پرسید و به ما مراجعه کنید، و چه بسا یک فتوای صحیح هم ندارند، و خداوند متکلفان را دوست ندارد؛ و آنها در طبقه ششم از جهنم می‌باشند.

و بعضی از علماء هستند که دنبال علم می‌روند برای آنکه مردم آنان را صاحب عقل و مروّت به شمار آرند، و آنها در طبقه هفتم از جهنم می‌باشند.»

و همان طور که سابقاً گفتیم، جهنم از استکبار است، یعنی خلاف حق دیدن و خود را بیش از موقعیت و اصالت خود بلند مرتبه و عالی رتبه دانستن؛ و این بلائی است که بیشتر دامنگیر علماء و سلاطین و جبابره می‌گردد، و باید به خدا پناه برد. آیه ای در قرآن کریم داریم که حقّاً باید کمر علماء سوء را که دوستدار شهرت و اعتبار و کسب جاه و حیثیت در توده مردم هستند بشکند و آنان را بیدار کند:

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ

## الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.<sup>۱</sup>

(ای پیغمبر!) ابدأً چنین مپندار آنان که به اعمالی که انجام داده‌اند شادمانند و دوست دارند که مردم آنان را به صفات پسندیده و کارهای نیکوئی که نداشته و بجای نیاورده‌اند ستایش کنند و تعریف و تمجید بنمایند؛ پس البتّه البتّه مپندار که از عذاب خدا راه‌گزینی

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۸۸، از سوره ۳: عَالِ عَمْرَانَ

داشته باشند، بلکه عذاب دردآوری برای آنهاست.»

در اینجاست که اگر امام زمان هم ظهور کند، و با هزار دلیل و بینه ولایتش مشهود گردد، باز هم این علماء سوء بر اثر غرور و تکبر و بلند پروازی ای که سالها روی آن زحمت کشیده، و برای نفس خویشتن مَلکه ساخته‌اند، زیر بار نمی‌روند و با هزار عذر و بهانه و ایراد و اشکال می‌خواهند آن حضرت را محکوم و این علوم واهیه و افکار هباء خود را بر اساس اصالت به آن حضرت بفروشند؛ و هیئات هیئات!

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ.<sup>۱</sup>

«و چون پیامبران خدا از طرف خدا با بینه و آیات واضح بسوی آنان روند، آنان به آن مقدار علمی که دارند شادمان بوده و اعتنائی به پیامبران نمی‌کنند، و لیکن تمام آن مسخره‌ها و استهزاءهایی که می‌نموده‌اند بر خودشان لازم و ثابت و واجب

---

<sup>۱</sup> آیه ۸۳، از سوره ۴۰: غافر



مجلس هفتاد و سوّم: خصوصیات و آثار

جهنّم





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

نتیجہ زندگی اگر کسب بدی‌ها و احاطہ گناہ

باشد، گریزی از دوزخ نیست

قالَ اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ  
أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ  
تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ \* بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً  
وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

«و (یهودیان) چنین می‌گویند که: هیچگاه  
آتش ما را مَسّ نمی‌کند مگر چند روز معدود و  
اندکی. بگو: آیا شما بر این گفتارتان عهد و میثاقی  
از خدا گرفته‌اید، تا آنکه خداوند خلف وعده نکند و  
شما را در آتش، مگر زمان مختصری نسوزاند؟! و یا  
آنکه بدون علم و درایت بر خدا نسبت دروغ  
می‌دهید؟! آری! هر کس که کار زشتی

---

<sup>۱</sup>سوره بقره: ۲، آیه ۸۰ و ۸۱.

بجای بیاورد، و گناهان و معاصی او را إحاطه کرده باشند، البتّه ایشان از اهل جهنّم بوده و در آن آتش بطور مخلّد می ماند.»

**در روز قیامت، فدیّه و رشوه، رهائی بخش از**

**دوزخ نیست**

این آیات می رساند که دوزخ با رشوه، و فدیّه، و دوستی، و توصیه، و سوابق اعتباری تخیلی، از مستحقّان آن برداشته نمی شود، و بر محور اوهام و افکار شخصیه که هر کس و هر طائفه آن را میزان قرار داده و سعادت را با آن می سنجد نمی گردد و دور نمی زند؛ هر کس با اعتقاد صدق و استوار و رابطه حقیقی با خداوند متعال بود، و با اجتناب از گناهان و از تجاوز به حقوق دیگران رفتار کرد، جای او بهشت است، و گرنه در دوزخ باید برود.

تخیل شرف، و اعتبار، و بزرگ منشی، کاری انجام نمی دهد و نمی تواند در روز قیامت آتش قهر و غضب خدا را دور کند. و أحكام الهیه بازیچه نیست، جهنّم بازیچه نیست، دخول و خروجش بر میزان اعتباریات و تخیلات نیست؛ حقّ است، چون

از طرف حقّ است.

آلودگی و کسب سیئات، محلّش دوزخ است.

خاکروبه منزل را در ظرف مخصوص خاکروبه

می‌ریزند و سپس آن را به مزبله حمل می‌کنند؛ آیا

کسی دیده است که ظرف خاکروبه را چون دسته گل

در اطاق پذیرائی قرار داده و در مرأی و منظر حضار

قرار دهند، و بوی عَفِن آن را به مشام برسانند؟! کَلَّا.

ثُمَّ كَلَّا.

یهودیان می‌گفتند: چون ما از نژاد اسرائیل

هستیم - یعنی یعقوب پیامبر - هیچگاه در آتش

نمی‌رویم. دنیا از آن ماست و آخرت

هم از آن ماست. و فقط به مقدار چند روزی (یک اربعین) که حضرت موسی علیه السّلام برای مناجات به کوه طور سیناء رفت و بنی اسرائیل سرپیچی از فرمان برادرش حضرت هارون کردند و گوساله پرست شدند، به همان مقدار چند روز که بسیار معدود و مختصر است خدا ما را عذابی می کند و پس از آن جاودانه در نعمت‌ها و لذت‌های بهشتی متنعم خواهیم بود.

این آیه می‌رساند که این حرفها غلط است، اینها من درآوردی است، و در دستگاه حقیقت و أصالت به پیشیزی نمی‌ارزد. هر کس پاک و طاهر باشد و گناهان وی را احاطه نکرده باشند به بهشت می‌رود، و گرنه هر کس، از هر نژاد و از هر مذهب و از هر محیط و مسکن، چنانچه نتیجه عمرش بدی باشد و اهل فسق و فجور و معصیت و انواع و انحاء تجاوز به حقوق، و نیز دارای شیوه استکبار و بلندپروازی و بلند محوری و خود بینی باشد، بدون شک باید به دوزخ برود و در آنجا مغلّد بماند.

قرآن در مقام مؤاخذه و پرسش از آنها،

بصورت خطاب با آنان سخن می گوید که: ای مردم  
کوته فکر و متعدی و متجاوز! آیا شما از خدا عهد و  
پیمانی گرفته اید که خدا شما را به جهنم نبرد؟ و بر  
این اساس خدا ملزماً باید به وعده و پیمانی که داده  
است عمل کند؟! یا اینکه نه اینچنین نیست، بلکه  
شما بر خدا دروغ می بندید! و از پیش خود طرح  
ریزی و برنامه گذاری نموده و آن را دستور العمل  
خدا قرار می دهید! **أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ**  
**اللَّهِ.**

آخر این چه کجروی است که شما خدا را  
استخدام نموده و می‌خواهید او را تحت اختیار و  
سلیقه خود قرار دهید؟! این‌طور نیست، و البته  
این‌طور نیست! و خداوند شما و هر کس را که چنین  
و چنان باشد، بدون استثناء مجازات می‌کند و به  
پاداش این جنایات در دوزخ فروزان و آتش سوزان  
جاودانه نگاه می‌دارد!

و بر این اساس، آیات بسیاری در قرآن داریم  
که در روز قیامت رشوه و فدا به درد نمی‌خورد و  
چیزی را به جای انسان گنهکار و یا عمل او  
نمی‌پذیرند، و کسی را به جای او قبول نمی‌کنند، و  
شفاعت و توصیه فائده ندارد.

البته منظور از شفاعت همان توصیه و  
سفارش‌های بدون اساس و معیار است و گرنه در  
بحث شفاعت مفصلاً دیدیم که شفاعت حقیقه  
براساس ربط و رابطه ایمان با خدا و اولیای خدا،  
سودمند و از مهم‌ترین وسائل نجات است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ  
مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ أُولِيكَ

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ<sup>۱</sup>.

«آنان که کافر شدند و با حال کفر مردند، از

آنها یک جهان پر از طلا قبول نمی‌شود؛ چنانچه آنها

این جهان سرشار از طلا را به عنوان فدیة و رشوه

بپردازند و بخواهند از آتش نجات یابند فائده ندارد.

آنان عذاب دردآوری دارند، و ابداً یار و یآوری

ندارند.»

---

<sup>۱</sup> آیه ۹۱، از سوره ۳: آل عمران



إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا  
وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ  
مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ \* يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ  
وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ.<sup>۱</sup>

«آنان که کافر شدند، اگر هر آینه از مال و ثروت برای آنان به قدر تمامی روی زمین باشد و همین مقدار نیز بر روی آن اضافه کنند تا آنکه بدهند و خود را از عذاب روز بازپسین برهانند، از آنان پذیرفته نمی‌شود، و از برای آنها عذاب دردآوری است. آنان اراده می‌کنند که از آتش خارج شوند و لیکن هیچگاه خارج‌شوندگان از آن نیستند، و از برای آنان عذاب ابدی و پیوسته است.»

وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا أَوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ  
يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ  
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ \* وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى  
دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.<sup>۲</sup>

«و اما آنان که از راه حقّ عدول کردند، مأوی و محلّ پناه آنان آتش است. هر چه بخواهند از آن خارج شوند، آنان را بدان عودت دهند و به آنها

<sup>۱</sup> آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۵: المائدة

<sup>۲</sup> آیه ۲۰ و ۲۱، از سوره ۳۲: السّجدة

بگویند: بچشید عذاب آتش را؛ همان عذابی که شما  
آن را به دروغ نسبت می‌دادید! و هر آینه ما آنها را در  
دنیا عذاب‌های کوچک و سهل و سبک می‌چشانیم  
غیر از آن عذابهای بزرگ، برای

آنکه شاید بازگشت کند و به خود آیند و متوجه گردند.»

## رکون و اعتماد به دنیا آتش است

منشأ پیدایش جهنم، إعراض از خدا و از یاد خدا، و فرو رفتن و انغمار در عالم کثرت و دنیای فانی، و بی اعتنائی به امور باقی و عالم آخرت و جهان وحدت و أصالتِ حقّ و حقیقت است. لقاء خداوند متعال، یگانه جهت جاذبه قلب انسان به سوی نشأه معنی و معرفت است. فلهدا آیات قرآن، آتش و خلود در آن را برای چنین افرادی که همّ و غمّ آنها غیر از دنیا و خوردن و آشامیدن و اطفاء شهوت کردن چیزی نیست حتمی می‌داند. یکجا می‌فرماید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ<sup>۱</sup>

«و هر آینه حقاً که ما برای جهنم بسیاری از

جنّ و انس را بیافریدیم؛ آنان که دارای دلها و

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۷۹، از سوره ۷: الاعراف

اندیشه‌هایی هستند و لیکن با آنها فهم و تعقل  
نمی‌کند، و دارای چشم‌هایی هستند و با آنها  
نمی‌بینند، و دارای گوش‌هایی هستند و با آنها  
نمی‌شنوند. ایشان مانند چهار پایان هستند، بلکه  
ایشان گم و گمراه‌ترند؛ زیرا که ایشان از غافلان  
هستند.»

و یکجا می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
وَاطْمَأْنَنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ \* أُولَئِكَ  
مَأْوَاهُمُ النَّارُ

## بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.<sup>۱</sup>

«آن کسانی که امید دیدار و زیارت ما را ندارند، و به عیش و زندگی دنیا راضی شدند، و به آن دل بستند، و آرامش و سکون خود را در آن یافتند، و آن کسانی که از آیات و نشانه‌های ما در غفلت می‌باشند؛ مأوی و ملجأ آنان آتش است بر اثر آنچه اکتساب نموده‌اند.»

و یکجا می‌فرماید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ  
أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ  
لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ  
بَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.<sup>۲</sup>

«کسانی که ذات و دیدنشان این بوده است که زندگی دنیوی و زینت‌های غرورآفرین آن را طالب بوده‌اند، ما اعمالی را که انجام داده‌اند بطور اوفی و اتمّ به آنها اشباع می‌کنیم و در حیات دنیوی کاملاً آن اعمال را به نفوس آنها می‌رسانیم، و هیچ کم و کاستی در رسیدن آن اعمال ندارند. آنانند که در جهان

---

<sup>۱</sup> آیه ۷ و ۸، از سوره ۱۰: یونس

<sup>۲</sup> آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۱۱: هود

آخرت غیر از آتش برای آنها چیزی نیست، و آنچه در دنیا عمل کرده‌اند همه حَبْطٌ می‌شود و از بین می‌رود، و مکتوبات ایشان همه ضایع و باطل می‌گردد.»

و یکجا می‌فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا  
يُخَفَّفُ

## عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ.<sup>۱</sup>

«آنان هستند که دنیا و حیات و عیش پست و زندگی دانی آن را به سرای آخرت و نعمت‌های اصیل خریدند، و بنابراین هیچگاه عذاب خدا برای آنان تخفیف نمی‌پذیرد، و هیچگاه مورد نصرت و کمک قرار نمی‌گیرند.»

و یکجا می‌فرماید:

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.<sup>۲</sup>

«آیا آن کسی که بنیان و اساس خود را بر میزان و بر محور تقوای خداوند و خشنودی او قرار داده است بهتر است یا آن کسی که اساس و بنیان خود را در کنار مسیل و در لبه پرتگاه رودخانه ای که طغیان آب از زیر، آن را خالی کرده است قرار داده است؟ پرتگاهی که فرو ریزد و او را در آتش جهنم داخل سازد.»

**جهنم، ظهور و بروز حقیقت نفس اماره است**

<sup>۱</sup> آیه ۸۶، از سوره ۲: البقرة

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۱۰۹، از سوره ۹: التوبة

و یکجا می فرماید:

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ  
مَلُومًا مَذْحُورًا.<sup>۱</sup>

«و با خداوند (عزیز و قادر و متعال و حیات

بخش و علیم و سمیع و بصیر) خدای دیگری را قرار

مده (هر چه باشد؛ کوچک یا بزرگ! جاه و اعتبار، و

یا مال و ثروت! دوست و رفیق، و یا زن و

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۳۹، از سوره ۱۷: الإسراء



فرزند!) که در این صورت در جهنم بطور سرافکنده و ملامت شده و طرد شده، افتاده خواهی شد!»

و در این صورت تا این نفس امّاره انسانی باقی است و تبدیل به نفس لوّامه و یا مطمئنّه و غیرها نشده است، جهنم باقی است؛ زیرا که دوزخ ظهور و بروز حقیقت نفس در مراحل بُعد و حجاب است.

نفس امّاره پیوسته انسان را امر به فحشاء و منکرات می‌کند، و تا قدری بخواهد آرام بگیرد دوباره امر می‌کند. و گهگاهی که در آن فتور و کندی پیدا شود، به دنبال آن قوّت می‌یابد و دست از زشتی و قبح بر نمی‌دارد. و بالاخره با صاحب آن تادم مرگ دست به گریبان است، هر چه بخواهد خاموش شود دوباره فروزان و مشتعل می‌گردد.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَ بُكْمًا وَ صُمًّا مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا<sup>۱</sup>

«کسی را که خداوند هدایت کند فقط او راه

---

<sup>۱</sup> آیه ۹۷، از سوره ۱۷: الإسراء

یافته و رهبری شده است، و کسی را که گمراه کند  
پس ای پیامبر هیچگاه برای او غیر از خدا یار و معین  
و ولیّ و محافظی نخواهی یافت! و ما چنین افرادی  
را در روز قیامت، بر چهره‌هایشان محشور می‌نمائیم  
در حالی که کورها و لال‌ها و کرهائی هستند. مأوی و  
پناهگاه آنان جهنّم است که پیوسته فروزان است، و  
هر وقت فروکش کند و بخواهد خاموش شود، ما  
سعیر و شعله آن را زیاد می‌کنیم.»

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ \* مِنْ وَرَائِهِ  
جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ \* يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ  
يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ  
مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ.<sup>۱</sup>

(چون پیامبران مرسل در برابر قوم خود که - آنان را به استهزاء گرفتند و ایمان نیاوردند و به آنها بیم تبعید از شهر و بیرون کردن از دار و دیار را دادند - راهی نیافتند، در این حال) آن پیامبران از خدا طلب یاری و نصرت کردند، و در این صورت یکایک از افراد گردنکش و معاند به خسران و زیان و تهی شدن از تمام سرمایه‌های وجودی مبتلا شدند. و در دنباله آن جهنم است، و از آبی که چون خون چرکین و فلز گداخته است آشامانیده شوند. هر چه آن را جرعه جرعه بیاشامند ابداً سیراب نشوند، و هیچگاه آن آب برای آنان گوارا نباشد. و از طرفی مرگ و موت از هر سو بدانها روی آورد ولی آنها نمی‌میرند، و از دنبالشان عذاب غلیظ و سخت و درهم کوبنده ای است.»

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ

<sup>۱</sup> آیات ۱۵ تا ۱۷، از سوره ۱۴: ابراهیم

«حقاً آن کسی که به نزد پروردگار خود با حال

جرم و جریمه آید، برای او جهنّم است که در آن نه

بمیرد و نه زنده ماند.»

وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا \* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا  
سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ  
جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا

---

<sup>۱</sup> آیه ۷۴، از سوره ۲۰: طه

## العَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا.<sup>۱</sup>

«و شعله و لهب جهنم برای آنان کافی است.

آنان که به آیات ما کافر شدند، ما به زودی آنها را در آتش خواهیم انداخت بطوری که هر وقت پوست‌هایشان بپزد و ریخته شود، ما به جای آن، پوست‌های تازه دیگری می‌رویانیم و آن پوست‌ها را تبدیل به پوست‌های جدیدی می‌نمائیم تا اینکه مزه عذاب را خوب بچشند. و حقاً خداوند، عزیز و مستقل و استوار و ثابت، و همچنین حکیم و محکم و مستحکم و برقرار است.»

**بقاء و تناوب عذابهای مختلف، مربوط به**

**معصیت‌های نفس است**

اینها و بسیاری از آیات دیگر قرآن کریم که بر همین منوال است، همگی دلالت دارند بر اینکه نفس ناطقه انسان پیوسته باقی است، و پیوسته طوراً بعداً طور، و حالاً بعد حال عذابهای مختلف را به انواع مختلف می‌چشد؛ همان طور که در دنیا نفسش زنده

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۵۵ و آیه ۵۶، از سوره ۴: النساء

و باقی بود، و این حالات مختلفه از معصیت متناوباً  
و یکی پس از دیگری برای او حاصل می شد.

**جهنّم، الآن موجود است**

عجیب است این آیه مبارکه، که در دو جای

از قرآن وارد شده است:

**وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.<sup>۱</sup>**

«و بدرستی که جهنّم محیط بر کافران است.»

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۴۹، از سوره ۹: التّوبة؛ و قسمتی از آیه ۵۴، از سوره ۲۹: العنکبوت

این آیه دلالت دارد بر آنکه الآن جهنم موجود است و مخلوق است، نه آنکه بعداً آفریده می‌شود. زیرا که «مُحِيطُ» اسم فاعل است، و همه اهل ادب تصریح کرده‌اند به آنکه مشتق، حقیقت است در «مَنْ تَلَبَّسَ بِالْمَبْدِإِ». و حاصل معنی این می‌شود که جهنم فعلاً محیط بر کافران است، نه آنکه در روز قیامت آفریده می‌شود و محیط می‌شود؛ و الاً باید بگویند: وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَتُحِيطُ بِالْكَافِرِينَ: جهنم بعداً بر کافران محیط می‌گردد. و همان طور که سابقاً گفتیم، عوالم فعلاً همه موجودند به وجود طولی نه عرضی، یعنی عوالم تو در تو می‌باشند نه در یک ردیف و یک رشته چون دانه‌های تسبیح؛ و بنابراین همین دنیا، و أفعال زشت، و نیت‌های فاسده و آراء و افکار کاسده، و توغّل در کثرات، و انصراف از حضرت خداوند و ذات احدیت، همه جهنم است؛ غایة الامر حقیقت آن، و واقعیت آتش آن، و سعیر و شهیق و زفیر آن دیده نمی‌شود مگر آنکه انسان از دنیا برود و یا پرده از جلوی دیدگان احوال و دویین او برداشته گردد:

**فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ؛** تا وجداناً و مشهوداً و ملموساً

هویدا گردد.

و از جمله آیاتی که بالصراحه دلالت دارد بر آنکه آتش جهنم فعلاً موجود است، آیه سوره نوح است:

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا  
لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا.<sup>۱</sup>

«از جهت گناہانی که نموده‌اند، غرق شدند و پس از آن داخل آتش شدند؛ و به‌هیچ‌وجه برای خود غیر از خدا یار و یآوری نیافتند.»

زیرا که در این آیه می‌فرماید قوم نوح پس از غرق شدن بلافاصله در آتش داخل شدند. و معلوم است که آتشی باید وجود داشته باشد تا داخل آن شوند.

و من تعجّب می‌کنم از کسانی که تجسّم اعمال را انکار می‌کنند، چگونه قائل می‌شوند که از طرفی جهنم فعلاً موجود است و از طرفی همین جهنم موجود در زمین قرار دارد؟

زیرا اگر قائل به تجسّم اعمال در روز قیامت

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۵، از سوره ۷۱: نوح



شدیم معلوم است که آن آتش حقیقت نفس همین اعمال است، پس جهنم همین الآن موجود است لیکن چون ملکوت اعمال است با چشم ظاهری دیده نمی‌شود. و اما اگر این مسأله را انکار کنیم و بگوئیم آتش غیر از حقیقت تجسم اعمال است، پس چگونه می‌توانیم بگوئیم فعلاً موجود است و محل آن نیز در روی زمین است؟ این غیر از معماً چیز دیگری نخواهد بود، که مانند انیاب اغوال چیزی باشد و مادّی هم باشد و الآن هم باشد و ما آن را نبینیم!

## محلّ دوزخ در زمین است

و اما درباره اینکه جهنم در زمین است چندین روایت وارد است: از جمله در «خصال» صدوق از ابن موسی از ابن زکریای قَطَّان از ابن حبیب از عبد الرّحیم جبلیّ صیدنانی و عبد الله بن صلت، از حسن بن نصر خَزَّاز از عمرو بن طلحه از اسباط بن نصر از سِماک بن حَرَب از عِکرمه، از ابن عبّاس روایت می‌کند که گفت: دو نفر یهودی

از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: بهشت کجاست، و جهنم کجاست؟ حضرت فرمود: اما بهشت در آسمان است، و اما آتش در زمین است -  
الخبر.<sup>۱</sup>

و از جمله در «تفسیر علی بن ابراهیم» وارد است که: دلیل بر آنکه جهنم در زمین است، گفتار خداست در سوره مریم:

و يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا\* أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا\* فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا.<sup>۲</sup>

«و انسان می گوید که آیا اگر من مُردم، در زمان آینده زنده از گور بیرون می آیم؟ آیا انسان به یاد ندارد که ما او را از زمان پیش آفریدیم و اصلاً چیزی نبوده است؟ سوگند به خدا که ما انسانها و شیطانها را محشور می کنیم و سپس در دور جهنم به زانو در افتاده در می آوریم.» الحدیث.<sup>۳</sup>

در «تفسیر علی بن ابراهیم» درباره آیه:

<sup>۱</sup> «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۴۷؛ «بحار الانوار» ج ۸، ص ۱۲۷ و ۱۲۸

<sup>۲</sup> آیات ۶۶ تا ۶۸، از سوره ۱۹: مریم

<sup>۳</sup> «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» طبع سنگی، ص ۲۱۶

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا  
لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا.

وارد است که از حضرت صادق علیه السلام

پرسیدند: چگونه

پوست‌های بدن را خداوند تبدیل می‌کند؟!  
حضرت فرمود: آیا ندیده‌ای وقتی را که یک خشت  
خام را برداری و پاره و خرد کنی و آن را خاک  
بنمائی، و سپس آن را در قالب بریزی و دوباره  
خشت کنی؟! این همان خشت است که اصلش  
واحد است، و حَدْثٌ و تغیری در او پیدا شده است.<sup>۱</sup>

## شدت عذاب اهل جهنم

و نیز در همین تفسیر درباره آیه: **مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ** وارد است که: یعنی بعضی از جهنمیان را با  
بعضی دیگر به یک قید و زنجیر می‌بندند.

و درباره **سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ** وارد است که:  
مراد از سرابیل پیراهن است. و در روایت ابو الجارود  
از حضرت باقر علیه السلام وارد است که: **قَطِرَانٌ**  
مس گرم و گداخته است، یعنی حرارت آن به حدّ  
اشدّ رسیده است. و خداوند که می‌فرماید: **وَ تَغْشَى  
وُجُوهُهُمْ النَّارُ**، یعنی آن پیراهنی که از مس گداخته  
است جهنمی‌ها بر تن می‌کنند، و از شدت گرمی آن،

---

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۱۲۹، در ذیل آیه ۵۶، از سوره ۴: النَّسَاء

صورت‌هایشان را آتش می‌پوشاند.<sup>۱</sup>

و نیز در همین تفسیر درباره آیه: **مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ**

**وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ**، وارد است که: مراد از آن

آشامیدنی‌هایی که به جهنمی‌ها خورانده می‌شود که

صَدِيد است، آن مایعی است که از فروج زنهای زناکار

بیرون می‌آید.

و درباره **يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِغُهُ وَ يَأْتِيهِ**

**الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ**

---

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۳۴۸، در ذیل آیه ۴۹ و ۵۰، از سوره ۱۴: ابراهیم

**مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ**، وارد است که: چون آن

صدید را که آن مایع است به او نزدیک کنند که بیاشامد، ناپسند دارد و متنفر می‌گردد. و چون خیلی نزدیک کنند، صورتش کباب شود، و پوست سرش با موها مجموعاً کنده شود. و چون بیاشامد، روده‌ها و امعاء او پاره پاره شود و در زیر دو قدم او بیفتد. و از هر یک از آن جهنمیان به قدر یک دشت و به قدر یک وادی، چرک خونین و یا خون چرکین و فلز<sup>۱</sup> گداخته خارج گردد.

و آن دوزخیان آن قدر گریه کنند که از اثر آن در چهره‌هایشان مانند جوی و نهر، اشک سرازیر شود. و سپس اشک منقطع شود و به جای آن خون گریه کنند. و خون جاری گردد بطوری که اگر بنا شود کشتی‌ها در آن اشک‌ها و خون‌ها جریان پیدا کنند، می‌توانند جاری شوند؛ و اینست معنای گفتار خداوند: **وَ سُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ**<sup>۱</sup>

و نیز در همین تفسیر درباره آیه:

**فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ \* يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَ**

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۵، از سوره ۴۷: محمد

الْجُلُودُ\* وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ\* كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ  
يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ  
الْحَرِيقِ.<sup>۱</sup>

وارد است که: مراد از کفار در اینجا بنی امیه

هستند. و آتش آن طور

---

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» ص ۳۴۴ و ۳۴۵، در ذیل آیه ۱۷، از سوره ۱۴: ابراهیم

آنان را فرا گیرد مانند لباسی که در برکنند، و در این صورت از شدت آن، لب‌های زیرین آنها سست شود و استرخاء پیدا کند تا به ناف آنان برسد، و لب‌های زبرین آنها کشیده شود تا به سر آنان برسد. و هر وقت اراده خروج کنند، با مقامع حدید یعنی گرزهای آهنین زده شوند تا با آن گرزها دوباره در دوزخ بازگشت نمایند.<sup>۱</sup>

باید دانست که تفسیر کفار در این آیه به بنی امیه از باب جرّی و تطبیق است نه انحصار مدلول، همچنان که در آیات شریفه قرآن همه آنچه از این قبیل است بر همین منوال است؛ و گرنه در هر زمان و در هر مکان اگر افرادی پیدا شوند که موضوع برای این مجازات‌ها از نقطه نظر تعدی و تجاوز قرار گیرند، این مجازات‌ها درباره آنان اجرا می‌گردد.

و نیز در همین تفسیر درباره آیه:

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ  
يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا.

آورده است که: چون در جهنّم وارد شوند، به

---

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» ص ۴۳۷



اندازه هفتاد سال راه پائین می‌روند، و چون به طبقه پائین‌تر آن رسیدند در این حال جهنم یک زفیری می‌کشد و صدائی از دل بر می‌آورد که همه را به بالای جهنم می‌پراند، و در این صورت با گرزهای آهنین دوباره آنان را به پائین می‌رانند.<sup>۱</sup>

و نیز در همین تفسیر درباره آیه: **يَوْمَ نَقُولُ**

**لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ**، آورده است

که: این استفهامی است، چون خداوند به جهنم وعده

داده است که آن را پر و مملو کند. و بنابراین، آتش

از جهنمیان پر می‌گردد، و پس از این خداوند به آتش

می‌گوید: آیا پر شدی؟! و آتش بنا بر استفهام

می‌گوید: **هَلْ مِنْ مَزِيدٍ**؟ یعنی آیا با وجود پری و

سرشاری، زیادتى متصور است؟! یعنی لیسَ فیَّ

**مَزِيدٌ**: در من دیگر جای زیادى نیست!

در این حال بهشت می‌گوید: بار پروردگارا!

تو به آتش وعده دادی که او را پر کنی و پر کردی! و

به من وعده دادی که مرا پر کنی! پس چرا پر

نکرده‌ای؟! حضرت فرمود: در این حال خداوند در

---

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۵۱۳، در ذیل آیه ۲۰، از سوره ۳۲: السَّجْدَة

آن روز خلقی را می آفریند که بهشت را بواسطه آنان  
پر کند. و سپس حضرت صادق علیه السلام  
فرمودند: طُوبَى لَهُمْ؛ خوشا به حال آن خلق که  
هیچگونه هموم و غموم دنیا را ندیده‌اند.<sup>۱</sup>

و نیز در همین تفسیر درباره آیه:

تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً \* تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آنِيَةٍ \* لَيْسَ  
لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ \* لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ.

آورده است که: برای آن آتش از شدت  
حرارتی که دارد ناله و فریادی است. و ضَرِيح عرق  
اهل جهنم است، و آنچه از فرج‌های زنان زناکار  
خارج می‌شود.<sup>۲</sup>

«جحیم» و «سقر» در جهنم

و نیز در همین تفسیر درباره آیه: وَإِذَا الْجَحِيمُ

سُعْرَتْ، از سعید بن محمد از بکر بن سهل از عبد  
الغنی بن سعید از موسی بن عبد الرحمن از ابن  
جریح از عطاء، از ابن عباس آورده است که: مراد از  
سُعْرَتْ آنست که برای کافران روشن می‌شود و آتش  
می‌گیرد. و جَحِيم بلندترین آتش از جهنم است. زیرا

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» ص ۶۴۵ و ۶۴۶، در ذیل آیه ۳۰، از سوره ۵۰: ق

<sup>۲</sup> همان مصدر، ص ۷۲۲، در ذیل آیات ۴ تا ۷، از سوره ۸۸: الغاشیة

که در کلام عرب، جحیم را به مقدار معظمی از آتش  
گویند؛ مانند گفتار خداوند عزّ و جلّ: **ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا  
فَالْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ**<sup>۱</sup>، که مراد مقدار آتش عظیمی  
است.<sup>۲</sup>

و نیز در همین تفسیر، از پدرش از ابن ابی  
عُمیر از ابن بُکیر، از حضرت صادق علیه السّلام  
آورده است که:

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ: سَقَرٌ.  
شَكَا إِلَى اللَّهِ شِدَّةَ حَرِّهِ، وَ سَأَلَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ؛ فَأُذِنَ لَهُ  
فَتَنَفَّسَ فَأُحْرِقَ جَهَنَّمَ.<sup>۳</sup>

«در جهنّم یک وادی و بیابانی برای متکبران  
است که به آن سقر گویند. به قدری گرم است که از  
شدّت حرارت خود به خداوند شکایت کرد، و از او  
درخواست کرد که اجازه دهد تنفّسی کند، و خداوند  
اجازه داد و از تنفّس آن، جهنّم آتش گرفت.»

و این روایت را با همین سند، کلینی در

---

<sup>۱</sup> آیه ۹۷، از سوره ۳۷: الصّافات

<sup>۲</sup> «تفسیر قمی» ص ۷۱۳ و ۷۱۴، در ذیل آیه ۱۲، از سوره ۸۱: التّکویر

<sup>۳</sup> همان مصدر، ص ۵۷۹، در ذیل آیه ۶۰، از سوره ۳۹: الزّمر

«کافی»<sup>۱</sup> و صدوق در «عقاب الاعمال» از محمد بن

حسن از محمد بن حسن صفار از

يعقوب بن يزيد از محمد بن أبي عمير از ابن

بکیر، از حضرت صادق علیه السلام آورده است.<sup>۲</sup>

### شدت عذاب برای مستکبران و متعدیان

و نیز در همین تفسیر، از پدرش از ابن ابی

عمیر از منصور بن یونس، از حضرت صادق علیه

السلام آورده است: در آتش دوزخ، آتش دیگری

است که اهل دوزخ از آن پناه می‌برند. و آن آتش فقط

برای شخص متکبر و صاحب جبروت و معاند

آفریده شده است، و نیز برای شیطان عنود و لجوج

و متجاوز، و از برای هر متکبری که به روز حساب

ایمان نیاورده است، و از برای هر کس که دشمن آل

محمد باشد.

و آنکه در روز قیامت عذابش از همه سهل‌تر

و سبکتر است کسی است که او را در آتشی کم عمق

(ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ<sup>۳</sup> قرار داده‌اند، و او دو کفش از آتش

---

<sup>۱</sup> «اصول کافی» ج ۲، ص ۳۱۰

<sup>۲</sup> «عقاب الاعمال» طبع سنگی، ص ۱۴

<sup>۳</sup> در «نهایه» ابن اثیر در ماده ضحضح آورده است: «و فی روایة: أنه فی

دارد که دو بند آن کفش‌ها از آتش است، بطوری که از شدت آتش آن کفش‌ها و آن بند کفش‌ها، دماغ و مغزش همچون دیگ مسی جوش می‌زند. او در میان آتش، عذاب کسی را از عذاب خود شدیدتر نمی‌بیند؛ درحالی که هیچکس در میان آتش عذابش از او سبکتر و سهل‌تر نیست.<sup>۱</sup>

البته عذاب‌های سخت و دردآور دوزخ

اختصاص به متعدیان و

---

ضَحَضَاحٍ مِّن نَّارٍ يَغْلِي مَنهُ دِمَاغُهُ؛ الضَّحَضَاحُ فِي الْأَصْلِ: مَا رَقَّ مِنَ الْمَاءِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَا يَبْلُغُ الْكَعْبَيْنِ، فَاسْتَعَارَهُ لِلنَّارِ. «(م)

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» ص ۵۸۵

متجاوزان به حقوق ضعفاء و گردنکشان و متکبران و مستکبران دارد که در دنیا فتنه و فساد می‌کنند، و خونریزی‌ها می‌نمایند، و مردم بی‌پناه و بی‌گناه را می‌کشند، و دشت‌ها و وادیها را از خون پر می‌کنند، و اگر عمرشان زیاده شود و چند برابر گردد باز هم به همین نهج در روی زمین رفتار می‌کنند؛ همچنان که درباره سلاطین جائر، و حکام جابر، و علماءِ خَوَنَه، و نظائرهم دیده می‌شود که در تعدّیات آنها در دنیا مقدار مشخصی نیست بلکه هر چه از دست آنان برآید از ستم و ظلم و تکبر و حقّ‌کشی دریغ ندارند.

و بنابراین اگر در روایت دیدیم - چنانکه دیدیم - که اگر مثلاً از شدت اندوه و اشک، روی چهره جهنمیان جوی جاری می‌شود و سپس تبدیل به جوی خون می‌شود، و یا از متعدّیان به قدر یک بیابان و دشت، چرک خونین خارج می‌شود، هیچ جای تعجّب نیست، زیرا اینها مُکتسبات و دست‌پرورده‌های خود آنهاست، **وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ**

قیامت و جهنّم، ظهور و بروز همین نیات و تعدّیات دنیوی است؛ هر چه بیشتر، بیشتر. اگر همین نیات فاسده، و اعمال قبیحه، و عقائد باطله را بخواهند در همین زندگی گسترش دهند و بصورت ملکوتی خود بارز و ظاهر سازند، همان جهنّم افروخته و دشتهای چرک و خون صدید و ضریع دوزخ خواهد بود.

---

<sup>۱</sup> ذیل آیات ۱۸۲ از سوره ۳: ءأل عمران، و ۵۱ از سوره ۸: الانفال، و ۱۰ از سوره ۲۲: الحجّ

در «عقاب الاعمال» از ابن ولید از صفار از  
محمد بن حسین از محمد بن عبد الله بن هلال از  
عقبة بن خالد از میسر، از حضرت باقر علیه السلام  
روایت کرده است که:

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَجَبَلًا يُقَالُ لَهُ: الصَّعْدَى، وَإِنَّ فِي  
الصَّعْدَى لَوَادِيًا يُقَالُ لَهُ: سَقَرٌ، وَإِنَّ فِي سَقَرٍ لَجُبًّا يُقَالُ  
لَهُ: هَبَّهْبُ؛ كُلَّمَا كُشِفَ غِطَاءُ ذَلِكَ الْجُبِّ ضَجَّ أَهْلُ  
النَّارِ مِنْ حَرِّهِ؛ وَذَلِكَ مَنَازِلُ الْجَبَّارِينَ<sup>۱</sup>.

«در جهنم کوهی است که آن را صعَدی نامند،  
و در صعَدی یک بیابانی است که آن را سَقَر گویند،  
و در سَقَر چاهی است که آن را هَبَّهْب نامند؛ و هر  
وقت روپوش و در آن چاه را برمیدارند، تمام اهل  
آتش از شدت حرارت آن ناله و فریاد می‌زنند؛ و آن  
منزل مردم جبّار و متکبّر و زورگو و متعدّی است.

## «تابوت»، و عذاب حکام جائر

و در «تفسیر علی بن ابراهیم» در تفسیر آیه:

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ آورده است که: فَلَق چاهی است

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۳، ص ۳۷۷؛ و طبع حروفی، ج ۸، ص ۲۹۷؛  
و در خود «عقاب الاعمال» طبع سنگی، ص ۴۳، از حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام روایت نموده است.



در جهنّم که تمام اهل دوزخ از شدّت حرارت آن  
چاه، پناه می‌برند. این چاه از خدا اجازه خواست که  
تنفس کند و خداوند به او اجازه داد؛ همین که تنفس  
کرد تمام جهنّم را آتش زد. و در آن چاه، صندوقی  
است از آتش، و به قدری سوزنده است که اهل آن  
چاه از شدّت حرارت آن صندوق پناه

می‌برند. و اسم آن صندوق تَابُوت است، و در آن

تابوت شش نفر از پیشینیان و شش نفر از پسینیان هستند.

اما آن شش نفر که از پیشینیان هستند: یکی

پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود است

که ابراهیم را در آتش افکند، و فرعون موسی است،

و سامری است که گوساله را برای پرستش بنی

اسرائیل معین کرد، و آن کسی است که دین موسی

را به تَهَوُّد و یهودیت مبدل کرد، و دیگر آن کسی

است که شریعت حضرت عیسی را به تنصُّر و

نصرانیت تبدیل نمود.

و اما آن شش نفر که از پسینیان هستند اولی و

دومی و سومی و چهارمی است، و دیگر رئیس

خوارج است، و آخرین آنها ابن ملجم است.

**وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ،** یعنی: آنکه در آن

چاه می‌افتد در آنجا غائب می‌شود.<sup>۱</sup>

آری! چون دل انسان به غیر خدا مشغول

شود، پیوسته خاطرات شیطانی بر افکار او هجوم

---

<sup>۱</sup> «تفسیر قمی» ص ۷۴۳ و ۷۴۴

می‌کنند، و دائماً همّ و غمّ لا یقطع به صورتها و شکل‌های گوناگون بر او حمله ور می‌شود. و هر چه درجه بُعد و دوری از خدا بیشتر باشد این افکار و خیالات شدیدتر، و در قیامت به صورت شراره‌های آتش بیشتری خواهد بود.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَصْبَحَ وَ أَكْبَرَ هَمَّهُ الدُّنْيَا،  
أَلْزَمَ اللَّهُ قَلْبَهُ شُغْلًا لَا فَرَاحَ لَهُ مِنْهُ أَبَدًا، وَ هَمًّا لَا يَنْقَطِعُ  
عَنْهُ أَبَدًا، وَ أَمَلًا لَا يَبْلُغُ

مُنْتَهَاهُ أَبَدًا، وَفَقْرًا لَا يَنَالُ غِنَاهُ أَبَدًا؛ وَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ

اللَّهِ فِي شَيْءٍ<sup>۱</sup>.

«حضرت فرمود: کسی که روزگار خود را

بگذراند و مقصد بزرگ او دنیا باشد، پروردگار، دل

او را وامی‌دارد به مشاغل و شواغلی که هیچگاه برای

آن فراغتی نخواهد بود، و به هم و اندوهی که

هیچگاه منقطع نخواهد شد، و به آرزویی که هیچگاه

به نهایت آن نخواهد رسید، و به فقر و نیازمندی و

پریشانی ای که هیچگاه مبدل به غنا و بی‌نیازی

نخواهد شد؛ و چنین کسی از خدا بهره و نصیب

ندارد.»

### «زَقُوم» درخت جهنم است

باید دانست که در سه جای از قرآن کریم،

کلمه زَقُوم آمده است: اول، در سوره صافات:

أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ \* إِنَّا جَعَلْنَاهَا

فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ \* إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ \*

ظَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ \* فَإِنَّهُمْ لَأَكَلُونَ مِنْهَا

فَمَا لَوْنَ مِنْهَا الْبُطُونَ \* ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ

<sup>۱</sup> «أسرار الصلاة» مرحوم آية الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، طبع

حروفی (سنه ۱۳۸۰) ص ۱۹۱

حَمِيمٍ\* ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ إِلَى الْجَحِيمِ.<sup>۱</sup>

«آیا این مقام (برای بهشتیان و مخلصان درگاه

خدا که خدا وعده داده است) در مقام پذیرائی از

واردین بهتر است یا درخت زَقْوَم دوزخ؟! ما آن

درخت را فتنه و بلای جان ستمکاران قرار دادیم. آن،

درختی است که از بُن و بنیاد جهنم ریشه می‌گیرد، و

رشد و نمو می‌کند و بیرون می‌آید. میوه آن درخت

(در زشتی و خباثت و بدی)

---

<sup>۱</sup> آیات ۶۲ تا ۶۸، از سوره ۳۷: الصّافات

گویا سرهای شیاطین است. دوزخیان از آن می‌خورند و شکم‌های خود را از آن پر می‌کنند، و پس از خوردن از میوه درخت زقوم و پر شدن شکم، برای آنان چیزی که در آن، حمیم سوزان و گداخته دوزخ مخلوط شده است خواهد بود؛ و سپس بازگشت و مصیر همه آنان بسوی آتش انبوه افروخته جهنم است.»

دوّم: در سوره دخان:

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ \* طَعَامُ الْأَثِيمِ \* كَالْمُهْلِ يَغْلِي  
 فِي الْبُطُونِ \* كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ \* خُدُوهُ فَاغْتَلَوْهُ إِلَى سَوَاءِ  
 الْجَحِيمِ \* ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ \*  
 ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ.<sup>۱</sup>

«حقاً که درخت زقوم، طعام و غذای شخص

گنهکار و متعدّی و متجاوز است، که همچون فلزّ گداخته در شکمها جوش می‌زند و غلیان می‌کند مانند غلیان و جوش زدن مایع داغ در حال جوش و غلیان. (و خطاب قهر از جانب خداوند به فرشتگان رسد که) بگیرید او را و با قهر و غضب او را بزنید! و در وسط و کانون آتش انبوه گداخته بیندازید!

<sup>۱</sup> آیات ۴۳ تا ۴۹، از سوره ۴۴: الدخان

سپس بر سر او از آب داغ و حمیم جهنم بریزید! (و  
به او از روی تمسخر و استهزاء گفته می‌شود که:)  
بچش این عذاب را؛ تو همان مرد عزیز و گرامی  
هستی!»

«درخت زقوم» طعام گمراهان و مُکذِّبان است

سوّم، در سوره واقعه:

وَ أَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ \* فِي  
سَمُومٍ وَ

حَمِيمٍ \* وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ \* لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ \* وَ كَانُوا يُصِرُّونَ  
عَلَى الْحِنْتِ الْعَظِيمِ \* وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا  
تُرَاباً وَ عِظَاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ \* أ وَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ. قُلْ  
إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ  
مَعْلُومٍ \* ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكذِّبُونَ \* لَأَكُونُ مِنْ  
شَجَرٍ مِنْ رَقُومٍ \* فَمَا لِيُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ \* فَشَارِبُونَ  
عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ \* فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَمِيمِ.

هذا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ \* نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْ لَا  
تُصَدِّقُونَ.<sup>۱</sup>

«و اهل شقاوت که نامه عمل از جانب

شقاوت و تیره بختی به آنها داده می‌شود! و ای

پیغمبر تو نمی‌دانی چقدر تیره بخت و شقی و تاریک

دل هستند آن اهل شقاوت! پیوسته در معرض وزش

بادهای سمی و مهلک، و نوشیدن آبهای داغ و تفته

بسر می‌برند؛ و در سایه ای از دود و دُخان آتش

جهنم که هیچگاه خنک نشود، و با تبدل به نسیم

ملائم، خوشایند نگردد.

این‌گونه عذاب به جهت آنست که آنان در

دنیا عادت و روششان این بود که در ناز و نعمت

<sup>۱</sup> آیات ۴۱ تا ۵۷، از سوره ۵۶: الواقعة



زیاده روی می‌کردند، و نعمت‌ها را در راه بُعد و دوری و غفلت و انصراف از خدا به کار می‌بستند، و بر گناه بزرگ و شرک و تجاوز اصرار می‌ورزیدند، و در مقام ردّ و انکار پیامبران می‌گفتند: آیا چون ما مُردیم و خاک شدیم و بصورت

استخوان درآمدیم، آیا در این صورت ما  
برانگیخته می‌شویم؟! آیا پدران گذشته ما که مرده‌اند  
و خاک شدند و استخوان شدند زنده می‌شوند؟!  
بگو ای پیغمبر: آری! حَقّاً که تمام خلایق  
خداوندی از اولین و آخرین، همه در پیشگاه خداوند  
در میعادگاه و روز معلوم و معین اجتماع می‌یابند، و  
در آن حال شما ای گروه گمراه و تکذیب‌گر روز  
قیامت و پاداش، البته از درخت زَقُّوم خواهید خورد  
و شکم‌های خود را از آن مملو و پر خواهید کرد! و  
سپس بر روی آن خوردن، از آشامیدنیهای آب تفته  
و داغ دوزخ خواهید آشامید؛ همچنان که شتر تشنه  
آب بیاشامد!

اینست کیفیت پذیرائی از شما از جهت  
خوردنیها و آشامیدنیها در روز پاداش و کیفر! ما شما  
را آفریدیم، و از کتم عدم به وجود آوردیم، و از  
نیستی محض لباس هستی در تن نمودیم! پس چرا  
تصدیق نمی‌کنید؟!»

### خصوصیات و آثار شجره زَقُّوم

باری، این درخت زَقُّوم همان طور که از  
روایت وارده در تفسیر منسوب به حضرت امام

حسن عسگری علیه السّلام بر می آید، در مقابل و در برابر درخت طوبی است. آن از نقطه نظر پاکی و پاکیزگی و طراوت و طهارت و قداست و خیر و برکت و رحمت، و همان طور که گفتیم اصلش ولایت است؛ و این از نقطه نظر کثافت و قذارت و نجاست و ذلّت و نکبت و سختی و مشقّت و از بین رفتنِ رحمت، و بنابراین اصلش بُعد از ولایت و سعادت است، و بنابراین

شجره زقوم درخت شقاوت است.

هر کس به هر مقدار از شک و شرک و قذارت باطن، و از شقاوت و آثار آن از خیانت و جنایت و تعدی و ظلم و تکبر و استکبار بهر مند باشد، به همان قدر از شاخه‌های این درخت در دلش رخنه کرده، و از ریشه‌هایش به همان مقدار در کانون قلبش ریشه دوانیده است.

**هر گناهی، آویزان شدن به یکی از شاخه‌های**

**درخت زقوم است**

در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام، در ضمن حدیث طویلی که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان می‌کند، می‌رسند به اینجا که:

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: و سوگند به آن کسی که به حق مرا مبعوث به نبوت گردانید، هر کس در این روز (روز اول ماه شعبان) دست به هر یک از درهای شر و عصیان زند و هر گناهی مرتکب شود، خود را به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان نموده است، و آن شاخه او را به آتش خواهد رسانید.

و پس از این فرمودند: و بنابراین، هر کس در نماز فریضه خود کوتاهی کند و آن را ضایع گذارد، به شاخه ای از شاخه‌های زقوم خود را آویزان کرده و آن شاخه او را به آتش می‌رساند.

و هر کس در این روز در نزد او شخص ضعیف الحالی بیاید که از حالات و امور خود شکوه و گلایه کند، و او توانائی داشته باشد که بدون ضرری که به خودش برسد حالات و امور او را تغییر دهد، و کسی دیگر هم نبوده باشد که نایب از او و یا قائم مقام او در این امر گردد، و با این حال، آن ضعیف الحال را به حال خود گذارد که حقش

و امورش ضایع و خراب بماند و در سختی و مشکلات بسر برد و دستی از او نگیرد؛ در این صورت به شاخه ای از درخت زقوم خود را آویزان کرده است.

و هر کس در نزد او شخص خطاکاری بیاید و از خطای خود معذرت طلبد و او نپذیرد، و سپس در عقوبت آن خطاکار تخفیفی ندهد بلکه زیاده عقوبت کند، به شاخه ای از شاخه‌های آن آویزان شده است.

و هر کس بین مردی و زنش را بهم بزند، و یا بین پدری و فرزندش را، و یا برادری با برادرش را، و یا نزدیکی با رحم نزدیک خود را، یا بین دو همسایه، و یا بین دو شریک و خلیط و مصاحب را، و یا بین دو نفر اجنبی را بهم بزند و ایجاد فساد و جدائی کند، به شاخه ای از شاخه‌های آن آویزان شده است.

و هر کس بر بدهکاری سخت بگیرد و بداند که او قادر بر اداء دیون خود نیست، و در این صورت ناراحتی و نگرانی و غضب آن بدهکار را زیاد کند، به شاخه ای از شاخه‌های آن آویزان شده است.

و هر کس بر عهده او نسبت به کسی، دینی و قرضی باشد، و با مامله و بهانه‌آوری کاری کند که او خسته شود و از دین خود بگذرد، به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان شده است.

و هر کس بر یتیمی جفا کند، و او را آزار برساند، و مال او را بخورد، به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان شده است.

و هر کس در آبروی برادر مؤمن خود خللی وارد سازد و آن را

لگه دار کند، و فحش دهد و ناسزا گوید، و مردم را بر این امر بگمارد و ترغیب کند، به شاخه ای از آن آویزان شده است.

و هر کس تغنی کند، و با آوازهای حرام و موسیقی که انسان را بر معصیت و گناه بر می انگیزد مشغول شود، به شاخه ای از آن آویزان شده است.

و هر کس بنشیند و زشتی های کردار خود را که در جنگها کرده است، و انواع ظلمی که به بندگان خدا نموده است بشمارد و بدانها افتخار و مباهات کند، به شاخه ای از شاخه های آن آویزان شده است.

و هر کس همسایه او مریض شود، و از روی بی اعتنائی و عدم اهمّیت و استخفاف به شأن او ترک عیادت او را کند، به شاخه ای از آن آویزان شده است.

و هر کس همسایه او بمیرد، و از روی حقارت و پست شمردن مقام و حقّ او در تشییع جنازه اش کوتاهی کند، به شاخه ای از آن آویزان شده است.

و هر کس نسبت به کسی که مصیبتی بر او وارد شده است إعراض کند، و از روی کوچک



شمردن او و عیب دار کردن او جفا نموده و از دلجوئی و استمالت خودداری کند، به شاخه ای از آن آویزان شده است.

و هر کس مخالفت پدر و مادر خود را و یا یکی از آنها را بنماید، و از شفقت و مهربانی و احسان درباره آنها دریغ کند، و یا بدانها

استخفاف کند، به شاخه ای از آن آویزان شده است.

و هر کس خودش سابقاً عاقّ پدر و مادرش بوده و آنها را تا این روز راضی نکرده است، و تمکّن از استرضاء داشته و کوتاهی کرده است، به شاخه ای از آن آویزان شده است.

و بنا بر همین نهج و همین منوال، هر کس هر فعلی از افعال شرّ را بجای آورده است، به شاخه ای از آن آویزان شده است.

و سوگند به آن خداوندی که مرا به حقّ به نبوّت برانگیخته است، تمام کسانی که به شاخه‌های درخت زقوم آویزان شده‌اند، آن شاخه‌ها آنها را تا قعر جحیم و دوزخ پائین خواهد برد.<sup>۱</sup>

و از مجموع آنچه گفته شد، بدست می‌آید که جهنّم محلّ صدور و ورود قبائح است، و هر کس به هر مقدار و به هر صورت از زشتیها، چه در مرحله عقائد، و چه در مرحله ملکات و اخلاق و صفات، و چه در مرحله اعمال و رفتار، و حتّی در مرحله مجرد

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۶۷ و ۱۶۸

نیت و خواسته‌های درونی؛ اگر با خود قبح و زشتی و شرک و عناد و کج‌روی و انحراف از حق داشته باشد، در صورتی که در مراحل و منازل بین راه تا قیامت، از مصائب دنیویه، و سكرات مرگ، و عذاب قبر، و روز رستاخیز، و توبه و شفاعت، و غیرها پاک نشود باید با آتش قرین و توأم باشد. و لذا درهای جهنم هر کدام نمایشگر یک نوع انحراف و تعدی در یکی از این مراحل است.

**جملاتی که بر سر درهای جهنم نوشته است**

و مجلسی رضوان الله علیه از کتاب «فضائل»

شاذان، و از کتاب

«روضه» با اسناد خود مرفوعاً از عبد الله بن مسعود، از حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت می‌کند در ضمن حدیث معراج که: من دیدم بر سر درهای جهنم نوشته بود بدین طریق که:

عَلَى الْبَابِ الْأَوَّلِ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ: مَنْ رَجَا اللَّهَ سَعِدَ. وَمَنْ خَافَ اللَّهَ أَمِنَ. وَالْهَالِكُ الْمَغْرُورُ مَنْ رَجَا غَيْرَ اللَّهِ، وَخَافَ سِوَاهُ.

«بر سر در اول سه جمله نوشته بود: آنکه امید به خدا دارد پیروز است. و آنکه از خدا بترسد در امان است. و آنکه امید به غیر خدا دارد و از غیر او می‌ترسد، شخص مغرور و در هلاکت است.»

وَعَلَى الْبَابِ الثَّانِي: مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عُرْيَانًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَلْيَكْسِ الْجُلُودَ الْعَارِيَةَ فِي الدُّنْيَا. مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عَطْشَانًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَلْيَسْتَقِ الْعِطَاشَ فِي الدُّنْيَا.

مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ جَائِعًا فَلْيَطْعِمِ الْبُطُونَ الْجَائِعَةَ فِي الدُّنْيَا.

«و بر سر در دوم نوشته بود: هر کس می‌خواهد در روز قیامت برهنه و عریان نباشد باید

بدنهای عریان و برهنه مستمندان را در دنیا لباس  
بپوشاند. و هر کس می خواهد در روز قیامت عطشان  
و تشنه نباشد باید مردم تشنه را در دنیا آب دهد. و  
هر کس می خواهد در روز قیامت گرسنه نباشد باید  
شکمهای گرسنه را در دنیا طعام دهد.»

وَ عَلَى الْبَابِ الثَّلَاثِ مَكْتُوبٌ: لَعَنَ اللهُ

الْكَاذِبِينَ. لَعَنَ اللهُ الْبَاخِلِينَ. لَعَنَ اللهُ الظَّالِمِينَ.

«و بر سر در سوّم نوشته بود: خداوند لعنت

کند دروغگویان را.

خداوند لعنت کند بخیلان را. خداوند لعنت

کند ستمگران را.»

وَعَلَى الْبَابِ الرَّابِعِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ: أَذَلَّ

اللَّهُ مَنْ أَهَانَ الْإِسْلَامَ. أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ أَهْلَ الْبَيْتِ. أَذَلَّ

اللَّهُ مَنْ أَعَانَ الظَّالِمِينَ عَلَى ظُلْمِهِمْ لِلْمَخْلُوقِينَ.

«و بر سر در چهارم سه جمله نوشته بود:

خداوند ذلیل کند هر که به اسلام اهانت کند و آن را

کوچک و سبک بشمارد. خداوند ذلیل کند هر که به

اهل بیت اهانت کند و آنان را کوچک و سبک

بشمارد. خداوند ذلیل کند هر که ستمکاران را در

ستمی که به مخلوقان خدا می کنند کمک دهد و یاری

رساند.»

وَعَلَى الْبَابِ الْخَامِسِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ:

لَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى فَاَلْهَوَى يَخَالِفُ الْإِيمَانَ. وَلَا تُكْثِرْ

مَنْطِقَكَ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ فَتَسْقُطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. وَلَا تَكُنْ

عَوْنًا لِلظَّالِمِينَ.

«و بر سر در پنجم سه جمله نوشته بود: از

هوی و خواهش های نفسانی خود پیروی نکنید، زیرا

که هوای نفس مخالف ایمان است. و گفتارت را در

امور بی فائده و بدون غرض به درازا مکشان، زیرا که

از رحمت خدا دور می‌افتی. و هیچگاه یار و یاور  
ظالمان مباش.»

وَعَلَى الْبَابِ السَّادِسِ مَكْتُوبٌ: أَنَا حَرَامٌ عَلَى  
الْمُجْتَهِدِينَ. أَنَا حَرَامٌ عَلَى الْمُتَصَدِّقِينَ. أَنَا حَرَامٌ عَلَى  
الصَّائِمِينَ.

«و بر سر در ششم نوشته بود: من بر کوشش  
کنندگان و جهادگران در راه خدا حرام هستم. من بر  
صدقه دهندگان حرام هستم. من بر روزه‌گیران حرام  
هستم.»

وَ عَلَى الْبَابِ السَّابِعِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ:  
حَاسِبُوا نَفُوسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا. وَ بَخُوا نَفُوسَكُمْ  
قَبْلَ أَنْ تُبَخُوا. وَ ادْعُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ أَنْ تَرُدُّوا  
عَلَيْهِ وَ لَا تَقْدِرُوا عَلَى ذَلِكَ.<sup>۱</sup>

«و بر سر در هفتم سه جمله نوشته بود: از  
نفوس خود حساب گیرید پیش از آنکه از شما  
حساب گیرند. و نفوس خود را ملامت و توبیخ کنید  
پیش از آنکه ملامت و توبیخ شوید. و خداوند عز و  
جل را بخوانید پیش از آنکه بر او وارد شوید و دیگر  
قدرت و تمکن از خواندن او را نداشته باشید.»

**عذاب قاتلان امام حسین علیه السلام، و تابعین**

**آنان**

در اینجا این بحث شریف را با روایتی درباره  
عذاب قاتلان حسین علیه السلام و اولاد آنها از بنی  
امیه لعنهم الله جمعاً، به پایان می‌بریم:

در «تفسیر فرات بن ابراهیم» از ابن عباس، از  
أمیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که: روزی  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر حضرت

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۴۵ و ۱۴۶



فاطمه سلام الله عليها وارد شدند و ایشان را محزون و مهموم یافتند - و در اینجا رسول الله حدیثی را درباره احوال قیامت مفصلاً ذکر می کند، تا می رسند به اینجا که:

ای فاطمه! تو می گوئی:

يَا رَبِّ! أَرِنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ. فَيَأْتِيَانِكَ وَ  
أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ تَشْخَبُ دَمًا وَ هُوَ يَقُولُ: يَا رَبِّ! خُذْ  
لِي الْيَوْمَ حَقِّي مِمَّنْ ظَلَمَنِي.

«ای پروردگار من! حسن و حسین را به من

بنمایان. و

در این صورت آن دو بسوی تو می آیند  
در حالی که از رگهای گردن حسین خون تازه جاری  
است، و او می گوید: ای پروردگار من! حقّ مرا از  
آنان که به من ستم کرده اند، در امروز برای من بگیر.»  
و در این حال خداوند جلیل به غضب در  
می آید، و از غضب او جهنّم به غضب در می آید، و  
فرشتگان جمیعاً به غضب در می آیند، و سپس جهنّم  
ناگهان شعله ای می کشد و زفیری و صدائی می زند.  
در این حال فوجی از ملائکه غضب از جهنّم بیرون  
می آیند و یکایک از قاتلان حسین، پسرانشان و  
پسران پسرانشان را از میان گروه ها و جمعیتها جدا  
می کنند، و آنها می گویند: بار پروردگارا! ما در روز  
عاشوراء حاضر نبوده ایم و در قتل حسین شرکت  
نکرده ایم!

خداوند به زبانه جهنّم می گوید: آنان را از  
نشانه ها و علائم چهره هایشان بگیرید: به چشمان  
ازرقی رنگ و چهره های سیاه! و بگیرید آنها را از  
زلفهای پیشانی آنها و بیندازید در درک اسفل از آتش  
دوزخ! زیرا که آنها بر دوستان و موالیان حسین  
شدیدتر و سخت تر بودند از آنان که با خود حسین

محاربه کردند و او را کشتند. و در این حال صدای

شهقه آنها در جهنم شنیده می شود - الحدیث<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> «تفسیر فرات» ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۷۲

مجلس هفتاد و چهارم: حقیقت جهنم،  
حجاب و بُعد از رحمت خداست



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ \* كَلَّا  
إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ \* ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا  
الْجَحِيمِ ۱ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۲.

---

۱ لَصَالُوا الْجَحِيمِ مضاف و مضاف إليه است. و صالوا در اصل صالون بوده است، اسم فاعل جمع، از ماده صَلِيَ يَصْلِي، صَلَّى و صَلَّى و صَلَّيًّا و صَلَّيًّا النَّارَ و بِهَا: قاسى حَرْهَا و احترقَ بِهَا. و صالون در اصل صاليون بوده است که در إعلال، ياء آن افتاده است. و از باب صَلَّى يَصْلِي صَلَّيًّا اللَّحْمَ: شَوَاهُ، فَاللَّحْمُ مَصْلِيٌّ؛ و - فلاناً النَّارَ و فيها و عليها: أدخله إيَّاهَا و أثواه فيها، نمی باشد.

۲ سوره مطففين: ۸۳، آیات ۱۴ تا ۱۷.

«البته چنین نیست (که قرآن از اساطیر و

افسانه‌های پیشینان

بوده باشد) بلکه اعمال ناشایسته ایشان موجب  
 شده است که بر روی دلهای ایشان چرک و زنگار  
 بگیرد (و ظلمانی شود و نفهمند که آیات خدا  
 چیست). البته چنین نیست که می‌پندارند، بلکه  
 ایشان از پروردگارشان در آن روز محجوب هستند  
 (و در پرده و حجاب جهل و غفلت همچون پيله  
 تنیده‌اند). و پس از آن، آنان به جحیم و آتش فراوان  
 و سوزان دوزخ داخل می‌شوند، و سپس به آنان گفته  
 می‌شود: اینست آن چیزی که شما در دنیا عادتتان  
 این بود که آن را تکذیب می‌نمودید!

## خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در وصف

### دوزخ

امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه»

فرماید:

فَبَادِرُوا الْمَعَادَ! وَ سَابِقُوا الْأَجَالَ! فَإِنَّ النَّاسَ  
 يوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ، وَيَرَهُقَهُمُ الْإِجْلُ، وَيَسَدُّ  
 عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ.

فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ  
 كَانَ قَبْلَكُمْ! وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ  
 بِدَارِكُمْ! وَقَدْ أُؤذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْإِرْتِحَالِ، وَأُمِرْتُمْ فِيهَا



وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى  
النَّارِ، فَارْحَمُوا نَفُوسَكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي  
مَصَائِبِ الدُّنْيَا! أَمْ فَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ  
تُصِيبُهُ، وَالْعَثْرَةَ تُدْمِيهِ، وَالرَّمْضَاءَ تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذَا  
كَانَ بَيْنَ طَابِقَيْنِ<sup>١</sup> مِنْ نَارٍ؛ ضَجِيعَ حَجَرٍ وَ قَرِينِ  
شَيْطَانٍ!

أَعَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ  
بَعْضُهَا بَعْضًا لِغَضَبِهِ، وَإِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا  
جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ - الْخُطْبَةُ<sup>٢</sup>.

«پس بشتابید به سوی معاد (که آن بازگشت  
شماست به سوی پروردگار و آفریدگار آفریدگان).  
و پیشی گیرید به اعمال صالحه و طاعات، پیش از  
آنکه اجل‌ها برسند و شما را ببرند! زیرا که نزدیک شده  
است که بین مردم و بین آمال و آرزوهایشان جدائی  
افتد، و آرزوها بریده شود، و اجل ایشان را دریابد و  
فراگیرد، و در توبه و رجوع از گناه بر آنان بسته شود؛

<sup>١</sup> طابق هم به فتح باء است، چون هاجر، و هم به کسر باء، چون صاحب.

<sup>٢</sup> «نهج البلاغة» خطبه ١٨١، از طبع عبده مصر، ص ٣٤٧ و ٣٤٨

زیرا که شما صبح کرده‌اید در حال و موقعیتی که  
آنهایی که قبل از شما بوده‌اند بازگشت به سوی آن را  
خواستارند (یعنی شما چیزی دارید که مردگان  
درخواست آن را می‌کنند) و شما در اینجا در راه سفر  
و راه‌گذرید؛ سفر از خانه‌ای که خانه شما نیست، و  
شما را بر کوچ کردن از آن خبر داده‌اند، و امر کرده‌اند  
که زاد و توشه بگیرید!

و بدانید که این پوست نازک بدن، قدرت و  
توانائی استقامت در برابر آتش را ندارد؛ بنابراین بر  
جان‌های خود ترحم کنید، زیرا که شما در مصائب  
دنیا نفوس خود را حَقّاً آزموده‌اید و امتحان کرده‌اید  
که چگونه یکی از شما از یک خاری که به او خَلَد،  
جزع و فزع می‌کند، و از یک لغزشی که او را به رو  
دراندازد و خون‌آلود سازد، و یا از زمین گرم و ریگ  
گرم که بسوزاند او را، ناراحت می‌شود و شکوه

می‌کند؛ پس چگونه باشد کار در وقتی که بین دو طبقه از آتش قرار گیرد؛ ضجیع و همخوابه سنگ سوزان، و قرین و همنشین دیو سرکش شیطان گردد! آیا می‌دانید که چون مالک: پاسبان دوزخ به خشم آید و بر آتش غضب کند، از غایت إحراق و سوزش آتش، بعضی از آتش بعض دیگر را بشکند و خرد کند، از جهت غضبی که مالک نموده است! و چون آتش را به قهر و زجر خود مبتلا کند، از آن زجر و قهر، شراره‌های آتش از شدت جزعی که دارد از میان درهای دوزخ بر جهد!»

باری، از مجموع آنچه در مباحث سابق گفته شد، به دست می‌آید که جهنم حجاب است. و حجاب عبارت است از غفلت و نسیان ذکر خدا، که آثار آن در هر یک از عوالم و نشأت به گونه‌ای خاص متجلی شده، و شخص محجوب و غافل را در آزار و عذاب قرار می‌دهد. و اینچنین کسانی از حیات حقیقیه اخرویه محروم هستند.

**اصل و ریشه جهنم، یأس از رحمت خداوند است**

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ  
عَلَيْهِمْ قَدْ يَيْسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَيْسَ الْكُفَّارُ مِنْ  
أَصْحَابِ الْقُبُورِ.<sup>۱</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده اید! دوست

نگیرید گروهی را که خداوند بر ایشان غضب کرده

است! آنان از آخرت مأیوس هستند همچنان که کفار

از اهل قبور مأیوس می‌باشند.»

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۳، از سوره ۶۰: الممتحنة

وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ  
اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.<sup>۱</sup>

(حضرت یعقوب به فرزندان خود گفت:) از  
رحمت و رَوْحِ خدا مأیوس نباشید؛ زیرا که از روح  
و رحمت خدا مأیوس نمی‌شوند مگر گروه کافران.  
و الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا  
مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.<sup>۲</sup>

«و آنان که به آیات و نشانه‌های توحید  
خداوند، و به لقاء و دیدار او کافر شده‌اند کسانی  
هستند که از رحمت من مأیوس می‌باشند، و از برای  
ایشان عذابی دردآور است.»

و از این آیات بدست می‌آید که: اصل کفر و  
ریشه شرک، عدم اعتماد و اتّکاء به خدا و یأس از  
رحمت اوست؛ بطوری که بنده رابطه خود را با او  
استوار نبیند، بلکه رابطه را ننگرد و خود را مشمول  
الطاف و رحمت غیر متناهی حضرت او مشاهده  
نکند، و به امید زیارت و لقاء و دیدار او نباشد.

**جهنمیان در عین محرومیت از رحمت خاصه،**

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۸۷، از سوره ۱۲: یوسف

<sup>۲</sup> آیه ۲۳، از سوره ۲۹: العنکبوت

## مشمول رحمت عامّه هستند

و از طرفی می‌دانیم که دار آخرت و عالم دیگر، عین رحمت إلهیه و منبع هر جمال و کمالی است، و حیات و زندگی محض است. و رحمت خداوندی گرچه همه عوالم را فراگرفته است، و لیکن رحمت خاصّه او، اختصاص به مؤمنان و متّقیان و خوبان دارد.

و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ

يَتَّقُونَ.<sup>۱</sup>

«و رحمت من همه چیزها را فرا گرفته است؛

و من رحمت خاص خود را برای مردم پرهیزگار  
حتماً بزودی می نویسم و مقرر می دارم.»

این آیه می رساند که همه موجودات، و هر  
چیزی که بر او بتوان نام چیز گذارد، مورد رحمت  
عامه الهیه و مشمول فیض مقدس او هستند، حتی  
کفار و مشرکان و معاندان؛ گرچه غیر مؤمنان و متقیان  
از رحمت خاصه محرومند.

و بنابراین، کافران و جهنمیان در عین حرمان  
از رحمت، مشمول رحمت اند. و این حرمان همان  
حجابی است که بر آنان افکنده شده، و آنان را از  
إقرار و اعتراف به توحید و عرفان حضرت اقدس  
احدیت بازداشته است.

و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ.<sup>۲</sup>

«و بین دوزخیان و بهشتیان یک حجاب

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۵۶، از سوره ۷: الاعراف

<sup>۲</sup> صدر آیه ۴۶، از سوره ۷: الاعراف

فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ  
وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ \* يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ  
قَالُوا بَلَىٰ<sup>۱</sup>

«پس دیواری کشیده شد بین منافقان و

مؤمنان، که آن دیوار دارای دری می‌باشد، که در

داخل آن در، بهشت و رحمت است، و

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۳ و صدر آیه ۱۴، از سوره ۵۷: الحديد



خارج آن در، در برابرش عذاب و دوزخ است.  
منافقان به مؤمنان ندا می‌کنند: آیا ما با شما نبوده‌ایم  
در دنیا؟ مؤمنان می‌گویند: آری! (و لیکن ...).»  
و از این آیه به خوبی مستفاد می‌شود که:  
منافقان در عین آنکه مشمول رحمت‌اند، محروم از  
رحمت‌اند؛ چون آن رحمت خاصه در باطنِ حجاب  
و در داخل حصار و در است، و این مسکینان از ظاهر  
حصار نمی‌توانند تجاوز کنند و خود را به باطن و  
داخل حصار برسانند و از آن رحمت‌های خاصه  
بهرمند گردند.

آنان در ظاهرِ حجاب و حصار واقعند و در  
عذاب می‌باشند، و همین حجاب ایشان را از نعیم  
باطن محروم کرده است. و ظاهر آن حجاب همان  
چیزی است که بدان معذب می‌شوند. و خداوند بیان  
فرموده است که جهنمیان به اقسام و انواع اعمال  
سیئه و زشت خود معذب می‌شوند؛ بنابراین  
اعمالشان بطور مختلف و متفاوت، عذابهای مختلف  
و متفاوت است.

و آن اصل و ریشه‌ای که این انواع عذاب از

آن منشعب می‌گردد، اصل حجاب است که همان غفلت و نسیان یاد خدا باشد؛ قال الله تعالی:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ<sup>۱</sup>.

«و هر آینه به تحقیق که ما برای جهنم بسیاری

از جن و انس را خلق کردیم: آنان که دارای دلها و

اندیشه‌هایی هستند و لیکن با آنها تفقه و تفکر

نمی‌کنند، و دارای چشمهایی هستند که با آنها

نمی‌بینند، و دارای گوشهایی هستند که با آنها

نمی‌شنوند؛ ایشان همانند چهارپایان هستند بلکه

گمراه‌تر، زیرا که ایشان البته و البته غافل هستند.»

أعمالی که در حجاب انجام گیرد، بدون

حقیقت و اصالت است

آیه ای که در مطلع سخن ذکر شد: **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ**

**رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُوبُونَ**، می‌رساند که: دوزخیان در

حجاب اعمالشان گرفتار و متوقف می‌باشند؛ چون قبلاً

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۷۹، از سوره ۷: الاعراف

می فرماید: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.**

و در این صورت تمام اعمالی که در حجاب انجام می گیرد و از ظاهر تجاوز نمی کند، همه سراب و بدون واقعیت و حقیقت است، همه باطل است؛ چون با اصالت و متن واقع که اساس توحید است تفاوت دارد. آنها باطل است که به صورت حقّ برای عاملش ظاهر شده است ولی حقّ نیست؛ و جا و محلّ باطل جهنّم و دوزخ است و طعمه آتش است که در گیرد و آن را بسوزاند و بن و بنیاد آن را بر باد فنا دهد.

**وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنۢ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا.<sup>۱</sup>**

«و ما آمدیم و وارد شدیم بر تمام اعمالی که ایشان انجام داده بودند، و همه را همانند گردِ پراکنده در فضا، متفرّق و متشتّت

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۳، از سوره ۲۵: الفرقان

## کافران و معاندان، در حجاب اوهام گرفتارند

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ  
الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ  
عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ.<sup>۱</sup>

«و آنان که کافر شده‌اند، کردارشان همانند

سرابی است که در زمینی خشک واقع است، بطوری  
که شخص تشنه آن را آب می‌پندارد و به دنبال آن  
می‌رود، ولی چون به آن رسید آن سراب را چیزی  
نمی‌یابد، و خدا را آنجا می‌یابد که بطور کامل و تمام  
از او حساب می‌کشد؛ و خداوند سریع الحساب  
است.»

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا  
قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ \* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئسَ الْقَرَارُ.<sup>۲</sup>

«آیا ای پیغمبر! ندیدی تو کسانی را که نعمت

خداوند را تبدیل به کفر نمودند، و قوم خود را به

خانه هلاکت و نیستی داخل کردند؟! آنان در جهنم

وارد می‌شوند؛ و بد قرارگاهی است جهنم.»

وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ

<sup>۱</sup> آیه ۳۹، از سوره ۲۴: النور

<sup>۲</sup> آیه ۲۸ و ۲۹، از سوره ۱۴: ابراهیم

«و آنان که زشتیها و بدیها را از روی مکر  
بجای می‌آورند، عذاب سخت و شدیدی دارند؛ و  
مکر ایشان نیز باطل و خراب و نابود

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر

می شود.»

و زَيْنَ ذٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَ  
كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا.<sup>۱</sup>

«و زینت داده شد عدم بازگشت رسول خدا  
به اهل و منزلش در دل‌های شما، و شما گمان بدی  
بردید؛ و شما قوم و گروه باطل و نیست و هلاک  
شده‌ای هستید.»

باری، همه این آیات و بسیاری از آیات مشابه  
آن، از جهت مضمون و مفاد می‌رساند که: مقام و  
منزلت اهل دنیا و کفار و مشرکان و معاندان و  
متجاوزان و بالاخره دوزخیان، از سراب اوهام تجاوز  
نمی‌کند، و هیچگاه به حقیقت نمی‌رسند. و از ظاهر  
قدمی فراتر نمی‌نهند و به باطن نمی‌رسند؛ و در بوار  
و هلاکت زیست می‌کنند، و از حیات بهره‌ای  
ندارند.

و موطن و محلّ تمام این سراب‌ها، و مجازها،  
و اوهام و پندارهای خیالی و وهمی، همه و همه  
دنیاست که زندگی غرور و حیات سرابیه اعتباریه

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۲، از سوره ۴۸: الفتح

وهمیه را پایه گذاری می کند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ<sup>۱</sup>

«و بنابراین، حیات دنیا غیر از تمتّع و بهره

برداریِ غرورآفرین، و گول و خدعه چیزی نیست.»

و از همین جهت، این زندگی دنیوی که

حیات پست حیوانی

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۲۰، از سوره ۵۷: الحديد

است، چون بر اساس خدعه و غرور است، با جهنم ارتباط خاصی دارد. و همین اصل و مفاد را می‌رساند این آیات شریفه:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ  
أَسْفَلَ سَافِلِينَ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ<sup>۱</sup>.

«هر آینه حقاً ما انسان را در بهترین موقعیت و نیکوترین قوام آفریدیم، و سپس او را به پائین‌ترین درجه از منازل پست فرود آوردیم! مگر آن کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته انجام داده‌اند، که برای ایشان مزد و پاداش بدون منت است.»

**آیات وارده درباره وقود و آتش گیرانه دوزخ،  
که انسان و سنگ است**

و از آنچه بیان شد، معنی و مفاد بسیاری از آیات دیگر که دلالت دارد: آتش گیرانه جهنم، انسان و معبودهای ساختگی است روشن می‌شود؛ همچون آیه ۲۴، از سوره ۲: بقره:

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي  
وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

---

<sup>۱</sup> آیات ۴ تا ۶، از سوره ۹۵: التین



«پس اگر نتوانستید سوره ای همانند سوره

قرآن بیاورید - و هیچگاه هم نمی‌توانید که بیاورید -

بنابراین از آتشی که آتش‌گیرانه آن مردم و سنگ

می‌باشد پرهیز کنید!»

و همچون آیه ۶، از سوره ۶۶: تحریم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا  
وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ  
لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ

## يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان و اهل خودتان را از آتشی حفظ کنید که آتش گیرانه آن، مردم و سنگ است؛ و بر آن آتش فرشتگان تند و خشن و غلیظ و شدید گماشته شده‌اند که ابداً درباره اوامری که از جانب خدا به آنها می‌شود مخالفت نمی‌کنند، و آنچه را که به آنها امر شود انجام می‌دهند.»

و همچون آیه ۱۰، از سوره ۳: آل عمران:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا  
أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ.

«آنان که کافر شده‌اند، نه اموال آنها و نه اولاد آنها، ایشان را بی‌نیاز از خدا به هیچ وجهی نمی‌کند؛ و ایشان البته آتش گیرانه دوزخند.»

و همچون آیه ۹۸، از سوره ۲۱: انبیاء:

إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ  
أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ.

«بدرستی که حقا شما خودتان، و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، همگی خار و خاشاک و موادی هستید که برای جهنم است؛ و شما در جهنم ورود

خواهید نمود.»

البته معلوم است که انسان که در آتش می‌رود  
و به جهنم می‌افتد برای آنست که عصیان خدا را  
نموده است و از یاد او غافل شده و او را فراموش و  
نسیان کرده است، که این عنوان همان محجوبیت  
است که

عین آتش و عین دوزخ است. لیکن باید دید به چه علت سنگ‌ها نیز در جهنم می‌روند؟ (و البته باز معلوم است که مراد از حجاره و سنگ، همان اَصنام و بت‌هایی است که می‌تراشیدند و پرستش می‌کردند.)

چون نفس چوب و گل و سنگ و سایر اشیائی که با آن بت می‌تراشند که گناهی ندارند که مستوجب آتش باشند؛ و لیکن با مختصر تأمل در این آیات به دست می‌آید که آنچه در جهنم می‌رود و مستحق آتش است مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ است، یعنی نفس معبودی غیر از خداوند تبارک و تعالی. و معبودیت مِنْ دُونِ اللَّهِ پرورده ذهن و فکر شخص عبادت کننده و بت پرست است؛ آن جهت و آن حیثیت در آتش می‌سوزد.

و بنابراین نفس انسان و آنچه متولد و زائیده نفس اوست از همان تخیل موهومی معبود غیر از خدا، در جهنم می‌رود و می‌سوزد؛ و همان، آتش افروز یعنی آتش گیرانه دوزخ است. و اصنام و بت‌ها گرچه خود گنهکار نیستند، ولی صورت تخیلی آنها در ذهن عبادت کنندگان به عنوان معبودیت، خطا

و گناه است؛ و آن صورت تخیلیه باید بسوزد زیرا که  
معبود سیوی الله است.

**أفراد صالحی که معبود واقع شده‌اند، حسب  
جهنم نیستند**

و اما اگر آن معبودها دارای نفس ناطقه و اراده  
و اختیار باشند، و خودشان دعوت به عبادت نموده  
باشند، مانند فراعنه مصر، و قیصره روم، و خواقین  
چین، و سلاطین و شاهنشهان ایران که مردم را به  
عبودیت و عبادت خود می‌خوانده‌اند، و عملاً خود

را فَعَّالِ

ما یشاء و حاکم ما یرید می دانستند؛ معلوم است که نفس آنها نیز معبود من دون الله است و باید در آتش برود و بسوزد.

و اما بعضی از معبودها دارای نفس ناطقه و اراده می باشند ولی ابدأً مردم را به عبودیت خود دعوت نکرده اند، بلکه مردم خود کور کورانه آنان را معبود پنداشته و برای آنان شائبه ربوبیت قائلند؛ گرچه خود آنان از این پندار مردم سخت در انکار و ستیز باشند. همچون ملائکه که بعضی آنها را می پرستیدند و دختران خدا می دانستند. و همچون حضرت عیسی بن مریم و حضرت عَزِیز، که دامنشان از لوث دعوت به عبودیت خود پاک بود و از این عبادت مردم بیزار و متنفر بودند، زیرا که لازمه مقام قرب و خلوص آنهاست که خود را معبود ندانند؛ ولی مردم پس از آنها خود به خود گرایش به عبادت کردن و مستقلّ در امور دانستن آنها نموده، نصاری قائل به الوهیت مسیح شدند و یا او را پسر خدا و یا ثالثُ ثلاثه دانستند، و یهود عَزِیز را پسر خدا پنداشتند و او را معبود قرار داده و عبادت کردند.

آیا طبق آیه شریفه، باید نفس آنان نیز چون

معبود من دون الله هستند در آتش بسوزد؟ حاشا و  
کلاً. این معبودیت از ناحیه آنان نیست؛ مردم آنها را  
معبود دانسته‌اند، و ایشان در این امر نازیبای مردم  
سهیم و شریک نبوده‌اند، به چه گناهی و به چه  
خطائی باید در آتش روند؟

**نزول آیه: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ** در

**ردّ بر گفتار ابن زبَعْرَى**

و لذا برای روشن شدن این معنی، بعد از آیه

وارد در سوره

انبیاء، پس از ذکر دو آیه:

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ\* لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ.<sup>۱</sup>

«اگر هر آینه ایشان خدایانی بودند، البته در جهنم وارد نمیشدند، ولی همگی در جهنم وارد شونده هستند. از برای آنان در جهنم ناله و فریادی است، و آنان در جهنم چیزی را نمی شنوند.»  
می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ.<sup>۲</sup>

«و آنان که درباره ایشان وعده خوبی و سعادت و وعده به بهشت از جانب ما پیشی گرفته است و چنین وعده ای داده شده است، آنان از جهنم دور گردیده شده اند.»

یعنی عزیر و عیسی و فرشتگان و نظائر آنها که از عباد الله الصالحین هستند، و درباره آنها از طرف خداوند خلوص و اخلاص و قرب و صحّت عمل و گفتار و عدم شائبه دعوای ربوبیت و انانیت

---

<sup>۱</sup>، آیه ۹۹ و ۱۰۰، از سوره ۲۱: الانبیاء

<sup>۲</sup> آیه ۱۰۱، از سوره ۲۱: الانبیاء



مقرّر و معین گشته است؛ از این قاعده مستثنی هستند، و آنان حَصَبِ جَهَنَّمَ و خار و خاشاک و موادّ سوخت دوزخ نخواهند بود.

شیخ طبرسی آورده است که چون آیه: **إِنَّكُمْ وَ**

**مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ**

نازل شد

عبد الله بن زبَعْرَى<sup>۱</sup> به نزد رسول خدا صلی الله

<sup>۱</sup> در «الکنی و الالقاب» ج ۱، ص ۲۸۳ آورده است که: ابنُ الزُّبَعْرَى (با کسر زاء و فتحه باء و سکون عین) یکی از شعرای قریش بوده است که مسلمین را در اشعار خود هجو میکرده است، و کفّار قریش را در اشعارش علیه مسلمین تحریض می نموده است. و او همان کسی است که در غزوه احد گفت:

يا غُرَابَ الْبَيْنِ أَسْمَعْتَ فُؤْلًا \*\* إِنَّمَا تَنْدُبُ  
شَيْئًا قَدْ فُعِلَ

تا آخر ابیات. و این اشعار همان است که چون سر حضرت امام حسین علیه السلام و اسیران اهل بیت را نزد یزید آوردند، بدین ابیات تمثّل جست. یزید سر آن حضرت را در مقابل خود گذارد و چوب خیزران طلب کرد و با حال تأمل و تفکر شروع کرد به دندانهای ثنایای آن حضرت زدن؛ و بدین اشعار تمثّل نمود:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدَرٍ شَهْدُوا \*\* جَزَعَ الْخَرْجِ  
مَنْ وَقَعَ الْأَسْلَ

و ابن زبعرى پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را هجو می کرد و سخنان بزرگ در هجو او می سرود. و داستان او درباره نجاست و خون در مطالب وارده در شرح ابو طالب گذشت.

ابن زبعرى در روز فتح مکه گریخت، و پس از آن به نزد رسول خدا برگشت و اعتذار جست، و رسول خدا عذر او را پذیرفت. و ابن زبعرى در ضمن ابیات بسیاری که از پیامبر عذر خواهی می کند، از جمله می گوید:

إِنِّي لَمُعْتَذِرٌ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِي \*\* أَسَدَيْتُ إِذْ أَنَا  
فِي الضَّلَالِ أَهِيمٌ

فَاغْفِرْ فِدَا لَكَ وَالِدَايَ كَلَاهُمَا \*\* زَلَلِي فَإِنَّكَ  
رَاحِمٌ مَرْحُومٌ

و لقد شهدتُ بأنَّ دينَكَ صادقٌ \*\* حقٌّ و أنّكَ

علیه و آله و سلم آمد

و گفت: ای محمد! آیا تو چنین نمی پنداشتی که  
عزیر مرد صالحی بوده است؟! و عیسی مرد صالحی  
بوده است؟! و مریم زن صالحه ای بوده است؟!  
رسول الله فرمود: آری! ابن زبَعْرَى گفت: اینان

### فی العبادِ جسیمُ

و روایت شده است که چون گفتار خداوند تعالی نازل شد: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾، ابن زبَعْرَى گفت: آگاه باشید! سوگند به خدا اگر من محمد را در مجلس بیابم با او محاکمه و مخاصمه می کنم! شما از محمد بپرسید: تمام آن چیزهایی که غیر از خدا معبود واقع می شوند با عبادت کنندگان آنها در جهنم می روند؟ ما ملائکه را عبادت می کنیم، و یهود عزیر را عبادت می کنند، و نصاری عیسی را عبادت می کنند!

این مطلب را به رسول خدا گزارش دادند. پیامبر فرمود: ای وای بر مادرش! آیا او ندانسته است که کلمه «ما» برای غیر ذوی العقول است، و کلمه «من» برای ذوی العقول؟ و به پیرو این قضیه این آیه فرود آمد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾.

و در «اعلام زرکلی» ج ۴، ص ۲۱۸ گوید که: عبد الله بن زبَعْرَى (که ضبطش با کسره زاء و فتحه باء و سکون عین و فتحه راء و الف مقصوره است) شاعری در جاهلیت بوده است و علیه مسلمین شدیداً قیام می نموده است؛ تا زمانی که مکه فتح شد و به نجران گریخت، و حسّان شاعر درباره او شعر سرود. چون آن شعر به او رسید به مکه بازگشت و اسلام آورد و اعتذار جست و پیامبر را مدح کرد، و رسول خدا یک حله به او دادند.

معبودهایی غیر از خدا هستند! و بنابراین در آتشند!؟

خداوند این آیه را فرستاد: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا**

**الْحُسْنَىٰ أَوْلِيكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ**. یعنی عیسی و عزیر و

مریم و ملائکه‌ای که مورد پرستش مردم واقع شدند،

و ایشان این امر را ناپسند و ناخوشایند داشتند؛ از

جمله: **وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ** استثناء شده‌اند.<sup>۱</sup>

و البته لفظ استثناء در روایت نیست، و از کلام

خود شیخ طبرسی است؛ و آنچه مفاد روایت است

آنست که ایشان از مصداق آیه شریفه: **الَّذِينَ سَبَقَتْ**

**لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ** بوده، و بنابراین از جهنم دورند.

---

<sup>۱</sup> تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۴، ص ۶۴ و ۶۵

و از اینجا می‌توان با دقت عقلی، موضوع مهمی را استنتاج نمود، و آن اینست که اصولاً در آیه استثنائی نیست. و بیان این مطلب آنست که: در احکام عقلیه و یا قوانین و احکام شرعیه که مبتنی بر اصول عقلیه است استثناء معنی ندارد؛ و اگر جائی دیدیم که به صورت استثناء بود، این فقط صورت است و در حقیقت استثناء نیست.

مَعْبُودٍ مِّنْ دُونِ اللَّهِ، باید حسب جهنم باشد؛ این قابل استثناء نیست. هر چیزی که جز خداست باید در آتش رود و آتش افروز آن باشد، زیرا که جهنم از این آتش افروزها تشکیل شده است، و اگر اینها نبودند دوزخی نبود.

عیسی بن مریم و عزیر و مریم و فرشتگان، اصل وجود و نفوس، و اعمال و کردارشان همه پاک و طاهر است و ابداً جهنمی نیست؛ ولی صورت تخلیه از آنها را که مردم در اذهان و افکار خود آورده و آن را پرستیدند - و آن صورت تخلیه ربطی به آنها ندارد، زیرا که قائم به اذهان و نفوس عبادت کنندگان است - باید بسوزد و محو و نابود گردد. و عجیب

است تعبیر قرآن کریم که می فرماید: ﴿وَمَا تَعْبُدُونَ﴾

که معبودیتِ آنان را به نفوسِ عابدین قائم می داند.

و این اصل مهمی است که در بسیاری از

معارفِ الهیه که بصورت استثناء است مفید فائده و

مثمر ثمر خواهد بود.

و همچون آیات ۵ تا ۹، از سوره ۱۰۴: هُمَزَة:

وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ \* نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي

تَطَّلِعُ عَلَى

الْأَفِيدَةَ \* إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ \* فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ .

«و ای پیغمبر! چگونه تصوّر سختی آتش دوزخ که خرد می کند و در هم می شکند را می توانی کرد؟! آن آتشی که بر افروخته شده خشم و غضب خداست، و آن آتشی که بر دلها شعله ور است! آن آتش از هر جهت بر آنها احاطه کرده است، و در ستون‌های بلند و کشیده استوار و ثابت است.»  
و بنا بر همین اصل و قاعده کلی، هر کس که دارای انانیت باشد، انانیت او حجاب اوست، و در جهنّم است.

فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ  
حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا .<sup>۱</sup>

«و سوگند به پروردگار تو! که ما ایشان را و شیاطین را محشور خواهیم کرد، و سپس در حول جهنّم به زانو در آمده حاضر خواهیم ساخت!»  
**انانیت، حجاب و موجب دخول در جهنّم است**

و از گفتگوی دوزخیان، این امر مشهود و معین می گردد که حقیقت جهنّم ظهور و بروز بُعد از

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۸، از سوره ۱۹: مریم

رحمت حضرت حقّ است که موجب حسرت و  
ندامت می‌باشد، و آن از حجاب انانیت و استکبار و  
جهل به حضرت حقّ سبحانه و تعالی پدید می‌آید.

در آیات ۱۶۵ تا ۱۶۷، از سوره ۲: بقره، وارد

است که:

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ  
الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ\* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ  
اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ



رَأُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ \* وَ قَالَ  
الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا  
كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ  
بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ.

«و ای کاش مردمان ستمگر می دیدند - در آن  
وقتی که عذاب الهی به آنها می رسید - که قوت و  
قدرت تماماً اختصاص به خداوند دارد، و اینکه  
عذاب خداوند شدید است. در آن هنگامی که تنفر و  
بیزاری می جستند پیروی شدگان از پیروی کنندگان  
خود که چگونه عذاب دامنگیر آنان شده، و تمام  
اسباب به روی آنان مقطوع گشته است. و گروه  
پیروی کننده می گویند: اگر برای ما یک بار بازگشتی  
بود، ما هم از ایشان تنفر و بیزاری می جستیم همچنان  
که ایشان از ما بیزاری جستند. آری! اینچنین خداوند  
کردار و أفعالشان را به صورت حسرت بر آنان  
جلوه گر می سازد؛ و ایشان از آتش خارج نیستند.»

## گفتگوی دوزخیان با یکدیگر

و در آیات ۴۶ تا ۵۰، از سوره ۴۰: مؤمن،

وارد است که:

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ  
الْعَذَابِ \* وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ

لِّلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ \* وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ \* قَالُوا أَمْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ .

«و در روزی که قیامت بر پا می شود (خداوند

به فرشتگان

خطاب می‌کند:) آل فرعون را به شدیدترین عذابی داخل دوزخ کنید! و آنگاه که (مستکبران و مستضعفان، و تابعان و متبوعان که همگی در دوزخند) با هم در میان آتش گفتگوئی دارند، ضعفاء به مستکبران می‌گویند: ما در دنیا تابع و پیرو شما بودیم! آیا شما مقداری از آتشی را که باید به ما برسد، از ما بر می‌دارید؟ و ما را از آن کفایت می‌کنید و بی‌نیاز می‌دارید؟ مستکبران در جواب می‌گویند: ما همگی داخل در آتش هستیم؛ اینچنین خداوند در میان بندگان خود حکم کرده است.

و کسانی که در آتش هستند به پاسداران و نگهبانان دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید که به قدر یک روز، این عذاب را بر ما تخفیف دهد! آنان می‌گویند: آیا اینچنین نبوده است که پیامبرانتان با بینه و برهان به سوی شما آمده‌اند؟!

می‌گویند: آری! پاسداران جهنم می‌گویند: بنابراین هر چه می‌خواهید بخوانید که خواندن فائده‌ای ندارد! و خواندن و تمنی نمودن کافران در عین نیستی و نابودی محو و نابود می‌گردد.»

و در آیات ۶۴ تا ۶۸، از سوره ۳۳: احزاب،

وارد است که:

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا\*  
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا\* يَوْمَ تُقَلَّبُ  
وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا  
الرَّسُولَ\* وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا  
السَّبِيلَا\* رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنَّهُمْ لَعْنًا  
كَبِيرًا.

«بدرستی که حقاً خداوند کافران را لعنت

می‌کند و از رحمت

خود دور می‌دارد، و آتش سعیر دوزخ را برای آنها مهیا و آماده می‌سازد، که در آن بطور دوام و جاویدان وارد شده و مخلّد خواهند بود، و ابداً برای خود در آنجا نه دوستی و نه یاری و کمک کاری نمی‌یابند.

در روزی که صورتهای ایشان در آتش واژگون گردد می‌گویند: ای کاش که ما از خدا اطاعت کرده بودیم، و از رسول خدا اطاعت کرده بودیم.

و می‌گویند: ای پروردگار ما! ما از بزرگان و آقایان خود پیروی و اطاعت نمودیم، و آنها راه را بر ما گم کردند؛ بار پروردگارا! عذاب ایشان را دو چندان قرار بده! و آنها را به لعنت بزرگ خود مشمول کن.»

و در آیات ۲۷ تا ۲۹، از سوره ۴۱: حم سجده، وارد است که:

فَلَنذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ  
أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ \* ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ  
لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ \* وَ  
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَ  
الْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ.

«و البتّه البتّه ما به آنان که کافر شده‌اند عذاب

شدیدی را می‌چشانیم؛ و البتّه البتّه به بدترین وجهی

از آنچه در دنیا بجای می‌آورده‌اند، پاداش می‌دهیم.

اینست پاداش دشمنان خدا که آتش است. از برای

کافران در آتش، محلّ و منزل جاویدان است، به

پاداش آنکه در دنیا چنین بودند که آیات ما را  
انکار می کردند.

و آنان که کافر شده اند می گویند: پروردگارا!  
دو طائفه و گروهی از انسان و جنّ که ما را گمراه  
کردند به ما نشان بده تا ما آنها را در زیر گامهای خود  
قرار دهیم، تا بدین وسیله از پائین ترین و پست ترین  
خلایق بوده باشند.»

### تمایز بهشتیان از دوزخیان

و از واضح ترین و روشن ترین آیات که جهنّم  
و بهشت را از هم جدا می کند، و جهنّمیان و بهشتیان  
را نیز از هم متمایز می کند، و ربط بین اعمال و پاداش  
آن را چه از نظر نیکی و چه از نظر زشتی می فهماند؛  
آیات ۳۴ تا ۴۱، از سوره ۷۹: نازعات است:

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى \* يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ  
مَا سَعَى \* وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى \* فَأَمَّا مَنْ طَغَى \*  
وَ آثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى \* وَ أَمَّا  
مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى \* فَإِنَّ  
الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى.

«پس چون آن واقعه بزرگ (و حادثه روز  
قیامت) پدید آید؛ روزی که انسان آنچه را بجا آورده  
است به یاد می آورد، و جحیم و آتش عظیم و انبوه

برای بینندگان ظاهر می‌گردد. و بنابراین هر کس  
طغیان و سرکشی و تمرد و تجاوز کرده باشد، و  
حیات دنیا و زندگی حیوانی و وهمی و شهوی را (بر  
حیات آخرت و زندگی عقلانی و معنوی و روحی)  
ترجیح داده و آن را انتخاب نموده باشد، مأوی و  
منزل او دوزخ است. و هر کس از مقام و منزلت و  
ربوبیت پروردگارش، در خوف و هراس بوده و نفس  
خود را از هوی و میل به



شهوات بازداشته است، مأوی و منزل او بهشت

است.»

و بر همین اصل و قاعده، هر کس توجهش به

دنیا کمتر باشد، و از آن بیشتر اعراض بنماید، و به

اعمال خیر بیشتر مشغول شود، طبعاً از آتش دورتر

است، گرچه مشرک باشد؛ زیرا که نفس عمل خیر

فی حدّ نفسیه موجب تخفیف عذاب است.

**کافرانی که عمل خیر دارند، عذابشان سبکتر**

**است**

راوندی در «نوادری» خود، با اسنادش، از

حضرت موسی بن جعفر از پدرانیش علیهم السّلام

آورده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ

أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا ابْنُ جَدْعَانَ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ!

وَمَا بَالُ ابْنِ جَدْعَانَ أَهْوَنُ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا؟ قَالَ: إِنَّهُ

كَانَ يَطْعِمُ الطَّعَامَ.<sup>۱</sup>

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۳۱۶

فرمودند: از اهل آتش، آن که عذابش از همه آسان‌تر است ابن جذعان است. گفته شد: ای رسول خدا! ابن جذعان چه کرده است که عذابش از همه آسان‌تر است؟ حضرت فرمود: چون عادت او این بود که مردم را غذا می‌داد و اطعام می‌نمود.»

و کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از عبد الله بن مسکان از عبید الله بن ولید و صافی، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: یک مرد مؤمنی در تحت قدرت و سلطنت حاکم جبّار و مملکت جائری بود که به حقوق او تعدّی می‌شد، و مورد إهانت قرار می‌گرفت؛ لذا از آنجا به

دارُ الشُّرک فرار کرد و در منزل یکی از مشرکان  
وارد شد. آن مرد مُشرک، او را تحت حمایت خود  
قرار داد، و با او مهربانی نمود و میهمان نوازی کرد.  
چون وقت مرگ آن مرد مشرک فرا رسید،  
خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرستاد: به عزّت و  
جلال خودم سوگند که اگر در بهشت من جائی برای  
تو بود، تو را در آنجا سکنی می‌دادم، و لیکن بهشت  
من بر هر کسی که در حال شرک بمیرد حرام است!  
و لیکن خطاب به آتش نمود که: ای آتش! او را  
حرکت مده، و آزار مرسان و ناراحت مکن! و صبح  
و شب، رزق و روزی او را برایش می‌آوردند.

راوی حدیث (عبید الله و صافی) گوید: من  
پرسیدم: آیا رزق و روزی او را از بهشت می‌آوردند؟  
حضرت فرمود: از آنجائی که خداوند خواسته  
است.<sup>۱</sup>

راه بهشت، صراط مستقیمِ نفس است بسوی  
مقام فعلیت و کمال عرفانِ الهی؛ و راه جهنّم،  
اعوجاج و انحراف از این راه است به هر شکل و به

---

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۳۱۴ و ۳۱۵

هر گونه که باشد. و بنابراین، مردم یا باید در تشخیص این راه خود به درجه عقل و ادراک و تفقه در دین برسند، و یا باید به متابعت از ولیّ کامل و فقیه نبیه از خود برون آمده و به حرم خدا وارد شده، این راه را بپیمایند. راه سوّم دیگر نیست؛ راه سوّم دوزخ است و کج روی و انحراف و بطلان و هلاکت.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ

السَّعِيرِ

## فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ.<sup>۱</sup>

(و دوزخیان در روز بازپسین اعتراف نموده) و می‌گویند: اگر ما در دنیا یا گوش به سخنان می‌دادیم و یا خودمان دارای عقل و اندیشه مستقل بودیم، البته از اهل سعیر دوزخ نبودیم! پس ایشان به گناه خود معترف شدند (که یا باید خودشان مستقلاً راه را بیابند و به دنبال خدا بروند و رفع حجاب‌های ظلمانی و نورانی کنند، و یا باید تحت پیروی و اطاعت درآمده و از تقلید صرف دست برندارند). و بنابراین هلاکت و نابودی و محو و سقوط باد بر اهل سعیر دوزخ. «  
حجاب از خدا و در نسیان و غفلت به سر بردن از یاد خدا، دارای صور و اشکالی است؛ درجه شدید دارد و درجه ضعیف، و ما بینهما متوسطات. و هر درجه خاص از این حجاب و محرومیت از لقاء خدا نیز دارای مظاهر و مجالی متفاوت است.

از روایت معراجیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که برای آن حضرت بسیاری از مسائل و مواطن بهشت و دوزخ مکشوف افتاد، ربط بین نوع

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۶۷: المُلک

گناه و نوع پاداش معلوم می‌شود. و ما اینک قسمتی  
از آن را از کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام»  
می‌آوریم:

## کیفیت عذاب زنان معصیت کار، در حدیث

### معراج

صدوق از وراق از اسدی از سهل از عبد  
العظیم حسنی، از محمد بن علی از پدرش حضرت  
رضا از پدرانش از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم  
أجمعین روایت می‌کند که فرمود:

من و فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم وارد

شدیم، و دیدیم که به شدّت گریه می‌کند. من عرض کردم: پدرم و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنی؟! رسول خدا فرمود: ای علی! در آن شبی که مرا به معراج به آسمان بردند، زن‌هایی از امت خود را در عذاب سختی مشاهده نمودم، و از وضعیت آنها ملول و ناراحت شدم؛ و اینک از شدّت عذابی که بر آنها دیده‌ام به گریه درافتادم.

### اصناف زنان گناهکار و عذاب آنها

زنی را دیدم که به موهای سرش در دوزخ آویزان بود، و مخ و مغز سر او به جوش و غلیان درآمده بود. (۱)

و زنی را دیدم که به زبان خود آویزان بود، و حمیم و آب داغ جهنّم در حلقوم او فرو می‌ریخت. (۲)

و زنی را دیدم که به پستان خود آویزان بود. (۳)

و زنی را دیدم که خودش گوشت بدن خود را می‌خورد، و آتش از زیرش افروخته می‌شد. (۴)

و زنی را دیدم که دو پایش به دو دستش بسته

شده بود، و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط بودند. (۵)

و زنی را دیدم که کور و کر و لال، در

صندوقی از آتش بود، و مغز سرش از دو سوراخ

بینی‌اش خارج می‌شد، و بدن او از مرض پیسی و

مرض خوره تگه تگه شده بود. (۶)

و زنی را دیدم که به دو پایش در تنوری از

آتش آویزان بود. (۷)

و زنی را دیدم که پوست بدن خود را از جلو

و از عقب با قیچی‌هایی از آتش می‌برید. (۸)



و زنی را دیدم که صورتش و دو دستش در  
آتش می‌سوخت؛ و خود، امعاء و روده‌های خود را  
می‌خورد. (۹)

و زنی را دیدم که سرش سرخوک، و بدنش  
بدن خر بود؛ و در هزار هزار گونه عذاب فرو رفته  
بود. (۱۰)

و زنی را دیدم که بر شکل سگ بود، و آتش  
از دُبرش داخل می‌شد و از دهانش خارج می‌شد؛ و  
ملائکه عذاب سر او و بدن او را با گرزهای آتشین  
می‌زدند. (۱۱)

فاطمه سلامُ الله علیها گفت: ای حبیب من! و  
ای روشنی و تازگی بخش نور چشم من! ای رسول  
خدا! اعمال و کردار این زنان چه بوده است که  
خداوند این‌گونه عذاب را برای آنها مقرر فرموده  
است؟ رسول الله فرمود: ای دختر من!

اما آن زنی که به مویش آویزان بود، آن زنی  
است که موی خود را از مردان نمی‌پوشاند. (۱)  
و اما آن زنی که به زبانش آویزان بود، آن زنی  
است که شوهر خود را اذیت می‌کند. (۲)

و امّا آن زنی که به پستانش آویزان بود، آن زنی است که از رفتن به فراش و بستر شوهر خود، خودداری می‌کند. (۳)

و امّا آن زنی که به دو پایش آویزان بود، آن زنی است که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون می‌رود. (۷)

و امّا آن زنی که گوشت بدن خود را می‌خورد، آن زنی است که بدن خود را برای مردم زینت می‌کند. (۴)

و امّا آن زنی که دو پایش به دو دستش بسته،  
و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط شده بودند، آن زنی  
است که آب وضوی او کثیف است، و لباسش کثیف  
است، و از جنابت و حیض غسل نمی‌کند، و خود را  
پاکیزه و نظیف نمی‌دارد، و نماز را سبک می‌شمارد.  
(۵)

و امّا آن زنی که کور و کر و لال بود، آن زنی  
است که از زنا بچّه می‌زاید و آن بچّه را به شوهرش  
نسبت می‌دهد. (۶)

و امّا آن زنی که گوشت بدن خود را با  
قیچی‌ها می‌برید، آن زنی است که خود را بر مردان  
عرضه می‌دارد. (۸)

و امّا آن زنی که گوشت صورت و بدنش  
می‌سوخت و امعاء و روده‌های خود را می‌خورد، آن  
زنی است که واسطه عمل نامشروع بین مردی و زنی  
می‌گردد. (۹)

و امّا آن زنی که سرش همچون سر خوک و  
بدنش همانند بدن خر بود، آن زنی است که سخن  
چینی می‌کند، و دروغ زن و دروغ پرداز است. (۱۰)

و اما آن زنی که بر شکل و صورت سگ بود  
و آتش از دُبرش داخل و از دهانش خارج می‌گردید،  
آن زن آوازه خوانی است که در مجالس آوازه خوانی  
و ماتم خوانی آواز می‌خواند، و نیز حسادت  
می‌ورزد. (۱۱)

و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمودند:

وَيْلٌ لِّامْرَأَةٍ أَغْضَبَتْ زَوْجَهَا، وَ طُوبَى لِّامْرَأَةٍ  
رَضِيَ عَنْهَا زَوْجُهَا.<sup>۱</sup>

«وای بر زنی که زوج خود را خشمگین سازد،  
و خوشا به حال زنی که زوجش از وی راضی باشد.»  
در «خصال»، صدوق از پدرش از حمیری از  
هارون بن مسلم از مسعدة بن زیاد، از حضرت  
صادق علیه السلام از پدرانش از علیّ علیهم السلام  
روایت می‌کند که فرموده است:

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحَى تَطْحَنُ خَمْساً؛ أَمْ فَلَا  
تَسْأَلُونِي مَا طِخْنُهَا؟! فَقِيلَ لَهُ: وَمَا طِخْنُهَا يَا أَمِيرَ  
الْمُؤْمِنِينَ؟! قَالَ: الْعُلَمَاءُ الْفَجْرَةُ، وَالْقُرَاءُ الْفَسَقَةُ، وَ

---

<sup>۱</sup> «عیون أخبار الرضا» طبع سنگی، ص ۲۱۳ و ۲۱۴

الْجَبَابِرَةُ الظَّلْمَةُ، وَالْوُزْرَاءُ الْخَوْنَةُ، وَالْعُرَفَاءُ الْكُذِبَةُ.

وَإِنَّ فِي النَّارِ لَمَدِينَةً يُقَالُ لَهَا: الْحَصِينَةُ؛ أَفَلَا

تَسْأَلُونِي مَا فِيهَا؟! فَقِيلَ: وَمَا فِيهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟!!

فَقَالَ: فِيهَا أَيَدِي النَّاكِثِينَ.<sup>۱</sup>

«در جهنم آسیائی است که پنج گروه را آسیا

می کند و خرد می نماید؛ آیا شما از من سؤال نمی کنید

که ماده ای که آن را آسیا می کند و خرد می نماید

چیست؟! به آن حضرت گفتند: ماده آسیاشونده آن

آسیا چیست، ای امیر مؤمنان؟! حضرت فرمود:

عُلَمَاءُ وَدَانِشْمَنْدَانِ دینِ که فسق و فجور نمایند و از

راه عدالت منحرف شوند، و قاریان قرآنی که به

معاصی و گناهان مشغول باشند، و حاکمان جابر و

جائری که ستم کنند، و وزیران و معاونانی که خیانت

ورزند، و قیمان و والیان اموری که دروغگو باشند.

---

<sup>۱</sup> «خصال» صدوق، طبع سنگی، باب الخمسة، ج ۱، ص ۱۴۲

و در آتش شهری است که آن را حصینه  
گویند؛ آیا از من نمی‌پرسید در آن چیست؟! به آن  
حضرت گفتند: در آن چیست ای امیرمؤمنان؟!  
حضرت فرمود: در آن دست‌های کسانی است که  
بیعت را شکستند.»

## عذاب دشمنان اهل بیت، و قاتلان امام حسین

### علیه السلام

و در «عیون» با اسناد متصل خود از حضرت  
رضا علیه السلام روایت می‌کند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

الْوَيْلُ لِظَالِمِي أَهْلِ بَيْتِي؛ كَأَنِّي بِهِمْ غَدًا مَعَ  
الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ.<sup>۱</sup>

«وای بر ستمگران به اهل بیت من؛ گویا  
می‌بینم آنان را که فردای قیامت، با منافقان در درک  
و طبقه پائین‌ترین آتش می‌باشند.»

و نیز در «عیون» با همین سند، روایت کرده  
است که رسول الله گفته‌اند:

کشنده حسین در تابوت و صندوقی از آتش

<sup>۱</sup> «عیون أخبار الرضا» باب سی‌ام، طبع سنگی، ص ۲۴۱

است، و عذاب او به تنهائی به قدر نصف عذاب اهل  
دنیاست. دست‌ها و پاهای او را به زنجیرهایی از  
آتش بسته‌اند؛ پس آن صندوق را در آتش واژگون  
می‌کنند تا در قعر جهنم می‌افتد. و او بوی عَفْنی دارد  
که تمام جهنمیان از بدی بوی او به پروردگارشان پناه  
می‌برند. و او در آنجا مخلّد و جاودان، عذاب اَلیم را  
می‌چشد با جمیع کسانی که در کشتن حسین با او  
همدست و همداستان بوده، و او را بر کشتن حسین  
ولایت داده‌اند. هر چه پوست بدن آنها بسوزد و پخته  
شود خداوند

پوست دیگری می‌آفریند تا عذاب دردآور را بچشند، و یک ساعت هم آن عذاب سبک نخواهد شد، و از حمیم دوزخ می‌نوشند؛ پس وای بر آنان از عذاب خدا در آتش.<sup>۱</sup>

و در تفسیر منسوب به حضرت عسکری علیه السلام است که: کسانی که راضی به کشتن حسین علیه السلام بوده و هستند همگی شریک در قتل او هستند. کشتندگان حسین و کمک‌کاران و امرکنندگان و پیروان آنها، از دین خدا بری هستند.

و خداوند فرشتگان مقرب خود را امر می‌کند که اشک‌هایی را که در قتل حسین از چشم‌ها ریخته است بردارند و به پاسداران و خزّان بهشت بدهند، تا آن را با آب حیوان یعنی آب زندگی مخلوط و ممزوج کنند تا شیرینی آن آب زیاده شود. و آن فرشتگان آن اشک‌ها را در هاویه دوزخ بریزند و با حمیم آن و صدید آن و غسّاق آن و غسلین آن ممزوج کنند تا شدت حرارت آنها و بزرگی عذاب آنها هزار مرتبه مضاعف شود، و بر آنان که از اعداء

---

<sup>۱</sup> «عیون أخبار الرضا» باب سی‌ام، طبع سنگی، ص ۲۴۱



آل محمد به هاویه انتقال می‌یابند، عذاب شدید و

سخت گردد.<sup>۱</sup>

مجلس هفتاد و پنجم: خلود بهشتیان در  
بهشت و دوزخیان در جهنم، و استثناء «إِلَّا  
مَا شَاءَ رَبُّكَ»

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۱۱ و ۳۱۲



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فى كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ  
سَعِيدٌ\* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَبِى النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ  
شَهيقٌ\* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا  
مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ\* وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا  
فَبِى الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ  
إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ<sup>١</sup>.

«روزى مى رسد كه هيچ صاحب نفسى

<sup>١</sup>سوره هود: ١١، آيات ١٠٥ تا ١٠٨.

نمی‌تواند در آن روز سخنی گوید مگر به اذن و اجازه  
خداوند. و در این صورت مردم به دو دسته: شقیّ و  
تیره بخت، و سعید و خوشبخت، منقسم می‌شوند.  
اما گروه شقیّ و بدبخت در آتش می‌باشند، و

ایشان در آن آتش

فریادهای دلخراش و گریه‌های پی در پی و گلوگیر دارند. آنان در آتش به طور جاودان و همیشگی می‌مانند تا وقتی که آسمانها و زمین بر پاست، مگر آنکه (ای پیامبر) خدای تو بخواهد؛ و البته خدای تو آنچه را که بخواهد بجای می‌آورد.

و اما گروه سعید و نیکو بخت در بهشت می‌باشند؛ و ایشان در آن بهشت به طور جاودان و همیشگی می‌مانند تا هنگامی که آسمانها و زمین باقی هستند، مگر آنکه خدای تو بخواهد! و این عطاء و موهبت خداوندی بریده شدنی نیست.»

## **خلود بهشتیان در بهشت و دوزخیان در**

### **جهنم، و استثناء «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ»**

در این آیات مبارکات می‌بینیم که توقف و درنگ اشقیا را در آتش به طور جاودان و همیشگی مقرر می‌دارد، و همچنین توقف و درنگ بهشتیان را در بهشت به طور جاودان و همیشگی معین می‌دارد. و در هر دو مورد تصریح می‌کند که این دوام و بقاء تا وقتی که آسمانها و زمین باقی است، باقی خواهد بود. و نیز در هر دو مورد تصریح می‌نماید که این

خلود، منوط و مربوط به مشیت و خواست خداوند است؛ و چنانچه او بخواهد که هر طائفه از محلّ خود خارج شوند، خارج خواهند شد.

معلوم است که نه عقلاً و نه شرعاً بهشتیان هیچ گاه از بهشت خارج نمی‌شوند، و بنابراین، استثناء **إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ** درباره سُّعْدَاء، دلالت بر تحقّق و وقوع خارجی خروج آنها نمی‌کند، بلکه این استثناء فقط برای افاده قهّاریت و سلطنت مشیت حضرت حقّ است سبحانه و تعالی. یعنی همیشه اراده و خواست خداوند متعال مقدّم و حاکم

بر هر چیزی است، و هیچگاه قاعده و قانونی  
مشیت حق را احاطه نمی‌کند و آن را محکوم حکم  
خود نمی‌نماید، و مشیت و اختیار حق هیچوقت  
مغلوب و منکوب امری نمی‌شود.

بهشتیان پیوسته در بهشت هستند ولی به اراده  
و مشیت خداوند، و بر همین قرینه نیز دوزخیان  
پیوسته در دوزخند مگر آنکه خدا بخواهد. یعنی باز  
اراده و مشیت خداوند درباره آنان از هر قاعده و  
قانونی بالاتر است، و در عین خلود و جاودانی بودن  
آنها پیوسته و همیشه در تحت اراده و اختیار خدا  
هستند، و اگر خداوند بخواهد آنان را خارج کند  
می‌تواند و هیچگونه رادع و مانعی ندارد.

این گونه استثناء که در لسان اهل عرفان و  
تفسیر به «استثناء مشیت» معروف است، افاده همین  
معنی را می‌کند. و نظیر این گونه استثناءها، چه  
استثناء اصطلاحی و چه استثناء حقیقی در قرآن کریم  
بسیار است؛ مانند:

**سَنْقُرِيكَ فَلَا تَنْسِي \* إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ<sup>۱</sup>.**

---

<sup>۱</sup> آیه ۶ و صدر آیه ۷، از سوره ۸۷: الاعلی

«به زودی (ای پیغمبر) ما بر تو می خوانیم و

قرائت می کنیم؛ و بنابراین هیچگاه فراموش نخواهی کرد، مگر اینکه خدا بخواهد!»

و مانند:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ.<sup>۱</sup>

«و اگر خدا می خواست، هر آینه شما را امت

واحدی قرار می داد؛ و لیکن برای آنکه امتحان کند شما را در آنچه به شما داده است.»

و مانند:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ.<sup>۲</sup>

«و اگر خداوند می خواست، هر آینه آنها را بر

راه هدایت مجتمع می ساخت؛ و بنابراین (ای پیامبر) از جاهلان مباش!»

## آیات خلود بهشتیان و دوزخیان

باری نظیر آیه مورد گفتار، درباره خلود

بهشتیان و دوزخیان در بهشت و جهنم، آیات

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۴۸، از سوره ۵: المائدة

<sup>۲</sup> ذیل آیه ۳۵، از سوره ۶: الانعام



بسیاری در قرآن کریم وارد است؛ مانند:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي  
نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ \* إِنَّ الَّذِينَ  
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ \*  
جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ  
ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَى رَبَّهُ. <sup>۱</sup>

«حتماً آنان که کافر شده‌اند، چه از اهل کتاب

و چه از مشرکان، در آتش جهنم هستند و در آن به

طور خلود و همیشگی می‌مانند؛ و ایشان البته بدترین

خلائق می‌باشند. و حتماً آنان که ایمان آورده و عمل

صالح انجام داده‌اند، البته و البته بهترین خلائق

هستند؛ پاداش

---

<sup>۱</sup> آیات ۶ تا ۸، از سوره ۹۸: البینه

آنان در نزد پروردگارشان بهشت‌های عدنی است که از زیر درختان انبوه و پوشیده آن نهرهایی جاری است، که به طور جاودان و خلود همیشه در آن می‌مانند. خداوند از ایشان راضی است، و ایشان نیز از پروردگارش راضی هستند؛ و اینست پاداش کسی که از پروردگارش در خوف و خشیت و مراقبت است.»

و مانند:

وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً<sup>۱</sup>

«و کسی که ایمان به خدا آورد و عمل نیکو انجام دهد، خداوند او را داخل می‌کند در بهشت‌هایی که از زیر درختان انبوه و انباشته آن نهرهایی جاری است، که به طور خلود و دوام در آنجا همیشه می‌مانند و خداوند رزق و روزی او را نیکو می‌گرداند.»

و مانند:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۱، از سوره ۶۵: الطلاق

«و کسی که عصیان خدا و رسول او را بنماید

پس حَقّاً برای او آتش جهنّم است که إلى الأبد در آن

مخلّد است.»

و همان طور که ذکر شد، آیات خلود در قرآن

کریم بسیار است و این، چند نمونه ای بود که ذکر

کردیم.

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۲۳، از سوره ۷۲: الجنّ

## دلیل عقلی بر خلود

باری علاوه بر آیات، روایات وارده از معصومین علیهم السّلام به طور تواتر معنوی دلالت بر خلود دارد، و برای خلود مُحسنین در بهشت و کافرین در دوزخ ادّعی اجماع نیز شده است. و ما نیز از روی دلیل عقلی به حول و قوّه خدا اثبات خلود را خواهیم نمود، و آن نیازمند به شرح و بیان چند مقدمه است:

### مقدمات اثبات خلود از راه دلیل عقلی

مقدمه اوّل: این عالمی که فعلاً در آن زیست می‌کنیم، عالم حرکت و قوّه و استعداد است که نفس ناطقه انسانی را به سوی کمال فعلیت خود، چه از ناحیه سعادت و چه از ناحیه شقاوت می‌برد.

یک لحظه نفس در سیر و حرکت خود واقف و ایستاده نیست، و همین طور که بدن پیوسته در حرکت و تبدیل و تبدّل اجزاء آن است، نفس انسان نیز پیوسته در حرکت بوده، و بر اساس حرکت جوهریه هیچ لحظه متوقّف نیست، و دائماً مراتب قوّه و قابلیت خویشتن را به مرحله فعلیت در می‌آورد. به خلاف عالم قیامت که آنجا عالم تجرّد

است، آنجا نشأه فعلیت محض است، آنجا عالم ثبوت و استقرار است؛ و چون حقیقت نفس طلوع کند، خود را ثابت و غیر متحرک می‌بیند، زیرا که روح مجرد است.

آنچه را که نفس ناطقه در این جهان کسب کرده است، در آن جهان می‌یابد و خود را واجد آن می‌بیند. در اینجا به تدریج اکتساب نموده است، ولی در آنجا همه را فعلاً به طور ثابت و مستقر می‌یابد و وجدان می‌کند؛ و این لازمه اختلاف دو عالم و دو نشأه است که: **الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ، وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ.**

«امروز عمل

است و حسابی نیست، و فردا حساب است و عملی نیست.»

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ  
أَضَلُّ سَبِيلًا.<sup>۱</sup>

«و هر آن کس که در این دنیا چشم بصیرتش بسته و کور باشد، بر همین اساس در آخرت نیز چشم بصیرت او کور و بسته است، و راهش گم‌تر است.»

پس دنیا محلّ کسب و تجارت و زراعت است، و آخرت محلّ بهره و سود و استفاده از منافع. مقدمه دوّم: آخرت، باطن و حقیقت دنیاست، و دنیا لباس و ظاهر عالم آخرت است. و این دو عالم تو در تو است و در طول یکدیگر است نه در عرض هم، و در حقیقت یک واقعیت و یک تحقق است که به دو صورت و دو شکل در دنیا و عقبی جلوه‌گر می‌شود، و تفاوتش از نظر دید و نحوه إدراک و تعقل است.

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> آیه ۷۲، از سوره ۱۷: الإسراء

<sup>۲</sup> قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق

«ما (ای انسان) پرده دیدگان تو را از برابر

چشم تو برداشتیم! و بنابراین چشمان تو امروز تیز

بین است!»

این عالم، عالم ظاهر مبتلا به غرور، و زینت،

و فریب، و محافظه‌کاری، و حجاب، و غفلت از

خداست؛ و آن عالم، عالم باطن، و حقیقت، و

واقعیت، و برداشته شدن حجاب، و ظهور نور

توحید در مظاهر عالم امکان است.

و بنابراین، آن عالم، تجسم اعمال همین عالم به صورت‌های حقیقی و ملکوتی است؛ نه چیزی اضافه می‌شود و نه کم. آنچه انسان کشته است درو می‌کند، و آنچه بجای آورده است به صورت حقیقی وجدان می‌کند و می‌یابد؛ و انسان مختار، خود را با اختیار و با همه اعمالی که از روی اختیار در این دنیا انجام داده است به طور ثابت و مستقر واجد است.

**فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ\* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.<sup>۱</sup>**

«بنابراین هر که به قدر سنگینی یک ذره عمل خیری انجام دهد آن را می‌بیند؛ و هر که به قدر سنگینی یک ذره عمل شری انجام دهد آن را می‌بیند.»

مقدمه سوّم: همه افراد بدون استثناء به سوی خدا در حرکتند، و در اینجا استثنائی نیست؛ از فقیر و غنی، عالم و جاهل، مؤمن و کافر، زن و مرد، پیر و جوان، عادل و فاسق، و غیرها. و همه شربت مرگ

---

<sup>۱</sup> آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۹: الزلزال



را از جام تجلی جلال و قهاریت حضرتش  
می‌چشند، هَنِئاً لَهُمْ، و به مقام فناء در ذات او در  
می‌آیند؛ و در مقام فناء فی الله نه اسمی است و نه  
رسمی، نه دنیائی و نه آخرتی، نه ماده‌ای و نه  
تجرّدی، و نه خنده‌ای و نه گریه‌ای. چون مقام فناء،  
مقام نیستی محض و نابودی صرف است، و معلوم  
است هر چیزی که در آن شائبه‌ای از تعین باشد

و بوئی از هستی آن به مشام رسد در آنجا راه ندارد.

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.<sup>۱</sup>

«امروز قدرت و سلطنت از آن کیست؟ فقط

و فقط از آن خداوند واحد قهار است.»

كُلُّ الْاِيْنَا رَاجِعُونَ.<sup>۲</sup>

«همگی به سوی ما بازگشت کننده هستند.»

هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.<sup>۳</sup>

«اوست که زنده می کند و می میراند، و به

سوی او شما بازگشت می کنید!»

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ اِلَيْهِ

تُقَلَّبُونَ.<sup>۴</sup>

«عذاب می کند خداوند هر که را که بخواهد،

و رحم می کند بر هر که بخواهد؛ و به سوی او شما

مقلوب و واژگون می شوید!»

و در این مقام هیچ تعینی و تمیزی و تشخیصی

نیست، چون جز خداوند هیچ چیز نیست.

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۶، از سوره ۴۰: غافر

<sup>۲</sup> ذیل آیه ۹۳، از سوره ۲۱: الانبیاء

<sup>۳</sup> آیه ۵۶، از سوره ۱۰: یونس

<sup>۴</sup> آیه ۲۱، از سوره ۲۹: العنکبوت

مقدمه چهارم: پس از عالم مرگ، و نیستی  
محض، و فناء صرف در ذات حضرت احدیت  
سبحانه و تعالی؛ عالم هستی، و حیات، و بقاء بعد از  
فناء است، که از آن به عالم بقاء باللّه تعبیر کنند.

در اینجا نفس ناطقه از عالم لاهوت تنزل  
نموده و به عالم جبروت نزول می‌کند، و با خداوند  
هر چه از عقائد، و ملکات، و نیات، و صفات، و  
کرداری که سابقاً داشته است، همه را در خود می‌یابد  
و وجدان می‌کند، و همه را شهوداً و عیاناً ملازم و  
ملاصِقِ خود می‌بیند، و بلکه همه را از شئون و  
تجلیات خود مشاهده می‌کند.

مؤمن ایمانش را می‌یابد، و نیکوکار با  
نیکوکاری خود توأم است. کافر کفرش را می‌یابد، و  
شخص بدکار و متعدی با بدی و تعدی خود دست  
به گریبان است.

هر کس در اینجا مخلّد است، یعنی به طور  
جاویدان با خود و اعمال خود است؛ چون خودش  
خود اوست، و تغیر و تبدّل شخصیت و هویت و  
ماهیت، محال و غیر معقول است. و چون اعمال او،  
اثر او و زائیده نفس اوست، و ظهور و تجلی اوست،  
و معلول و آفریده شده و پرورده دست اوست، فلذا  
پیوسته با اوست و او با آنهاست.

این را خلُود گویند. **خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ  
السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ.** اینجا فناء در ذات خدا نیست،

و اینجا عالم فناء نیست؛ چون ذات خداوندی، به بقاء  
آسمانها و زمین محدود و متعین نمی شود؛ اینجا عالم  
بقاء است، و در بقاء آسمان و زمین است، ایمان و  
کفر است، خنده و گریه است، تعدی و تجاوز و  
نیکی و خیرات است.

تمام کثرات در اینجا هست بدون یک مو و یا یک پر کاه کمی و کاستی، غایة الامر بالله است، یعنی نفس ناطقه دیگر نمی تواند خود را در حجاب غفلت و پندار ببیند و خود را از حق محجوب بیندارد، بلکه پیوسته با شهود و لقاء حضرت کبریائیش، پیوسته با تمام هویت وجودیه و شخصیت آثار و اعمال، ثابت و بر دوام است.

اگر در اثر توبه و یا در اثر شفاعت و أمثالهما، شخصی را به مرتبه عالی تری برند، باز هم همین توبه و شفاعت در آنجا به صورت ملکوتی خود مشهود، و چون حجاب و پرده، افعال زشت گذشته را در زیر خود محجوب و پنهان می دارد، و یا آنها را نابود می کند.

و بنابراین، خلود یک حقیقت و واقعیتی است که هیچ جای انکار و ردّ در آن نیست.

### **خلود، یک امر واقعی و تحقق عینی است**

چون این مقدمات معلوم شد، به خوبی دانسته می شود که: خلود یک امر قهری و یک تحقق عینی است. و آنچه آیات مبارکات و روایات در این باره سخن گفته است، بیان این تحقق و واقعیت بوده

است. و ما برای وضوح این معنی یک مثال می‌آوریم:

فرض کنید: یک نفر شخص خطّاط، و یک نفر شخص نقّاش، و یک نفر نجّار، و یک نفر آهنگر همگی زنده و دارای ملکات خطّاطی و نقّاشی و نجّاری و آهنگری هستند؛ البتّه اختلافات آنان در ملکه‌های این صناعات جای شبهه نیست. حال فرض کنید: به واسطه اغماء و بیهوشی، یا بوسیله ضربه و شوک قلبی، و یا وسیله داروی مخدّر بیهوشی همگی به حال بیهوشی و اغماء در آمده‌اند و بدنهایشان

روی زمین افتاده است.

در این حال نه خطّاط است و نه خطّی، و نه نقّاش است و نه ملکه نقّاشی، و نه نجّار و نه آهنگر، هیچ کدام دارای ملکه نیستند و در خود و در وجدان خود چنین ملکه‌ای را نمی‌یابند، و همه در عالمی از نیستی و فناء غوطه خورده و محو شده‌اند.

حال دوباره فرض کنید همگی آنان به هوش آیند و از اغماء و بیهوشی بدر روند، در این حال ملکات آنان بر می‌گردد؛ نجّار دارای ملکه نجّاری، و خطّاط دارای ملکه خط نویسی می‌شود، و هر کدام به جا و به موقع اوّلیه خود رجعت نموده و بازگشت می‌کنند. نه نجّار آهنگر می‌شود و نه بالعکس، و نه خطّاط نقّاش می‌گردد و نه بالعکس، هر کدام به جای خود محفوظ، و بلکه در خصوص نوع و همان صنف از فنّ خود محیط و مستقرّ می‌شود؛ مثلاً خطّاطِ ثُلث نویس، نستعلیق نویس نمی‌شود، و آهنگر جوشکار، آهنگر پتک زن نمی‌گردد؛ و هکذا. این حال، حال هستی و بقاء است که بعد از فنا و نیستی فی‌الجمله حاصل شده است.

بر همین مثال شما می‌توانید به خوبی مثال



فناء فی الله و بقاء بالله را دریابید! و بدانید که در عالم  
فناء هیچ نیست، و جز ذات احدیت هیچکس کوس  
انانیت نمی‌تواند بزند، و امّا در عالم بقاء همه  
موجودات به جای خود بر می‌گردند، و همه در  
ملکات و صفات و کردار خود منحلّ و جاودان  
می‌گردند.

ما این مقدمات را به طور مشروح و مفصّل در

بحث معاد

جسمانی با بعضی از مقدمات دیگر آورده‌ایم (در مجلس ۳۹، از جلد ششم) و دانستیم که هیچ موجود معدوم نمی‌شود؛ وجود در ذات خود مغایر عدم است، و تبدل و تغیر در اوصاف و اطوار موجود، موجب فناء و نیستی آن موجود در ظرف خود و با تعینات و تشخیصات خود نمی‌گردد.

**هر چیزی که در عالم تحقق یابد، دیگر باطل و**

**نابود نمی‌گردد**

و بنابراین هر چیزی که در عالم گرچه به قدر یک ذره، و به اندازه مدت یک آن تحقق پیدا کند، باطل شدن و نابود شدن آن در همان آن محال است؛ بلی در آن دیگر نابود می‌شود، ولی این نابودی، نابودی حقیقت آن ذره در زمان اوّل نیست. و علی‌هذا عملی که انسان انجام داده است، چه خوب و چه بد، پیوسته در عالم دهر و ظرف تکوین ثابت است و انعدام پذیر نیست. و لهذا هر عملی که انسان به جا می‌آورد در آن مخلّد است؛ چون عمل اوست، و با اوست، و انعدام بردار نیست، غایة الامر در عالم حرکت و تدریج از نظر او پنهان می‌شود، ولی در ظرف دهر ثابت است. و بعد از فناء و نیستی در ذات

خداوند که منتهای سیر انسان است:

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ.<sup>۱</sup>

«و حَقًّا مِّنْتَهَىٰ و غَايَتِ سِير و حَرَكَت، بَه سَوَى

پَرورَدگَار تُو خَوَاهَد بُوَد (اِی پِیغَمْبَر)!

چون بقاء حاصل شود، و انسان از نیستی به

هستی آید، آن اعمال را به صورت ملکوتیه و واقعیه

خود مشاهده می کند؛ و چون در بقاء

---

<sup>۱</sup> آیه ۴۲، از سوره ۵۳: النجم

دیگر فنائی نیست بلکه پیوسته وجود، وجود است، بنابراین پیوسته اعمال به صورت ملکوتیه باقی است. به صورت ملکوتی بهشت و یا جهنم جلوه نموده و همیشه با انسان است، و تغییر و تبدیل نمی پذیرد و عوض و بدل نمی شود، و ضعف و فتور و سستی و کندی پیدا نمی کند، و مرگ و نیستی پیدا نمی شود؛ همیشه حیات است و پیوسته ابدیت و بقاء می باشد.

و از آنچه گفته شد دانسته می شود که جمیع اشکالات و ایراداتی که بر خلود کرده اند همگی باطل است.

## پاسخ اشکالات وارده بر خلود؛ اشکال اول و

### دوم

در مجلس هفتم از همین جلد گذشت که نظام معتزلی در مباحثاتش با هشام بن حکم خلود رای منافی با بقاء خدا می دانست و می گفت چون بقاء و ابدیت اختصاص به ذات خدا دارد دیگر برای هیچ کس متصور نیست.

هشام پاسخ او رای گفت که بقاء خداوند ذاتی است و بقاء موجودات به خداست. یعنی بقاء خداوند،

واجب است و بقاء ممکنات ممکن. و همین فرق  
بزرگترین فرق، بلکه یگانه فرق اساسی بین ذات  
حضرت و اجب الوجود و سایر موجودات است که:  
أهل الجنة یبقون بمبق لهم، و الله یبقى بلا مبق.<sup>۱</sup> و هشام  
چگونه با مثالی شیرین و ملیح او رای محکوم کرد و  
خلود رای برای او مبرهان ساخت.

و از جمله اشکالات آنکه: نهایت عمر انسان

در دنیا صد سال یا

---

<sup>۱</sup> «رجال کشی» طبع بمبئی، ص ۱۷۷

قدری بیشتر است؛ و اگر فرض شود شخصی در تمام این مدت به کفر و شرک و ظلم و تعدی و فسق و فجور مشغول باشد و سپس بمیرد، به چه علت اِلَى الأبد معذب باشد؟ چون این مقدار از زمان که آن رای عمر نامند، نسبت به زمان دهر و عالم ابدیت ذره ای است در مقابل خورشید، و یا قطره ای است در برابر اقیانوس ها و دریاها؛ و بنابراین کیفر بدین بزرگی و عظمت در مقابل خیانت و جنایت ما دائم العمر ظلم است، تا چه رسد به خیانت کمتر از مدت عمر و جنایت کوتاه تر و کفر و شرک و زندقه و یا ظلم و ستمی که کسی در آخر عمر نموده و با آن حال شرک و ظلم از دنیا رفته است.

پاسخ آنکه:

أولا گرچه مدت عمر انسان کوتاه است، ولی خداوند به همین مقدار از عمر، انسان رای در عالم بقاء به حقیقت ملکوتیه اعمال خود و اقف می کند. ابدیت در اینجا به معنای طول زمانی نیست که در عرض این عالم و کشش امتدادی زمان باشد، بلکه در طول این عالم و در باطن این نشأه است؛ و عوالم تو در توست، نه در عرض هم و در یک رشته

چون دانه های تسبیح.

و بنابراین آنچه انسان در مدت عمر خود به

جیء آورده است، همان به انسان می رسد، غایة الامر

در این دنیا در چرخ گردش زمان نیست و نابود به

نظر می رسد، ولی در آن عالم همین مقدار به طور

ثبوت و استقرار برای انسان است. و «إلی الأبد»

یعنی: در عالم ما فوق زمان و زمانیات و در عالم

ثابتات.

و علی هذا خداوند عدل است و حکیم، و به قدر ذره ای ظلم نمی کند و زیاده بر اعمال و صفات و اخلاق انسان به او پاداش بد نمی دهد؛ و این عین عدالت است چون عین تحقق خارجی بدون تصرفات اعتباری است.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ  
لِّلْعَبِيدِ.<sup>۱</sup>

(ای انسان مخاطب به چشیدن عذاب محترق کننده!) اینست آنچه کار کرد دست های شما پیش فرستاده است! و خداوند أبدا به بندگان خود ظلم نمی کند.»

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ  
لِّلْعَبِيدِ.<sup>۲</sup>

(ای انسان مجادله کننده درباره خدا!) اینست آنچه کار کرد دست تو پیش فرستاده است! و خداوند أبدا به بندگان خود ستم روا نمی دارد.»

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ  
مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> آیه ۱۸۲، از سوره ۳: آل عمران؛ و آیه ۵۱، از سوره ۸: الانفال

<sup>۲</sup> آیه ۱۰، از سوره ۲۲: الحج

<sup>۳</sup> آیه ۴۶، از سوره ۴۱: فصلت



«هر آنکه عمل نیکی انجام دهد برای خود  
اوست، و هر آنکه عمل بدی به جیء آورده علیه  
خود انجام داده است؛ و البته (ای پیامبر) پروردگار  
تو به هیچ وجه ستم نمی کند!»

و ثانيا عالم آخرت عالم حقيقت است، و

محاسبهٔ بندگان بر

اساس عقیده و نیت است، و بنابراین هر کس در نیت او بدی و شر رسوخ کرده، و چنانچه در دنیا اِلَى الأبد زندگی می کرد دوست داشت که این مدت رای به تجاوز و تعدی و شرک و ظلم و غفلت بگذراند، بر اساس همین سریره و خبث باطن اِلَى الأبد مجازات، و پاداش او طبق تما یلات باطنی و شاکله و سریره او می باشد.

البته باید دانست که بسیاری از اشکالات خلود، فقط راجع به خلود در جهنم است، نه خلود در بهشت. و لذا باید خلود در بهشت و جهنم رای در دو بحث جداگانه تنقیح و بیان کرد؛ لیکن پاسخهای ما از این اشکالات عمومیت دارد، و درباره خلود در دوزخ و یا خلود در بهشت، بر یک نهج مفید و مثمر ثمر است.

## پاسخ اشکالات وارده بر خلود؛ اشکال سوم

و از جمله اشکالات اینست که: جهنم و آتش برای تطهیر و پاک شدن است، و بنابراین بعد از دوران پاکی و تحصیل طهارت باید از جهنم بیرون روند؛ زیرا معلوم است که خداوند تبارک و تعالی بر اساس صفت انتقام جوئی عذاب نمی فرماید، بلکه

عذابش بر اساس مجرد تکمیل نفوس، و رفع غل و غش درونی است که با گوشمالی های قیامت رفع شود.

پاسخ اینست که: بسیاری از گرفتاریهای دنیوی برای مؤمنان به جهت تطهیر و تزکیه است، چنانکه بعضی از آیات قرآن کریم دلالت دارد؛<sup>۱</sup> و اما عذاب های قیامت به چه دلیلی بگوئیم که برای تطهیر و

تزکیه است؟ بلی بعضی از سختی ها و مشکلات

---

<sup>۱</sup> مانند آیه ۲۱۴، از سوره ۲: البقرة: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ. «آیا چنین می پندارید که بدون آنکه مشکلات و سختی های امت های گذشته را تحمل کنید، داخل در بهشت می شوید؟! برای آنان گرفتاری ها و مشکلات و سختی ها روی آور شد چنانکه دلهایشان به تکان و لرزه افتاد، تا به حدی که پیامبر و مؤمنینی که با او بودند گفتند: پس نصرت خدا چه موقع می رسد؟ آگاه باشید که نصرت و یاری خداوند نزدیک است.»

و مانند آیه ۱۵۵، از سوره ۲: البقرة: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ

بَشِيءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ  
الْأَنْفُسِ وَالشَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ. ﴿

«و البته البته ما شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانهایتان و در بهره ها و نتایجتان آزمایش می کنیم؛ و (ای پیغمبر!) شکیبایان را بشارت بده.»

عالم برزخ، و قیام انسان عند الله در حشر، و طول کشیدن زمان حساب، برای عبور از این مراحل و وصول به بهشت است؛ و اما نفس ورود در جهنم و مخلد بودن در آن به هیچ دلیلی نمی‌توان آن را به علت تطهیر و تزکیه دانست، بلکه همان طور که گفتیم، جهنم طلوع و بروز حقیقت اعمال انسان به صورت ملکوتی آنهاست، و هر کس پیوسته با اعمال خود ملازم و مقارن است. اثر از مؤثر انفکاک ندارد، و کردار انسان اثر انسان است.

**إشکال چهارم بر خلود: مطالب وارده در «نهج**

**البصيرة»**

و از جمله اشکالات آنکه:

«بهشت و جهنم معبری است به منزل و

مقرری. بهشت معبر

مطیع است در صراط مستقیم، و مخلد در آنست  
در دوره تعین ملکات خیریه. و جهنم معبر عاصی  
است در صراط مُعْوَج افراط و یا تفریط، و مخلد در  
آنست در دوره تعین ملکات شرّیه. و خلود در هر  
دو محدود است به حدّ آسمان و زمین، مگر آنچه از  
مقتضیات آن آثار خارج شود. و مقرّ و مقصد فقط **فِي**  
**مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ** است.

و اگر بنا بود جهنم منزلگاه بود، این عالم با  
شکوه و عظمت آفرینش که نماینده آفریننده عظیم  
الشّان: خداوند دانای توانای عادل حکیم است، در  
نهایت پستی و حقارت و هرج و مرج، و بی سر و ته  
و بسیار کم فائده بود. برای آنکه حساً می یابیم که  
بیشتر اهل آن، بی دانش و بینش هستند؛ و پاره ای از  
آنهائی که چیزی می دانند، می کنند آنچه نباید بکنند،  
و نمی کنند آنچه باید بکنند؛ مگر قلیلی، چنانکه  
خداوند می فرماید: **وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشّٰكِرُونَ**<sup>۱</sup>، پس  
بیشتر اهل عالم باید در جهنم مخلد و در عذاب مؤبد

---

<sup>۱</sup> آیه ۵۵، از سوره ۵۴: القمر: «در نشیمنگاه صدق و راستی در نزد سلطان  
مالک مقتدر.»

<sup>۲</sup> ذیل آیه ۱۳، از سوره ۳۴: سبأ: «و کمی از بندگان من سپاسگزار هستند.»

باشند.

و در این نزدیکی یافتی که هر مصنوع نماینده

آثار صانع خود است، پس این مصنوع فاسد و مخلّد

در جهنّم إلى الأبد - به معنائی که می گویند: تا خدا

خدائی می کند - که به هیچ وجه قابل اصلاح

نباشد و خلاصی و نجاتی برای او میسر نشود؛

العیاذُ بالله نمانده عجز، یا جهل، یا بیهوده کاری، یا ظلم صانع خواهد بود؛ وَ قَدْ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

پس مراد از خلود چنانکه گفتیم، خلود در

دوره ملکات و موافق با آثار آن تعینات است.<sup>۱</sup>»

### پاسخ از اشکال چهارم بر خلود

بر این گفتار، جهاتی از اشکال و ایراد وارد

است که بر مصنف مقاله خلط شده است:

أولاً: اعمال نیکوی مؤمنان صراط و معبری

است برای وصول به مقام جمال و لقای حضرت

احدیت، و صراط مستقیم است برای مقام فناء در

ذات حضرت لایزالی. و اعمال زشت کافران صراط

و معبری است برای وصول به مقام جلال کبریائی، و

---

<sup>۱</sup> «نهج البصیرة یا نامه‌های حائری» مقاله چهارم، ص ۲۶ و ۲۷؛ که مجموعه چهار مقاله و نامه‌هایی است که دانشمند فقید: شیخ عبد الرّحیم صاحب الفصول مرقوم داشته‌اند. این مقاله‌ها و نامه‌ها توسط جناب محترم آقای ابو تراب هدائی گردآوری شده و به طبع رسیده است. مؤلف محترم کتاب: مرحوم شیخ عبد الرّحیم طهرانی، فرزند مرحوم شیخ عبد الحسین، فرزند مرحوم شیخ محمد حسین صاحب «فصول» است؛ و بنابراین چون نجل آن مرحوم است به «صاحب فصول» معروف شده‌اند.

صراطِ مُعَوَّجِ افراط و تفریط است برای مقامِ فناء در  
کبریائیت و قهّاریت حضرت حقّ سبحانه و تعالی. و  
پس از حصول نیستی و فناء محض به وسیله اعمال  
صالحه و یا اعمال طالحه، بهشت و جهنّم است، و  
آنها در زندگی پس از مرگ و در عالم بقاء می‌باشند؛  
و بنابراین ابداً بهشت



معبر مطیعان و جهنم معبر عاصیان نخواهد بود.  
بهشت و دوزخ هر کدام تجسم اعمال نیک و  
زشت است، که نفس اعمال در دنیا معبر بوده است،  
و لیکن چون تجسم ملکوتی آنها بعد از فناء و وصول  
بوده و در عالم بقاء می باشد، دیگر معبر بودن معنی  
ندارد، زیرا معبر در راه وصول است نه پس از  
وصول؛ و بنابراین حتماً باید منزلگاه و مقرّ اصلی  
بوده باشند.

و ثانیاً: گفتار قرآن کریم: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ  
مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** فقط درباره مقرّ و مقصد متقیان و  
پرهیزگاران است، زیرا که قبلاً فرموده است: **إِنَّ  
الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ**. «پرهیزگاران در بهشت‌هایی  
و نهرهایی از آب روان هستند.»

و مقرّ و مقصد همه فرق و طوائف چنین  
نیست؛ بعضی همچون نفس مطمئنه، در عباد خدا و  
در بهشت خاصّ او هستند، و بعضی همچون مقرّبون  
در بهشت‌های نعیم هستند، و بعضی **عِنْدَ رَءُوفٍ  
رَحِيمٍ**، و بعضی **عِنْدَ سَلَامٍ مُّؤْمِنٍ** می باشند. و خلاصه  
هر یک از بهشتیان تحت اسم خاصی واقعند.

و امّا دوزخیان تحت اسماء قَهَّار، و جَبَّار، و  
ذو الکِبْرِیاء و شدید العقاب، و خیر الماکرین، و  
منتقم، و شدید البطش و غیرها می باشند؛ و هر یک  
از آنها تحت اسم خاصی قرار دارند.

و ثالثاً: موجوداتِ حقیر و ضعیف این عالم،  
و گنهکاران و بدان و شروران، همه از روی حکمت  
بالغه و مصلحت تامّه حقّ آفریده شده اند، و گرنه  
اصل آفرینش آنها غلط بود؛ و می دانیم که غلط و

خلط و اشتباه در دستگاه تکوین و عالم آفرینش  
راه ندارد، و علی هذا آنچه به نظر ما بد می آید، در  
نظر ما بد است نه در اصل تکوین و مصلحت عامّه  
عالم خلقت.

تمام این عاصیان و جاهلان و کم اندیشان،  
مظهر جلال حضرت حقّاند سبحانه و تعالی؛ **وَ لِلّٰهِ  
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی**<sup>۱</sup>، و همه ظهور و تجلّی او هستند. و  
در این مقام ذره بی مقدار با خورشید جهانتاب فرقی  
ندارد، و قطره و اقیانوس بی کران تفاوتی ندارند.  
عالم و جاهل، بهشتی و دوزخی، سعید و شقیّ، همه  
و همه مخلوق او و تحت اراده قاهره او هستند؛ و  
از این جهت کجا می توان بدین دستگاه آفرینش  
نسبت عیب داد؟

هر کدام، در راه و طریق خود سلوک  
می نمایند، و سیر دارند تا تحت اسمی خاصّ از  
اسماء جمالیه و یا جلالیه حضرت حقّ سبحانه و  
تعالی فانی شوند، و هر یک در کینونت هویت خود

---

<sup>۱</sup> «دیوان حافظ» طبع پژمان، حرف دال، ص ۷۵

به بقاء رسند، و این عالم پر شکوه و با عظمت از بهشتی و دوزخی، و از بهشت و دوزخ، همه با ابّهتِ عجیب و استحکام بُهت انگیز بر جای باشد.

بهشت و دوزخ، و بهشتی و دوزخی، هر دو، دو جلوه از ذات حقّاند؛ جلوه جمال و جلوه جلال.

نه اینکه تنها فقط جلوه جمال، اصل است، و جلوه جلال باطل. خداوند فقط دارای اسم ملوک و مقتدر نیست، اسامی دیگر دارد و آن اسماء، چه از ناحیه رحمت و رحمانیت و رحیمیت و چه از ناحیه جبروتیت و قهاریت، عالم را پر کرده و همه حَسَن و زیبا هستند.

پس به چه علت ما جهنم را عیب عالم بدانیم؟ به چه علت جهنمیان را خرابی و نقصان کاخ آفرینش به شمار آوریم؟ به چه سبب سیر موجودات را منحصرأ تحت اسم رحمت رحیمیت قرار دهیم؟ آیا خود این حصر، نسبت عیب و نقصان نیست؟

و علاوه اگر مصنوع که نماینده صانع است فاسد باشد، تفاوتی ندارد بین خلود و عدم خلود آن. در یک لحظه هم نمی تواند موجود خراب و فاسد، اثر دست صانع حکیم باشد. و بنابراین چگونه می توان پذیرفت که مصنوع فاسد با عنوان فساد و خرابی و عیب و نقص، در دنیا می تواند بوده باشد و در آخرت هم در جهنم چند صباحی می تواند بوده

باشد، ولی به عنوان خلود و دوام غیر معقول است؟

و رابعاً: عنوان اینکه می‌گویند: تا خدا خدائی

می‌کند، از ابدیت گرفته شده، چون ابدیت از صفات

اوست سبحانه و تعالی. و از لحاظ اینکه عنوان خلود

مؤبّد در قرآن کریم به لفظ **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** آمده

است، لذا استفاده ابدیت خلود را به همین معنی

می‌توان

کرد، غایة الامر ابدیت خداوند بذاته است، و ابدیت خلود بهشتیان و دوزخیان به ابدیت خداست.<sup>۱</sup>

**آخرت، خانه ثبوت است؛ بنابراین خانه خلود است**

باری! بهترین دلیل عقلی برای خلود بهشتیان و دوزخیان، همان دلیلی است که هشام بن حکم آورده است، و محصل آن اینست که: چون آخرت خانه تجرّد است و محلّ فعلیت تامّه است، لذا خانه خلود و دوام است. چون طبعاً هر چیز ثابت و مستقرّی، خالد و جاودان است؛ و تغییر و تحویل منافات با ثبوت و استقرار دارد، و عدم خلود لازمه تغییر و تحویل است که آن در آخرت منافی فرض تجرّد و فعلیت تامّه است.

اگر بهشتیان مخلّد نباشند، چه باشند؟ یا باید

---

<sup>۱</sup> و از اینجا می‌توان به اهل ظاهر که برای قدمت زمانی این عالم غوغا و سر و صدا راه می‌اندازند و آن را منافی قدمت خداوند می‌دانند گفت که: چگونه شما در اینجا حتماً ابدیت زمان و بهشتیان و دوزخیان را می‌پذیرید، ولی در قدمت زمان فریاد راه می‌اندازید؟! مگر ازلیّت و ابدیت هر دو صفت ذات حقّ متعال نیست؟ پس چگونه ابدیت برای غیر او جائز است، و ازلیّت محال؟!

به ضعف و سستی و فتور و نقصان مبتلا شوند، و آن  
خلاف تجرّد است، زیرا نشأه آخرت، عالم طبع و  
طبیعت و کون و فساد نیست، خرابی و نقصان در آن  
راه ندارد؛ و یا باید مرگ آنان را دریابد و در ذات خدا  
فانی شوند و مراحل نیستی را طی کنند، و آن هم به  
فرض غلط است، زیرا آنها فانی شده‌اند و جذبات  
جلالیه آنها را فرا گرفته و اینک پس از فناء، بقاء یافته  
و به جذبات جمالیه و سیر در آثار و تماشای نشأت



اشتغال یافته‌اند.

و اگر جهنمیان مخلّد نباشند، چه باشند؟ یا باید قوّت و قدرت یافته و از دوزخ خارج شوند، و آن خلاف تجرّد و فرض بقاء در تعینات آثار خودشان است؛ و یا باید بمیرند و فانی شوند و آن هم خلاف فرض است، زیرا پس از مرگ و فناء فی الله و جذبات قهّاریه و کبریائییه حضرت حقّ، اینک بازگشته و حیات و تعین گرفته و به آثار و صفات و اخلاق و ملکات خود به صورت‌های ملکوتیه و آتشین جهنّم مبتلا گردیده‌اند.

آری، دسته ای هستند که از جهنّم خارج می‌شوند. آنان دسته ای هستند که کفر و شرک در اعماق قلبشان رسوخ ننموده و فقط ظاهر آنها را آلوده ساخته است. در این صورت پس از سوخته شدن ظاهر، چون باطن طاهر است و بهشتی است، به شفاعت و غیره به بهشت می‌روند. و البتّه باید دانست آن خروج هم یک نوع تجلّی ملکوتی و نوعی از اعمال و صفات و ربط و نیت آنهاست.

**آیات وارده در خلود دوزخیان**



## أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ<sup>۱</sup>.

«آیا در جهنم محلّ و منزل و اقامتگاه متکبران

نیست؟»

### صراحت آیات خلود، در معنای جاودانگی

در این آیات و مشابه آنها می‌بینیم: محلّ و

منزل و اقامتگاه و استراحتگاه دوزخیان و ستمگران

را جهنم معین کرده، و بلکه اقامتگاه همیشگی که از

آن تجاوز و عدول نمی‌توانند بنمایند. و این عین

معنای خلود است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا  
نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا  
الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا<sup>۲</sup>.

«حقاً آنان که به آیات ما کافر شده‌اند، ما البته

به زودی ایشان را داخل در آتش خواهیم نمود، به

طوری که هر چه پوست بدن آنها پخته شود، ما

پوست دیگری می‌رویانیم تا به خوبی طعم و مزه

عذاب را بچشند؛ و خداوند عزیز و حکیم است.»

در این آیه به طور عموم می‌فرماید که: هر چه

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۶۰، از سوره ۳۹: الزمر

<sup>۲</sup> آیه ۵۶، از سوره ۴: النساء

پوستهایشان در اثر شدت طغیان آتش بسوزد، ما فوراً پوستهای دیگری به جای آن می آوریم؛ و هیچ مقید به وقتی و محدود به زمانی نمی فرماید، بلکه به طور عموم این معنی را تصریح می کند. و این معنای خلود است.

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ\*  
يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ  
وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ.<sup>۱</sup>

«و در دنبال هر مرد ستمگر و جبار و عنودی جهنم است، و از آب فلز گداخته و چرک خونین به او می آشامانند، که جرعه جرعه می خورد و ابداً برای او خوشایند و گوارا نیست. و مرگ از هر سو و از هر جهت به سوی او می آید ولی او مرده نیست، و در پی آمدش عذاب غلیظ و دشواری را دارد.»

این آیه می رساند که پیوسته و همیشه مرگ او را احاطه می کند، ولی بدون آنکه بمیرد بدین عذاب مبتلاست.

وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا  
مَقْضِيًّا\* ثُمَّ نُنَجِّي

<sup>۱</sup> آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۱۴: ابراهیم



## الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُوا الظَّالِمِينَ فِيهَا جَنَّتًا. ١

«و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است؛ و این حکم حتمی و قضاء تغییر ناپذیر پروردگار تست. و پس از ورود، ما کسانی را که تقوی پیشه ساخته باشند نجات می‌دهیم؛ و وا می‌گذاریم که ستمگران به رو، و به زانو درآمدن در آنجا بمانند.»

این آیه به طور افاده اصل کلی، ورود همه را در جهنم متحتم می‌کند و فقط متقیان را خارج می‌نماید، و وا می‌گذارد که ظالمان در آنجا بمانند. و این اصالت تحقق جهنم است و خروج از آن احتیاج به دلیل دارد، و غیر از پرهیزگاران، همه ستمگران باید در آنجا بمانند. و این عین خلود است.

## كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. ٢

«و هر چه کافران بخواهند از آن آتش گدازنده و حمیم سوزنده و گرزهای کوبنده آتشین، از شدت غم و اندوهی که دارند خارج شوند، باز به همان جا

<sup>١</sup> آیه ٧١ و ٧٢، از سوره ١٩: مریم

<sup>٢</sup> آیه ٢٢، از سوره ٢٢: الحج

برگردانیده می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: عذاب

دردآور آتش سوزان و حریق دوزخ را بچشید!»

و این آیه نیز به طور وضوح می‌رساند که

پیوسته آنان باید در آتش بمانند و راه خروج ندارند.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ

فَيَمُوتُوا وَ

لا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ  
كَفُورٍ\* وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ  
صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ  
مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ  
نَصِيرٍ<sup>۱</sup>.

«و برای آنان که کافر شده‌اند آتش دوزخ  
است. حکم به مرگ آنان داده نمی‌شود تا آنکه  
بمیرند، و از عذابشان هیچ کاسته نمی‌گردد. اینچنین  
ما هر شخص ناسپاس و کفران کننده ای را پاداش  
می‌دهیم. و ایشان در میان آتش جهنم فریاد بر  
می‌آورند که: ای پروردگار ما! ما را از اینجا بیرون  
بیاور! و ما از این به بعد عمل صالح، غیر از آنچه در  
دنیا بجای می‌آورده‌ایم انجام می‌دهیم! (و به آنان  
چنین خطاب می‌شود که:) مگر ما به اندازه ای که  
شخص متذکر باید متذکر شود، به شما عمر ندادیم؟!  
و پیامبران و مُنذرانِ الهی به سوی شما آمدند و تذکر  
دادند؛ پس بنابراین، اینک بچشید عذاب جهنم را که  
هیچ یار و مددکاری برای ستمگران نخواهد بود.»

این آیه می‌رساند که کفّاری که در جهنم وارد

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۳۵: فاطر



می‌شوند، هر چه ناله و فغان برآورند و هر چه ضجّه  
و صیحه بزنند و بخواهند از آتش بیرون آیند، برای  
آنان راه فرار و مَخْلَصی نیست؛ چون در دنیا با آنان  
اتمام حجت شده است. و این عین حقیقت خلود  
است.

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا  
بِدُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ \* ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ  
اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ

## يُشْرِكُ بِهِ تُوْمِنُوْا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيْرِ.<sup>۱</sup>

(کافران در روز قیامت چون کلمه عذاب و آتش بر آنان محقق و مسجل گردد) می گویند: بار پروردگارا! تو دو بار ما را میرانیده ای! و دو بار زنده گردانیده ای! و ما اینک به گناهان خود اقرار و اعتراف داریم! بنابراین آیا راهی برای خروج از آتش برای ما هست؟!)

(در پاسخ آنان چنین گفته می شود که:) این عدم امکان خروج شما به علت آنست که چون خدا را به وحدت و وحدانیت می خواندند، شما کافر شدید و نپذیرفتید! و چون برای خدا شریک قرار می دادند ایمان به شرک می آوردید و می پذیرفتید! و بنابراین، حکم و قضاء، اختصاص به ذات خداوند بلند مرتبه و بزرگ رتبه دارد!)

وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى \* الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى \*  
ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى.<sup>۲</sup>

«و بدبخت ترین مردم آن کسی است که از پند و موعظه اعراض کند؛ آن که در آتش بزرگ جهنم

<sup>۱</sup> آیه ۱۱ و ۱۲، از سوره ۴۰: المؤمن

<sup>۲</sup> آیات ۱۱ تا ۱۳، از سوره ۸۷: الاعلی

وارد شود و سپس در آنجا نه بمیرد و نه زنده بماند.

(بین موت و حیات پیوسته در رنج و عذاب است.)»

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ \* لَا  
يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ \* وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ  
كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ \* وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ  
قَالَ إِنَّكُمْ مَأْكُوثُونَ \* لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ

## وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ<sup>۱</sup>

«بدرستی که حقاً مجرمان در عذاب جهنم

پیوسته و به طور دوام هستند. هیچ گاه عذابشان

سستی و کندی نمی‌پذیرد، و در ناامیدی و غصه بسر

می‌برند. و ما به ایشان ستم نمودیم بلکه ایشان بودند

که از ستمکاران بودند. و پیوسته ندا می‌کنند که: ای

مالک دوزخ! باید پروردگارت حکم ما را بدهد و ما

را بمیراند! مالک می‌گوید: شما پیوسته از درنگ

کنندگان و اقامت‌کنندگان می‌باشید! ما به سوی شما

با دلیل و برهان و حق آمدیم، و لیکن اکثریت شما از

پذیرش حق در کراهت و ناپسندی بودید!»

ملاحظه می‌شود که چگونه حکم به اقامت

آنها در دوزخ صادر می‌شود، بدون هیچ گونه اثری از

خروج بعدی ایشان؛ بلکه به طور اطلاق و عموم،

حکم به درنگ و توقف در جهنم بر ایشان مسلم

است.

يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً \* هَذِهِ النَّارُ الَّتِي

كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ \* أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ \*

اَصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ

<sup>۱</sup> آیات ۷۴ تا ۷۸، از سوره ۴۳: الزخرف

«روز قیامت روزی است که مکذبین را با خشونت و سختی به سوی آتش جهنم می‌کشند، و به آنها خطاب کنند که اینست آن آتشی که شما آن را تکذیب نموده و به دروغ نسبت می‌دادید! آیا این آتش

---

<sup>۱</sup> آیات ۱۳ تا ۱۶، از سوره ۵۲: الطور

هم (مانند گفتار پیغمبرتان که می گفتید سحر است) سحر است؟ یا شما چشم بسته‌اید و نمی بینید؟! داخل آتش شوید! چه صبر و شکیبائی کنید و چه نکنید، تفاوتی ندارد و هر دو برای شما یکسان است! زیرا که عین آنچه در دنیا عمل می کرده‌اید، امروز جزای شما می باشد!»

این آیه مبارکه در افاده این معنی بسیار عجیب است. زیرا بعد از آنکه می فرماید: چه صبر بکنید و چه نکنید عذاب خدا به شما می رسد، می فرماید: این عذاب، نفس عمل شماست؛ و نمی گوید: بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ «این پاداش در اثر عمل شماست» بلکه می گوید: این پاداش عین عمل شماست، و در این صورت عمل شما با شماست و انفکاک بردار نیست؛ زیرا همان طور که خود انسان را نمی توان از خودش جدا کرد، نفس عمل او را که اثر اوست و زائیده اوست و معلول و آفریده دست اوست نمی توان از او جدا کرد.

و بنابراین، این آیه بقاء بالله و سیطره بر ملکوت عمل را می رساند، و به دنبالش خلود و جاودانی را می فهماند.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ  
الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ.<sup>۱</sup>

«و آنان که کافر شده‌اند، تمتّع و بهره برداری

می‌کنند و می‌خورند همچنان که چهارپایان

می‌خورند؛ و آتش مقرّ و محلّ آنهاست.»

در این آیه، استقرار در محلّ آتشین را متفرّع

بر تمتّع و خوردن از

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۱۲، از سوره ۴۷: محمّد

روی غفلت همچون حیوانات نموده است. و همان طور که حیوان بهیمة هیچ ادراک توحید و ربوبیت و معرفت را نمی‌کند و بنابراین بهیمة لازمه نفس اوست و نمی‌توان گوسفند بودن گوسفند را مثلاً از آن جدا کرد، همچنین کافران به تمتعات بوالهوسانه و خوردن‌های بهیمانه مشغولند و این صفت، ملازم نفس و جان آنها شده است و در آن مخلد شده‌اند، و بنابراین در آتش دوزخ که طلوع و جلوه همان عمل بهیمانه است مخلد می‌باشند، و مَقَرٌّ و مَثْوَى آنان آتش خواهد بود.

باری، بنا بر آنچه ذکر شد، آیات قرآن همگی دلالت بلکه صراحت در خلود دارند، و آنچه بعضی توهّم نموده‌اند که خلود وارد در آیات به معنای همیشگی و جاودانی بودن نیست، توهّمی بی‌مورد است.

و اما آیات وارده در سوره نبأ نیز دلالت بر عدم خلود ندارند؛ و آیات اینست:

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا \* لِلطَّاغِينَ مَأْبَأً \* لَا بُدَّ لَهَا حَمِيمًا \* لَا يَذُقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا \* إِلَّا حَمِيمًا



«البته جهنم کمینگاه است، و محلّ بازگشت طغیان گران، که در آن قرن‌ها و دهرهائی درنگ کنند، به طوری که در آن به هیچ وجه نه از خنکی و برودت، و نه از آشامیدنی نچشند، مگر آب گرم پر حرارت و فلز گداخته یا چرک خون‌آلود.»

---

<sup>۱</sup> «. آیات ۲۱ تا ۲۵، از سوره ۷۸: النَّبَأُ

چون درنگ کردن و توقّف نمودن احقَاب، به معنای توقّف دُهور و ازمنه طویله است، و دلالت بر تحدید زمان توقّف ندارد. همچنان که ما پارسی زبانان می گوئیم: قرن‌ها و سال‌هائی است که از عمر روزگار می گذرد، که این جمله فقط دلالت بر طول مدّت گذران عمر روزگار میکند.

### در تفسیر آیه: **لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا**

علّامه طباطبائی - مدّ ظلّه السّامی - فرموده‌اند:

﴿لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا﴾ احقَاب زمان‌های بسیار

و طولانی را گویند، بدون تحدید.

و آن صیغه جمع است، و در مفرد آن اختلاف

کرده‌اند؛ بعضی گفته‌اند: مفرد آن حُقْب با ضمّه اوّل

و سکون قاف، و یا حُقْب با دو ضمّه است همچنان

که در آیه ۶۰ از سوره کُف، در گفتار خدای تعالی

آمده است: **أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا**. و بعضی گفته‌اند: مفرد

آن حَقْب با فتحه اوّل و سکون قاف است. و مفرد

حِقْب، حِقْبَه با کسره اول و سکون قاف است. و

راغب اصفهانی گفته است که: قول حقّ و گفتار

راستین اینست که بگوئیم: حِقْبَه مدّت مبهمی از

زمان است - انتهى.

و بعضی برای حُقْب هشتاد سال و یا هشتاد و چند سال را به عنوان حدّ و اندازه گرفته‌اند. و بعضی دیگر گفته‌اند: یک سال از سالهای حُقْب، سیصد و شصت روز است، که هر روز از آن معادل هزار سال است. و از بعضی نقل شده است که: حُقْب چهل سال است، و از بعضی دیگر آنکه حُقْب هفتاد هزار سال است. و اقوالی دیگر نیز نقل شده است، و لیکن از کتاب خدا، ما دلیلی بر این حدّها و

اندازه‌ها نداریم، و هیچ یک از آنها نیز از کتب لغت ثابت نشده است.

و ظاهر آیه اینست که مراد از طغیانگران، همان کافران عنود می‌باشند. و تأیید این مطلب آنست که در ذیل آن می‌فرماید: **إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا\* وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا.** «ایشان در دنیا چنان بوده‌اند که ابداً امید حساب و کتاب روز قیامت را نداشتند، و به آیات ما شدیداً تکذیب می‌نمودند.»

و بعضی چنین تفسیر کرده‌اند که: مراد از أحقاب، حُقْباً بَعْدَ حُقْبٍ می‌باشد، یعنی همینطور قرنی بعد از قرنی می‌مانند. و بنابراین، معنی چنین می‌شود که طغیانگران در جهنم قرناً بعد قرن بدون حد و بدون نهایت می‌مانند. و روی این معنی، این آیه منافاتی با نص و تصریح قرآن کریم بر خلود کفار در آتش ندارد.

و همچنین گفته شده است که: جمله **لا يَذُوقُونَ فِيهَا - إلخ**، صفت برای أحقاب است. یعنی طاغیان، أحقابی که دارای این صفت است که در آن هیچ خنکی و آشامیدنی را نمی‌چشند مگر حمیم و غساق را، در دوزخ می‌مانند؛ و سپس حالتشان تغییر

می‌کند و بر صفت دیگری از عذاب معذب می‌شوند  
تابی نهایت. و این گفتار خوبی است اگر سیاق آیه  
مساعدت کند.<sup>۱</sup>»

و شیخ طبرسی برای احقاب معانی بسیاری از  
بسیاری از عامّه نقل کرده است که غالب آنها نتیجه  
منطبق بر خلود است، و در یک احتمال گفته است  
که: این آیه راجع به اهل توحید است که بالاخره از

---

<sup>۱</sup> «المیزان» ج ۲۰، ص ۲۶۶ و ۲۶۷

جهنم بیرون می آیند. و این قول را از خالد بن معدان نقل کرده است، و اضافه کرده است که عیاشی با اسناد خود، از حمران روایت کرده است که او گفته است: من از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه پرسش کردم، فرمودند: این آیه راجع به کسانی است که از آتش بیرون می آیند. و نظیر این تفسیر نیز از احوک روایت شده است.<sup>۱</sup>

باری بنابر این تفسیر نیز آیات خلود به جای خود محکم و استوار است، زیرا که خلود برای کفار است نه برای موحدان؛ لیکن گفتار حق همانست که علامه طباطبائی فرموده‌اند، زیرا از ذیل آیات به دست می آید که این آیات درباره مکذبین و کافرین مُعاند و لجوج وارد شده است.

و علی هذا استشهاد صاحب مقاله چهارم که در ذیل گفتارش، دو آیه استثناء **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** و **لَابِئِينَ فِيهَا أَحْقَابًا** را ذکر کرده است<sup>۲</sup> ناتمام است، زیرا تفسیر **أَحْقَابًا** اینک دانسته شد، و تفسیر **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** نیز در مطلع سخن گذشت که مراد خروج

<sup>۱</sup> تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۴۲۴

<sup>۲</sup> «نهج البصيرة» ص ۲۷ و ۲۸

خارجی آنان نیست بلکه مراد بقاء اراده و مشیت الهیه است.

## مشرکان و کافران منکر، در آتش مخلّدند

در کتاب «توحید» صدوق، از علی بن ابراهیم

از پدرش از ابن ابی عُمَیر روایت می کند که: «از

موسی بن جعفر علیهما السّلام

شنیدم که می فرمود:

لَا يَخْلُدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلَّا أَهْلَ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَ  
أَهْلَ الضَّلَالِ وَالشُّرْكِ.

«خداوند به طور جاویدان در آتش کسی را  
نگه نمی دارد مگر اهل کفر و انکار، و شرک و  
ضلالت را.»

و آن مؤمنانی که از گناهان کبیره اجتناب  
ورزند، از گناهان صغیره آنها بازپرسی به عمل  
نمی آید؛ خداوند می فرماید:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ  
سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا.<sup>۱</sup>

«اگر شما از گناهان بزرگی که از آن نهی  
شده اید اجتناب کنید، ما از بدیهای شما صرف نظر  
می کنیم! و شما را در محلّ و مدخل کریمانه و  
شایسته ای داخل خواهیم نمود!»

ابن ابی عمیر می گوید: من گفتم: ای پسر  
رسول خدا! بنابراین، شفاعت برای چه طائفه ای از  
گناهکاران است!؟

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۱، از سوره ۴: النَّسَاء



حضرت فرمود: پدرم از پدرانم از امیر

المؤمنین علیهم السّلام برای من بیان کرد که: شنیدم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

إِنَّمَا شَفَاعَتِي، لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي؛ فَأَمَّا

الْمُحْسِنُونَ مِنْهُمْ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.

«اینست و غیر از این نیست که شفاعت من

فقط برای مرتکبین

گناهان کبیره از امت من است؛ و اما نیکوکاران از

ایشان، برای آنان هیچ گونه مؤاخذه ای نیست.»

ابن ابی عمیر گوید: من گفتم: ای پسر رسول

خدا! چگونه شفاعت برای مرتکبین معاصی کبیره

است؟! در حالی که خدا می فرماید:

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ

مُشْفِقُونَ.<sup>۱</sup>

«شفاعت نمی کند مگر برای آن که پسندیده

باشد؛ و ایشان از خشیت خدا در ترس باشند.»

و کسی که مرتکب گناه کبیره شود، پسندیده

نیست.

حضرت فرمود: ای ابا احمد! هیچ مؤمنی،

گناهی انجام نمی دهد مگر آنکه آن گناه او را

ناخوشایند می آید و برای آن نادم و پشیمان می شود؛

و رسول خدا گفته است: كَفَىٰ بِالنَّدَمِ تَوْبَةً «همان

ندامتِ تنها، توبه است.» و نیز فرموده است: مَنْ

سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ «کسی که کار

خیرش خوشایند او باشد، و کار بدش ناخوشایند او

---

<sup>۱</sup> قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء

باشد، او مؤمن است.» بنابراین کسی که گناهی کند  
و پشیمان نشود مؤمن نیست و شفاعت برای او  
نیست، او ظالم است و خدا می‌فرماید:

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ<sup>۱</sup>

«از برای ظالمان هیچ دوست شفیق و

مهربانی، و هیچ شفیع پذیرفته شده‌ای نیست.»

---

<sup>۱</sup> ذیل آیه ۱۸، از سوره ۴۰: غافر

من گفتم: ای پسر رسول خدا! چگونه کسی که از گناهی که کرده پشیمان نشود مؤمن نیست؟! حضرت فرمود: ای ابا أحمد! هیچ کس نیست که مرتکب گناه کبیره ای شود و بداند که به پاداش آن عذاب می‌شود مگر آنکه بر آنچه انجام داده است پشیمان می‌شود، و چون پشیمان و نادم شد توبه کرده است و در این صورت مستحقّ شفاعت می‌باشد؛ و اگر پشیمان و نادم نشد، بر آن گناه مُصِرّ است، و مُصِرّ بر گناه آمرزیده نمی‌شود، چون به عذاب و پاداش عملی که انجام داده است ایمان نیاورده است. و اگر به عقوبت و پاداش، مؤمن باشد حتماً پشیمان می‌شود؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

لَا كَبِيرَةَ مَعَ الْأَسْتِغْفَارِ، وَلَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ.

«در صورت استغفار و توبه هیچ گناه کبیره ای

باقی نمی‌ماند؛ و در صورت اصرار هیچ گناه صغیره

ای صغیره نیست.»

و اما گفتار خداوند: **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ**

**ارْتَضَى** (شفاعت نمی‌کند مگر از کسی که از او راضی

باشند) مراد آنست که دینش مورد رضایت و

پسندیدگی باشد؛ و دین عبارت است از اقرار به پاداش نیکی‌ها و زشتی‌ها. و کسی که خداوند دین او را بپسندد، بر گناهی که نموده است پشیمان می‌شود؛ چون به عاقبت و پاداش آن در روز قیامت معرفت پیدا کرده است.<sup>۱</sup>»

در کتاب «عیون» از جمله نوشتجات حضرت رضا علیه السلام برای مأمون اینست که:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَدْخِلُ النَّارَ مُؤْمِنًا وَقَدْ وَعَدَهُ الْجَنَّةَ؛  
وَلَا يَخْرِجُ مِنَ النَّارِ كَافِرًا وَقَدْ أَوْعَدَهُ النَّارَ وَالْخُلُودَ  
فِيهَا. وَمُذْنِبُو أَهْلِ التَّوْحِيدِ يَدْخُلُونَ النَّارَ وَيَخْرُجُونَ  
مِنْهَا، وَالشَّفَاعَةُ جَائِزَةٌ لَهُمْ.<sup>۲</sup>

«خداوند، مؤمن را داخل در آتش نمی‌کند، زیرا که به او وعده بهشت داده است؛ و کافر را از آتش خارج نمی‌کند، زیرا که به او وعید آتش و خلود در آن را داده است. و گناهکاران از اهل توحید، داخل در آتش می‌شوند و سپس از آن بیرون می‌آیند، و شفاعت درباره ایشان جائز است.»

<sup>۱</sup> «توحید» صدوق، طبع مطبعه حیدری (۱۳۸۷ هجریه) ص ۴۰۷ و ۴۰۸

<sup>۲</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۳۶۲ و ص ۳۵۹

در کتاب «صفات الشیعة»، صدوق از پدرش از سعد از ابن یزید از ابن ابی عمیر از محمد بن حرمان، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفتند:

مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ وَ  
إِخْلَاصُهُ أَنْ يَخْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ.<sup>۱</sup>

«هر کس از روی اخلاص، لا اله الا الله بگوید داخل بهشت می شود؛ و اخلاص آن اینست که این گفتار لا اله الا الله او را از آنچه خدا حرام کرده است نگهداری کند و جلوگیری نماید.»

**خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در**

**کوه صفا، و ترغیب بر عمل**

و نیز در همین کتاب، از ابن متوکل از محمد حمیری از ابن عیسی از ابن محبوب از ابن رثاب از ابو عبیده حذاء روایت کرده است

---

<sup>۱</sup> همان

که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا فَتَحَ  
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ قَامَ عَلَى  
الصَّفَا فَقَالَ: يَا بَنِي هَاشِمٍ! يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي  
رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ! لَا تَقُولُوا إِنَّ  
مُحَمَّدًا مِنَّا! فَوَاللَّهِ مَا أَوْلِيَاءِي مِنكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ إِلَّا  
الْمُتَّقُونَ.

أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ تَأْتُونِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْمِلُونَ  
الدُّنْيَا عَلَى رِقَابِكُمْ، وَيَأْتِي النَّاسُ يُحْمِلُونَ الْآخِرَةَ! أَلَا  
وَإِنِّي قَدْ أَعْذَرْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، وَفِيمَا بَيْنَ اللَّهِ  
عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَكُمْ؛ وَإِنِّي لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلَكُمْ.<sup>۱</sup>

«شنیدم که حضرت صادق علیه السلام

می فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهر مکه را فتح کرد، بر بالای کوه صفا ایستاد و سپس گفت: ای بنی هاشم! و ای بنی عبدالمطلب! من پیامبر خدا هستم به سوی شما، و حقاً من نسبت به شما مهربان و رؤوف می باشم! نگوئید: محمد از ماست! سوگند به خداوند که موالیان من از شما و از

<sup>۱</sup> همان مصدر، ص ۳۵۹

غیر شما، به جز پرهیزگاران و متقیان نیستند!

آگاه باشید! مبادا من شما را چنین بیابم که در

روز قیامت در نزد من حاضر شوید، و شما بر

گردن‌های خود دنیا را حمل بکنید و مردم دیگر بیایند

و آخرت را حمل بکنند! آگاه باشید که من گفتاری

را بیان کردم که با آن فیما بین من و شما عذر من تمام

است، و فیما بین خداوند



عزّ و جلّ و شما نیز عذر من تمام است؛ و برای من  
عمل من است و برای شما عمل شماست.»

## اهل توحید، مخلّد در آتش نیستند

اهل توحید همگی به بهشت می‌روند:

مرحوم صدوق در «أمالی» از حمزه علوی از

علیّ بن ابراهیم از نهاوندی از عبد الله بن حمّاد از

حسین بن یحیی بن حسین از عمرو بن طلحة از

أسباط بن نصر از عكرمة از عبد الله بن عبّاس آورده

است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم

گفته‌اند:

سوگند به آن که مرا به حقّ، بشارت دهنده

برانگیخته است، خداوند هیچ شخص موحّدی را به

طور جاودان در آتش عذاب نمی‌کند، و اهل توحید

مورد شفاعت قرار می‌گیرند و شفاعت درباره آنها

پذیرفته است.

و پس از آن گفتند: چون روز قیامت شود،

خداوند امر می‌کند به مردمانی که اعمالشان در دنیا

زشت بوده است به جهنّم بروند. آنها می‌گویند: بار

پروردگار ما! چگونه ما را در آتش داخل می‌کنی در

حالی که ما در دنیا تو را به یگانگی و وحدت  
می پرستیده ایم؟! و چگونه زبان های ما را به آتش  
می سوزانی در حالی که در دنیا به توحید تو سخن  
گفته است؟! و چگونه دل های ما را محترق می کنی  
در حالی که بر کلمه لا إله إلا الله گره خورده است؟!  
و چگونه چهره های ما را آتش می زنی در حالی که  
برای عظمت تو آنها را به روی خاک مالیده ایم؟! و  
چگونه دست های ما را می سوزانی در حالی که

آنها را به دعا به سوی تو بلند کرده‌ایم؟!

خداوند جلّ جلاله می‌گوید: ای بندگان من!

شما در دار دنیا اعمال زشتی انجام داده‌اید که پاداش  
آنها جهنّم است!

آنها می‌گویند: ای پروردگار ما! آیا عفو تو

بزرگتر است یا گناهان ما؟! خداوند می‌فرماید: بلکه  
عفو من بزرگتر است!

آنها می‌گویند: آیا رحمت تو واسع‌تر و

گشاده‌تر است یا گناهان ما؟! خداوند عزّ و جلّ  
می‌فرماید: بلکه رحمت من واسع‌تر است!

آنها می‌گویند: آیا إقرار و اعتراف ما به

وحدت و یگانگی تو بزرگتر است یا خطاهای ما؟!  
خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: بلکه إقرار و اعتراف  
شما به توحید من بزرگتر است!

آنها می‌گویند: بار پروردگارا! بنابراین باید

رحمت گشاده تو و عفو واسع تو که همه چیز را فرا  
گرفته است و بر هر چیز گسترده گردیده است، ما را  
نیز شامل شود!

خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: ای فرشتگان

من! سوگند به عزّت و جلال خودم که من هیچگاه  
آفریده ای را نیافریده‌ام که در نزد من محبوب‌تر باشد  
از آن آفریده ای که به توحید و یگانگی من اقرار و  
اعتراف کند، و بر اینکه معبودی غیر از من نیست مُقرّ  
باشد! و من بر عهده و ذمه خود نهاده‌ام که اهل  
توحیدِ خودم را در آتش نبرم! بندگان مرا در بهشت  
داخل کنید.<sup>۱</sup>

در «خصال»، صدوق از پدرش از أحمد بن

إدریس از اشعری از

---

<sup>۱</sup> «أمالی» صدوق، مجلس ۴۹، طبع سنگی، ص ۱۷۸

سهل از محمد بن حسین بن زید از محمد بن  
سنان از منذر بن یزید از ابو هارون مکفوف (نابینا)  
روایت است که او گفت:

حضرت صادق علیه السلام به من گفتند: ای  
آبا هارون! خداوند تبارک و تعالی بر نفس خود  
سوگند یاد کرده است که شخص خائن را همجوار  
خود قرار ندهد! من عرض کردم: خائن چه کسی  
است؟! حضرت فرمود: کسی که به اندازه یک درهم  
نگاه دارد و در وقت حاجت مؤمن به او ندهد، یا  
چیزی از اشیاء دنیوی و از امور دنیا را بر او ببندد! من  
عرض کردم: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ! «من پناه  
می‌برم به خداوند از غضب او!»

حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر  
جان خود قسم خورده است که سه طائفه را در  
بهشت خود داخل نکند: اوّل آن که ردّ بر خداوند عزّ  
و جلّ بنماید. دوّم آن که ردّ بر امام راه هدایت کند.  
سوّم آن که حقّ مؤمنی را حبس کند و به او نپردازد!  
من عرض کردم: آیا مراد شما اینست که از  
زیادی ما یمّلك خود به او بدهد؟! حضرت فرمود:

باید از جان خود و از نفس خود به او بدهد! و اگر با  
جان و روح خود درباره آن مؤمن بخل ورزد، از او  
نیست بلکه شریک شیطان است.<sup>۱</sup>

### سه طائفه به بهشت نمی‌روند

و نیز در «خصال» صدوق از پدرش از سعد  
بن عبد الله از أحمد ابن ابی عبد الله برقی از پدرش  
از محمد بن سنان از بعضی از رجال

---

<sup>۱</sup> «خصال» طبع سنگی، ج ۱، ص ۷۳؛ «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص

حدیثش، از حضرت صادق علیه السلام روایت

کرده است که فرمودند:

ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: السَّفَاكُ لِلدَّمِّ، وَ شَارِبُ

الْخَمْرِ، وَ مَشَاءُ بَنِمِيمَةَ.<sup>۱</sup>

«سه طائفه هستند که داخل بهشت نمی شوند؛

آدم خونخوارِ خونریز، و آشامنده مسکرات و شرابِ

خمر، و کسی که با نمّامی و سخن چینی بین دو نفر

و دو طائفه را بهم زند.»

و در «کافی» با اسناد خود از ابن ابی یعفور

روایت می کند که او می گوید: شنیدم که حضرت

صادق علیه السلام میفرمود:

ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ وَ

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنْ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَ

مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنْ اللَّهِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ

نَصِيبًا.<sup>۲</sup>

«سه کس هستند که خداوند به آنها در روز

قیامت نظر نمی کند و آنان را رشد و نمو نمی دهد و

<sup>۱</sup> «خصال» ج ۱، ص ۸۵

<sup>۲</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۳۶۳؛ و در «اصول کافی» ج ۱، ص

۳۷۳ این طور آمده است: ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ.

از برای ایشان عذاب سختی است: کسی که ادّعی  
امامت و ریاست خدائی کند که این مقام برای او  
نباشد، و کسی که امام از جانب خدا را انکار کند، و  
کسی که چنین بپندارد که از برای آن دو نفر در اسلام  
بهره ای هست.»

و نیز در «کافی» از أحمد بن إدريس از محمد

بن عبد الجبّار از



صَفْوَانِ از فَضِيلِ از حَارِثِ بنِ مُغِيرَةَ روايت  
می‌کند که او می‌گوید:

من به حضرت صادق علیه السّلام عرض  
کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند:  
مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «هر کس  
بمیرد و امام خود را نشناخته باشد، مانند مردن  
مردمان جاهلیت مرده است.»؟ حضرت فرمودند:  
آری!

من عرض کردم: جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءٌ، أَوْ جَاهِلِيَّةٌ لَا  
يَعْرِفُ إِمَامَهُ؟! «آیا مراد از جاهلیت، جاهلیت صرف  
و بَحْتِ است، یا جاهلیتی است که فقط امامش را  
نمی‌شناسد؟!»

حضرت فرمودند: جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ  
ضَلَالٌ. «مراد جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی است.»<sup>۱</sup>

**دشمنان اهل بیت رسول الله عليهم السّلام در  
آتش دوزخ مخلّدند**

در «تفسیر عیاشی» از منصور بن حازم روايت

---

<sup>۱</sup> «اصول کافی» ج ۱، ص ۳۷۷

کرده است که از امام صادق علیه السّلام درباره این

جمله قرآن: **وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ** (هیچ گاه از

آتش خارج نمی شوند.) سؤال کردم. فرمود:

أَعْدَاءُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، هُمْ الْمُخَلَّدُونَ فِي

النَّارِ أَبَدَ الْأَبَدِينَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِينَ.<sup>۱</sup>

«دشمنان علی علیه السّلام هستند که در آتش

دوزخ تا ابد و تا پایان دهر اقامت و خلود دارند.»

و همین روایت را در تفسیر «برهان» نیز آورده

است.<sup>۲</sup>

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» گوید: جعفر

بن أحمد برای من معنعناً از حضرت صادق علیه

السّلام روایت کرده است که گفته‌اند: پدرم فرمودند:

كُلُّ نَاصِبٍ وَإِنْ تَعَبَّدَ، مَنسُوبٌ إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ:

**وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ** - الآيات.<sup>۳</sup>

«هر شخص سبّ کننده و دشنام دهنده به

امام، و عَلم مخالفت برافرازنده در برابر آنها، و

دشمنی کننده به آنها؛ اگرچه از اهل عبادت باشد،

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۷۳

<sup>۲</sup> تفسیر «برهان» طبع حروفی رحلی، ج ۱، ص ۱۷۳

<sup>۳</sup> «تفسیر فرات» ص ۲۰۸

منسوب است به آیه: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ** ...:

صورت‌هایی در روز قیامت ذلیل و خوار و ترسناک و در هراسند، کارشان دشوار و سخت است، و در آتش برافروخته شده داخل می‌شوند ...»

**عمل دشمنان آل محمد همچون گرد و غبار**

**پراکنده از بین می‌رود**

و در «کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمرو بن ابی مقدم روایت است که گفت: من از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

قَالَ أَبِي: كُلُّ نَاصِبٍ وَإِنْ تَعَبَّدَ وَاجْتَهَدَ، مَنسُوبٌ

إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ: **عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ \* تَصَلِي نَارًا حَامِيَةً.**

كُلُّ نَاصِبٍ مُّجْتَهِدٍ، فَعَمَلُهُ هَبَاءٌ - الْحَدِيثُ<sup>۱</sup>.

«پدرم می‌گفت: هر شخص سب کننده و

دشمنی کننده با امام، اگرچه اهل تعبد و عبادت باشد و کوشش بسیار کند، به این آیه

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۵۶؛ «کافی» ج ۸ (روضه) ص ۲۱۲ و ۲۱۳

بازگشت می‌کند: (چهره‌هائی در آن روز درهم شکسته و ترسناک است، و) بسیار کار و زحمت دارد، و رنج و مشقت می‌برد، و در آتش گداخته داخل می‌گردد.

هر شخص ناصب و دشمن آل محمد، هر عملی که انجام دهد، چون گرد و غبار پراکنده از بین می‌رود.»

و در «عیون أخبار الرضا» با اسناد خود از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: چون مرا به معراج به آسمان بردند، خداوند تبارک و تعالی به من وحی می‌کرد - و مفصلاً درباره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین مطالب مهمی را بیان می‌کند - تا آنکه فرمود:

يا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ  
يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لَوْلَايَتِهِمْ، مَا  
أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَلَا أَطْلُبُهُ تَحْتَ عَرْشِي - الخبر.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۵۷، از «عیون» ص ۳۴

«ای محمد! چنانچه بنده ای مرا به قدری عبادت کند که بدنش فرسوده و شکسته گردد و مانند مشکِ پوسیده و کهنه شود، و سپس در محضر من حضور یابد در حالی که ولایت پنج تن آل عبا را انکار کند؛ من او را در بهشت خود مسکن نمی‌دهم و در تحت عرش خودم او را نمی‌پذیرم - الخبر.»

در «کافی» از علی بن محمد از احمد بن ابی عبد الله از عثمان بن

عیسی از میسر روایت کرده است که او گفت:  
من بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم،  
حضرت فرمود: حال دوستان و اصحاب تو از  
شیعیان چطور است؟! من عرض کردم: حال ما در  
نزد ایشان (دستگاه حکومتی و مخالفان ما) سوگند به  
خدا که از حال یهود و نصاری و مجوس و مشرکین  
بدتر و سخت تر است. در این حال حضرت که تکیه  
داده بودند، جلو آمده و مستویاً نشستند و گفتند: چه  
گفتی؟! عرض کردم: قسم به خدا که احوال ما در  
نزد ایشان از احوال یهود و نصاری و مجوس و  
مشرکین بدتر است!

حضرت فرمود: قسم به خداوند که از شما دو  
نفر داخل آتش نمی شود! بلکه سوگند به خدا که یک  
نفر هم داخل نمی شود! سوگند به خدا که درباره شما  
وارد شده است این آیات خداوند تعالی:

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ  
الْأَشْرَارِ \* أَتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ \*  
إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ.<sup>۱</sup>

«و دوزخیان در میان آتش با یکدیگر گویند

---

<sup>۱</sup> آیات ۶۲ تا ۶۴، از سوره ۳۸: ص

که : چه شده است که ما مردمانی را که (به جرم ایمان به خدا و پیروی از رسول او) از اشرار و بدان می‌شمردیم اینک در جهنم نمی‌بینیم؟! آنان کسانی بودند که ما آنها را مسخره می‌کردیم و استهزاء می‌نمودیم؛ آیا آنها از اهل جهنم نیستند؟ و یا هستند لیکن چشمان ما بر آنها نمی‌افتد؟! و این قضیه گفتگوی جهنمیان با یکدیگر، یک مطلب حقّ است که آنان با هم

منازعه و مجادله می کنند.»

## شیعیان علی بن ابی طالب در جهنم نمی روند

و سپس حضرت صادق علیه السلام گفتند:

طَلَبُواكُمْ وَاللَّهِ فِي النَّارِ، وَاللَّهِ فَمَا وَجَدُوا مِنْكُمْ أَحَدًا.

«سوگند به خداوند که شما را در میان آتش

می جویند، و سوگند به خداوند که یک نفر از شما را

در آنجا نمی یابند.»<sup>۱</sup>

و در «کافی» از محمد بن یحیی از حمدان بن

سلیمان از عبد الله ابن محمد یمانی از منیع بن حجاج

از یونس از صباح مزنوی از ابو حمزه، از حضرت باقر

و یا حضرت صادق علیهما السلام در گفتار خداوند

تعالی: **بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ**

آورده است که فرموده‌اند:

مراد از اکتساب زشتیها و احاطه قبائح و وقائح

و خطایا، انکار امامت امیر المؤمنین است که:

**فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.**<sup>۲</sup>

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» از حسین بن

<sup>۱</sup> «روضه کافی» ص ۷۸

<sup>۲</sup> «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۵۸



سعید از عبد الله بن وَصَّاح لؤلؤی از إسماعیل بن أبان  
از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت باقر علیه السَّلام  
روایت کرده است که گفته‌اند:

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى  
مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: فَأَقُومُ  
أَنَا، فَيَقَالُ لِي: أَنْتَ عَلِيُّ؟! فَأَقُولُ: أَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ وَ  
وَصِيِّهِ وَوَارِثُهُ! فَيَقَالُ لِي:

صَدَقْتَ، ادْخُلِ الْجَنَّةَ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَ لِشِيعَتِكَ،  
فَقَدْ أَمَّنَكَ اللَّهُ وَ أَمَّنَهُمْ مَعَكَ مِنَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ، ادْخُلُوا  
الْجَنَّةَ ءَامِنِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.<sup>۱</sup>

«أمیر المؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: چون  
روز قیامت شود، منادی ای از آسمان ندا می‌کند:  
علی بن ابی طالب کجاست؟! من می‌ایستم، و پس  
از آن گفته می‌شود: تو علی هستی؟! من می‌گویم: من  
پسر عموی پیامبر مصطفی و وصی او و وارث او  
هستم! به من گفته می‌شود: آری راست گفتی! اینک  
در بهشت داخل شو، خداوند تو و شیعیات همه را  
مورد غفران خود قرار داد، و تو را از دهشت و  
وحشت فزع اکبر ایمن کرد، و شیعیان تو را نیز با تو  
از دهشت و وحشت فزع اکبر در ایمنی قرار داد.  
اینک همه داخل بهشت گردید؛ همه در امن و امان  
خداوندی هستید! و هیچ گونه خوف و ترسی، و  
هیچ گونه غصه و اندوهی برای شما نخواهد بود!»

## بیان مرحوم مجلسی درباره خلود

باری، درباره خلود به مقدار مقتضی و کفایت

<sup>۱</sup> «تفسیر فرات» ص ۱۵۳

بحث کردیم، و اینک این بحث را با نتیجه و تزییلی  
از جدّ اعلای مادری پدر ما: مرحوم علامه مجلسی  
رضوانُ الله تعالی علیه خاتمه می‌دهیم. و چون نظر  
ما درباره خلود و آنچه در این مجلس ذکر شد همان  
نظریه علامه جدّ است، لذا در حقیقت، بیان این  
تذییل همان بیان محصّل و خلاصه نظریه ما درباره  
خلود است.

مجلسی فرموده است: «بدان که آنچه از جمع

بین آیات و

روایات بدست می‌آید آنست که: هر کافر منکری که ضروری ای از ضروریات دین اسلام را انکار کند، در آتش مخلّد خواهد بود و عذاب او به هیچ وجه تخفیف نمی‌پذیرد.

مگر مستضعفین که در عقل و فهم کوتاه باشند، و یا آن کسی که حجّت بر او تمام نشده باشد؛ به شرط آنکه در تفحص و تجسس از حقیقت کوتاهی و تقصیر نکرده باشد و از نظر و بینش دریغ ننموده باشد. و در این صورت محتمل است که او از زمره **مُرَجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ** بوده باشد، همچنان که تحقیق آن در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد.

و اما غیر از طائفه شیعه امامیه، چه مخالفین ما در امر امامت و چه سائر طوائف شیعه که اثنا عشری نباشند، اگر چیزی از ضروریات دین اسلام را انکار نکنند، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اوّل: آن متعصّبان و معاندان و منکرانی هستند که حجّت بر آنها تمام شده و قبول ولایت و امامت را نکرده‌اند، ایشان در آتش دوزخ می‌روند و در آنجا به طور خلود و همیشگی می‌مانند.

گروه دوّم: مستضعفین از آنها هستند، و ایشان

کسانی هستند که به طور کلی یا عقل‌های آنها ضعیف است و به تنهایی قدرت بر تشخیص حق ندارند، مثل زنهاى غير قادر از تفحص و عاجز از تجسس و مثل افراد بلیه و کوتاه فکر و امثال اینها؛ و یا کسانی که فحص کرده‌اند ولی حق بر آنها آشکارا نشده و حجّت‌الهیة تمام نشده است، و در زمان فترت و عدم دسترسی به امام از دنیا رحلت کرده‌اند؛ و یا کسانی هستند که در جائی قرار گرفته‌اند که اصلاً خبر به

آنها نمی‌رسد، و به واسطه دوری و بُعد و انقطاع از مردم دیگر، حجت بر آنها تمام نشده است.

این دسته **مُرَجَّوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ** هستند، یعنی

کارشان به امر خدا واگذار شده است؛ و در این صورت خداوند (بر حسب امتحان عقلی، و اعمال فطری که در دنیا انجام داده‌اند) یا ایشان را عذاب می‌کند، و یا آنکه از آنها می‌گذرد و مورد مغفرت و رحمت خود قرار می‌دهد. و بنابراین، برای ایشان امید نجات از آتش هست.

و اما گناهکاران به گناهان کبیره از طائفه شیعه امامیه، حکمشان در بین جمیع علماء امامیه آنست که مخلد و جاودان در آتش نمی‌مانند؛ و اما آیا در آتش داخل می‌شوند و سپس بیرون می‌آیند، و یا آنکه اصلاً داخل نمی‌شوند، روایات وارده در این باب جداً مختلف است؛ و مقتضای جمع بین این دسته از روایات آنست که بگوئیم احتمال دارد که داخل شوند و سپس بیرون آیند. و این گناهکاران از زمره کسانی نیستند که روایات درباره آنها وارد شده است که شیعه و مؤمن داخل آتش نمی‌رود، زیرا که در بسیاری از روایات دیگر وارد شده است که: **إِنَّ**

الشَّيْعَةُ مَنْ شَايَعَ عَلِيًّا فِي أَعْمَالِهِ. «شيعه آن کسی است که در اعمال خود از علی پیروی و مشایعت نموده است.» و نیز در بسیاری از روایات وارد شده است که: ایمان از گفتار و کردار مرکب است. و لیکن در اخبار بسیاری وارد شده است که قبل از دخول در آتش، شفاعت شامل حال آنان می‌گردد.

باری، در این مبهم گذاردن مطلب،  
حکمت‌هایی است که بر صاحبان بصیرت مخفی  
نیست.<sup>۱</sup>»

و این کلام مجلسی (ره) شرح و تفصیل کلام  
صدوق در «عقائد» است، زیرا که او فرموده است:  
«اعتقاد ما درباره آتش قیامت اینست که آن، خانه  
پستی و مذلت و خانه انتقام از اهل کفر و عصیان  
است؛ و در آن به طور جاودان و مخلد نمی‌مانند مگر  
اهل کفر و شرک، و اما گناهکاران از اهل توحید، از  
آن آتش به واسطه رحمتی که به آنها می‌رسد و  
شفاعتی که نائل می‌شوند، خارج می‌گردند.»

**عالم و شاعر شیعی: المؤید فی الدین؛ و قصیده**

**او درباره معاد و ولایت**

باری، در اینجا که می‌خواهیم کتاب را خاتمه  
دهیم چقدر مناسب است بعضی از قصیده شاعر اهل  
بیت علیهم السّلام در قرن پنجم هجری المؤید فی  
الدّین، داعی الدّعاة هبة الله بن موسی بن داود  
شیرازی را بیاوریم، و با تصریح او به آنکه یگانه راه

---

<sup>۱</sup> «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۳۶۳ و ۳۶۴



# سعادت در آخرت تولای اهل بیت و پیروی از نصّ غدیر خمّ می باشد، این دوره از علوم و معارف اسلام را پایان دهیم.<sup>۱</sup>

این مرد علم و ادب با آنکه اصلاً ایرانی و از اهل شیراز بوده است، از اجلّه علماء علوم عربیّت و از بزرگان اساتید ادب عرب به شمار می آید؛ و حقّاً می توان او را از نوابغ شمرد. در شیراز در حدود سنه ۳۹۰ متولّد شد و در آنجا نشو و نما یافت، و در بلاد و شهرهای بسیاری گردش کرد، تا آخر الامر در مصر اقامت گزید و در سنه ۴۷۰ وفات یافت. از شیعیان خالص و واله اهل بیت علیهم السّلام بوده است؛ و در راه تبلیغ مکتب تشیّع تحمّل رنجها و مصائبی را نموده است و با سختی ها و مشکلات روبرو شده است، ولی هیچ گاه از همّت عالی خویش تنازل نکرده و هر حادثه و هر مصیبت گرچه جانکاه و کمرشکن بود، او را از اراده و تعهّد خود منصرف نمی نموده است، و هر مشکل را کوچک و آسان می شمرده است.

خود در سیره ای که در احوال خود نوشته است (در صفحه ۹۹) در مقابل خلیفه عبّاسی المستنصر بالله خود را چنین توصیف می کند که: «وَأَنَا شَيْخٌ هَذِهِ الدَّعْوَةِ وَ يَدُهَا وَ لِسَانُهَا وَ مَنْ لَا يُمَائِلُنِي أَحَدٌ فِيهَا!» «من بزرگ و پیر مکتب تبلیغ و ترویج مذهب تشیّع می باشم، و دست و زبان این مکتبم، و کسی هستم که هیچکس در این مکتب تبلیغ و ترویج همانند من نیست!» مؤید فی الدّین از مروّجین فاطمیون بود، و در این راه از هیچ مهمّی کوتاهی نمی کرد و از هیچ چیز نمی هراسید. و در علم مناظره و احتجاج دست توانائی داشت. و اطلاع وسیع و گسترده ای در تاریخ و معالم دین، و اباحت راقی ای از کتاب و سنّت داشت، و بر دقائق و رقائقی از رموز و محتوای آن دست یافته بود.

با علمای سنّی مذهب شیراز - چنانکه خود در سیره خودش می نویسد - در حضور سلطان اَبی کاليجار مباحثه و مناظره ای می کند که قدرتمندی و تضلّع او را در احاطه به علوم دینیّه و تاریخ و کتاب و سنّت می رساند. این سیره را در احوال خود بین سنوات ۴۲۹ و ۴۵۰ نوشته است. و علاوه بر کتب متعدّدی که نوشته است، رساله ها و نامه هائی دارد که در آنها با اَبو العلاء مَعَرّی در موضوع خوردن گوشت مناظره نموده است. («الغدیر» ج ۴، ص ۳۱۱ ملخصاً)



تا آنکه گوید:

**ترجمه قصیده «مؤید» درباره معاد و ولایت**

۱ و ۲ - محبوب و معشوق، در حالی که برای

سیر و مسافرت شبانه من، جهاز را بر روی مرکب  
نهاده بودند و آماده حرکت بود، به من گفت: هجران  
و دوری از جانب تو محقق و ثابت شد، و سفر و  
ارتحال حتم و متعین گردید! و مزاح و شوخی درباره  
جدائی، صورت جد و حقیقت به خود گرفت؛ و  
اینچنین از جانب تو نسبت به من انتظار نمی‌رفت!

۳ - من در پاسخ گفتم - در حالی که دلم از  
روی حسرت به خود می‌پیچید، و اشکهای دیدگانم  
بر روی گونه‌ام روان بود - :

۴ - پدرم فدای تو باد! این جدائی و افتراق به  
مقتضای مقدرات و پیش‌آمدها بود؛ و از آن گذشته  
در اثر بی‌عهدی و پیمان‌شکنی تو بود که پیوسته  
متغیر و دگرگون می‌شد، و از حالی به حالی مبدل  
می‌گشت!

۵ - چقدر و تا چه اندازه من به تو گفتم: ای  
دوست و یار من! دست از چنین جفائی بردار؛ آن  
جفائی که کوه‌ها از آن می‌لرزند! و مرا

از آن آسوده گردان!

۶ - این جفا و بی مهربی در نزد تو سبک و

آسان است، ولی فشار آن بر روی قلب من بسیار سنگین است.

۷ - زیرا که تو دارای صحّت و سلامت

هستی! و لیکن من از عشق و محبّت به تو مریض و در آستانه مرگ درآمده‌ام!

۸ - گفت: آن مسأله گذشت! اینک آیا

می‌توانی در نزد ما درنگ کنی؟! گفتم: هیچ راهی برای درنگ ندارم!

۹ - گفت: من بر مراد و خواهش تو باقی

خواهم بود، و به وصال تو خواهم رسید! گفتم: تو چنین نیستی که به گفتار خود وفا کنی!

۱۰ - گفت: تو در اندرون من و بر احشاء من،

آتش اشتیاق را برافروختی! بطوری که این آه آتشین من بر آن گواهی می‌دهد!

۱۱ - گفتم: آنچه را که من از بی‌اهمیتی و بی

مقداری خودم در نظر تو دیدم، دیگر کافی است! و پیش من برخورد با بی‌اهمیتی و پستی، نگرشی

بسیار دردناک و رنج‌آور است!

۱۲ - و اینک که لشکر موهای سپید پیری بر

بالای سر من فرود آمده است، دیگر عشق بازی از من

زشت و ناهنجار است!

۱۳ - بزرگترین اندیشه و فکر من، تفکر در

امر معاد و بازگشت به سوی خداست. و بنابراین،

اندیشه و اهتمام من به سائر امور، زیادی و تبعی و

در کنار واقع است!

۱۴ - کسانی که در امر معاد فکر کرده و در

اندیشه‌های عمیق

فرورفته، و بالاخره در دریای بیکران ظلمات و تاریکی‌ها و شبهات غوطه خورده‌اند بسیار فراوانند؛ و لیکن کسانی که با نور و روشنی انس گرفته‌اند بسیار کم هستند.

۱۵ - گروهی گفتند: نهایتِ تمام افراد بشر، اضمحلال و متلاشی شدن و نابودی صرف است؛ گروهی که غایت اندیشه آنها «تعطیل» و بی اثر و بدون صفت پنداشتن حضرت باری، و انکار «بازپسین» از جهت ثواب و عقاب است.

۱۶ - و گروهی دیگر ادعا کردند که تناسخ است و نفوس بعد از مرگ به ابدان دیگر بر می‌گردند، و دیگر اینکه تفاسخ است و نفوس بعد از مرگ به ابدان نباتات بر می‌گردند؛ و اینان غیر از این مسأله، مطالب من درآوردی و زوائد بسیاری دارند.

۱۷ - و انکار کردند که پس از این جهان، آخرتی است که بازگشت همه بازگشت کنندگان بدانجا باشد.

۱۸ - ایشان نپنداشتند که بعد از این دنیا، عالم ثواب و عذاب است که همه افراد بشر بدان مقام و

محلّ واصل می‌شوند.

۱۹ - و بنابراین در نزد ایشان کامیابان کسانی

می‌باشند که در این دنیا اسراف و تبذیر و تجاوز

کرده‌اند؛ و عذاب و سختی و شدّت، از آن کسانی

است که با فقر و فاقه و تهیدستی دست به گریبان

بوده‌اند.

۲۰ - و گروهی که دارای تعداد بسیار و

صاحب جماعت کثیری بوده‌اند چنین گفتند که:

نعمت‌های بهشتی از زنجبیل و آب سلسبیل،



برای ماست.

۲۱- و برای ما پس از این جهان، خانه آخرتی

است که آشامیدنی‌ها و خوردنی‌ها در آنجا گوارا می‌باشد.

۲۲- و هر یک از این اندیشه‌ها و مکتب‌ها

طرفدارانی دارد، بازارهای گرم و رواجی دارد، و امام و پیشوا و پرچم و رهبر و مقتدائی دارد.

۲۳- هیچ یک از آنان در برابر کفالتِ عقل و

میزان سنجش فکر، کلام و گفتار متینی ندارند؛ و هیچ کدام گفتارشان در قرقگاهِ رشد و کمال مورد قبول نیست، و در آستان معنی و درایت پذیرفته نمی‌آید.

۲۴- اینان امت و جماعتی هستند که شیخ و

رهبر کودن و کوتاه اندیشه و بسیار ستمگر و بسیار نادانِ آنان، امانت خداوند را در میان آنها ضایع کرد و در آن کوتاهی نمود.

۲۵- بد است آن انسان در زمره انسان‌ها؛ و

شیطان او مکار و حيله گر، و قرین با خذلان است.

۲۶- و بنابراین ایشانند آنان که در زمین

هلاک شدند؛ و گره و پیوند هدایت و دین به واسطه

آنها سست و پاره گشت، و عهد گسیخت و باز شد.

۲۷ - ای وای بر آنها که در بابل، در وقت

آشکارا واژگون کردند؛ و این مطالب که اشاره کردیم

اجمالی بود که در پشت آن تفصیل بسیاری است.

۲۸ - ایشان از نوشیدن جرعه‌های پاک و

مصفاّی زلال محروم

شدند؛ آن جرعه‌هایی که جز به واسطه نوشیدن آنها شفای عطش انسان تشنه کام میسر نیست.

۲۹ - امور دین مردم را سپردند و تملیک کردند به هر زن و ختنی، و به هر ضعیف و ناتوانی که صولت و قدرت نمائی او فقط در امور آسان و سهل بوده است.

تا آنکه گوید:

۳۰ - و اگر هر آینه آنان حقیقت دین را می‌خواستند، می‌بایست پیرو و تابع کسی باشند که رسول خدا او را برای مردم إقامه کرد و برافراشت و معرفی فرمود.

۳۱ - و آیه نصّ و صریح **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ**

در روز غدیر خمّ درباره او فرود آمد، در وقتی که جبرائیل از جانب خدا آمد.

۳۲ - اینست ای مردم، علی مرتضی که به حقّ

متحقّق است؛ و به مقامات و علوّ درجات و رفعت منزلت او، قرآن مجید که تنزیل از جانب خداوند است گویا شده است.

۳۳ - اینست برهان و حجّت پروردگارش در

میان خلائق، و اینست شمشیر از نیام بیرون آمده  
خداوند تعالی در روی زمین.

۳۴ - پس اطاعت کنید الزاماً صاحبان ولایت

و اولوالأمر خود را که از برای ایشان در میان  
مخلوقات فضیلت و شرف و برتری است.

۳۵ - ایشانند اهل بیتی که قرآن بر آنها نازل

شده است؛ آن قرآنی که حلال و حرام در آن است.

۳۶ - ایشانند امان از گمراهی و ضلالت و

کوری، و صراط

مستقیم ما هستند به سوی پروردگاران، و سایه  
گسترده رحمت خداوندی بر ما سوی.

\*\*\*\*

## سخن مؤلف در خاتمه کتاب

لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الشُّكْرُ که این مجالس  
«معادشناسی» در ظهر روز چهارم شهر جمادی  
الثَّانِيه، سنه یکهزار و چهار صد و سه هجریه قمریه  
در مشهد مقدس رضوی - علی شاهدها آلف التَّحِيَّة  
و الإِکْرَام - پایان یافت.

البته همان طور که در مقدمه عرض شد، اصل  
این مباحث در دو ماه رمضان غیر پی در پی، در  
سنوات ۱۳۹۶ و ۱۳۹۹ هجریه قمریه در طهران با  
إِخْوَان دینی و برادران روحانی گفتگو و مذاکره شده  
بود، و لیکن توفیق تدوین و تحریر بدین صورت  
نبود؛ و بانهایت سعی و کوششی که داشتم، تا قبل از  
سه سال پیش، بیش از یک جلد و نیم از آن را  
نتوانسته بودم تحریر نمایم. و لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ در  
این سه سالی که برای آستان بوسی عتبه مقدسه و  
مبارکه حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا

عليهما السلام به ارض اقدس رضوی هجرت، و بار  
گناهان و خطایای خود را در آستان ملک پاسبان این  
بضعه رسول خدا فرود آورده‌ام و در این بلده مقدّسه  
توطّن و اقامت گزیده‌ام، نه تنها این ده مجلّد از  
مجلّدات «معادشناسی» از دوره علوم و معارف اسلام  
به پایان رسید، بلکه رسائل و کتب دیگری

نیز تحریر یافت. و ما که قبلاً چنین می‌پنداشتیم  
 مجموع این مجالس شصت و اندی خواهد شد، به  
 هفتاد و پنج مجلس بالغ گشت. و این فقط و فقط از  
 برکات قبر أظهر آن حضرت است، تا چه رسد به  
 فیوضات فائضه از نفس قدسیه عرشیه ناطقه آن  
 حضرت که بر عالم ما سوی محیط، و هر ذره را با  
 تابش نور حضرت احدیت سبحانه و تعالی تربیت و  
 اداره می‌نماید.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ  
 لَأَن هَدَانَا اللَّهُ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ  
 الطَّاهِرِينَ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ  
 إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

الراجی سید محمد حسین الحسینی الطهرانی